



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نشریه ایرانشناسی

از انتشارات :

دبیرخانه مرکزی اتحادیه جهانی ایرانشناسان

نشریه ایرانشناسی

از انتشارات :
دبیرخانه مرکزی اتحادیه جهانی ایرانشناسان



کتابخانه ملی جمهوری

نشریات ایران‌شناسی

۱
بهمن ماه ۱۳۴۶ / ۱۹۶۶

از انتشارات :

دبیرخانه مرکزی اتحادیه جهانی ایران‌شناسان

www.KetabFarsi.com



یادگار تاجگذاری فرخنده علیحضرت نمایون شانشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی کرامی ایران

چهارم آبان ۱۳۴۶

www.KetabFarsi.com

از آغاز تأسیس کتابخانه پهلوی ضرورت وجود نشریه منظمی برای کتابخانه کاملاً محسوس بود و بخصوص هنگامی که به موجب قطعنامه کنگره جهانی ایرانشناسان کتابخانه پهلوی دبیرخانه مرکزی اتحادیه جهانی ایرانشناسان گردید، این ضرورت در مقیاسی وسیع تر احساس شد. از اینرو به موازات سایر برنامه های علمی کتابخانه انتشار « نشریه ایرانشناسی » نیز از طرف کارشناسان علمی این مؤسسه مورد مطالعه قرار گرفت و اینک نخستین مجلد آن با شماره کت جمعی از دانشمندان ایرانی و خارجی انتشار مییابد.

هدف از انتشار این نشریه تأمین همکاری نزدیکی بین دانشمندان ایرانی و خارجی در زمینه مطالعات ایرانشناسی و معرفی آثار تازه و انعکاس آخرین تحقیقات و نوشته های ایرانشناسان به زبان فارسی یا زبانهای اصلی و نشر اخبار ایرانشناسی است تا بدین ترتیب کلیه ایرانشناسان منظمآ در جریان تحقیقات و مراحل مختلف مطالعات یکدیگر قرار گیرند. این هدف در آینده بصورتی وسیعتر با افزودن بخش های تازه تری بر نشریه دنبال خواهد شد.

مدیر عامل کتابخانه پهلوی

www.KetabFarsi.com

فهرست

| | | |
|---------|---|-------|
| ۵-۱ | اطلاعاتی درباره کتابخانه پهلوی | |
| ۱۷-۶ | اصفهان پاسدار گنجینه های علم و ادب و هنر ایران جلال الدین همائی | |
| ۲۳-۱۸ | منابع ادبی ساوراءالنهر عبدالغنی میرزایف | |
| ۳۴-۲۴ | یکی از منابع تحقیق درباره ادبیات ایران دکتر محمد محمدي | |
| ۱۳۰-۳۵ | ✓ نقد و بررسی در باب مآخذ تاریخ ایران بعد از اسلام دکتر عبدالحسین زرین کوب | |
| ۱۳۸-۱۳۱ | زمان زردشت ذبیح بهروز | |
| ۱۴۲-۱۳۹ | ثلاثة غساله مجید یکتائی | |
| ۱۵۷-۱۴۳ | مبنای ریاضی عروض فارسی مسعود فرزاد | |
| ۱۵۹-۱۵۸ | سرگذشت واژه گل دکتر بهرام فره وشی | |
| ۱۶۸-۱۶۰ | سخنی درباره یعقوب لیث محمد علی امام شوشتری | |
| ۱۷۱-۱۶۹ | زبانهای ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه دکتر احسان یارشاطر | |
| ۱۸۹-۱۷۲ | لفظ ادب کارلوالفونسونالینو - ترجمه مظفر بختیار | |
| | <i>The Persian Works of Suhrawardî</i> | 12-16 |
| | H. Corbin | |
| | <i>Actualité de la philosophie traditionnelle en Iran.</i> | 1-11 |
| | S.H. Nasr. | |

کلیه آراء و عقایدی که در مقالات اظهار شده است نظرات شخصی نویسندگان است

متن این پیامها توسط دفتر فرهنگی و مطبوعاتی دربار شاهنشاهی جداگانه بچاپ رسیده است.

بدین ترتیب کتابخانه پهلوی یکی از دشوارترین و پرازشتترین امور علمی و فرهنگی را در راه اجرای نیات همایونی عهده دار شده است، زیرا همانطور که رایزن فرهنگی دربار شاهنشاهی در مصاحبه مطبوعاتی خود که پس از اعلام فرمان بلوکانه ترتیب داده شد تشریح نموده است ذخایر جهانی کتب و نسخ خطی که یادگار نبوغ و قریحه خلاقه هزاران دانشمند و متفکر و نویسندگان و شاعر ایرانی در قرون متمادی است و قسمتی از آنها طی قرنهای عالم علم و ادب غرب را سیراب کرده است مشتمل بر تقریباً ۱۰۰۰۰ کتاب و نسخه خطی فارسی و دهها هزار سند و نوشته ایرانی یا مربوط به ایران است که در حال حاضر پیش از دو سوم همه آنها در خارج از کشور در اختیار بیشتر از پانصد کتابخانه و آرشیو و موزه و صدها مجموعه خصوصی در تقریباً هشتاد کشور مختلف جهان قرار دارد.

این پراکندگی زاده عوامل مختلفی است که مهمترین آنها ناامنیهای سیاسی گذشته، بیسیالاتیها سهل انگاریها و یا سودجویی دلالان یا صاحبان این آثار است. البته نباید فراموش کرد که بسیاری از این کتب و نسخ اصولاً در خارج از ایران نوشته شده است. آنچه مسلم است اینست که در نتیجه همه این عوامل در حال حاضر در حدود ۱۰۰۰۰ متن فارسی به تنهایی در هندوستان و بیش از ۱۰۰۰۰ کتاب دیگر بترتیب اهمیت در کتابخانههای مختلف ترکیه، اتحاد شوروی، پاکستان، عراق، انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، آمریکا، و سایر کشورها و در مجموعههای خصوصی متعدد در شمالک مختلف جهان نگاهداری می شود و در مقابل این ارقام آنچه در خود ایران است به ۱۰۰۰۰ نمی رسد.

بسیاری از این کتب نه تنها از ذخایر فرهنگ ایرانی و اسلامی بلکه از ذخایر مسلم فرهنگ بشری هستند. تعدادی از آنها کتابهایی است که از نظر ملی برای ما اهمیت خاص دارد: فی المثل قدیمی ترین نسخه خطی فارسی الاثنية عن حقائق الادویه است که بخط اسدی طوسی شاعر معروف ایرانی نوشته شده و متعلق به کتابخانه ملی اتریش است. قدیمی ترین نسخه های شاهنامه در کتابخانه های لندن و لینن گراد، قدیمی ترین آثار سعدی و بولوی و نظامی و جایی در کتابخانه های آسیای مرکزی شوروی، نسخه ای

که احتمالاً به خط حافظ نوشته شده است در کتابخانه تاشکند، یکی از قدیمی ترین نسخ دیوان خود حافظ در کتابخانه شهر آوگند در زلند جدید و اوراق ارزشنگ سانی در آکادمی علوم آلمان نگاهداری می شود. بر این مقدار باید مجموعه های نسخ خطی اوستائی و پهلوی را که اکنون بهترین آنها در اختیار کتابخانه سلطنتی دانمارک است و نیز آثار عربی دانشمندان و نویسندگان ایرانی را که در مراکز مختلف کشورهای عربی و سایر ممالک نگاهداری می شود افزود. گذشته از مجموعه گرانبهای کتب و نسخ خطی ایرانی، قسمت مهم دیگری از گنجینه فرهنگی ایران اکنون بصورت اسناد و مدارک متعدد و غالباً منحصر بفرد در اختیار آرشیوها و کتابخانه ها و موزه های متعدد خارجی است. هم چنین است بسیاری از مرقعات و نوشته های خوشنویسان ایرانی که قسمتی از زیباترین آثار هنری بسیاری از موزه ها و کتابخانه های خارجی را تشکیل میدهند و تأسیس کتابخانه پهلوی کلیه این ذخایر عظیم آثار چند هزار ساله علم و ادب و هنر ایران را پس از قرنهای پراکندگی به سرزمین اصلی باز خواهد گرداند.

سربایه اولیه کتابخانه از عطیه شاهانه تأمین گردید و در راه اجرای وظایفی که بر عهده این مراکز علمی محول است کتابخانه پهلوی در یک مقیاس بسیار وسیع جهانی دست به ارتباط های لازم بین المللی زده است، بدین منظور که قبل از آنکه به کار گردآوری کتب خطی و چاپی و اسناد و نشریات مورد نظر بپردازد فهرست کاسلی از این مدارک تهیه کند، آنگاه بارسیدگی به درجه اهمیت هر یک از آنها بکار تدریجی تهیه اصل یا فتوکپی و میکروفیلم این اسناد و کتب بپردازد. در حال حاضر چهار فهرست مستقل یعنی فهرست کلیه کتب خطی فارسی موجود در ایران و جهان، فهرست اسناد و مدارک ایرانی موجود در آرشیوها و موزه های جهان، فهرست کتب چاپی مربوط به ایران به زبانهای مختلف و فهرست مقالات علمی و تحقیقی که تاکنون در باره ایران در نشریات جهان بچاپ رسیده توسط متخصصان کتابشناسی کتابخانه پهلوی در دست تهیه است.

بدین منظور کتابخانه پهلوی تاکنون در هشتاد کشور جهان با بیش از ۱۰۰ مرکز علمی خاورشناسی (آکادمی ها، انستیتوهای دانشگاهی، انجمن ها، مراکز مستقل علمی و تحقیقی و در حدود ۲۰۰ دانشگاه جهان که در آنها زبان فارسی و زبانهای ایرانی تدریس و مطالعه می شود و بیش از ۳۰۰ کتابخانه ملی

و دانشگاهی و بیش از ۴۰۰ موزه و مرکز هنری و با قریب ۵۰۰ دانشمند ایرانی‌شناس و خاورشناس ارتباط نزدیک برقرار کرده است. تعداد فاسدهائی که بین کتابخانه پهلوی و این مراکز علمی مبادله میشود گاه از چند صدنامه در هفته تجاوز می‌کند.

کتابخانه دارای آرشیو جامعی از عکس‌ها و شرح حال‌ها و آثار و فعالیت‌های علمی جاری کلیه دانشمندی است که در سراسر جهان کار آنها با مطالعات ایران‌شناسی ارتباط دارد و بدین ترتیب منظم‌آدر جریان پیشرفت کارهای ایشان است.

سازمان علمی کتابخانه شامل: دبیرخانه و دارالترجمه، سازمان فنی، انتشارات و روابط عمومی، کتابداری و آرشیو و بایگانی است. در دارالترجمه ۹ شعبه مخصوص زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، اسپانیایی، ایتالیایی، عربی، ترکی و اردو وجود دارد. قسمت کتابداری شامل چهار شعبه کتابهای خطی، اسناد، کتابهای چاپی و نشریات خاورشناسی است و قسمت فنی اداره اسرافتو کپی و فیلم‌تک را برعهده دارد. قسمت انتشارات نیز مسؤل تهیه و چاپ نشریات، سئوگراف‌ها، فهرستها و سایر انتشارات کتابخانه به زبانهای مختلف است. در زمینه انتشارات کتابخانه پهلوی گذشته از کتاب «انقلاب سفید» بقلم اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و ترجمه‌های گوناگون آن به زبانهای زنده دنیا که افتخار چاپ و نشر آنرا داشته و یا متن نطق‌ها و پیامهای شاهنشاه و ترجمه‌های دیگر انقلاب سفید که در دست چاپ دارد، هم‌اکنون نیز دست اندر کار طبع و نشر چندین اثر بزرگ علمی است که مهمترین آنها مجموعه مقالات و متن سخنرانیهای قرائت شده در کنگره جهانی ایران‌شناسان به زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و روسی و عربی است که نزدیک به پنج هزار صفحه برسی آید. قبلاً نیز گزارش کارکنگره در سلسله انتشارات کتابخانه پهلوی منتشر شده است. هم‌چنین سنخ‌ترین متن انتقادی بوستان سعیدی بر اساس قدیمیترین و اصیلترین نسخ موجود قریباً از طرف کتابخانه پهلوی انتشار خواهد یافت، فهرست‌های چهارگانه استاد و مدارک ایرانی در سراسر گیتی و نیز کتاب کارنامه ایران بر اساس سال‌نامه‌ی (کرونولوژی) تاریخ ایران هم از آثاری است که در دست تهیه و چاپ است.

تدوین تاریخ ایران

دو ماه پس از تأسیس کتابخانه پهلوی بر طبق فرمان دیگری که از جانب شاهنشاه آریامهر شرف‌صداور یافت کتابخانه

پهلوی مأموریت یافت که بر اساس کتب و اسناد و مدارکی که در باره تاریخ و تمدن ایران گردآوری می‌کند دست بکارند و بدین و انتشار تاریخ جامع و کامل ایران گردد که تاکنون جای آن در ایران و جهان خالی بوده است.

در فرمان سلوکانه تصریح شده بود که: «با توجه به سابقه چند هزارساله تاریخ و تمدن فرهنگ ایرانی، و با توجه باینکه کشور ما بخصوص در عصر حاضر نیازمند مجموعه مدون و جامعی است که این تاریخ پرافتخار از نظر سیاسی و اجتماعی و مدنی در آن کاملاً منعکس باشد و بصورت اثر مستندی در معرض استفاده سراسر علمی و آموزشی ایران و جهان و نسل‌های آینده قرار گیرد، و با توجه باینکه متأسفانه تاکنون چنین تاریخ کامل و جامعی برای ایران تألیف نشده است، مقرر می‌داریم کتابخانه پهلوی که قبلاً از جانب مأمور گردآوری کلیه کتب و اسناد و مدارک مربوط بتاریخ و فرهنگ ایران شده است با استفاده از همه این منابع در تألیف و تدوین کاملترین تاریخ ممکن ایران از قدیمترین ازمند تا به امروز توسط هیأت صلاحیت‌داری از دانشمندان ایرانی و خارجی اقدام نماید.»

کتابخانه پهلوی که بدین ترتیب افتخار تدوین بزرگترین سند افتخار ملت ایران و تهیه و انتشار یکی از عالیترین یادگارهای علمی دوره معاصر را عهده دار شده بود برای آنکه این وظیفه را به بهترین صورت ممکن آن انجام دهد دست به اقدامی بزرگ و بی‌سابقه در یک مقیاس وسیع جهانی زد. یعنی در نظر گرفت پیش از شروع بکار تألیف این تاریخ، به منظور تأمین یک همکاری وسیع و همه‌جانبه بین المللی در امر تشخیص و گردآوری منابع لازم جهت تدوین چنین مجموعه‌ای، یک کنگره جهانی ایران‌شناسی در تهران تشکیل دهد تا در این کنگره کارشناسان ایرانی و بین‌المللی تاریخ و تمدن ایران آخرین اطلاعات و تجارب خود را درباره تعیین این منابع و طرز تألیف این تاریخ با یکدیگر مبادله کنند و ترتیب تأمین بهترین همکاری بین المللی را در امر تهیه و تألیف فصول مختلف این تاریخ بدهند.

برای تشکیل چنین کنگره‌ای کتابخانه پهلوی از پیشگاه معظم شاهنشاه آریامهر کسب اجازه کرد و در تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۴۱ اجازه تشکیل کنگره جهانی ایران‌شناسان از جانب شاهنشاه آریامهر توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی به مدیر عامل کتابخانه ابلاغ گردید.

کنگره جهانی ایرانشناسان

بدین ترتیب نخستین کنگره جهانی ایرانشناسان از تاریخ ۹ تا ۱۷ شهریورماه ۱۳۴۵ در تهران و اصفهان و شیراز برگزار شد. در این کنگره ۱۱۶ دانشمند ایرانشناس از ۳۱ کشور جهان و ۸۴ دانشمند ایرانی یعنی بر رویهم ۲۰۰ تن از متخصصان برجسته تاریخ و فرهنگ ایران شرکت داشتند. علاوه بر این عده زیادی بعنوان ناظر در جلسات کنگره و شعبه های مختلف آن شرکت جستند.

کنگره در روز ۹ شهریورماه ۱۳۴۵ در تالار فردوسی دانشکده ادبیات تهران با نطق اعلیحضرت همایونی که اعضای کنگره آنرا یک «نطق تاریخی» خواندند گشایش یافت. شاهنشاه در این نطق به عنوان نگاهبان والای سیرات کهن فرهنگ ایران لزوم تدوین تاریخ ایران و هدف کنگره جهانی ایرانشناسان را خطاب به اعضای کنگره چنین توصیه فرمودند:

«تاریخی که دانشمندان ایرانی با همکاری علمای ایرانشناس برجسته سایر کشورهای جهان تألیف خواهند کرد، مسلماً قبل از هر چیز تاریخ یک تمدن و یک فرهنگ انسانی خواهد بود، نه تاریخی که منحصر به شرح فتوحات و استیلاهای نظامی و سیاسی باشد. اگر بن بصراحت این نکته را تذکر میدهم برای اینست که ما در این مورد هیچ عقده ای در خود احساس نمی کنیم. ما نه از آن جهت طرفدار تاریخ و فرهنگ تمدن خود هستیم که سابقه پیروزیها و استیلاهای نظامی نداشته باشیم، زیرا شما خود بهتر از ما میدانید که ما در گذشته طولانی خویش یکی از پهناترین امپراطوریهای تاریخ جهان را داشته ایم، و میدانید که تاریخ ما آکنده از این نوع پیروزیهاست، ولی ما افتخار اصلی خویش را در آن پیروزیهای میدانی که در طول تاریخ در راه توسعه و تکامل تمدن و فرهنگ بشری، در راه ترویج علم و هنر و ادب و معنی بدست آورده ایم. پراچ ترین سپاهیان ما طی هزاران سال آن مردان و زنانی بوده اند که در تمام تاریخ کهنسال ایران شعل دانش و فرهنگ را در برابر تندبادهای حوادث فروزان نگاه داشتند و آنرا درخشانش و فروزنده تر به نسلهای دیگر سپردند. برای ما پیروزی واقعی در احساس همین حقیقت نهفته است زیرا هراستیلای جغرافیائی و نظامی خواه ناخواه با دوران بازگشت و انحطاطی همراه است ولی این ارزشهای معنوی هیچوقت و با هیچ نیروئی از میان نمی رود...»

بمسئولان این کار دستور داده ام که این تاریخ در کمال بی غرضی و دور از هرگونه خودخواهی و جانبداری تألیف گردد، زیرا هیچ اثری که جز در این شرایط نوشته شود نه شایسته مقام واقعی فرهنگ و تمدن ایران و نه اصولاً شایسته دنیای علم و دانش است. دانش واقعی با اعمال غرض و قلب حقایق سازگار نمی تواند بود و تاریخ جهان نیز خواه ناخواه آنچه را که جز بر اساس شرافتمندی و حقیقت طلبی کامل نوشته شده باشد به عنوان سندی باطل بدور خواهند افکند.»

در نخستین جلسه کنگره ۴ پیام و در آخرین جلسه پیام نخست وزیر ایران و ۳۲ پیام دیگر که از سراسر جهان از طرف رؤسای کشورها، سازمانهای فرهنگی و علمی بین المللی، فرهنگستانها انستیتوها، مراکز خاورشناسی، دانشگاههای و شخصیت های مختلف سیاسی و فرهنگی جهان به مناسبت تشکیل این کنگره به تهران رسیده بود قرائت شد. و از همان آغاز کار کنگره سازمانها و اتحادیه های بین المللی ذیل همکاری کامل خود را در مسائل مورد علاقه کنگره و در امور مربوط به گردآوری منابع تاریخ ایران به کتابخانه پهلوی اعلام داشتند: سازمان جهانی یونسکو، شورای بین المللی فلسفه و علوم انسانی، اتحادیه بین المللی خاورشناسان، کمیته بین المللی علوم تاریخی، انجمن بین المللی علوم مربوط به ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ، مجمع بین المللی تحقیقات تاریخی، انجمن بین المللی تاریخ ادیان، شورای بین المللی آرشینوها، انجمن بین المللی کتابخانه ها، کمیته بین المللی لهجه شناسان، کمیته بین المللی زبان شناسان و دانشگاه تهران نیز به همین مناسبت یک دوره از انتشارات خود را به یادبود کنگره جهانی ایرانشناسان اختصاص داد. با اطمینان می توان گفت که تشکیل کمتر کنگره علمی در تاریخ جهان با چنین استقبال گری از سراسر دنیا مواجه شده است.

کنگره دارای پنج شعبه (کمیته): تاریخ، ادبیات و هنر، باستانشناسی، فلسفه و علوم و ادیان و زبانشناسی بود. جلسات عمومی کنگره در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و جلسات خصوصی شعبه ها نیز منظمآ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ادامه داشت. بر رویهم در مدت برگزاری کنگره ۹۴ سخنرانی به زبانهای فارسی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، روسی، ایتالیائی، عربی و ترکی ایراد شد. متن این سخنرانیها همراه با مقالاتی که هر یک از ایرانشناسان برای درج در گزارش

کامل کنگره اختصاص داده‌اند و شامل آخرین تحقیقات و آراء ایشان در مسائل ایران‌شناسی است به زبان فارسی و زبان‌های اصلی توسط کتابخانه پهلوی در دست چاپ است، و با توجه به تخصص و دقت و مدتی که برای چاپ قتی این اثر بزرگ علمی لازم است در آینده نزدیک منتشر خواهد شد.

اتحادیه جهانی ایران‌شناسان

در آخرین جلسه کنگره پس از صدور قطعنامه هر یک از شعبه‌های پنجگانه قطعنامه نهائی کنگره با توافق آراء صادر شد که در تاریخ فعالیت‌های ایران‌شناسی مقام خاص خواهد داشت در این قطعنامه پس از تجلیل و امتنان بی‌سابقه از عنایات عالیّه اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهباقوی گراسی ایران در امر تشکیل کنگره چند تصمیم اعلام گردیده است که مهمترین آنها تشکیل یک «اتحادیه دائمی جهانی ایران‌شناسان» بود. طبق همین قطعنامه کتابخانه پهلوی در تهران مرکز بین‌المللی و دبیرخانه مرکزی این اتحادیه اعلام گردید.

در این اتحادیه کلیه سراسر علمی جهان که مطالعات آنها با تمدن و فرهنگ ایران ارتباط دارد، و کلیه دانشگاه‌هایی که در آنها زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود، و کلیه دانشمندان ایران‌شناس از سراسر جهان عضویت خواهند داشت. بدین ترتیب از این پس فعالیت‌های بین‌المللی ایران‌شناسی بجای صورت پراکنده و منفرد سابق با همکاری و هم‌آهنگی وسیعی بر اساس اصول کلی که توسط دبیرخانه مرکزی آن در کتابخانه پهلوی تعیین می‌گردد انجام خواهد گرفت و کتابخانه پهلوی بر تمام فعالیت‌های بین‌المللی ایران‌شناسی نظارت مستقیم خواهد داشت. هم چنین تحت نظر این اتحادیه در آینده هر سه سال یکبار بطور منظم کنگره جهانی ایران‌شناسی در یکی از کشورهای تشکیل خواهد شد.

تشکیل کنگره جهانی ایران‌شناسان از ارزنده ترین کارهای علمی بود که تا کنون در کشور صورت گرفته است و حاصل کار آن در آینده نیز مبنای بسیاری از تبعات ایران‌شناسی خواهد شد، چنانکه بحق می‌توان تشکیل این کنگره را در زمره بزرگترین افتخارات و خدمات کتابخانه پهلوی بشمار آورد. کنگره تهران نتایج علمی بسیار درخشان و عمیق در برداشت و موجب گردید که ایران‌شناسان دنیا ضمن آشنایی نزدیک با هم

در جریان فعالیت‌های علمی یکدیگر قرار بگیرند و با تبادل معلومات و تحقیقات خویش زمینه را برای تأمین همکاری‌ها و ارتباطات بیشتر در آینده فراهم کنند. در حقیقت تنها تشکیل یک کنگره جهانی ایران‌شناسی بر چنین مبنای بود که امکان می‌داد در این مقیاس پهناور نتایج آخرین مطالعات و تبعات دانشمندان جهان را در باره ایران یکجا گرد آورد و در راه تدوین تاریخ جامع و کامل ایران بر بسیاری از منابع اساسی که تا کنون در گوشه و کنار جهان ناشناخته باقی مانده بود با همکاری همه جانبه ایران‌شناسان سراسر گیتی دسترسی یافت. و این امری است که تحقق آن با این مایه موفقیت جز از طریق تشکیل این کنگره جهانی حتی با صرف چندین برابر وقت و هزینه هرگز میسر نبود. از این گذشته تشکیل این مجمع علمی سبب شد که دانشمندان ایران‌شناس که برخی از آنها برای نخستین بار به ایران سفر می‌کردند با وطن معنوی خود از نزدیک آشنا گردند و سرزمینی را که از دور می‌شناختند در سطح یک کشور پیشرفته که افتخارات گذشته را با مقتضیات دنیای متمدن کنونی در آمیخته است مشاهده کنند. همه این موجبات بود که سبب شد اعضای کنگره جهانی در پیام‌هایی که پس از پایان کنگره برای کتابخانه پهلوی ارسال داشتند آنرا موفق‌ترین کنگره بین‌المللی بدانند و همان نوازی و پذیرائی گرم ایرانیان را «شاهانه» بخوانند.

اکنون کتابخانه پهلوی در آستانه سومین سال تأسیس خود است و در همین مدت کم، که برای سازمانی علمی و فرهنگی عمری نسبتاً کوتاه بشمار می‌آید، توانسته است در راه اجرای وظایفی که بر طبق فرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریابهر بر عهده آن محول شده چنانکه اراده بنیانگذار عالیقدر آن بوده است موفقیت‌های کم نظیر کسب کند و دین فرهنگی و ملی خود را به بهترین نحو ممکن ادا نموده از حیثیت و احترام و اعتبار عمیق جهانی برخوردار گردد. اینک با توجه به پیشرفت‌های روز افزونی که نصیب کتابخانه پهلوی شده است و با امکانات وسیعتر و برنامه‌های جامع‌تری که برای آن پیش‌بینی شده کتابخانه پهلوی بزرگترین مرجع درجه اول آثار و اسناد ایرانی و مرکز جهانی ایران‌شناسی خواهد شد و در آینده نزدیک اساس همه فعالیت‌ها و مطالعات ایران‌شناسی در تحت لوای فرهنگ ایران در زادگاه معنوی خود تمرکز و استقرار خواهد یافت.

اصفهان

پاسداز گنجینه های علم و ادب همنزایان

در سده ۱۱ - ۱۴

از: جلال الدین همائی

استاد دانشگاه تهران

منظور ما در این فصل بیان این مطلب است که در قرون اخیر یعنی از قرن یازدهم تا چهاردهم هجری اصفهان مشعل دار علم و ادب و هنر و تمدن ایران بوده و پرتو این آثار از اصفهان بدیگر بلاد ایران و ممالک دیگر رسیده است.

اصفهان گنجینه های علم و ادب و هنر ایرانی را پاسداری و نگاهداری کرد و سیرات گرانبهای آن را بآیندگان سپرد ، و بالجمله آنچه از مظاهر علوم و معارف اسلامی و فلسفه و عرفان و شعر و ادب و هنر اصیل ایرانی از قرن سیزدهم هجری تا کنون داشته و داریم همه از سواریت اصفهان است .

اصفهان بعد از اسلام تا کنون دو دوره ممتاز مذهبی و علمی طی کرده است ، در قرن ۵ - ۶ هجری که همه یا بیشتر توده مردم اصفهان سنی مذهب بودند شهر اصفهان بزرگترین مرکز علوم و معارف اسلامی بود و طالبان علوم و فنون از اقصای بلاد اسلامی با اصفهان شد رحال میکردند ، و علمای اصفهان در میان فقها و محدثان اسلامی طبقه برجسته ممتازی شناخته میشدند که در کتب حدیث و رجال قدیم از ایشان بعبارت « اصبهائین » و « طبقه اصبهائین » یاد می شود .

در قرن ۱۱ - ۱۲ نیز که عامه مردم اصفهان شیعی مذهب بودند باز شهر اصفهان بزرگترین و معروفترین مهد علوم و معارف اسلامی بود ، بطوری که هر طالب علمی در هر شهر و دیار که بود ، برای تحصیل و تکمیل معلومات خود چاره یی جز مسافرت با اصفهان و درك محضر اساتید معقول و منقول آن شهر را نداشت .

نه تنها در علوم و معارف عقلی و نقلی بلکه در انواع فنون ادبی و حرف و صنایع ظریفه نیز اصفهان در هر دوره بوقیعت ممتازی داشته که نظیرش در هیچ کجا نبوده است .

اصفهان در شعر فارسی دارای مکتب و شیوه یی مخصوص است که آن را « سبک عراقی » و « سبک اصفهانی » می گویند ، و همین شیوه اصفهانی که جمعی آن را « سبک هندی » نامیده اند . ظهور سبک عراقی و اصفهانی مولود طبع شعرا و گویندگان اصفهان بود که اثرش بدیگر بلاد ایران و ممالک دیگر رسید .

ایران پیش از مغول در تمدن و علوم و آداب و صنایع و دیگر شؤون حیاتی و اجتماعی بجایی رسیده بود که اگر حمله وحشت بار تاتار پیش نیامده بود چیزی نمی گذشت که ایران برای همیشه یگانه مرکز تمدن بشری میشد و تمدن عالمگیری که نصیب اروپا گردید بی شبهه قسمت آسیا و مخصوص ایران بود .

در این معنی که گفتم بهیچ وجه راه سیالغده و اغراق نیپموده ام ، زیرا علایم و آثار باقیمانده آن دوره ادعای ما را بخوبی ثابت می کند ، محققان خود اروپا هم چون در عمل تمدن جدید کنجکاوی کرده انصاف داده اند که بیشتر بلکه همه تمدن مغرب زمین رهین خدمات و زحمات سابق مشرقیان مخصوصاً ایرانیان است ، و تمدن جهانگیر اروپا در حقیقت دنباله و مکمل تمدن مشرق زمین بوده است .

سرزمین اروپا برای پذیر تمدنی که ممالک شرق

* آنچه در این مقاله که مخصوص نشریه ایرانشناسی ترتیب داده شده می نویسم خلاصه یی است از آنچه بتفصیل در کتاب « تاریخ اصفهان » خود نوشته ام ، توفیق طبع و نشر آن را از خداوند قادر متعال خواستارم ، و هوالموفق (ج . ۵ .) .

در مدت چندین قرن افشانه بودند بی اندازه استعداد و آموادگی داشت و محض اینکه این بذرد سرزمین باختر جایگیر گشت درختی بروند بوجود آمد که دنیا را زیر سایه خویش گرفت ، اما این افتخار بعللی که روح تاریخ تمدن بشری گواه آنست حقا بایستی نصیب آسیا بویژه مهد ایران زمین شده باشد ، اما افسوس که هجوم شوم مغول و فتنه ترکان خونخوار وحشی پیکر تمدن شرقی و خاصه کشور محبوب ما را چنان لگدمال ساخت که دیگر از جای برنخاست ، رشته بدنیت ایران را از هم گسیخت و آبروی بشریت یعنی زلال خوشگوار را که ایرانیان کهن روزگار در جام جهان نمای مدنیت انسانی داشتند بظاک تیره بختی و سیه روزی ریخت .

گویی روزگارستکار پیوسته در کمین شهر و دیار آزادگان است ، هنوز جرعه بی از جام آسایش نچشیده زهر نامرادی در کام او سی ریزد و هنوز چند صباحی نفس راحت نکشیده و چند روزی بکام دل نگذرانده روزگار او را تیره تر از شب تاریسی سازد .

باری هجوم وحشیانه مغول که شرح آن را در تواریخ نوشته اند ، تمدن ایران را چندین قرن عقب انداخت ، ایرانیان بعد از عهد مغول هر چند کوشیدند و هر قدر شتافتند با اولین قدم از منزل دیرینه خود نرسیدند .

گزاف نمی گویم بیهوده سخن نمی رانم ، پیش از عهد مغول حکما و محققانی از قبیل محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی ، و در طبقه ریاضی دانان بزرگانی همچون خاندان بنی موسی خوارزمی و خانواده سجزی و ابوالعباس نیریزی و حکیم عمر خیام نیشابوری و امثال ایشان و در فن فقه و حدیث و کلام ، کسانی همچون کلینی و شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ طوسی و امام محمد غزالی و امام فخر رازی ، و در طبقه شعرا و گویندگان گروهی مانند فردوسی ، عنصری ، فرخی ، سنایی و انوری و در طبقه مورخان کسانی مثل طبری و بیهقی و نظایر ایشان داشتیم .

بعد از عهد مغول چنین مظاهر علمی و ادبی کجا پیدا شدند ؟ اشتباه نشود امثال مولوی ، سعدی و خواجه نصیرالدین طوسی و غده دیگر از آن قبیل که حقا از نوابع بشریت محسوب می شوند در حقیقت از بازماندگان تربیت و تمدن پیش از مغول بودند ، چه می دانیم که اثر انقلابات و تحولات تاریخی هیچ وقت

آنی و بدون فاصله بروز نمی کند بلکه دیری می گذرد تا آثار خوب و بد هر انقلابی آشکار گردد و چهره حقیقی خود را هویدا سازد .

اثر حمله شوم مغول در دوره های بعد ظاهر گردید که هر چه پیش آمدیم بر فقر و نیازمندی علمی و ادبی و دیگر شوون مدنی ایران افزوده و آثار و خیم آن انقلاب شوم محسوس تر و بارزتر گردید .

هنوز زخم چنگیز خونریزالتیام نیافته بود ، که یورش تیمور لنگ آغاز شد و ایران محبوب ما دوباره میدان تاخت و تاز و لگد کوب ترکان تیموری گردید .

نمونه بی از آثار شوم فتنه مغول

یکی از آثار شوم فتنه مغول این بود که ارتباط و پیوند ممالک اسلامی را از هم بگسیخت ؛ و بدین سبب نهضت عالمگیر علمی و ادبی اسلامی که در نتیجه اختلاط و استزاج افکار ملل متنوع مسلمان بایکدیگر پیش آمده بود بکلی متوقف ماند و رفته رفته راه زوال و نیستی سپرد .

و از جمله آثارش این بود که آثار علمی و ادبی چند قرن بعد از اسلام را که بزرگترین و برجسته ترین قرون تابنده بشری است محو و نابود ساخت و علما و فضلا و ادبا و هنرمندان بی شمار را که هادیان افکار و مشعله داران دانش و هنر بودند بظاک نیستی افکند . و در نتیجه کلی ملل اسلامی خاصه ایرانیان را که پیش از مغول در اعلی درجه تمدن و فرهنگ بودند در وادی انحطاط و تنزل انداخت .

و از جمله آثارش این بود که نه تنها فرهنگ و دانش و بینش را از کف مردم ایران ربود بلکه در عوض مستی خرافات و اوهام را که خاصه نژاد مغولی است در ایران ترویج و در روح ایرانیان جایگزین کرد .

ایجاد دو زبانی که سایه نفاق است نیز از جمله آثار شوم مغول بود .

ایرانیان پیش از مغول در همه چیز سرمشق و پیشرو دنیای متمدن بودند ، حکومت مغول در ایران روح پیشروی و ابتکار را در ایرانیان ضعیف کرد .

استیلاي مغول بر ایران مصادف سال ۶۱۶ هجری قمری بود هر چند مقدمات این فتنه از مدتی پیش تر از آن تاریخ

آماده می‌شد، و از آن تاریخ تا ظهور نابعه ایرانی شاه اسماعیل صفوی حدود سه قرن طول کشید .

کوشش صفویه در ترویج علوم و ادبیات

صفویه در حدود سال ۹۰۶ قمری هجری دولتی بتمام معنی ایرانی تشکیل دادند و درصدد ترقی این مملکت از هر حیث برآمدند .

کسانی که می‌گویند می‌نویسند که صفویه اعتنایی بشعر و ادبیات فارسی نداشتند یا اصلاً بعلوم و ادبیات نمی‌پرداختند در اشتباه صرفند یا از روی غرض ورزی و بی‌انصافی چیزی می‌گویند و از تاریخ صفویه بدرستی اطلاع ندارند .

صفویه نسبت به همه مظاهر مدنی و جهات پیشرفت و ترقی صوری و معنوی ایران جداً اهتمام داشتند ، اما اساسی را که ایشان می‌خواستند بنیاد کنند متأسفانه چندان مصالح نداشت باین معنی که مدارس بزرگ ایجاد می‌کردند و وسایل تحصیل از هر حیث آماده و فراهم می‌ساختند و از هیچگونه تشویق و قدردانی فروگذار نمی‌نمودند ، اما عالمی که در علوم منقول نظیر شیخ طوسی و شیخ مرتضی و ابن شهر آشوب و امثال ایشان باشد . و همچنین مابین حکما و علمای فنون عقلی کسانی که در ردیف ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و شیخ اشراق و خواجه نصیرالدین طوسی باشد تا از برکت وجود ایشان علماء بزرگ از قبیل علامه حلی و قطب شیرازی و قطب رازی و حکیم خیام ولو کبری و نظایر ایشان تربیت شود وجود نداشت . شاعری در ردیف فردوسی و سنایی و انوری و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ نیز نبود تا امثال و نظایر خود را پرورانند و این مایه از فقر و تهیدستی که در آن عهد ظاهر شده بود در معنی از آثار شوم هجوم مغول و تیمور بود بهمان دلیل که گفتیم اثر انقلابات و فتنه‌های تاریخی آنی بروز نمی‌کند ، بلکه مدتی طول می‌کشد تا آثار هر انقلابی چهره حقیقی خود را نشان بدهد .

از این جهت صفویان سخت کوشیدند تا در درجه اول مصالح عمارتی را که وجهه همت ایشان بود ، و در درجه دوم خود آن بنای تازه را ایجاد کنند .

اثر اهتمام صفویه و کوششی که در احیاء و نشر علوم و معارف اسلامی داشتند در قرن یازدهم هجری بخوبی ظاهر گردید .

اوضاع علمی و ادبی اصفهان در قرن ۱۱ هجری

قرن یازدهم هجری از قرون عالی ششعلمی و ادبی و صنعتی ایران محسوب می‌شود و طلوع آن عهد مولود کوشش و جدوجهد صفویه در احیاء علوم و ادبیات و صنایع ظریفه بود .

پرتو نهضت علمی و ادبی که از برکت دولت صفوی بوجود آمده بود سراسر بلاد ایران را گرفت ، اثرش بدیگر ممالک مجاور مخصوصاً عراق عرب و شام نیز رسید ، اما کانون این نهضت شهر اصفهان بود .

عده علمای و ادبا و صنعتگران اصفهان در سده یازدهم هجری باندازه‌ی است که می‌توان درباره آن کتابی مستقل تألیف کرد ، با اینجا بذکر نموداری از هر طبقه با تاریخ وفاتشان بسنده می‌کنیم .

نمونه‌ی از علمای معقول و منقول اصفهان

در سده یازدهم هجری

- ۱- شیخ بهائی جامع معقول و منقول . ۱۰۳۰ .
- ۲- شیخ محمد سبط شهید ثانی فقیه محدث . ۱۰۳۰ .
- ۳- ملا عبدالله شوشتری شارح قواعد علامه که مدرسه ملا عبدالله اصفهان بدو منسوب است ۱۰۲۱-۱۰۲۰ .
- ۴- میر محمد باقر داماد استاد ملاصدرا و جماعت دیگر از علمای معقول و منقول . ۱۰۴۰-۱۰۴۱ .
- ۵- ملا محمد باقر شارح «عیون الحساب» که از اعظام علمای ریاضی است و اصلش از «یزد» بود .
- ۶- میر ابوالقاسم فندرسکی حکیم عارف . ۱۰۵۰ .
- ۷- ملاصدرا (صدرالمثالین) شیرازی الاصل صاحب اسفار . ۱۰۵۰ .
- ۸- ملا محمد تقی مجلسی اول مترجم «سنن لایحضره الفقیه» . ۱۰۷۰ .
- ۹- ملا عبدالرزاق لاهیجی مؤلف «گوهر براد» . ۱۰۵۱ .
- ۱۰- ملا محمد باقر سبزواری مؤلف «کفایه» و «ذخیره» در فقه . ۱۰۹۰ .
- ۱۱- ملا محسن فیض کاشانی مؤلف «کتاب واقعی» . ۱۰۹۱ .

- ۱۲- میرزا رفیعا نایینی شارح اصول کافی ۱۰۸۲ - ۱۰۸۰
- ۱۳- آقا حسین خوانساری مؤلف «شارق الشموس» وحواشی «شفا» و «شرح تجرید» ۱۰۹۹-۱۰۹۸ .
- ۱۴- ملارجبعلی تبریزی حکیم عارف صاحب رسائل فلسفی ۱۰۸۰ .
- ۱۵- ملاحسن لنبانی حکیم عارف ۱۰۹۴ .
- ۱۶- شرف الدین شولستانی استاد مجلسی اول ۱۰۶۰ .
- ۱۷- میرزا حبیب الله صدر ۱۰۶۰ .
- ۱۸- شیخ لطف الله میسی فقیه مجتهد امام مسجد شیخ لطف الله اصفهانی ۱۰۳۲ .
- ۱۹- ملاصالح مازندرانی محشی معالم ۱۰۸۶ .
- ۲۰- ملاحسنعلی پسر ملاعبده الله شوشتری ۱۰۶۹ .
- ۲۱- علی قلی بن قرچقای خان صاحب تألیفات کلاسی و فلسفی متولد ۱۰۲۰ زنده تا ۱۰۸۶ .
- ۲۲- سید احمد داماد محشی کتب فلسفی از شاگردان میرداماد ۱۰۵۱ .
- ۲۳- ملا تاجا (تاج الدین) ادیب فقیه ، پدر فاضل اصفهانی معروف به «هندی» صاحب کشف اللثام ۱۰۹۸ .
- نمونه شعرای اصفهان در سده یازدهم هجری**
- ۱- حکیم شفائی اصفهانی ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ .
- ۲- صایب اصفهانی تبریزی الاصل ۱۰۸۶ .
- ۳- تقی (شیخ علی نقی کمره بی) عالم شاعر ۱۰۶۰ .
- ۴- جلال اسیر اصفهانی ۱۰۵۸ .
- ۵- ضمیری اصفهانی .
- ۶- ضیاء کفرانی (از بلوک رویدشت اصفهان) .
- ۷- حکیم زلالی شاعری عارف مسلک از شاگردان و مداحان میرداماد .
- ۸- عادل اردستانی هم از تلامیذ میرداماد .
- ۹- تقی الدین اوحدی اصفهانی صاحب تذکره عرفات .
- ۱۰- سلاغروری گویا اصلش شیرازی بوده است .
- ۱۱- ذوقی اردستانی .

- ۱۲- طاهر نصرآبادی مؤلف تذکره مطبوع مشهور .
- ۱۳- میرزا رضی اریمانی صاحب ساقی نامه معروف .
- ۱۴- ملازمان ناطق که در اصفهان بشغل معلمی روزگار می گذاشت .
- ۱۵- مؤمن قمیشه بی .
- ۱۶- جنتی گزی (جزی) منسوب بقریه گز (- جز) اصفهان .
- ۱۷- تاثیر اصفهانی (محسن) .
- ۱۸- شریف (ملا محمد ورنوسفاد رانی) ، منسوب به ورنوسفاد ران (= بن اصفهان) که یکی از محلات سه گانه « سده » اصفهان است .
- ۱۹- سعود پسر آقا زمان زرکش اصفهانی .
- ۲۰- نجیب کلیشادی لنجانی .

نمونه هنرمندان اصفهان در قرن یازدهم هجری

- ۱- رضاعباسی نقاش معروف ۱۰۴۴ .
- ۲- صادق بیگ افشار شاعر نقاش طراح .
- ۳- مقصود نقاش (حاج مقصود نقاش اصفهانی) .
- ۴- خلیل نقاش .
- ۵- شیخ محمد سبزواری اول کسی که در نقاشی صورت سازی فرنگی را تقلید کرد ، و از نقاشان دولتیخانه جدید شاه عباس کبیر در اصفهان بود .
- ۶- میرعماد خوشنویس نستعلیق شهید سال ۱۰۲۴ .
- ۷- علیرضا عباسی خطاط طراح ، در لک و نستعلیق هر دو استاد بود .
- ۸- محمد رضا اساسی اصفهانی ادهمی خوشنویس لک و رقاع .
- ۹- محسن اساسی پسر محمد رضا خطاط .
- ۱۰- نورا (نورالدین) خوشنویس نستعلیق شاگرد میرعماد .
- ۱۱- ترابا (میرزا ابوتراب) نستعلیق نویس ، هم از شاگردان میرعماد .

۱۲- محمد صالح اصفهانی خطاط نستعلیق از اقران نورا و تراپا و رشیدا .

۱۳- استاد علی اکبر اصفهانی معمار و مهندس مسجد شاه اصفهان .

۱۴- استاد محمدعلی از معماران و بنایان مسجد شیخ لطف الله اصفهان .

۱۵- استاد محمد رضا ابن استاد محمد حسن هم از معماران و بنایان مسجد شیخ لطف الله .

۱۶- استاد حیدرقلی عودی موسیقی دان و عودنواز .

۱۷- معین مصور نقاش از شاگردان رضا عباسی .

از ذکر اسامی قصد احصا و استقصا نداشتیم، منظورم تنها این بود که از مظاهر علمی و ادبی و هنری آن قرن نمونه بی را ذکر کرده باشم .

اهمیت پایتخت شدن اصفهان

باید دانست که پایتخت شدن اصفهان خود در ایجاد نهضت علمی و ادبی قرن یازدهم هجری عاملی مهم بود و تأثیری بسزا داشت .

شاه عباس کبیر در حدود سال هزارم هجری (عالم آرای عباسی سال ۱۰۰۶ قمری نوشته است و بعضی ۱۰۰۱ گفته اند) بحسن انتخاب و سلیقه که از خصایص آن پادشاه بزرگ بود و بعقیده من بالهام یزدانی که بنا بود ایران از رنج نکبت رهایی یابد و دوباره عهد عزت و سعادت خود را از سر گیرد ، اصفهان را که مهد پرورش دانش و فرهنگ و ذوق و قریحه و هوش خداداد ایرانی و از هر حیث شایسته آبادانی و مرکزیت کشور است برای پایتخت اختیار فرمود .

تاریخ گذشته ایران از عهد سلجوقیان بل که قبل از آن از دوره آل بویه این حقیقت را به تجربه نشان داده و ثابت کرده بود که هر وقت اصفهان پایتخت ایران شده کشور در راه ترقی و سعادت افتاده و روزگاری نگذشته که دانسته بسط و نفوذ قوت و قدرت دولت و تمدن و فرهنگ عمومی ملت باعلی درجه کمال ارتقا یافته است .

این دعوی گذشته از شهادت تاریخ کاملاً مطابق عقل ذوق سلیم است که خصوصیات و مزایای جغرافیایی و طبیعی و مدنی

پایتخت بزودی در سراسر کشور سرایت می کند و در پیشرفت امور دولت و ملت بی اندازه مؤثر است .

اصفهان در پرورش قوای علمی و ادبی و ذوقی و صنعتی نه تنها در بلاد ایران که در سراسر جهان ممتاز است، وانگهی حدود شصت فرسخ در شصت فرسخ همه جا آماده و مستعد آبادانی و عمران است . آبادی که چند قرن بیاید و زود خلیل نپذیرد ، کدام یک از بلاد ایران دارای این شایستگی و استعداد خداداد است !

بقول یکی از نویسندگان اروپائی می توان بقوه پول و نیروی کار شهرها و پایتخت های بزرگ مانند لندن و پاریس و برلن و واشنگتن ساخت . اما با هیچ قوه و نیروی بشری نمی توان جلگه بی همانند اصفهان با رودخانه بی همچون زاینده رود ایجاد کرد .

برای شهر شدن و آبادانی شهرستانی سه چیز در درجه اول لازم است آب ، هوا ، خاک ، و این هر سه را اصفهان بحد کمال واجداست . همه جا خاک برای بنا و ساختمان و زراعت وجود دارد ، هر کجا رایکنی بفاصله چند ذرع از سطح زمین بآب شیرین گوارا میرسد که هم آشامیدنی است و هم بکار عمارت و زراعت می آید ، هوای معتدل اصفهان هم ضرب المثل است .

آب و هوای معتدل ، مزاج معتدل می پرورد ، ذوق و فکر و هوش و دیگر خواص بارز ممتاز انسانی همه از مزاج معتدل تراوش می کنند ، عدالت و انصاف را که باعث تشدید و بقاء سبانی سلطنت است «الملک لایبقی الا بالعدل» جز از مزاج و بنیة معتدل طبیعی نمی توان انتظار داشت ، اینها همه در تأسیس بنای دولت پاینده و ایجاد تمدن و فرهنگ ملی کاملاً مؤثر است .

بالجمله هیچ کدام از شهرهای دیگر ایران بدون استثنا در لوازم شهری و مدنیت همسنگ اصفهان نیست و پایتخت شدن اصفهان چنانکه گفتیم در ایجاد نهضت علمی و ادبی و هنری و هم چنین در بسط نفوذ و قدرت سیاسی و نظامی عهد صفویه از عوامل بسیار مؤثر شمرده می شود .

اصفهان در قرن دوازدهم هجری

چنانکه گفتیم سلاطین صفوی در صدد ترقی و پیشرفت علوم و ادبیات و صنایع ظریفه ایران بودند و شایسته ترین و مستعدترین شهرها برای پایتخت خود اختیار کردند . در نتیجه قرن یازدهم هجری بوجود آمد .

اگر دنباله این عهد نورانی بحوادث ناهنجار انقراض دولت صفوی و انقلابات و هرج و مرج های متعاقب آن قطع نمی شد امید می رفت که بتدریج دوره پیش از مغول تجدید شود متأسفانه روزگار چشم زخمی تازه بایران مخصوصاً باصفهان که چشم و چراغ بلاد مشرق زمین در آن زمان بود رسانید و چراغ نهضت عهد صفوی را خاموش کرد .

اوضاع اصفهان در سنوات ۱۱۳۴-۱۱۶۴

دوره سی ساله بی که گفتم راجع بحوادث انقراض عهد صفوی و دوره نادرشاه افشار و جانشیان اوست تا جمعه هجدهم محرم ۱۱۶۴ که تاریخ ورود کریم خان زند است به اصفهان . درین مدت که سی سال متوالی دوام داشت اوضاع اصفهان و انقلابات پی در پی و قتل و غارت و خرابی کمتر از دوره مغول و چنگیز نبود ، ارباب دانش و هنر و فرهنگ گروهی بدست مهاجمان کشته شدند و گروهی در اثر قحط و غلا و بیماریها و ناخوشی های مهلک در بیابانها و مخاوف و مهالک جان سپردند و سقوط الاثر گشتند .

اشاراتی که احياناً در نوشته های مؤلفان آن عهد از قبیل آقا هادی نواده ملا محمد صالح سازندرانی، و سیر محمد حسین خاتون آبادی صاحب «سناقب الفضلاء» ، و ملا اسماعیل خواجویی درباره آن حوادث بدسترس ماست و قسمتی از آنها در کتاب روضات نقل شده ، برآستی سویی بر تن آدمی راست می کنند؛ و بالجمله شرح این واقعه جگر خراش را مقالتهی جداگانه لازم است . پس از حوادث انقراض عهد صفوی در عهد افشاریه و اوایل زندیه نیز پیوسته اصفهان میدان تاخت و تاز و گیرودار بود . نظریه اهمیت که پایتخت داشت هر کس سر بلند می کرد چشم به اصفهان می دوخت و آنجا را سنگر قرار می داد و دیگری بقصد محاربه با او اصفهان را محاصره می نمود ، و همچنان یکی بعد از دیگری این شهر ستم دیده را میدان زور آزمایی قرار داده بودند .

بعد از عهد صفویه تنها موقعی که نسبتاً آراستگی در اصفهان و دیگر بلاد ایران حکمفرما گردید دوره سلطنت کریمخان زند است (۱۱۶۳-۱۱۹۳) .

در این مدت نسبتاً فرصتی بچنگ علما و ارباب ذوق اصفهان افتاد که از ذخایر ادوار پیش بودند ، و بدست همین باقیمانده چراغ علم و ادب روشن ماند و اثرش با خلاف رسید .

همانطور که نتیجه نهضت قرن دهم هجری در سده یازدهم آشکار شده بود ثمره نهضت علمی و ادبی نیمه دوم قرن دوازدهم هجری نیز در قرن سیزدهم هجری آشکار شد .

بالجمله در ایام انقلاب و حوادث غم انگیز که از انقراض صفویه بعد پیش آمد اصفهان که مرکز علم و ادب و صنعت و همه مظاهر تمدن ایران بلکه مشرق زمین بود بویرانه غم انگیز تبدیل گردید ، جمعیت این شهر تاریخی که بنوشته بعضی مورخان اروپائی در عهد شاه سلطان حسین صفوی بحدود یک میلیون رسیده بود در اثر قتل و غارت و قحط و امراض گوناگون و بلیه هایی که هنگی مولود حادثه انقراض صفوی بود به جمعیتی قلیل تبدیل گردید پاره پی از محلات شهر بکلی خراب و خالی از سکنه شد ، جماعتی که در این فتنه ها کشته شده یا در اثر قحط و غلا و امراض مهلک بدورد زندگانی گفته اند یا آواره و سرگردان در بیابانها جان داده اند از حد احصاء خارج است .

علما و ادبا و هنرمندان ازین رفتند ، بساط علوم و آداب و صنایع بر چیده شد ، مدارس و محافل علما و طلاب علوم و مراکز هنرمندان خراب و خالی از سکنه گردید .

در آن روزگار تاریک و در میان آن تندباد وحشت بار باز اصفهان مشعله دار علوم و ادبیات و صنایع ظریفه و تمدن ایران زمین گردید و پرتو آنها را بدوره بعد رسانید .

چگونگی انتقال سوارپت علمی و ادبی و هنری ایران را که بدست اصفهان و اصفهانیان محفوظ ماند ، و بدوره های بعد سپرده شده است در فصل بعد تحت عنوان جداگانه شرح می دهیم .

علوم منقول و فنون اجتهادی

در علوم منقول و فنون اجتهادی شکی نیست که در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری ترقی فاحشی پیدا شده و مخصوصاً رواج و وسعت فن اصول فقه بجایی رسیده است که در هیچ دوره نظیر نداشت .

فقهای قدیم تا پیش از قرن ۱۲ هجری اغلب اخباری مسلک بودند و اجتهاد اصولی مولود قریحه اصفهانی است که از قرن دوازدهم بعد بکار افتاد و نهضتی عجیب در این فن بظهور آورد تا جایی که علمای اخباری را تکفیری کردند و بهمین جرم ایشان را می کشتند .

سؤسی فن اجتهاد و فقه متأخران باتفاق علما آقا باقرین

محمد اکمل اصفهانی است که بسال ۱۱۱۸ قمری در اصفهان متولد شد و آنجا تحصیل کرد و چون بعداً یک چند در بهبهان بود بعنوان آقا باقر بهبهانی معروف گردید. آخر کار هم به عتبات عالیات رفت و در کربلای معلی اقامت جست و همانجا باصح اقوال در بیست و نهم ماه شوال ۱۲۰۵ قمری وفات یافت.

آقا باقر را مجدد رأس مائه ثانی عشری نامند، تازمان او مسلک اخباری بطوری شیوع داشت که فن اصول موهون شمرده میشد، وی مؤسس فن اصول و اجتهاد اصولی گردید و کم کم مسلک اخباری چندان موهون شد که میرزا محمد اخباری معروف را که معاصر فتحعلیشاه قاجار است و در علوم غزیه نیز دست داشت بحکم سید محمد مجاهد پیشوای روحانی آن عصر در سنه ۱۲۳۲ کشتند.

باری، آقا باقر در قرن ۱۲ هجری که تاریک ترین دوره های عهد اخیر بود، مشعله دار علوم منقول از فقه و اصول و رجال و درایه گردید و شاگردانی تربیت کرد که پیشرو و سرسلسله فقها و اصولیان قرن سیزده و چهارده هجری بودند از قبیل میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزاقمی صاحب قوانین الاصول متوفی ۱۲۳۱ ق. و سید مهدی بحر العلوم طباطبائی صاحب منظومه معروف متوفی ۱۲۱۲ ق. و سید علی طباطبائی اصفهانی مؤلف کتاب ریاض المسائل در فقه معروف به شرح کبیر (وفاتش ۱۲۳۱ ق.) و شیخ جعفر نجفی صاحب کشف الغطا متوفی ۱۲۲۸ ق. و شیخ ابوعلی مؤلف کتاب منتهی المقال در فن رجال ۱۱۵۹-۱۲۱۶ ق. و میرزا محمد مهدی شهرستانی اصفهانی عالم معروف (وفاتش بسال ۱۲۱۶ ق.) و ملا مهدی نراقی صاحب مشکلات العلوم متوفی ۱۲۰۹ ق. و شیخ اسدالله کاظمینی مؤلف مقابس الانوار متوفی ۱۲۳۷ و میرزا یوسف تبریزی و سید جواد عاسلی مؤلف مفتاح الکرامه متوفی ۱۲۲۶ و جماعتی دیگر که نابشان در کتب رجال و تذکره های عهد اخیر معروف است.

شاگردان آقا باقر هر کدام در ناحیه بی بساط تعلیم و تدریس گسترده و جماعتی از علما و بزرگان فقه و اصول قرن سیزده و چهارده را بپروردند.

از آن جمله مثلاً دو نفر عالم شاخص قرن سیزدهم هجری در اصفهان یکی حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی بیدآبادی متوفی ۱۲۶۰ ق. و دیگر حاج محمد ابراهیم کرباسی (کلباسی) متوفی ۱۲۶۱ ق. از شاگردان سید بحر العلوم و سید

علی صاحب ریاض بودند (حاجی کرباسی تربیت شده محمد بیدآبادی بود و ظاهراً محضر درس آقا باقر را نیز درک کرده بود) در زبان سید شفتی و حاجی کرباسی اصفهان بر کزیت علمی و روحانی داشت بطوری که طلاب از همه نواحی ایران و همچنین از بعضی ممالک مجاور برای تحصیل به اصفهان می آمدند. مرجعیت تامه شیعه نیز با سید شفتی بیدآبادی اعلی الله مقامه بود.

و نیز عالم اصولی معروف شریف العلماء (محمد شریف بن ملا حسن علی آملی) متوفی ۱۲۴۵ از شاگردان سید علی صاحب ریاض و پسر او سید محمد مجاهد و بعضی دیگر از معاصران او بود که سند اجتهاد و تحصیلات ایشان به آقا باقر می پیوست. و نیز عالم مجتهد مشهور ملا احمد نراقی کاشانی صاحب «سستند» متوفی ۱۲۴۵ ق شاگرد پدرش ملا مهدی نراقی است که از افاضل تلامذات آقا باقر بود.

از حوزه درس وی و شریف العلماء، عالم اصولی بزرگی مانند شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق) برخاست که فن اصول را بمقام یکی از علوم عالیه ترقی داد و علمای بعد از وی هر چه آمدند خوشه چین خرمن افادات وی بودند.

شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه متوفی ۱۲۴۸ ق. و برادرش شیخ محمد حسین صاحب فصول متوفی ۱۲۵۴ ق. هم از دست پروردگان حوزه شاگردان آقا باقر بهبهانی بوده اند. همچنان ازین سلسله که نام بعضی را بر شمردیم علمای دیگر ظهور کردند همچون نابغه فن اصول مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول متوفی ۱۳۲۹ ق. که فن تحقیق: اصول فقه بوی ختم شده است، و بعد از وی هر چه از علمای اصولی می بینیم از منبع افاضات آخوند خراسانی آب خورده اند و در فن اصول از شاگردان شیخ انصاری بود.

باری چنانکه دیدیم فنون منقول و علوم اجتهادی در قرون اخیر از اصفهان بدیگر ولایات ایران و ممالک مجاور کشیده است.

فلسفه و دیگر علوم معقول

اما علوم معقول یعنی فلسفه و ریاضیات و غیره نیز مشعله دارش علی الاطلاق باتفاق اصفهان و علمای آنجا بودند که اخگری از این نار مقدس و پرتوی ازین نور الهی نگاه داشته در آن تیره زمان چراغی روشن حفظ کردند و بدست آیندگان سپردند.

در قرن دوازدهم هجری که تاریکترین دوره‌های قرون اخیر است چراغ فلسفه و علوم معقول بدست چندتن از دانشمندان اصفهان روشن ماند :

- ۱- میرزا محمد تقی الماسی حکیم فقیه متوفی ۱۱۰۹ ق.
- ۲- میرزا عبدالله حکیم متوفی ۱۱۶۲ ق.
- ۳- ملا اسماعیل خواجه‌بوی صاحب شرح دعای صباح متوفی ۱۱۷۳ ق.
- ۴- آقا محمد بیدآبادی حکیم عارف فقیه متوفی ۱۱۹۸ ق.
- ۵- میرزا محمد علی سیرزا مظفر عارف فقیه حکیم متوفی ۱۱۹۸ ق.

آقا محمد بیدآبادی و ملا اسماعیل خواجه‌بوی مخصوصاً از افراد شاخص اواخر قرن ۱۲ هجری بودند که رشته تحصیلات ایشان به میرزا محمد تقی الماسی و حکمای دیگر نیمه اول آن قرن می‌پیوست .

از حوزه درس ملا اسماعیل خواجه‌بوی و آقا محمد بیدآبادی جماعتی ظهور کردند که میراث فلسفه و علوم عقلی را بقرن سیزدهم رسانیدند . از آن جمله سیرزا ابوالقاسم مدرس خاتون‌آبادی متوفی ۱۲۰۲ ق . و ملا محراب گیلانی اصفهانی متوفی ۱۲۱۷ ق . که هر دو در عهد خود از مدرسان بزرگ فلسفه در اصفهان بودند .

ملا مهدی تراقی کاشانی (۱۲۰۹ ق .) هم در فنون عقلی از شاگردان برجسته ملا اسماعیل خواجه‌بوی است ؛ چنانکه در فقه و اصول شاگرد آقا باقر .

این جماعت که گفتیم شاگردانی تربیت کردند که میراث فلسفه و علوم عقلی را بقرن ۱۳ و ۱۴ هجری تحویل دادند .

از همه معروفتر آخوند ملا علی نوری اصفهانی است متوفی ۱۲۴۶ ق . که چراغ فلسفه و حکمت بوسیله وی روشن ماند و بهمه اصقاع و نواحی روشنی داد .

مرحوم آخوند ملا علی از نود سال متجاوز عمر کرد و حدود شصت سال در اصفهان تدریس میکرد و از برکت حضروی شاگردان بسیار تربیت شدند که هر کدام در شهری و دیاری بساط افاضه بگسترده و بدین وسیله میراث علوم عقلی بآیندگان رسید .

یکی از شاگردان برجسته آخوند ملا علی نوری ، ملا اسماعیل در کوشکی اصفهانی است معروف به « واحدالعین » متوفی حدود ۱۲۸۰ و بقولی ۱۲۷۷ ق . که از آثارش حواشی شوارق معروف است .

حاج ملاهادی سبزواری صاحب شرح منظومه (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹) که او را بزرگترین فیلسوف قرن سیزدهم هجری باید نامید از شاگردان همان آخوند ملا علی نوری و شاگردش ملا اسماعیل در کوشکی واحدالعین بوده است .

و نیز یکی از شاگردان آخوند ملا علی نوری، سیرزا عبدالجواد حکیم اصفهانی است متوفی ۱۲۸۱ ق . که با ملا اسماعیل در کوشکی واحدالعین در یک طبقه محسوب می‌شد . مرحوم سیرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروف قرن اخیر متوفی ۱۳۱۴ ق . از شاگردان همین سیرزا عبدالجواد بود .

و نیز از جمله شاگردان آخوند ملا علی نوری، آقا سید رضی اصفهانی لاریجانی الاصل است که حکیم شاعر معروف عهد ناصرالدین شاه قاجار یعنی آقا محمد رضا قمشه‌ای اصفهانی متوفی ۱۳۰۶ ق . از تلامذ او است .

توضیحاً علاوه می‌کنم که آسید رضی لاریجانی فلسفه سثنائی را نزد آخوند ملا علی نوری تحصیل کرده بود . اما فلسفه اشراق و عرفان را گویند نزد سیرزا رفیع شیرازی تحصیل کرد که در این فنون تبرز و براعتی خاص داشت .

و نیز از شاگردان آخوند ملا علی نوری است آخوند ملا عبدالله زنوزی که در طهران مدرس مدرسه خان سروی بوده و تألیفاتی داشته است ؛ آقا علی حکیم مدرس معروف طهران فرزند تربیت شده همین ملا عبدالله زنوزی بود .

آخوند ملا آقای قزوینی که در قزوین مدرس معقول بوده است هم از شاگردان قدیم آخوند ملا علی نوری بود که بر دوره حاجی سبزواری تقدم زمانی داشت .

حاج ملا محمد جعفر لنگرودی ساکن اصفهان شارح مشاعر ملا صدرا و ملا سلیمان تنکابنی پدر ملا محمد مؤلف قصص العلماء هم از جمله شاگردان درس آخوند ملا علی نوری بوده‌اند .

علاوه بر شاگردان ملا علی کسان دیگر در اصفهان بوده‌اند از قبیل سیرزا محمد حسن چینی و ملا حسن نایینی که از فحول علماء فلسفه و عرفان بوده و باعث انتقال این علوم بقرون

بعد شده‌اند اگر خوب بخواهید حکمت و فلسفه قدیم در ایران به حاجی سبزواری و پس از وی به جلوه و آقا محمد رضا قمشه‌یی ختم شد.

بهترین شاگردان آقا محمد رضا قمشه‌یی جهانگیرخان قشقایی اصفهانی (متوفی ۱۳۳۸ ق.) مدرس معروف قرن اخیر در اصفهان و میرزا هاشم سعشی کتاب مفتاح الغیب صدرالدین قونوی در طهران بودند.

و بهترین شاگردان مرحوم جلوه در طهران میرزا حسن کرمانشاهی و آقاعلی مدرس مدرسه سپهسالار بودند.

مرحوم میرزا طاهر تنکابنی عالم معروف معاصر ما که در ۱۳۶ ق فوت شد از شاگردان جلوه بود و درس آقا محمد رضا قمشه‌یی را نیز درک کرده بود.

استاد فلسفه این حقیر مرحوم آشیخ محمد خراسانی متوفی ۱۳۵۵ ق. که خاتم مدرسان فلسفه اصفهان است از شاگردان برجسته جهانگیرخان بود.

جناب علامه معاصر حضرت استادی آقای حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی دامت افاضاته العالیه هم از شاگردان برجسته آخوند ملا محمد کاشانی‌اند که وی و جهانگیرخان سالیان دراز دورکن شاخص تدریس علوم عقلی در اصفهان بودند، وفات آخوند کاشانی در سال ۱۳۳۳ قمری اتفاق افتاد.

حقیر آن بزرگوار را دیده و از برکات انفاس قدسیه‌اش مستفیض شده‌ام. حضرت حاج آقا ارباب نیز بر این بنده سمت استادی دارند و از استادان بن در حال حاضر همین یک نفر حیات دارد سلمه‌الله تعالی.

شعر و ادب فارسی

حوادث ناگوار و فتنه‌های خانمان سوز که از سنه

۱۱۳۴ ق. بعد اتفاق افتاد، مردم ایران خصوصاً اصفهان را که پایتخت مملکت عظیم صفویه بود چنان از ذوق و حال انداخت که هیچکس را پروای شعر و شاعری نبود، شعر و ادب فارسی بسرعت هرچه تماشتر راه زوال و نیستی ابدی می‌پیمود.

در بحران همان فتنه‌ها و گیر و دارها و قتل و غارتها و شیوع اسراض و ناخوشی‌های مهلک که بر این کشور ستم رسیده روی آورنده بود باز اراده خداوند قادر متعال باین امر تعلق داشت که گنجینه گرانبهای شعر و ادب فارسی بکلی خاک خورد نشود و سیرایش از گذشتگان به آیندگان برسد.

برای انجام گرفتن این مهم باز اصفهان و اصفهانیان را اراده حق تعالی برگزید.

در عهد کریم خان زند که فی الجمله آسایش و آرامشی بر ایران حکمفرما شده بود گروهی از شعرا و گویندگان و ارباب ذوق اصفهان باین فکر افتادند که چراغ نیم سده شعر و شاعری را حیات تازه بدمند و سنت از دست رفته گویندگان قدیم را احیا کنند.

برای این منظور انجمن شعر و ادب ریاست و پیشوایی میر سید علی مشتاق اصفهانی متوفی ۱۲۶۹ - ۱۲۷۱^۱ در اصفهان تشکیل شد که اعضای اصلی آن جماعتی از شعرای اصفهان بودند از آن جمله حاج لطفعلی بیگ آذر (۱۱۹۵ ق.) سید احمد هاتف صاحب ترجیع بند معروف (۱۱۹۸ ق.) سید محمد شعله (۱۱۶۱ ق.) سید عبدالباقی طیب از سادات حکیم سلمانی اصفهان (۱۱۷۱ ق.) آقا محمد عاشق (۱۱۸۱ ق.) حاج سلیمان صباحی بیدگلی (۱۲۰۷ ق.) و جماعت دیگر از آن قبیل که همه ریاست و پیشوایی مشتاق را مسلم و یابرام انجمن موافقت داشتند.

۱ - تردید ما در تاریخ وفات مشتاق از جهت اختلاف ضبط تذکره نویسان و از همه مهمتر اختلافی است که در ماده تاریخ های شعرای آن عهد دیده می‌شود.

در تذکره اختر گرجی (میرزا احمد ۱۲۲۲ ق.) تاریخ وفات مشتاق را سنه ۱۱۷۱ نوشته و ماده تاریخی هم از رفیق اصفهانی نقل کرده است که آن هم بحساب ابجد ۱۱۷۱ می‌شود:

جای مشتاق در جنان بادا

بهر تاریخ او نوشت رفیق

باین حال ماده تاریخی هم در اشعار هاتف اصفهانی دیده‌ایم که ۱۱۶۹ می‌شود.

هاتف در قطعه نوزده بیتی می‌گوید:

هاتف از خامه شکسته زبان

چون سوی باغ خلد کرد آهنگ

جای مشتاق باد سخن چنان

بهر تاریخ زد رقم دایم

توضیحاً کلمه «دایم» بایام محسوب شده و جزء ماده تاریخ است.

سرام این انجمن حفظ گنجینه شعر و ادب فارسی و احیاء سنت شعرای باستان بود .

در تذکره اختر گرجی در ترجمه حال مشتاق می نویسد:
آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی و صهباقمی و مشرب عاسری و جمع دیگر از جمله شاگردان وی اند و الحق شایسته است که او را استاد الشعرا بگویند .

سیرزا عبدالوهاب کلانتر که از اعیان فضلالی خاندان حکیم سلمانی اصفهانی از همان خانواده طیب بوده و در سنه ۱۱۸۴ ق. فوت شده است ، در ایامی که از طرف کریم خان زند حکومت اصفهان را داشت باز به تشویق و راهنمایی همان میرسیدعلی مشتاق انجمنی از شعرای اصفهان تشکیل داد که اعضای معروف آن مشتاق، عاشق، آذر، هاتف، نصیب، غیرت، صهبای، صافی، نیازی، رفیق، مجید (یعنی درویش عبدالمجید خوشنویس معروف که در ابتدا خموش تخلص می کرد و بعد آن را به مجید سبدل ساخت) .

در اواخر قرن دوازده و اوایل سیزده باز تقلید انجمن مشتاق انجمن های دیگر در اصفهان تشکیل شد که معروفترین آنها انجمن واله (آقا محمد کاظم اصفهانی ۱۲۲۹ ق.) و انجمن نشاط معتمدالدوله سیرزا عبدالوهاب (۱۲۴۴ ق.) است که از خاندان همان سیرزا عبدالوهاب کلانتر بود .

همچون آتش مقدس پارسیان قدیم که از آتشکده یی با آتشکده یی نقل می شد پرتو شعر و ادب فارسی نیز از انجمنی بانجمن دیگر و همچنان از کانون اصفهان بسایر بلاد و نواحی ایران پرتو افکنی نمود .

باری اثر نهضت شعری و ادبی انجمن مشتاق و پیروان او که در تاریخ ادبی ایران بعنوان بازگشت ادبی اصطلاح شده است و کانونش اصفهان بود از قرن دوازده بسده سیزده و چهارده که دوره سلطنت قاجاریان است انتقال یافت .

شاگردان همان مکتب شعرای اصفهان بودند که دستگاه شعر و شاعری عهد قاجاری را بوجود آوردند و آن بساط را چندان گرم کردند که عهد قاجاری مخصوصاً دوره ناصری در شعر و شاعری تالی عهد غزنوی و سنجری شمرده می شود . و بالجمله سیراث

شعر و ادب فارسی نیز مانند علوم معقول و منقول بوسیله اصفهان و اصفهانیان حفظ شد و بدست آیندگان رسید .

برای اینکه چگونگی انتقال این سیراث را از سده دوازدهم بقرن سیزدهم و چهاردهم و احضار گفته باشیم از باب مثال می گوئیم :

سلک الشعرا صبای کاشانی ستوفی ۱۲۳۸ ق. که پیشوای شعرای قصیده سرای عهد فتحعلیشاه بود از شاگردان صباحی بیدگلی کاشانی است که عضو انجمن شعرای اصفهان بود .
سید محمد سحاب اصفهانی ستوفی ۱۲۲۲ ق. هم از شعرای بزرگ عهد فتحعلیشاه که در آن دستگاه لقب «مجتهد الشعرا» داشت فرزند سید احمد هاتف است که از اعضای انجمن مشتاق بود ، وی در ابتدا بتوسط صبای کاشانی بدربار فتحعلیشاه تقرب یافت .

این دو شاعر بزرگ که مقارن اوایل عهد قاجاری بودند اسلوب چکامه پردازای درباری را که از عهد عنصری و اسیر معزی فراموش شده بود تجدید کردند .

نشاط اصفهانی که از پیشوایان غزلسرای عهد قاجاری است از اصفهان به طهران آمد و تحفه شعر و نثر فارسی را بدربار فتحعلیشاه آورد .

مجموعه اصفهانی (سید حسین ستوفی ۱۲۲۵) که او نیز از پیشقدمان و پیشوایان فن غزلسرای قرن ۱۳-۱۴ محسوب می شود ، از تربیت یافتگان انجمن شعرای اصفهان بود و پیاپی معتمدالدوله نشاط از اصفهان به طهران آمد و بدربار پادشاه قاجار تقرب یافت .

بعد از ایشان نیز عنصر غالب شعرای معروف قرن سیزدهم و چهاردهم هجری از اهالی اصفهان بودند از قبیل تاج الشعرا شهاب ۱۲۹۱ ق. سیرزا محمد علی سروش ۱۲۸۵ سیرزا مهدی فروغ ، سیرزا محمد حسین خان فروغی، مسکین، پرتو، عمان، دهقان، بقا، عنقا، سها، طرب ، بیضا و امثال ایشان که اگر بخواهیم نام همه را ذکر کنیم باید کتاب مستقل بپردازیم .

۱ - تاریخ انجمن های شعرای اصفهان را از عهد زندیه تا قاجاریه این حقیر در جلد دوم دیوان طرب که بعنوان برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی طبع شده است ص ۱۱۱ - ۱۵۳ بتفصیل نوشته ام که خلاصه آن را یکی از معاصران ما اخیراً در مجله وحید نقل کرد .
انجمن میرزا عبدالوهاب کلانتر در جلد دوم دیوان طرب از قلم این حقیر افتاده و در منقولات مجله وحید نیز نیامده است .

عرفان و تصوف

سرکز تصوف نعمة اللهي تا عهد زندیه در هندوستان بود؛ در آن زمان چنانکه معروف است سید معصوم علیشاه دکنی از طرف شاه علیرضادکنی برای نشر این طریقه از هندوستان به ایران آمد و چندی در فارس گمنام بود.

اولین کس که دعوت او را اجابت کرد و مایه شهرت اعتباروی و طریقه وی گردید برخی از مردم اصفهان بودند که سرآمد ایشان فیض علیشاه ستوفی ۱۱۹۴ - ۱۱۹۹ و فرزند برومندش نابغه تصوف عهد اخیر نورعلیشاه بود (سیرزا محمدعلی ستوفی ۱۲۱۲ ق. ۰). این هر دو از شاخ بزرگ سلسله نعمة اللهي اند که واسطه مابین سید معصوم علیشاه و شاخ طریقت ایران و عراق عرب بودند.

نورعلیشاه یکی از اقطاب بزرگ سلسله است که باعث گرمی بازار تصوف و عرفان گردید.

پس از وی حسینعلیشاه اصفهانی (شیخ حسین شیخ زین الدین متوفی ۱۲۳۴ ق. ۰) از اقطاب بزرگ سلسله و شیخ طریقت حاج محمد جعفر کیبود در آهنگی همدانی ملقب به مجدوعلیشاه بود که او نیز از اقطاب سلسله شمرده می شود.

ناصرعلیشاه اصفهانی و ضایرعلی شاه جرقویه بی اصفهانی، و حاج سیرزا حسن صفیعلیشاه متوفی ۱۳۱۶ ق. ۰ که وی نیز اصفهانی است از بزرگان شاخ سلسله اند.

و بالجمله بطوری که از تاریخ تصوف قرن اخیر مستفاد می شود طریقه تصوف نعمة اللهي هم در قرن دوازده و سیزده هجری بوسیله عرفا و برگزیدگان اصفهان بدیگر نواحی و نقاط ایران و عراق عرب رسید.

شعبه بی از طریقه تصوف ذهبیه نیز از رجال اصفهان مانند آقا محمدبیدآبادی و ملا محراب گیلانی در قرن دوازدهم و اوایل سیزدهم محفوظ ماند و میراثش بدوره های بعد سپرده شد.

خط و نقاشی و تذهیب

نون طریقه مخصوصاً خط و نقاشی و تذهیب که سرآمد هنرهای زیبا شمرده می شود هم بتوسط اصفهان و اصفهانیان در قرن دوازده و اوایل سیزده محفوظ ماند، و یادگارهای بدوره های بعد کشید.

نابغه خطاطی درویش عبدالمجید ستوفی ۱۱۸۵ ق. هر چند اصلاً از طالقان قزوین بود، اما نشوونمای و تحصیل خط و کمالش همه در اصفهان انجام گرفته است. از وی چند شاگرد بزرگ در اصفهان پیدا شد، که یکی از آنها همان سیرزا عبدالوهاب کلاتر اصفهانی است که ذکرش در قسمت شعر و شاعری گذشت. سیرزا کوچک خواجهایی اصفهانی نیز از شاگردان برجسته درویش بود.

آقای محمد جعفر اصفهانی هم از خوشنویسان اقران سیرزا کوچک شمرده می شد.

بعد از زمان سیرزا کوچک و آقا محمد جعفر، جمعی شکسته نویس در اصفهان ظهور کردند که معروفترین آنها خاندان گلستانه است از سادات حسنی اصفهان. در این خاندان چندین استاد شکسته نویس بودند از آن جمله سیدعلی اکبر گلستانه و سیرزا عبدالوهاب گلستانه و سیرزا محمدعلی گلستانه که شاگردان ایشان در دوره های بعد از ارکان خط و خطاطی ایران محسوب می شدند.

آقا هاشم شکسته نویس معروف متوفی ۱۳۰۶ ق. از تربیت یافتگان همین خاندان بود.

نعمتالدوله نشاط اصفهانی هم از خوشنویسان بزرگ شیوه درویشی بوده است.

در خط نسخ و ثلث و نستعلیق نیز چندین استاد بزرگ در اصفهان بودند که شیوه کلی خوشنویسان ایران بایشان منتهی می شود، سرآمد ایشان آقا زین العابدین اشرف الکتاب و آقا غلامعلی است هر دو استاد خط نسخ و ثلث بودند. و شاگردان بسیار تربیت کردند که از آن جمله پرتو اصفهانی (سیرزا علیرضا معروف به سیرزا آقاخان متوفی ۱۳۰۵ ق. ۰) و سیرزا محمدعلی سلطان-الکتاب و سیرزا محمدعلی قاری و سید محمد بقارا باید نام برد. آقا محمد باقر سمسوری اصفهانی هم نیمه اول قرن سیزدهم از نوایغ خوشنویسان نستعلیق بوده است.

آقا محمد کاظم واله که ذکرش در پیش گذشت هم از استادان مسلم خط تعلیق است.

علی کوهساری اصفهانی متوفی ۱۱۷۲ ق. هم از خطاطان معروف عهد زندیه بود.

علی محمد مصور اصفهانی که وفاتش ۱۱۷۲ یا ۱۱۷۶ ق. بوده هم از نقاشان بزرگ آن عهد است.

مذهبان و نقاشان قرن دوازده و سیزده هجری از قبیل
ملک حسین اصفهانی و آقا صادق و آقا باقر و آقا نجف و آقا عباس
و آقا محمدعلی بذهب صاحب یخچالیه و تذکره مدایح معتمدی
و همچنین هنرمندان دیگر از بقایای عهد زندیه و افشاریه یا از
تربیت یافتگان اساتید آن عهد در اصفهان بودند که مشعله دار
هنرهای زیبا و صنایع ظریفه شدند و چراغ هنر را روشن نگاه داشتند
و پرتو آن را بدوره های بعد رساندند .

توضیحاً : در هر کدام از قصول که درین مقاله عنوان
کرده ایم قصد اختصار و خلاصه گوئی بوده و تفصیل بیشتر
این مطالب در کتاب « تاریخ اصفهان » ما نوشته شده است .

والسلام علی من اتبع الهدی

منابع ادبی ماوراءالنهر در حدود سده های شانزده و اوایل بیست و هفتم آن

از: عبدالغنی میرزایف

رئیس شعبه خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان اتحاد شوروی و استاد دانشگاه دولتی تاجیکستان

از سده شانزدهم تا اوایل بیست و هفتم در خاک ماوراءالنهر تا آن درجه ای که تحقیقاتی گذرانیده شده معین مینماید، ۱۸ تذکره تألیف گردیده بوده است. تذکره نویسی در این سرزمین فقط با یک خصوصیت خود از تذکره نویسی در ایران و هند و پاکستان فرق میکند و آن اینست که مؤلفان ماوراءالنهریاستثنای تنها یک نفر مؤلف اوایل سده بیست بتألیف تذکره های عمومی دست نزده، بلکه دقت خود را اساساً بشرح حال و فعالیت های ادبی شعرای معاصر خود روانه کرده بوده اند. از این جهت در این سرزمین هر یک تذکره پی هم، همچون دوام بیواسطه دیگری قرار گرفته اند.

از طرف دیگر در سده های تاریخی ذکر شده تألیف گردیدن منابع ادبی - تذکره ها بر یک منوال نیست. در بعضی سده ها یکچند تذکره بوجود آمده در سده دیگر یک و یا هیچگونه منابع ادبی تألیف نگردیده بوده است. رویدادن چنین حالت البته مربوط به وضعیت سیاسی و ادبی هر یک دوره میباشد. مثلاً در سده هفدهم که از جهت وضعیت حیات سیاسی از دوران نسبتاً آرامانه ماوراءالنهر بود، حیات ادبی خیلی توسعه یافته، پی هم چهار تذکره تألیف یافته است. در سده هیجدهم ماوراءالنهر از جهت حیات سیاسی به درهم برهمهای بیسابقه ای دچار گردیده بود. این حالت، در نوبت خود، سبب گردید بر اینکه حیات ادبی تنزل فاحشی نموده، تذکره نویسی در دوام صد سال بکلی ازین خطه رخت بریست. برعکس نیمه دوم سده بیست که برای مردم ماوراءالنهر دوران بیداری فکری و در شکل خود یکنوع حرکت معارف پروری محسوب میشود، در یک مدت کوتاه تألیف گردیدن ده منبع ادبی را مشاهده مینمائیم.

راجع به منابع ادبی این ادوار اگر خطا نکنم در سمالک خارجه تحقیقات وسیعی صورت نگرفته است. آن اخبارات بکلی محدودیکه دائر بچندی از منابع این دوره ها گاهی در خارجه، حتی در نشریه های ایران دچار میشوند، معلوم میگردد که فقط در اساس معلومات محدود بعضی از فهرست های کتب صورت گرفته اند. از جمله در تکمیل منابع تشریحی تاریخ ادبیات فارسی هربان آته با عنوان «تذکره الشعراء سباحتلی خانی» یادآوری شدن تذکره ملیحای سمرقندی و در ضمیمه دوم «تذکره نویسی در هند و پاکستان» نام اثر دکتر سیدعلی رضا نقوی قید گردیدن چهار تذکره در ماوراءالنهر تألیف شده منابع اساسی دو فهرست آ.آ. سیمونف بوده است. در چنین اثر خیلی مهمی همچون «فرهنگ سخنوران» تألیف دکتر خیام پور از تذکره های ماوراءالنهر تنها تذکره «تحفة الاحباب فی تذکره الاحباب» واضح بخارائی محل استفاده قرار گرفته است ۳.

روی دادن چنین حالت، در نوبت خود، بی سبب نبوده است. از تذکره های در چهار قرن آخر در ماوراءالنهر تألیف شده اگر «مذکر احباب» خواجه حسن نزاری و نسخه چاپی تذکره واضح را استثنا کنیم، نسخه ای از دیگر منابع ادبی ماوراءالنهر همان طرزیکه از فهرست های نشر شده کتب خانه های جهانی معلوم است، در دیگر سمالک موجود نبوده است.

بنابراین، با مقصد اینکه در تکمیل کار دانشمندان درین راه مشغول تحقیقات بوده کمکی رسانیده باشیم، میخواهیم حالا راجع بسیر تاریخی تذکره نگاری در ادوار ذکر شده خصوصیت و موقع ادبی هر یک از این منابع، در کدام یکی از کتب خانه های اتحاد جماهیر شوروی محفوظ بودن نسخه های آنها مختصراً توقف نمائیم.

بعد از این مقدمه حالا ببینیم خصوصیت هر کدام از منابع ادبی در این دوران تألیف شده از چه قرار است :

سده شانزدهم ماوراءالنهر چنانیکه دیده میشود ، برای تذکره نگاری نیز مساعد نبوده است . در این دوره فقط یک تذکره بوجود میآید که آنهم «مذکر احباب» خواجه حسن نثاری بخارائی میباشد . این تذکره سال ۹۷/۱۵۶۶ بنام حکمران وقت اسکندر خان شیبانی (۹۹۱/۱۵۸۳ - ۹۶۸/۱۵۶۰) تألیف یافته است . تذکره از دورکن ، چهارباب و یک خاتمه عبارت بوده هر یک باب در نوبت خود بچهار فصل تقسیم میشود و بیشتر از ۲۵ شاعر را در برمیگیرد این تألیف از یک دوام بیواسطه «مجالس-النفایس» علی شیر نوائی است ، بنابراین در آن همان قسمت از شعرای ماوراءالنهر و خراسان داخل شده اند که بعد از تاریخ اتمام « مجالس النفایس » عمر بسر برده اند .

نسخه های این تذکره ، همانطوریکه پیش از این اشاره نمودیم ، در اروپا و هند و افغانستان نیز موجود است . در کتب خانه اتحاد جماهیر شوروی ۷ نسخه آن محفوظ میباشد . از جمله یک نسخه زیر رقم ۲۴۹۳ در کتب خانه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در شهر لنینگراد ، پنج نسخه زیر رقمهای ۴۳۸۱۵۶ ، ۴۳۸۱۵۷ ، ۴۳۷۴۱ ، ۴۲۸۲ ، ۷۷۶۰ و در کتب خانه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم ازبکستان در تاشکند و یک نسخه در کتب خانه نسخه های خطی آکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه قید شده است .

عاید باین تذکره غیر از اخبارات در فهرست های پیرچ ۴ سیکلوخ و ماکلای ۵ و سیمونف ۶ ذکر شده ، در شوروی دو مقاله نشر شده است که در یکی راجع به خصوصیت عمومی تذکره معلوماتی داده شده ۷ در دیگری درجه محل استفاده قرار گرفتن این منبع قید گردیده تصویر پنج نسخه کتب خانه ذکر شده ازبکستان داده شده است ۸ .

اولین تذکره ای که در سده هفدهم تألیف گردیده است «تذکره الشعرا» مطربی سمرقندی است . این مؤلف تذکره خود را سال ۱۶۰۴ - ۱۰۱۳ با تمام رسانیده آنرا بحکمران آنوقته ماوراءالنهر ولی محمد خان اشترخانی (۱۶۱۱/۱۰۲۰ - ۱۶۰۴/۱۰۱۳) تقدیم مینماید . تذکره دوام بیواسطه «مذکر احباب» نثاری است و در آن عاید بشرح حال تقریباً ۳۳ نفر شعرای نیمه دوم سده شانزده و اوایل سده هفده اخبارات داده

شده نمونه اشعار آنها آورده میشود . مطربی تذکره خود را فقط با ذکر شعرای ماوراءالنهر و خراسان محدود نمیگرداند او در اثر خود خیلی از شعرای مشهور ایران و شمالی هند را نیز داخل کرده است که درین دوره عمر بسر می برده اند .

« تذکره الشعرا » ی مطربی بدو حصه تقسیم میشود . حصه اول عبارت از سه اسم یعنی فصل عبارت بوده درین فصل ها عاید به ۲۲ نفر پادشاهان و شاهزادگان تیموری شیبانی و اشترخانی معلومات داده شده نمونه اشعار آنها آورده میشود . حصه دوم قسمت اساسی تذکره است که موافق عدد حروف الفبا به بیست و هشت باب تقسیم شده هر یک باب در نوبت خودش نقطه (فصل) را تشکیل میدهد . تذکره از نقطه نظر آسوختن روابط ادبی بین ماوراءالنهر هند و پاکستان و ایران قابل اهمیت جداگانه نیست ۹ . نسخه منحصر بفرد این تذکره رقم ۲۲۵۳ در کتب خانه انستیتوی ذکر شده در شهر تاشکند محفوظ میباشد ۱۰ .

تذکره دیگری که بعد از تذکره مطربی در ماوراءالنهر تألیف گردیده بود « ریاض الشعرا » نام تذکره مولانا صادق سمرقندیست . اما این منبع ادبی متأسفانه از بین رفته است . درباره این تذکره دو منبع بما اخبارات میدهد که از آنها یکی تذکره مطربی بوده دیگری تذکره سلیحای سمرقندیست . موافق قول مطربی « ریاض الشعرا » نیز بذکر شعرای معاصر مؤلف آن بخشیده شده در آن شرح حال و نمونه اشعار شعرای ابتدای سده هفده آورده شده بوده است ۱۱ . سوین تذکره درین دوره تألیف شده «تاریخ جهانگیری مطربی» است مطربی قسمت عمده این تذکره را در ماوراءالنهر نوشته مقدمه و قسمت خاتمه وی آنرا در سال ۱۶۲۸/۱۰۳۷ در شهر لاهور انجام داده است . نسخه منحصر بفرد این تذکره زیر رقم ۳۰۲۳ در کتب خانه India Office در انگلستان محفوظ میباشد ۱۲ . درباره این تذکره در اساس اخبارات هرمان اته C. A. Story در فهرست خود نیز توقف نموده است . دکتر نقوی در اثر سابقاً ذکر شده این تذکره را در ردیف تذکره های در هند و پاکستان تألیف شده داخل نموده است . اما در معلومات راجع بآن داده شده از حدود اخبارات دو فهرست پیش از این ذکر شده خارج نمیشود ۱۴ . علاوه باخبارات این مؤلف باید قید نمود که در این تذکره شرح حال ۲۹۲ نفر شعرا داده شده نمونه اشعار آنها آورده میشود .

مطربی آن قسمت از شعرای تذکره نخستین خود را که بهند مسافرت نموده و یا با این سرزمین وابستگی هائی داشتند بتاریخ جهانگیری داخل نموده است.

قسمت خاتمه‌ی تذکره از دو جهت خیلی قابل دقت است. جهانگیر شخصاً راجع بان شعرای که با او صاحب شده بودند تذکره کوچکی ترتیب داده بود، مطربی موافق درخواست جهانگیر شعرای همین تذکره را در زیر سرلوحه جداگانه‌ای بتذکره خود داخل نموده است. دوم اینکه مطربی ملاقات هرروزه خود را با جهانگیر بتفصیل ذکر نموده، واقعه‌هائی که در این وقت رخ داده بودند نیز تصویر کرده است. این قسمت اثر از جهت آموختن محیط ادبی آنوقت لاهور خیلی مهم است و شاید از همین سبب عنوان تذکره خود را مؤلف «تاریخ جهانگیری» گذاشته باشد.

چهارمین تذکره در سده هفدهم تألیف شده «مذاکر الاصحاب» نام تذکره محمد بدیع ابن محمد شریف سلیحای سمرقندی است. تاریخ تألیف تذکره سال ۱۶۹۲ میلادی میباشد. این تذکره در آثار بعضی مؤلفان با نام «تذکره الشعرا سبجانقلی خانی» نیز دچار میشود. ولی این نام عنوان الحاقی است. مؤلف اثر خود را بنام سبجانقلی خان تألیف نموده و هیچیک از نسخه‌های موجوده با این عنوان دچار نمیشود.

«مذاکر الاصحاب» بدو حصه تقسیم میشود. قسمت اساسی و ملحقات. سلیحای قسمت اساسی تذکره را موافق عدد حروف الفبا نیز به ۲۸ باب تقسیم نموده، درباره شرح حال بیشتر از ۱۶ نفر شعرای ماوراءالنهر و ایران معلومات میدهد.

در قسمت ملحقات ترتیب الفبا رعایه کرده نمیشود. این قسم شرح حال فقط ۳ نفر شاعر را در برسی گیرد. اما اهمیت ملحقات از این جهت زیاد است که در آن عاید بخیلی لحظه‌های مهم تاریخ ادبیات اخباراتی جای گرفته است که ما آن را از منابع دیگر بدست آورده نمیتوانیم. در کتب خانه‌های اتحاد جماهیر شوروی ۸ نسخه «مذاکر الاصحاب» محفوظ میباشد.

ازین جمله دو نسخه زیر رقم‌های ۷۱۰ و ۴۰۲۰ در کتب خانه انستیتوی خاورشناسی آکادیمی علوم شوروی در شهر لنینگراد ۱۵، پنج نسخه زیر رقم‌های ۵۸/II، ۵۸/I، ۲۶۱۳، ۲۷۲۷/III، ۲۷۲۷/IV در کتب خانه انستیتوی خاورشناسی اوزبکستان ۱۶ و یک نسخه در کتب خانه

دستخط‌های شرقی آکادیمی علوم تاجیکستان نگاه داشته میشود. سلیحای سمرقندی بنا بر اینکه تذکره خود را بتذکره شعرای معاصر صاحب شده خود بخشیده است در آن شغل، طرز زندگی و فعالیت ادبی شعر او امثال آن مفصل تر ذکر یافته نمونه اشعار شعرا نیز بیشتر آورده شده است. عاید بارزش ادبی، ۱۷، تاریخی ۱۸، بهارت، سخن سنجی صاحب تذکره ۱۹، همچنین اهمیت در تاریخ ادبیات دوره صفویه داشته آن ۲۰ بررسی‌های گذرانیده شده‌اند.

در سده هیجدهم همان نوعیکه سابقاً قید نمودیم تذکره‌ای تألیف نگردیده است. در نیمه اول سده نوزدهم بنا بر نا آرابی‌های داخلی در ماوراءالنهر برای وسعت پیدا نمودن تذکره نگاری نیز زمینه مساعدی بوجود نمی‌آید از اینجاست که در بدت این ۵۰ سال تنها یک تذکره تألیف گردیده است. این تذکره «مجموعه الشعرا» ی فضل‌ی نمنگانی است تألیف اثر در سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ شروع و سال ۱۸۲۳/۱۲۳۹ پایان یافته است.

«مجموعه الشعرا» ۸۲ نفر شعرای دایره ادبی اوایل سده نوزدهم شهر خوقند را در برسیگیرد. تذکره بیشتر بردایف الاشعار مانند است. زیرا در آن اساسی همان شعرا ذکر یافته نمونه‌های اشعارشان آورده شده‌اند که در تقلید و پیروی از اشعار حکمران وقت اسیر عمرخان (۱۸۰۹-۱۸۲۲) شعر سروده‌اند. این تذکره سال ۱۹۰۲/۱۳۲۰ با کوشش قاری رحیم نام تجاری در تاشکند نشر گردیده است ۲۱.

تذکره‌های در نیمه دوم سده نوزده و اوایل بیست تألیف شده بقرار ذیل‌اند:

۱- «تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب». مؤلف این تذکره قاری رحمت‌اله واضح بن‌عشور محمد البخاری است. واضح اثر خود را در سال ۱۸۷۱/۱۲۸۸ اساساً با تمام رسانیده پس باز چندی در تکمیل آن کوشیده است. این تذکره در دو تحریر دچار میشود. تحریر کامل آن ۱۴۵ و تحریر مختصر آن ۱۲۶ نفر شاعر را در برسیگیرد.

شاعران در تذکره نیز با ترتیب الفبا موافق حروف اول تخلص هر یک شاعر آورده شده‌اند.

از نسخه‌های این تذکره در کتب خانه‌های اتحاد جماهیر شوروی ۱۵ نسخه موجود میباشد از این جمله دو نسخه زیر رقم ۹۴، ۱۹۱۴ در کتب خانه انستیتوی ذکر شده در لنینگراد

۲۲، ده نسخه زیر رقم های III/۱۰۹، ۶۰، I/۵۵۲،
 I/۸۵۴، ۱۴۷، ۱۸۵، III/۲۳۰، I/۲۳۳، ۱۹، ۳۷، ۳۸، ۴۳
 در کتبخانه انستیتوی خاورشناسی اوزبکستان ۲۳ و سه نسخه
 زیر رقم ۱۲۳۷ و ۵۸۷، ۴۸۳ در کتبخانه دستخط های شرقی
 آکادیمی علوم تاجیکستان محفوظ میباشد. تذکره سال ۱۹۱۲/
 ۱۳۳۲ با کوشش سلیم بیک و ضمیمه اساسی و نمونه اشعار ۷
 نفر از شعرا در تاشکند نشر گردیده است ۲۴. در باره این
 تذکره و دیگر تذکره های این دوره در تاجیکستان رساله ای نشر
 گردیده ۲۵، احوال و آثار صاحب تذکره بطرز جداگانه نیز
 مورد بررسی قرار گرفته است ۲۶.

۲- «تذکره الشعراء» تألیف حاجی عبدالعظیم شرعی.
 تذکره بشرح حال شعرای معاصر مؤلف بخشیده است. شرعی در
 سالهای هشتاد و نه نوزده بتألیف تذکره شروع نموده بوده است. ولی
 سرگ او که در سال ۱۸۸۹/۱۳۰۷ اتفاق افتاد سبب شد بر اینکه
 تذکره ناتمام بماند. نسخه منحصر بفرد این تذکره در کتبخانه
 انستیتوی ذکر شده در تاشکند محفوظ میباشد ۲۷.

۳- «تذکره الشعراء» ی محترم. این تذکره تألیف حاجی
 نعمت الله محترم بخارائی است. سال شروع شدن تألیف آن ۱۹۰۴
 میلادی بوده است. اما تاریخ اتمام آن روشن معلوم نیست. محترم
 اثر خود را در پیروی از تذکره واضح تألیف نموده در آن با ترتیب
 حروف الفبا شرح حال ۱۲۷ نفر شعرای معاصر خود را ذکر نموده
 نمونه اشعار آنها را آورده است.

از این تذکره فقط دو نسخه موجود است. یک نسخه
 مسوده خود محترم بوده زیر رقم ۳۹۴ در کتبخانه دستخط های
 شرقی آکادیمی علوم تاجیکستان محفوظ بوده نسخه دیگر زیر
 رقم II/۲۲۵۲ در کتبخانه ذکر شده در تاشکند نگاه داشته
 میشود ۲۸.

۴- «الفضل التذکاري ذکرا لشعراء والاشعار». مؤلف این
 تذکره افضل مخدوم پیرستی ابن محمد اشرف الصدیقی البخاری
 است. این تذکره سال ۱۹۰۴/۱۳۲۳ با فرمان امیر عبدالاحد
 (۱۹۱۰/۱۳۲۸ - ۱۸۸۵/۱۳۰۳) تألیف شده است. تذکره
 شرح حال ۱۲ نفر شعرای او اواخر سده نوزده و اوایل سده بیست را
 در بر میگیرد. اساسی شعرا نیز با ترتیب حروف الفبا موافق
 حروف اول تخلص هر یک شاعر آورده شده است. از این تذکره
 حالا هشت نسخه موجود میباشد از جمله یک نسخه زیر رقم

۱۶۴۲ در کتبخانه دستخط های شرقی انستیتوی خاورشناسی
 ذکر شده در لنینگراد و نسخه زیر رقم های ۶۳ و ۹۹ و ۸۴ و ۶۷ و ۱۴
 ۲۳۰۳، ۲۷۳۲، ۲۳۲۲، ۵۳۳۲، ۷۲۷۹ در کتبخانه انستیتوی
 خاورشناسی اوزبکستان محفوظ میباشد ۲۹. تذکره سال
 ۱۹۱۸/۱۳۳۶ در تاشکند نشر گردیده است ۳۰.

۵- «تذکره الشعراء» ی عبدی مؤلف تذکره عبدالله
 خواجه بن مختار خواجه متخلص به عبدی بخارائیست. سال
 تألیف تذکره ۱۹۰۶/۱۳۲۴ میباشد تذکره از یک مقدمه ۲۸
 مقصد - باب عبارت بوده شرح حال ۱۱۱ نفر شعرای معاصر با ترتیب
 حروف اول تخلص اشان داده شده است. از این تذکره فقط دو نسخه
 موجود است. یک نسخه در کتبخانه آکادیمی علوم تاجیکستان
 محفوظ بوده نسخه دیگر زیر رقم ۶۴ در کتبخانه انستیتوی
 ذکر شده در تاشکند نگاه داشته میشود.

۶- «تذکره السلاطین» تألیف محمد صدیق خان حشمت
 ابن امیر مظفر (۱۹۰۶/۱۳۲۴ - ۱۸۶۶/۱۳۱۳) مؤلف از امیر -
 زادگان سلاله منغلیه بخارا است که در زمان برادرش امیر عبدالاحد
 و فرزند او امیر عالم مدت ۳۵ سال (از سال ۱۸۸۵ تا ۱۹۲۰
 میلادی) در منزل خود بحبس ابد گرفتار بود. از این جهت
 بیشتر وقت خود را بتألیف کتب صرف نموده است. در این تذکره
 شرح حال و نمونه اشعار آن عده از سلاطین آورده میشوند که در
 حدود سده های ۱۶ تا ۲۰ اساساً در ماوراءالنهر و خراسان عمر بسر
 برده اند. همچنین در تذکره بعضی از سلاطین پیش از سده پانزدهم
 همچون خلیفه عباسی ابن المعتز و امثال آن دچار میشوند. اما عده
 آنها زیاد نیست. تذکره در سال ۱۹۱۴/۱۳۳۲ با تمام رسیده
 است و نسخه منحصر بفرد آن زیر رقم ۵۴/۱ در کتبخانه
 انستیتوی خاورشناسی اوزبکستان محفوظ میباشد. اینچنین
 در همین کتبخانه زیر رقم ۲۷۲۸، ۶۱۱، ۶۴۷ و ۶۷۶ سه تذکره ناتمام
 دیگر همین مؤلف نگاه داشته میشود که اساساً بشعرای معاصر
 بخشیده شده، درباره بعضی از شعرای بعد از سده شانزدهم
 ماوراءالنهر و هند و ایران نیز اخبارات داده میشود.

«تذکره الاشعار» مؤلف تذکره شریف جان مخدوم ابن
 قاضی عبدالشکور بخاریست. این تذکره منظوم میباشد و سال
 ۱۹۳۱/۱۳۵۰ در بحر متقارب مشمن سکشور تألیف یافته شرح حال
 ۴۴ نفر شعرای او اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیست را در بر
 میگیرد. از مقدمه مؤلف چنین معلوم میشود که این تذکره

در شکل اختصار یک قسمت کوچک تذکره الشعراى منظومى بوده است که او آنرا در سال ۱۹۱۰/۱۳۲۸ تألیف کرده بود. این تذکره در سال ۱۹۲۰ میلادى، يعنى در وقت انقلاب بخارا از بين سيرود. مؤلف در پایان عمر آنچه را که در خاطر داشت باين شکل تنظيم مينمايد. خود او راجع باين موضوع مينويسد: «برای اینکه فرصت عمر بغایت کم بمانده غایت اختصار را بکار بردم و اشعار شعرا را از تذکره ترك کردم تا بعون عنایت ایزد لاریبى تذکره منظومه خود را که نمونه‌ای از نسخه اصل است و مشتی است از خروار که در فتنه انقلاب نسخه اصل معدوم و نایاب گشت ورنج و محنت را قم ضایع و ناچیز شد بنا بر کثرت پریشانی و عدم فرصت تجدید آن ممکن نشد در غره محرم سنه ۱۳۰۵ فارغ شدم».

از این تذکره دو نسخه موجود است. یک نسخه زیر رقم ۱۰۹ در کتب خانه ذکر شده در تاجیکستان محفوظ بوده نسخه دیگر که دستخط خود مؤلف است زیر رقم ۱۹۹ در کتب خانه انستیتوی خاورشناسی اوزبکستان نگاه داشته میشود.

متن انتقادی تذکره منتظر چاپ میباشد.

عموماً در تذکره‌های اوایل سده بیست‌اساسی شعرا بعضاً تکرار یافته‌اند. ولی در قسمت ذکر شرح حال و نمونه اشعار شعرا فرق کلی مشاهده کرده میشود و چنین معلوم میگردد که تذکره نویسان ایندوره فعالیت خود را نیز در تکمیل تألیفات دیگری روانه کرده بوده‌اند.

در خاتمه دقت دانشمندان گراسی را میخواهم باين مسئله جلب نمايم که منابع ادبی ذکر شده ماوراءالنهر بنا بر سبب‌های ذکر شده تا باسروز از تحقیقاتهای ادبی دانشمندان ایران و دیگر ممالک علاقمند در کنار مانده است، حال اینکه هر طرفه مورد بررسی وسیع قرار گرفتن این منابع در تاریخ ادبیات چهار صد سال آخر ایران و روابط ادبی بین ماوراءالنهر، افغانستان هند و پاکستان و ایران ممکن است خیلی لحظه‌های تاریک را روشن نماید.

مأخذها

- ۱- تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته. ترجمه دکتر رضا زاده شفیق ص ۱۰ تهران سال ۱۳۳۷.
- ۲- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علی رضا نقوی، ص ۷۱۳-۷۲۸، تهران، سال ۱۳۴۳.

۳- فرهنگ سخنوران تألیف دکتر خیام پور، ص ۱۳۴. تهران ۱۳۴۰.

۴- Verzeichniss der persischen Handschriften von Wilhelm Pertsch, Berlin, 1888, (Die Handschriften - Verzeichnisse d. kgl. Bibliothek zu Berlin), SS. 603-609.

۵- میکلوخ و ماکلای، فهرست دستخط‌های فارسی و تاجیکی کتبخانه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی (نشر روسی)، لنینگراد، ۱۹۶۴ میلادی.

۶- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم اوزبکستان زیر نظر و با اشتراك بیواسطه پروفیسور آ. آ. سیمونوف (نشر روسی)، جلد یکم، ص ۱۲، تاشکند، سال ۱۹۵۲ میلادی.

۷- آ. ن. بالدیروف. تذکره حسن نثاری همچون سرچشمه برای آموختن حیات بدنی خاورمیانه سده شانزدهم، آثار شعبه خاورشناسی ارمیتاژ دولتی (نشر روسی)، ص ۲۹۱-۳۰۰، جلد ۳، لنینگراد، ۱۹۴۰ میلادی.

۸- ك. عینی. تذکره حسن نثاری و نسخه‌های آن مجموعه مقالات شعبه فن‌های اجتماعی آکادمی علوم تاجیکستان (نشر تاجیکی)، ص ۳۷-۴۲، دوشنبه سال ۱۹۵۶ میلادی.

۹- Abdulghani Mirzoev. Facts of the History of Literary Contacts between Mâwarâ'annahr and India in the Second Half of the 16th and at the Beginning of the 17th Centuries. Papers Presented by the USSR Delegation, XXVith International Congress of Orientalists, Moscow, 1963.

۱۰- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم ازبکستان. نشر ذکر شده جلد یکم، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۱۱- مطربی تذکره الشعرا، نسخه ذکر شده، ورق ۱۹۲-۱۹۳.

۱۲- Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, volume II, pp. 10-11, No. 3023, by Hermann Ethé Oxford, 1937.

۱۳- Persian Literature, C.A. Storey. Volume I, Part, II, pp. 301-303, London, 1953.

- ۱۴- تذکره نویسی در هند و پاکستان نشر ذکر شده
ص ۱۸۶-۱۸۷ .
- ۱۵- فهرست مختصر دستخط‌های فارسی و تاجیکی
انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (نشر
روسی)، جلد یکم، ص ۵۳۱ مسکو سال ۱۹۶۴ میلادی.
- ۱۶- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم
اوزبکستان نشر ذکر شده جلد یک ص ۱۳۳-۱۳۴ .
- ۱۷- ع. م. میرزایف تذکره سلیحا همچون سرچشمه
سهم ادبیات عصر ۱۷ تاجیک سبجله «صدای شرق» شماره ۵، دوشنبه،
سال ۱۹۴ میلادی.
- ۱۸- ع. م. میرزایف سلیحا همچون ادبیات شناس
وسخن سنج عصر ۱۷ تاجیک، «صدای شرق» شماره ۲، شنبه سال
۱۶۴۸ میلادی.
- ۱۹- ع. م. میرزایف . تذکره سلیحا و بعضی مسئله‌های تاریخ،
«صدای شرق» شماره یکم، دوشنبه، سال ۱۹۴۶ میلادی .
- ۲۰- Abdulghani Mirzoev. New Source of Iranian
Literature of the Safavid Period. Papers pre-
sented by the U.S.S.R. Delegation, XXVth In-
ternational Congress of Orientalists, Moscow,
1960.
- ۲۱- فضلی نمگانی. مجموعه الشعرا. با سعی قاری
رحیم بیردی تاشکند، سال ۱۹۰۰ میلادی .
- ۲۲- فهرست مختصر دستخط‌های فارسی و تاجیکی
انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، نشر ذکر شده،
ص ۱۰۰ .
- ۲۳- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم
ازبکستان، نشر ذکر شده، ص ۱۳۸-۱۳۹ .
- ۲۴- واضح . تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب،
با اهتمام سلیمی (مجموعه سلیمی)، تاشکند، سال ۱۳۳۲ هجری .
- ۲۵- ر. هادی زاده. سرچشمه‌ها برای آموختن ادبیات
نیمه دوم عصر ۱۷ تاجیک (نشر روسی)، دوشنبه، سال ۱۹۵۶
میلادی .
- ۲۶- نعمت زاده. احوال و آثار واضح، دوشنبه سال،
۱۹۵۷ میلادی .
- ۲۷- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم
ازبکستان، نشر ذکر شده، جلد ۵، ص ۷۹ .
- ۲۸- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم
ازبکستان، نشر ذکر شده، جلد ۲، ص ۳۶ .
- ۲۹- همین فهرست جلد یکم، ص ۱۴۱، جلد پنجم،
ص ۸۱ .
- ۳۰- افضل مخدوم پیرمستی. افضل التذکرانی ذکر
الشعراء والاشعار، تاشکند، سال ۱۳۳۶ هجری .
- ۳۱- فهرست دستخط‌های شرقی آکادمی علوم
ازبکستان، نشر ذکر شده، جلد ۶، ص ۵۷ .
- ۳۲- س. صدیق. تذکره منظوم صدر ضیاء و متن انتقادی
آن، دوشنبه، سال ۱۹۶۶ میلادی .



یکی از منابع مهم تحقیق درباره ادبیات ایران در دوره ساسانی

از: دکتر محمد محمدی

استاد دانشگاه تهران و رئیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی

اسلامی درآمد و بسبب همین تحول چهره اصلی آن آثار دگرگون شد و برای کسانی که انتظار داشتند آثار ایرانی را در همان زی ایرانی و ساسانی آن بیابند ناشناخته ماند و در حکم معدوم درآمد و یکی از علل عمده بی خبری یا کم خبری ما هم از آثار ادبی آن دوره همین امر است.

این را میدانیم که در نیمه اول قرن دوم اسلامی هنگامی که خلافت اسلامی در عهد عباسیان در عراق یعنی مرکز دولت ساسانی مستقر گردید از نو در این منطقه فرهنگ و تمدنی بوجود آمد که هر چند در ظاهر بصورت عربی و اسلامی جلوه نمود ولی اهل نظر و تحقیق آن را از بسیاری جهات چه از نظر علمی و هنری و چه از نظر اداری و تشکیلات دنباله همان تمدن و فرهنگی میدانند که قبلاً در این منطقه حکمفرما بوده یعنی تمدن و فرهنگ ساسانی و این نشان میدهد که آن فرهنگ و تمدن همچنان در این منطقه پایدار و سرزنده باقی مانده بود تا پس از گذشتن دوران آشفتگی و رسیدن دوران آراسش و استقرار دوباره رسالت تاریخی خود را - ولی این بار بشکل دیگری - از سر گیرد.

و این را هم میدانیم که در این دوره از تاریخ خلافت عباسی که در تاریخ ادبیات عرب به عصر نقل و ترجمه معروف شده از جمله دانشمندانی که کار آنها ترجمه کتاب از زبانهای دیگر بزبان عربی بود کسانی که بترجمه کتابهای پهلوی بزبان عربی اشتغال داشتند کم نبودند و اگر به سیاهه‌ای که ابن‌الدیم از این اشخاص داده مراجعه کنیم و نام مترجمان دیگری را هم که از منابع دیگر بدست می‌آید بر آن بیفزائیم صورتی از مترجمان پهلوی در دست خواهیم داشت که در حدود سی نام را شامل خواهد بود که بعضی از آنها را می‌توان مترجمان حرفه‌ای نامید یعنی کسانی که شغل

با آنکه در تاریخ ایران از دوره ساسانی پیش از دوره‌های دیگر قبل از اسلام اطلاعات تاریخی در دست هست ولی با وجود این از آثار فرهنگی و علمی و ادبی آن دوره نه چیز قابلی که شایسته چنان دوره‌ای باشد به ما رسیده و نه اطلاعات صحیحی درباره خصوصیات ادبی و علمی آن دوره خارج از حدود کلیات در دست پژوهندگان است. این بی خبری را معمولاً به این علت میدانند که در حمله اعراب آثار فرهنگی و علمی ایران از میان رفت و در این مورد غالباً به روایاتی که درباره نابود ساختن کتابخانه‌های ایران و مصر وارد شده اشاره می‌نمایند. این علت البته آسانترین علتی است که میتوان برای این امر ذکر کرد ولی مسلماً صحیحترین علت نیست چون هر قدر داسنه تحقیق در منابع فرهنگی اسلام و ادبیات زبان عربی توسعه می‌یابد بیشتر معلوم میشود که حوادث قرن اول اسلامی هر چند اثر بسیار ناساعدی بر آثار فرهنگی و ادبی ایران داشته و قسمتی از آن آثار هم بسبب جنگها و آشفته‌گیهای ناشی از آن از میان رفته ولی موجب نابودی همه آثار فرهنگی ایران به آن اندازه که باعث چنین بی خبری باشد نگردید. زیرا قسمت زیادی از آن آثار و مؤلفات ایرانی پس از آن حوادث هم در خاندانها و برخی سراز کز علمی و مذهبی ایران باقی ماند و تا دوسه قرن دیگر هم در دسترس اهل علم و ادب و مورد استفاده آنان بود و بسیاری از آن آثار و مؤلفات در قرنهای نخستین اسلامی بزبان عربی هم ترجمه شد و در فرهنگ اسلامی راه یافت و همان آثار علمی و فرهنگی ایران بود که یکی از عوامل تحول سریع و عظیم فرهنگ عربی اسلامی در دوره خلافت عباسی گردید. بنابراین سطلبی که در این مورد نزدیکتر به حقیقت می‌نماید این است که با ظهور و انتشار اسلام قسمت عمده آثار فکری و هنری ایران تحول یافت یعنی از صورت ایرانی و زردشتی به زی عربی و

شاغلشان ترجمه بوده و کتابهای متعددی از این زبان عبری ترجمه کرده‌اند. و اگر تمام کتابها و رساله‌هایی که در هر رشته از رشته‌های علمی و ادبی از زبان پهلوی عبری ترجمه شده و ناسی یا خبری از آنها بما رسیده در یکجا جمع کنیم شاید شماره آنها از صد کتاب و رساله متجاوز باشد و این تنها شماره کتابها یا مترجمانی هستند که از آنها اثر یا خبری بماند و گرنه بوده‌اند مترجمان یا کتابهای دیگری که هیچگونه اثر و خبری از آنها در دست نیست چنانکه مثلاً «یاقوت در شرح حال محمد بن خلف بن مرزبان می‌نویسد که «اویکی از مترجمان کتابهای فارسی عبری بوده و بیش از پنجاه ترجمه داشته» در صورتی که از تمام این پنجاه ترجمه جز نام یک کتاب را بیشتر نمیدانیم آن هم اگر حدس بروکلن (ج ۳، ص ۱۰۴ ترجمه عربی) در باره اینکه تاریخ اسکندر را همین محمد بن خلف بن مرزبان از فارسی عبری ترجمه کرده است صحیح باشد. کتابهایی هم که از پهلوی به عربی ترجمه شده تا آنجا که از نام آنها پیدا است انحصار به یک یا دو فن نداشته بلکه شامل بیشتر علوم و فنونی بوده که در آن عصر رواج داشته و از طب و منطق و گیاه شناسی و هیئت و نجوم و خواص البلدان گرفته تا تاریخ و داستان و قصه و ادبیات اخلاقی و رسائل ادبی و آیینهای مختلف».

از این مقدمه می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که هرگاه پژوهش کنندگان در تاریخ دوره ساسانی برای تحقیق در باره ادبیات این دوره منابع تحقیقی خود را به همان آثار معدود و محدودی که بزبان پهلوی از آن دوره یا از دوره‌های نزدیک به آن در دست است منحصر کنند و از یکی از منابع مهم تحقیق در این زمینه یعنی ادبیات عربی عصر عباسی که قسمتی از آن تحول یافته همان ادبیات دوره ساسانی است غفلت ورزند هرگز توفیق نخواهند یافت که چهره واقعی ادبیات دوره ساسانی را چنانکه باید ترسیم کنند و آن را چنانکه بوده بشناسند و بشناسانند زیرا بدون تردید یکی از مهمترین منابع برای جستجو و تحقیق در ادبیات دوره ساسانی همین ادبیات عربی دوره عباسی است که از خلال آن نه تنها می‌توان تا حدی به کیفیت و انواع و رشته‌های مختلف ادبیات دوره ساسانی آشنا گردید بلکه همچنین می‌توان بادقت و موشکافی بیشتر و با صرف وقت و شکیبائی

آثار ارزنده‌ای از ادبیات آن دوره را هم لااقل در ترجمه عربی آنها بدست آورد. ادبیات عصر اول عباسی نه تنها از نظر تحقیق در فرهنگ ایران بلکه از نظر تحقیق در تحول فرهنگ عربی نیز اهمیت فراوان دارد زیرا به همانگونه که پژوهندگان فرهنگ ایرانی ناچارند برای دست یافتن به قسمتی از آثار ادبی و فرهنگی دوره ساسانی از خلال همین ادبیات و آثار فرهنگی عربی عصر عباسی راهی به آن دوران باز کنند محققان زبان و ادبیات عربی هم برای درک صحیح تحولات ادبی این زبان در عصر عباسی ناچارند که قسمتی از علل و عوامل آن تحولات را در ادبیات دوره ساسانی و فرهنگ و تمدن ایران جستجو کنند. البته این را هم باید در نظر داشت که این گونه تحقیقات گذشته از دقت زیاد و صبر و حوصله فراوان احتیاج به مهارت سمند در فرهنگ و ادبیات و تاریخ هر دو زبان دارد و به همین جهت لازم است که این موضوع در چهارچوب تحقیقات مشترک عربی و فارسی و ادبیات تطبیقی این دو زبان قرار گیرد. البته این امر بر دشواری کاری افزاید ولی در هر حال ضرورت دارد چون در چنین مسئله‌ای که به ادبیات و تاریخ هر دو زبان پیوسته است باید با احتیاط کامل قدم برداشت و همواره مراقب بود تا تحت تأثیر آراء و عقاید کسانی که این مسئله را تنها از یک سوی آن دیده و نظری ابراز داشته‌اند قرار نگرفت و از تحقیق و پژوهش حتی در کوچکترین مسائل باز نایستاد زیرا کمترین غفلت در بحث و تحقیق حتی نسبت به مسائل کوچک ممکن است که پژوهنده را از جاده صواب منحرف سازد و به نتایجی خلاف آنچه در واقع بوده است برساند.

در اینجا منظور ما از ذکر این مطالب یکی جلب نظر ارباب مطالعه و تحقیق است به این موضوعی که تصور می‌رود تا کنون چنانکه درخور اهمیت آن بود مورد توجه قرار نگرفته است و دیگر ذکر بعضی از اسوری است که شاید اطلاع از آنها برای محققان جوان از آنجا که ممکن است پرتوی بر راه بحث و تحقیقشان بیفکند سودمند باشد.

یکی اینکه تحولی که از اوائل دوره عباسی در زبان و ادبیات عربی بوجود آمد و باعث پیدایش فنون تازه و گسترش

۱ - برای تفصیل این مختصر رجوع شود به مقاله نگارنده بعنوان «المترجمون والنقله عن الفارسیه الی العربیه فی القرون الاسلامیه الاولى» در مجله «الدراسات الادبیه» سال هفتم شماره ۳ و ۴ ص ۱۹۳ و ۲۴۱

بی‌مانند آن شد نتیجه تحول طبیعی و داخلی زبان عربی نبود چون تا اواخر دوره اسوی و قبل از اینکه آثار خارجی به این زبان راه یابد نمونه‌ای از این فنون بدان صورت که در عصر عباسی خودنمایی کرد در آن دیده نمی‌شد. همه آنها که درباره ادبیات عصر عباسی و تحول آن تحقیق نموده‌اند چه محققان عرب و چه غیر عرب در این امر همدستان هستند که این تحول نتیجه برخورد زبان عربی با آثار علمی و ادبی ملت‌های دیگر بوده و وقتی هم سخن از ملت‌های دیگر می‌آید معمولاً از ایرانیان و یونانیان و هندیان نام می‌برند، این مطلب صحیح است که مجموعه فرهنگ عربی و اسلامی در دوره‌های مختلف آن و در رشته‌های مختلف علمی و ادبی و فلسفی از هر سه فرهنگ ایران و یونان و هند نه تنها بهره‌ وافی برده بلکه زبان عربی بتدریج همه آنها را در بر گرفته است ولی این را باید در نظر داشت که تأثیر هر یک از این فرهنگها در زمینه خاصی از فرهنگ عربی بیشتر نمودار است و همه از این لحاظ یکسان نیستند مثلاً وقتی صحبت از ادبیات زبان عربی و تحول آن در عصر اول عباسی است این مطلب را نباید فراموش کنیم که در این دوره از میان عوامل غیر عربی جز آثار فرهنگی و ادبی ایران عوامل دیگر در ادبیات عرب اثر نفاذ و مستقیم نداشتند، اثر یونان در هیچ عصری به محیط ادبیات عرب به آن صورت که در آن تحولی ایجاد کند کشیده نشد و از آثار ادبی معروف منسوب به هند هم در این عصر فقط آنهایی که ترجمه شدند که مدتها قبل در دوره ساسانیان بزبان پهلوی ترجمه گردیده و با فرهنگ ایرانی آمیخته شده و در ایران تحول یافته بودند و آنها هم از زبان پهلوی به عربی برگردانده شدند نه از زبان هندی. بنابراین تنها عامل مهم خارجی که در دوره اول عصر عباسی و از اواخر دوره اسوی در تحول ادبیات عربی مؤثر افتاد آثار ادبی دوره ساسانی بود و نخستین دریچه‌ای هم که بر روی زبان عربی از یک فرهنگ غیر عربی گشوده شد بوسیله زبان پهلوی بود و گذشته از ادبیات حتی برخی از علوم هم که بعدها با ترجمه آثار یونانی و هندی تکمیل شد و توسعه یافت مانند طب و منطق و نجوم و هندسه نخست از زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید. و آنچه این اثر را ریشه‌دارتر و نافذتر

میساخت این بود که این خود ایرانیان بودند که زبان عربی را به عنوان زبان علم و ادب برگزیده بودند، هم آثار گذشته خود را به این زبان درآوردند و هم آن را وسیله بیان افکار و اندیشه‌های خود قرار دادند.

دیگر اینکه تحول و پیشرفت زبان و ادبیات عرب در محیطی صورت گرفت که چنانکه بعضی از نویسندگان شتاب‌زده تصور کرده‌اند یک محیط غربی خالص نبوده بلکه محیطی بوده است متشکل از عناصر مختلف که دو عنصر اصلی آن را اعراب و ایرانیان تشکیل می‌داده‌اند و همین دو عنصر بوده‌اند که بیش از همه زندگی فکری و سیاسی و اجتماعی آن عصر را تحت تأثیر قرار داده‌اند. تحول ادبی و فرهنگی زبان عربی از هنگامی شروع شد که مرکز خلافت به سرزمین عراق یعنی مرکز دولت ساسانی منتقل شده بود. بغداد که در زمان منصور وسعت یافت و پایتخت دولت عباسی گردید در دوره ساسانیان هم بی‌نام و آوازه نبود این محل با همین نام یکی از تفرجگاههای حومه تیسفون پایتخت دولت ساسانی بود و برخی از پادشاهان و بزرگان آن دولت هم در آنجا کاخها و باغهای زیبا داشتند. این محل را با پایتخت دولت ساسانی در آنروز تقریباً همان فاصله و نسبت بود که امروز شهرستان کرج با تهران پایتخت کنونی ایران دارد.

بغداد را در دوره ساسانیان این خصوصیت هم بود که هر ساله در فصلی معین یک بازار بزرگ تجارتنی به مدت یک ماه در آنجا تشکیل می‌شد و از تمام شهرهای دور و نزدیک شاهنشاهی ایران بازرگانان با کاروانهای بزرگ و پر از کالا برای داد و ستد به آنجا روی می‌آوردند. این بازار را در تاریخ آن روزگار صیت و شهرتی به سزا بود و تا اواخر قرن اول اسلامی هم گاهگاه نشانی از آن در تواریخ اسلامی دیده می‌شود. بنا بر این بغداد از قدیم یکی از مراکز اجتماعات و آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی بوده و وقتی که در زمان عباسیان مرکز خلافت اسلامی گردید نه تنها این خاصیت خود را از دست نداد بلکه به همانگونه که مصالح ساختمانی قصور آن از کاخهای شاهی تیسفون تأمین می‌گردید، قسمت عمده‌ای

۱ - برای تفصیل بیشتر در این موضوع رجوع شود به «دلیل خارطة بغداد قدیماً و حدیثاً» تألیف الدكتور مصطفی جواد و الدكتور احمد سوسة، بغداد ۱۹۵۸ «فصل اول و دوم».

از جمعیت این شهر را هم ساکنان قدیم تیسفون تشکیل میدادند که برای کار و شغل یا استفاده از سزایای این مرکز جدید که در همسایگی شهری که رو بویرانی سیرفت قد میافراشت به آنجا منتقل میشدند، و در بین آنها باید صنعتگران و پیشه‌وران و هنرمندان را هم که در زندگی عمومی مردم اثری عظیم داشتند به حساب آورد. و طبیعی است که این مردم هم آداب و رسوم و زبان و سنتهای دیرین خود را همچنان با خود به محل جدید منتقل می‌ساختند. در چنین محیط و در تحت حمایت وزرای ایرانی و نویسندگان و مؤلفان و مترجمانی که غالباً یا ایرانی و یا تربیت شده دست آنان بودند ادبیات جدید زبان عربی - که در واقع ترکیبی بود از ادب و فرهنگ هر دو ملت - تکوین یافت.

* * *

دیگر اینکه زبان عربی همان خاصیتی را که در هضم و تحلیل کلمات خارجی دارد؛ یعنی اینکه آن کلمات را بطوری تغییر شکل می‌دهد و به ریخت و قالب زبان عربی درسی آورد که تشخیص اصل آنها نه تنها برای خواننده عادی بلکه حتی برای علمای لغت و متخصصان امر هم دشوار است و به همین جهت هم بسیاری از آنها از اصل عربی شمرده شده‌اند، در هضم و تحلیل آثار ادبی و فرهنگی خارجی نیز که به این زبان درآمده‌اند همان خاصیت را داشته‌است. زیرا بیشتر آثار خارجی به خصوص در زمینه ادب و هنر که بزبان عربی ترجمه و در مؤلفات عربی گنجانده شده‌اند بصورتی عرضه گشته‌اند که همچون یک اثر اصیل عربی جلوه میکنند و بدون تحقیق و پژوهش و پی‌جوییهای مفصل تاریخی اصول یا سرمشق خارجی آنها را نمیتوان تشخیص داد. این وضع چنانکه گفتیم بیشتر در ادبیات و فنون وابسته به آن روی داده است. زیرا در رشته‌های علمی و علوم عقلی همچون طب و فلسفه و نجوم و غیره چون از قدیم آنها را در عربی علوم غریبه و دخیله خوانده‌اند در همین نام تصریح به اصول خارجی آنها هست ولی در ادبیات و فنونی که مستقیماً با زبان عربی سر و کار داشته و معمولاً عربی الاصل شمرده میشوند و در خود آن فنون هم امارات کمی بر اصول خارجی آنها می‌توان یافت تشخیص آن اصول کاری بس دشوار و دقیق است.

* * *

با آنچه گذشت شاید این امر تا اندازه‌ای روشن شده

باشد که یکی از مقدمات ضروری کار برای پژوهندگان که بخواهند از خلال ادبیات عربی دوره عباسی راهی به ادبیات ساسانی باز کنند این است که از سرگذشت ادبیات ساسانی و سرحلی که پس از اسلام گذرانده است آگاه باشند. مقصود در اینجا سرحلی است که آثار ادبی ساسانی پس از ترجمه از پهلوی بزبان عربی تا هنگامیکه در ادبیات عربی تحلیل رفته و بصورت عربی خالص نمودار شده پیموده‌اند، زیرا این امر کمک بسیاری در روشن کردن راه تحقیق و در تخفیف مشکلات آن خواهد نمود.

البته نمیتوان این سرحل را با قید زمان و مکان و با تفصیل جزئیات مشخص و معرفی نمود ولی می‌توان با پژوهش و پی‌جویی در آثار ادبی عصر عباسی و سنجش و بقایسه آن با ادبیات عربی قبل از این دوره و اطلاعات عمومی که از ادبیات و فرهنگ ایران در آن دوره و قبل از آن دوره داریم بطور کلی چند مرحله را در مسیر ادبیات ساسانی در خلال ادبیات عربی تشخیص دهیم و برای هر مرحله دلائل و اساراتی بیابیم که شاید اشاره به آنها در اینجا بی فایده نباشد.

نخستین مرحله‌ای که قسمتی از آثار ادبی ساسانی در دوره اسلامی طی نمود این بود که به صورت مؤلفات مستقلی به عربی ترجمه و به همان صورت یعنی به صورت کتب و مؤلفات مستقل عرضه گردیده. این ترجمه‌ها تا چند قرن بعد هم همچنان بصورت مستقل در زبان عربی وجود داشت و مورد استفاده دبیران و نویسندگان عربی زبان بود. از این ترجمه‌ها آثار بسیار کمی به همان صورت اصلی یعنی به صورت کتاب مستقل تا امروز باقی مانده که از آن جمله باید کتاب کلیده و دسنه و کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر را که هر سه بوسیله ابن سقف بعربی ترجمه شده است نام برد.

برخی از این کتابها پس از ترجمه به عربی یا درحین ترجمه بوسیله یک یا چند تن از مترجمان یا مؤلفان مورد تصرف به صورت تہذیب یا تلخیص یا اقتباس قرار گرفتند و بدین ترتیب در اصول اصلی آنها تغییری روی داد و در نتیجه نسخه‌های متعددی از آنها بوجود آمد که باهم اختلافاتی هم داشتند نمونه بارز این دسته کتاب «خدای نامه» یعنی تاریخ بزرگ ایران در دوره ساسانی است که مأخذ اصلی یا اصل کتاب شاهنامه فردوسی است. از این کتاب که ترجمه عربی آن به نامهای «سیرالملوک» یا «سیر ملوک الفرس»

و مانند اینها نامیده شد تا زمان حمزه اصفهانی در قرن چهارم هجری هفت نسخه مختلف به همین نام سیرالملوک وجود داشته که در تألیف کتاب «سنی ملوک الارض والانبیاء» مورد استفاده وی قرار گرفته است.

ظاهراً اینگونه تصرف در ترجمه به صورت تہذیب و تلخیص یا اقتباس بیشتر در کتابهای مفصل صورت گرفته که ترجمه همه آنها یا تمام تفصیل آن مورد علاقه همه مترجمان نبوده و شاید آیین نامه بزرگ هم، که مسعودی از آن یاد کرده و گفته است که در هزاران برگ است و نسخه کامل آن را جز در نزد سوبدان نمیتوان یافت، همین سرفروشت را داشته است. از این گونه ترجمه‌ها که نماینده مرحله دیگری از تحولات آثار ایرانی پس از ترجمه به عربی است نمونه‌های کاملی در دست‌نذاریم زیرا با تألیف تاریخهای عربی مستقل مطالب این ترجمه‌ها هم در آنها گنجانده شده و اصل آنها به صورت اصلی از میان رفته است.

برخی دیگر از این ترجمه‌ها بعداً بوسیله مؤلفان اسلامی در مؤلفاتی گنجانیده شد که علاوه بر آن ترجمه‌ها شامل آثار دیگری هم از همان نوع می‌بود که از منابع ایرانی یا غیر ایرانی گرفته شده بود. در این مؤلفات که بیشتر به صورت مجموعه‌هایی از آثار مختلف بوده‌اند آثار ترجمه شده فارسی به طور مستقل باقی است و در آثار عربی حل نشده. بهترین نمونه‌ای که از این مرحله تا امروز باقی مانده و در دست است کتاب «ادب العرب و الفرس» ابن مسکویه است که مجموعه‌ای است از ادب و اخلاق و بر اساس کتاب «جاودان خرد» یکی از کتابهای اخلاقی دوره ساسانی تنظیم یافته و در آن هم این رساله و هم ترجمه‌های دیگری از آثار اخلاقی و اندرزنامه‌های ساسانی بطور جداگانه در جنب آثار ادبی و اخلاقی عربی و اسلامی قرار گرفته‌اند و به همین جهت این تألیف ابن مسکویه را گاهی به همان نام نخستین دفتر آن «جاودان خرد» خوانده‌اند که اخیراً آنرا در عربی به «الحکمة الخالدة» ترجمه و چاپ کرده‌اند (الحکمة الخالدة به تحقیق دکتر عبدالرحمن بدوی، قاهره) و گاهی نیز به تناسب مطالب آن به نام «ادب العرب و الفرس» خوانده شده است.

و گاهی مطالبی که از این نوع آثار ایرانی گرفته شده بصورتی با مطالب مشابه عربی آمیخته شده که تشخیص آنها از یکدیگر میسر نیست هرچند به ایرانی بودن قسمتی از آن تصریح شده است. نمونه‌ای که از این مرحله میتوان ذکر کرد یکی فصلی است که در کتاب العقدالفرید تألیف ابن عبدربه دیده میشود که تحت عنوان «سخنان حکمت آمیز اکثم بن صیفی و بزرجمهر» سخنان بسیاری از این دو شخص که یکی عربی و دیگری ایرانی است نقل شده (ج ۱، ص ۳۳۱) ولی بدون اینکه سخنان هریک از دیگری مشخص شده باشد.

مرحله دیگری که در تحول آثار ایرانی و عربی دیده می‌شود این است که گاهی مؤلف عربی کتابی از کتب ایرانی را با افزودن مطالبی عربی و اسلامی از نوع مطالب اصل کتاب موضوع تألیف جداگانه‌ای قرار می‌دهد و بی آنکه به اصل ایرانی آن اشاره نماید آن را به صورت یک تألیف اصیل عربی عرضه می‌دارد که جز با تحقیق و پژوهش نمی‌توان به اصل آن راه یافت. شاید بهترین نمونه‌ای که از این مرحله می‌توان معرفی نمود و در دست است کتاب «التاج فی اخلاق الملوک» منسوب به جاحظ باشد که اصل آن چنانکه در جای خود تحقیق شده^۱ ترجمه یکی از تاجنامه‌های ساسانی است که مطالب آن در باره آیین مجلس پادشاهان و شامل نمونه‌ها و مثالهایی از شاهان ساسانی بوده و مؤلف عربی با تصرف در آن و افزودن مثالهایی از خلفای اسلامی آن را به صورت یک تألیف عربی درآورده است. و از همین قبیل است کاری که نخستین مؤلفان تواریخ عربی و اسلامی با ترجمه کتابهای تاریخی و داستانهای ایرانی کرده‌اند زیرا آنها هم همان ترجمه‌ها یا مطالب آنها را بدون ذکر مأخذ در صدر تواریخ خود در ذکر حوادث قبل از اسلام قرار داده و سپس روی داده‌های دوران اسلامی و ایام خلفا را بر آن افزوده‌اند و بدین ترتیب آن ترجمه‌ها خود به خود ضمیمه یک تألیف عربی شده‌اند.

در مرحله دیگر آثار منتخب و برگزیده از کتابهای فارسی با آثار برگزیده عربی در ضمن مؤلفات ادبی و اخلاقی عربی که در قرنهای سوم و چهارم بمصداق معنی ادب در آن دوران «هو الاخذ بن کل شیء بطرف» بیشتر کتابهای گلچینی

۱ - رجوع شود به کتاب نگارنده «کتب التاج والاین» ص ۲۰۹ - ۲۲۸. بیروت ۱۹۶۴ منشورات قسم اللغة الفارسیة و آدابها

فیالجامعة اللبنانیة.

و التقاطی بودند درهم آمیخته و یکنوع هماهنگی انسجاسی بین آنها حاصل گردیده است، و از آنجا که در اینگونه کتابها بیشتر نظر بر اصل مطالب ادبی و اخلاقی است نه گوینده یا نویسنده آنها بدین جهت غالباً ذکر از مآخذ آن مطالب نیست مگر بعضی از مؤلفان که تا حدی بذکر مآخذ خود سقیم بوده‌اند که شاید بتوان این قتیبه را در سوادری از کتاب‌عیون الاخبار و ابوالحسن ابن ابی ذر عسری نیشابوری را در کتاب «السعادة و الاسعاد» از این دسته دانست.

پس از این مرحله آثار ایرانی در مؤلفات عربی اسلامی به صورتی درسی آیند که نه تنها اسمی از مآخذ ایرانی آنها نیست بلکه تمام ابارات و نشانه‌هایی هم که ممکن بوده اصل آنها را نشان دهند به هیئتی تغییر یافته‌اند که جز بر عربی و اسلامی بودن آنها دلیل نتوانند بود در اینگونه موارد فقط بر حسب تصادف یا با پژوهش زیاد ممکن است به اصل بعضی از آنها راه یافت، نمونه‌ای که برای این مرحله می‌توان ذکر کرد مطلبی است که در کتاب «التاج فی اخلاق الملوك» منسوب به جاحظ و کتاب «محاسن الملوك» نقل شده است در کتاب «التاج فی اخلاق الملوك» که گفتیم یکی از کتب اسلامی است که بر اساس یکی از تاجنامه‌های ساسانی تألیف شده مطلبی است در باره آیین بدآوری نشستن پادشاهان ایران که بدون شک از مآخذ اصلی آن در آن منعکس شده خلاصه این مطلب آن است که پادشاهان ایران را رسم بر این بود که در روزی که شاه بدآوری می‌نشست و مردم برای دادخواهی حاضر می‌شدند نخست جستجو می‌کردند که آیا کسی از دست خود شاه شکایتی دارد یا خیر و اگر چنین کسی می‌بود پیش از آنکه شاه بدآوری بشیند آن شخص را می‌خواستند و شاه با او مانند دو طرف دعوی در نزد سویدان سویدان ایران دبیر بد و هیربدان هیربد می‌نشستند تا آنها به آن شکایت رسیدگی و بین آن دو داوری کنند و پس از فیصله این امر شاه به دعاوی مردم رسیدگی میکرد. ولی همین مطلب در کتاب محاسن الملوك که چند قرن پس از کتاب «التاج فی اخلاق الملوك» تألیف شده به صورتی تصرف و نقل شده که کوچکترین نشانه‌ای از آثار ایرانی در آن نیست و یک مطلب اسلامی صرف جلوه میکند. در کتاب محاسن الملوك هیچ اسمی از آیین پادشاهان ایران نیست و این مطلب را به عنوان رسم ملوك پیشین ذکر کرده و در آن سویدان سوید و ایران دبیر بد و هیربدان هیربد که

در روایت «التاج» ذکر شده به کلمه «قاضی» مبدل گردیده و بدین ترتیب به صورت یک اثر اسلامی تمام عیار درآمده است. (صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲ التاج و ص ۳۹ - ۴۰ محاسن الملوك). نظیر همین مطلب حکایتی است که در نصیحة الملوك غزالی و عقدالعلی و تاریخ ابن عساکر نقل شده است. غزالی در نصیحة الملوك حکایتی از انوشروان و طرز داوری او بین دونفر فروشنده و خریدار زمینی که در آنجا گنجی پیدا شده بود نقل کرده که در کتاب عقدالعلی نیز به همان مضمون نقل شده ولی در کتاب تاریخ ابن عساکر که خیلی پس از نصیحة الملوك غزالی تألیف شده نام انوشروان به ذی‌القرنین تبدیل شده و محل وقوع حکایت هم «بعض المدائن» یعنی «یکی از شهرها» ذکر گردیده است. و نظائر این امر در کتبی که معمولاً در حکایات و نوادر و قصص و مواعظ اخلاقی تألیف شده و اسامی پادشاهان یا حکمای ایرانی که بمناسبتی از آنها حکایات یا سخنان حکمت‌آمیز نقل شده به «بعض الملوك» یا «بعض الحکما» یعنی یکی از پادشاهان یا یکی از حکما تبدیل گردیده فراوان است و شاید یکی از علل عمده این امر هم این است که غالباً مؤلفان چنین کتابهایی به اصل مطالب و حکایات بیشتر از مآخذ و اصل آنها اهمیت میداده‌اند.

بدین ترتیب بود که آثار ادبی ایران پس از ترجمه بعربی رفته رفته رنگ و روی اصلی خود را از دست داد و با آثار عربی در هم آمیخت و بمرور زمان شکل عربی و اسلامی بخود گرفت و بتدریج به خورد زبان و ادبیات عربی رفت و در آن حل گردید و جز مقداری خیلی کم اثری از اصل آنها باقی نماند.

مراحلی که ذکر شد البته به ترتیب زمانی نیست و ضرورتی هم ندارد که حتماً آنها را از این لحاظ در طول هم قرار دهیم. آنچه ذکر شد نمونه‌هایی است از تغییرات و تحولاتی که آثار ادبی دوره ساسانی پس از ترجمه بعربی تا وقتی که بخورد ادبیات عربی رفته بخود دیده و به هیچوجه محدود به زمان یا مکان معینی نیست و شاید با تحقیق بیشتر بتوان در هر دوره‌ای نظائری از آنچه ذکر شد بدست آورد چنانکه در عصر حاضر هم با وجود آنکه عصر چاپ و توسعه کتب و مطبوعات است و معمولاً در چنین عصری انتظار نمی‌رود که آثار علمی و ادبی قدیم دستخوش تغییر یا تصرفات بیجا

شود باز هم نظائر آنرا می‌بینیم که شاید بی‌مناسبت نباشد برای تکمیل نمونه‌هائی که آوردیم یک نمونه هم از این عصر حاضر ذکر کنیم .

داستانی را که چند سال پیش بکوشش آقای دکتر صفا استاد دانشمند دانشگاه تهران بنام « داراب نامه » چاپ و منتشر گردید همه کم و بیش می‌شناسیم . این داستان هرچند از روی نسخه‌ای چاپ شده که پرداخته دست داستانگزار است که در قرن هشتم و نهم هجری می‌زیسته ولی اصلی قدیمتر از این تاریخ دارد و در هر حال مبتنی بر روایات کهن ایرانی است . این داستان یک تحریر عربی هم دارد که مفصلتر از اصل فارسی است و در چهار جلد بنام « قصه فیروز شاه » چاپ شده ، و از آنجا که برداشت مطالب و داستان کتاب در باب سرگذشت و شرح جنگها و کشورستانیهای فیروز شاه پسر داراب شاه است همچنانکه آقای دکتر صفا هم اظهار نظر کرده‌اند نامی که در تحریر عربی بدان خوانده می‌شود شایسته‌تر از داراب نامه است . به هر حال در تحریر عربی آثار کهنگی قصه بیشتر از تحریر فارسی آن نمودار است حتی سرآغاز قصه که از یکی از داستانهای خیلی کهن ایرانی مایه گرفته و در تحریر فارسی این کتاب موجود نیست در تحریر عربی آن همچنان وجود دارد .

در اینکه این قصه از زبان فارسی بزبان عربی درآمده هیچ شکی نیست ولی در چه زمان و به چه صورت احتیاج به تحقیق دارد ، و در این هم که این تحریر عربی از نسخه‌ای قدیمتر از این نسخه موجود فارسی گرفته شده شاید تردیدی نباشد . تحریر عربی این قصه هم مانند فارسی آن ولی خیلی زودتر از آن به چاپ رسیده و چندین مرتبه هم به چاپ رسیده . هر چند در نسخه‌هائی که تاریخ چاپ دارند این تاریخ به کمتر از نیم قرن می‌رسد ولی بدون شک نخستین چاپ آن خیلی قدیمتر از این تاریخ است زیرا قصه فیروز شاه از قصه‌هائی است که در بین طبقه عامه عرب بسیار شایع و مطلوب و مانند قصه‌های رستم نامه و حسین کرد و امیر ارسلان در زبان فارسی است که پیوسته از طرف ناشران و کتابفروشان با چاپهای بازاری و ارزان و غالباً بدون ذکر تاریخ منتشر می‌شوند و معمولاً اینگونه کتابها که طالبان زیادی در طبقه عامه داشته‌اند از خیلی قدیم بزبور طبع آراسته می‌شده‌اند . من خود در بیروت

از مردانی که عمر آنها نزدیک به هفتاد می‌رسید شنیدم که در دوران کودکی آنها کتاب قصه فیروز شاه از کتابهای خیلی رایج و از قصه‌های معروف بوده است .

غرض از ذکر این مطالب در باره این قصه بیان این نکته است که همین کتاب عربی « قصه فیروز شاه » در چند سال پیش بوسیله سه تن از نویسندگان مصری مورد تصرف قرار گرفته و با خلاصه کردن قصه و حذف بسیاری از مطالب آن با همین نام و به صورت یک داستان نو پرداخته‌ای عرضه شده و در دو جلد کوچک به چاپ رسیده بی‌آنکه در آن کمترین اشاره‌ای به سابقه وجودی این داستان شده باشد و از جمله تصرفات ناپسندی که در آن شده حذف و تبدیل نام کشورهاست بدین صورت که مثلاً به جای ایران شهر سفید و بجای سمر شهر سبز گذارده و آثار قدست آن را کور کرده و رنگ ایرانی آن را زودوده‌اند و در پشت جلد کتاب نیز فیروز شاه به صورت عربی با کلاه خود و عقاب و جبه‌ای بر تن و خنجر به کمر در واحه‌ای از واحات عربستان تصویر شده و عنوان کتاب نیز چنین آمده « فیروز شاه نوشته حسن جوهر - محمد احمد برانق امین احمد عطار . از انتشارات دارالمعارف مصر سال ۱۹۵۸ » که از آن جز این فهمیده نمی‌شود که این کتاب داستانی است نو که بوسیله این سه نفر نویسنده معاصر پرداخته شده و نخستین بار در سال ۱۹۵۸ به چاپ رسیده است .

این هم نمونه‌ای بود از طرز رفتار برخی از نویسندگان بی‌اسانت و بی‌پروا با آثار کهن در دورانی که هم چاپ وجود دارد و هم اینکه آن آثار کهن به چاپ رسیده و منتشر شده است و از اینجا می‌توان سنجد که در دورانی که صنعت چاپ ناشناخته بوده و نسخه کتابها از معدودی تجاوز نمی‌کرده و شماره کسانی هم که از وجود آنها اطلاع داشته‌اند بواسطه تغییر خط و زبان بسیار محدود بوده سرنوشت آن دسته از آثار علمی و ادبی دوره ساسانی که بدست مؤلفانی از نوع مؤلفان قصه فیروز شاه می‌افتاده چه بوده و به چه صورت درسی آمده‌اند، و به این جهت است که در تاریخ علوم و فرهنگ عربی و اسلامی باید قدر آن عده از مؤلفان با دقت و با اسانت و اهل علم و تقوی را که مراجع مطالبی را که نقل کرده‌اند با دقت ذکر نموده و آثار قدیم را به خود نسبت نداده‌اند بسیار دانست زیرا امروز از برکت وجود همین علما است که ، نمونه‌هائی از

آثار ادبی عصر ساسانی را می‌توانیم بدست آوریم و در پرتو آنها تحقیقات خود را در این زمینه توسعه دهیم .

از آنچه ذکر شد شاید این مطلب به خوبی روشن شده باشد که برای تحقیق در باره آثار ادبی دوره ساسانی و دست یافتن به بعضی از بقایای آن از خلال ادبیات عربی ما نباید حتماً بدنبال روایات نقلی برویم و اگر در کتاب یا رساله یا فنی از فنون تصریحی بر اصل آن نیافتیم رشته تحقیق را از دست بنهیم . چه بسا با مطالعه دقیق در بعضی از مؤلفات و مآخذ قدیم عربی به دلائل و اساراتی دست یابیم که ما را در تحقیق به راههای روشنتری راهنمایی کنند . اگر محققانی همچون نلدکه و بارون روزی و دانشمندان دیگری که در باره کتاب خداینامه تحقیقات گرانبهایی کرده و این اثر ساسانی را شناسانده‌اند مثلاً در تاریخ طبری بدنبال چنین نقل یا تصریحی می‌گشتند هرگز نمی‌توانستند روایات آن کتاب را در قسمت اول تاریخ طبری یعنی قسمت قبل از اسلام آن باز یابند و آن همه اطلاعات سودمند در باره آن کتاب گم شده بدست آورند . خوشبختانه در این راه که ما گام بر میداریم روشهای عالمانه‌ای بوسیله عده‌ای از اینگونه محققان با بصیرت پی‌ریزی شده که از آنها میتوان در رشته‌های نا شناخته دیگری نیز بدخوبی بهره‌مند شد و شکی نیست که آشنا شدن با سیر ادبیات ساسانی در ادبیات عربی که اجمالاً بدان اشاره رفت پرتوی بر راههای تحقیق در این زمینه خواهد افکند که با راهنمایی آن می‌توان به نتایج بسیار نیکی رسید .

* * *

تا کنون سخن ما بطور کلی در باره ادبیات عربی عصر عباسی و اهمیت آن از لحاظ تحقیق در باره آثار ادبی دوره ساسانی بود اکنون برای توضیح بیشتر باید این مطلب را هم اضافه کنیم که در مجموعه ادبیات و فرهنگ عصر عباسی همه اقسام و همه دوره‌های آن از این نظر یکسان نیستند بلکه بعضی قسمتهای آن اهمیت بیشتر و بعضی اهمیت کمتری دارند و به این جهت ضرورت دارد که این مسئله نیز در نظر باشد تا بتوان موارد صحیح تحقیق و راههایی را که بهتر به مقصود می‌رسانند مشخص ساخت . مثلاً همانطور که در سیر ادبیات ساسانی در ادبیات عرب دیدیم که هر قدر زمان جلوتر آمده و از دوران ترجمه دورتر شده بتدریج آثار ایرانی آنها کم‌رنگتر

و شکل عربی در آنها نمایان‌تر شده و به همین جهت هر قدر منابع ادبی قدیمتر و بدوران ترجمه نزدیکتر باشند برای کارها سهم‌تر و با ارزش‌ترند به همین گونه هم بعضی رشته‌های ادبی و بعضی از مظاهر فرهنگ و تمدن عصر عباسی نیز برای کارها اهمیت بیشتری دارند و شاید بهتر باشد که این موضوع را هم با ذکر چند مثال روشن‌تر سازیم .

در ادبیات عصر عباسی گاهی به رشته‌هایی بر میخوریم که در ادبیات قدیم عرب به هیچوجه سابقه نداشته و برای نخستین بار در ادبیات این زمان جلوه می‌کند تحقیق در این رشته‌ها و به خصوص اگر به نخستین اثری که در عربی بوجود آمده دست یابیم غالباً ما را به ادبیات پهلوی و دوره ساسانی می‌کشاند روشی که اینوسترانزف خاورشناس دانشمند روسی در کتاب خود « نفوذ ایران در ادبیات اسلامی » در تحقیق در باره کتاب « المحاسن » منسوب به عمر بن فرخان از منجمان و مترجمان قرن دوم هجری به کار برده و کوشیده است که رابطه این کتاب را که بنظروى سرآغاز یک سلسله کتب اخلاقی است که در ادبیات عربی به نامهای المحاسن والاضداد یا « المحاسن والمسای » و مانند اینها نامیده شده‌اند با کتابهایی که در همین زمینه در ادبیات ساسانی به نام « شایست نشایست » وجود داشته‌است روشن سازد ممکن است در رشته‌های نوظهور دیگری در ادبیات این عصر نیز بی‌آنکه جانب حزم و احتیاط رها شود آزمایش گردد .

از همین قبیل است تحقیق و پژوهش در باره شرح حال و آثار کسانی که در ادبیات عربی این دوره به عنوان مخترع یک فن یا بوجود آورنده مکتبی جدید شناخته شده‌اند زیرا بسیار احتمال می‌رود که آن فن یا مکتبی که در زبان عربی تازه و نوظهور جلوه می‌کند در ادبیات دوره ساسانی سابقه داشته و از آن دوره به زبان عربی راه یافته باشد و در این صورت بعید نیست که از تحقیق در شرح حال و پژوهش آثار ایشان راههای تازه‌ای برای تحقیق در زمینه‌های جدیدی از ادبیات دوره ساسانی بروی ما گشوده شود . شاید بهترین مثالی که برای این مطلب بتوان ذکر کرد عبدالحمید بن یحیی دبیر و نویسنده معروف اواخر عصر اسوی است . عبدالحمید در تاریخ ادبیات عربی به عنوان مخترع فن نویسندگی و بوجود آورنده نثر فنی در زبان عربی شناخته شده . هنر نویسندگی بدانگونه

که در دیوان رسائل معمول بود تا آن زمان در زبان عربی سابقه نداشت و کار استادانه عبدالحمید هم در نظر معاصران و هم نظر متأخران تازه و نو ظهور می نمود تا جائیکه گفتند « بدأت الكتابة بعبد الحمید » یعنی نویسنده گی با عبدالحمید آغاز شد و این گفته حکم مثل سائر را پیدا کرد ، ولی همین هنر که در زبان عربی تازه می نمود در زبان پهلوی و ادبیات دوره ساسانی نه تنها با سابقه بود بلکه شیوع و رواج کامل داشت و هیچ شکی نیست که عبدالحمید همانطور که ابوهلال عسکری گفته است از رسائل فارسی (پهلوی) سر مشق گرفته و آنچه در زبان عربی بوجود آورده از لحاظ هنر و شیوه نگارش نمودار آثاری است که از دوره ساسانی در دست داشته و شاید بسیاری از آنها را هم خود وی به عربی ترجمه کرده باشد ، و با این ترتیب مسلم است که هر قدر تحقیقات ما در باره عبدالحمید و هنر وی بیشتر رود و مطالعات تطبیقی در باره آثار بازمانده وی گسترش یابد و معلومات ما در باره نثر فنی عربی و تحولات آن بیشتر گردد از خلال آن به معلومات گرانبهارتری در باره فن نویسنده گی در دوره ساسانی و آیین بلاغت و سخن پردازی آن عهد و به نمونه های ذی قیمتی از ترجمه های مستقیم رسائل آن عصر دست خواهیم یافت .

تحقیق در برخی مؤسسات یا سازمانهای هم که برای نخستین بار در دوره عباسیان بوجود آمده و قبل از آن در عالم عرب سابقه نداشته نیز ممکن است در این زمینه یعنی پی جوئی آثار فرهنگی دوره ساسانی نتایج ارزنده ای داشته باشد مانند اهمیتی که مثلاً تحقیق در باره نخستین بیمارستانی که در زمان هارون الرشید در بغداد تأسیس گردید برای کسب اطلاعات دقیقتر و وسیعتری در باره مدرسه و بیمارستان جندی شاپور در دوره ساسانیان دارد . البته این مثال زیاد با مسئله ادبیات که موضوع ما است ارتباط ندارد ولی با موضوع کلی علوم و فرهنگ دوره ساسانی کمال ارتباط را دارد . چنانکه میدانیم نخستین بیمارستانی که در اسلام برای درمان بیماران تأسیس گردید همین بیمارستانی بود که در زمان هارون الرشید در بغداد تأسیس شد . این بیمارستان بوسیله یکی از پزشکان بیمارستان جندی شاپور و بتقلید از همان بیمارستان تأسیس شد . روش کار هم در آنجا همان بود که در بیمارستان جندی شاپور بود . آموزشگاه و بیمارستان جندی شاپور که محققان همچون سارتن در کتاب نفیسی که بنام مقدمه بر تاریخ علم نوشته

آنها بنام دانشگاه میخوانند هم در دوره ساسانی و هم پس از آن دوران تا قرن سوم و چهارم هجری همچنان مرکز پزشکی و علوم وابسته به آن در ایران و اسلام بود و جندی شاپوریان تا چند قرن همچنان سیطره علمی خود را در عالم اسلام حفظ کردند . نخستین کتابهای طبی که ب زبان عربی برگردانده شد بوسیله همین جندی شاپوریان بود و مهمترین کتابهایی که چه در طب و چه در داروسازی قرنهای سرجح اطبای اسلام بود بوسیله همانها تألیف شده بود . بنابراین شکی نیست که تحقیق در باره نخستین مؤسسات پزشکی اسلامی و نخستین کتابهایی در این رشته به زبان عربی ترجمه یا تألیف گردیده و همچنین شرح حال و آثار نخستین پزشکانی که در اسلام و دولت خلفا به این کار پرداختند کمک بسیار گرانبهری در روشن شدن تاریخ علمی آن مؤسسه طبی ساسانی خواهد نمود و از راه مطالعه در مؤسسات مشابه اسلامی می توان بسیاری از نقاطی را که در تاریخ آن مدرسه و بیمارستان هنوز تاریک و مبهم است واضح و آشکار ساخت چنانکه استاد کریستن سن در تحقیق سازمان اداری دولت ساسانی از اطلاعاتی که مورخان اسلامی در باره سازمان اداری و دیوانی دستگاه خلافت عباسی که اساس آن نمونه و تقلیدی از همان تشکیلات دولت ساسانی بوده ذکر کرده اند استفاده نموده و از این راه به نتایج بسیار ارزنده و عالمانه ای رسیده است .

اگر بیمارستان رشید با ادبیات رابطه مستقیم ندارد ولی مؤسسه ای که فرزند وی مأمون در همین بغداد بنام بیت الحکمة یا خزانة الحکمة تأسیس کرد و نخستین مؤسسه ای از این نوع در اسلام بود با موضوع مایعنی ادبیات رابطه بسیار نزدیک دارد . بیت الحکمة که کانون فعالیت نقل و ترجمه آثار خارجی به زبان عربی بود یکی از مراکز تجمع علما و فضیای ایرانی به شمار می رفت . مستصدیان امور آن غالباً از ایرانیان و چند نفر از آنها و از آن جمله سلم یا سالم رئیس این مؤسسه (الفهرست ص ۱۲۰) از مترجمان بنام زبان پهلوی بودند . و قسمتی از آثار علمی و ادبی ایرانی در همین خزانة الحکمة نگاهداری می شده و در همانجا هم بوسیله فضیای ایرانی به عربی ترجمه شده است .

اینها نمونه هایی است از این قبیل مؤسسات نو ظهور عصر عباسی که هر قدر دامنه اطلاعات ما درباره آنها و مستصدیان

امور و نوع کارهایی که در آنجاها می شده است گسترش یابد نه تنها از تحقیقات خود در باره ادب و فرهنگ دوره ساسانی به نتایج بهتری خواهیم رسید بلکه از فعالیتهای فکری و علمی دانشمندان ایرانی در این دوره تحول که خود موضوع جالب و شایسته تحقیق است نیز اطلاعات گرانبهایی بدست خواهیم آورد.

پیش از ختم این مقال شاید مناسب باشد که به موضوع دیگری هم که توجه به آن از لحاظ تحقیق در ادبیات و به خصوص زبان دوره ساسانی لازم به نظر میرسد اشاره ای بشود و آن موضوع کلمات فارسی است که از قدیم و به خصوص در دوره های نخستین اسلامی به زبان عربی راه یافته و بتدریج جزء آن زبان شده است. کلمات خارجی در زبان عربی که به عنوان معرب خوانده می شوند پیوسته مورد توجه علمای متقدم و متأخر بوده و در این موضوع تألیفات سودمندی هم به وجود آمده، و در باره معربات از فارسی هم کم و بیش تحقیقات ارزنده ای بوسیله چند تن از محققان شده است ولی در این زمینه هنوز کار نا کرده بسیار است گذشته از اینکه هنوز این مسئله از نظر اهمیت و فائده ای که برای تحقیق در زبان دوره ساسانی و تحولات لغوی آن دارد تا کنون چنانکه باید و شاید مورد توجه و استفاده قرار نگرفته است. در صورتیکه جستجوی اینگونه کلمات در زبان عربی و تحقیق لغوی و تاریخی در باره آنها برای علمای لغت که به تحقیق در باره زبان دوره ساسانی علاقه مندند کمال اهمیت را دارد و بدون شک به آنها در این راه کمکهای شایان خواهد نمود. زیرا از خلال همین پژوهش ها گذشته از اینکه می توان در باره تحول تاریخی بسیاری از کلمات فارسی و مفاهیم آنها معلومات ذی قیمتی بدست آورد میتوان بر قسمتی از کلمات فارسی فراسوش شده نیز دست یافت که خود برای زبان فارسی غنیمتی گرانبهاست.

در اینجا یادآوری یکی دوتکته لازم بنظر میرسد یکی اینکه کلمات فارسی در زبان عربی خیلی پیش از آن است که معمولاً در کتابهایی که برای تعریف معربات تألیف شده ذکر گردیده و یا در لغتنامه ها به اصل فارسی آنها تصریح شده است، زیرا بسیاری از کلمات فارسی در اثر دگرگونیهای فراوانی که در زبان عربی در آنها راه یافته به اندازه ای از حیث

لفظ و معنی از اصل فارسی خود دور افتاده و هیئت عربی به خود گرفته اند که اصل آنها بر گردآورندگان لغات عربی هم مجهول مانده و غالباً آنها را هم از اصل عربی پنداشته اند. بعلاوه بسیاری کلمات فارسی که در زبان عربی به کار رفته و نه در کتب معربات و نه در لغتنامه های عربی ذکری از آنها نیست. از این یادآوری می خواهیم این نتیجه را بگیریم که جستجوی کلمات فارسی در زبان عربی نباید تنها به کلماتی که در مآخذ عربی یا غیر عربی به اصل فارسی تصریح شده منحصر گردد بلکه باید دامنه تحقیق در این زمینه خیلی وسیعتر از این باشد و باید این را در نظر داشت که معربات فارسی که از نظر ارباب لغت دور یا برای آنها ناشناخته مانده فراوان است و در این مورد هم باب علم و تحقیق بسدود نیست.

مطلب دیگر اینکه کلمات فارسی در زبان عربی از لحاظ تاریخی و از نظر موضوع مورد بحث ما به چند دسته تقسیم می شوند یک دسته کلماتی هستند که در دوره های قبل از اسلام در زبان عربی راه یافته اند که نمونه آنها را در اشعار بعضی از شعرای عصر جاهلیت عربی و همچنین در قرآن مجید می یابیم، دسته دیگر کلماتی هستند که در قرنهای نخستین اسلامی از زبان فارسی گرفته شده اند که شماره آنها بسیار و غالب کلماتی که در مآخذ قدیم عربی به کار رفته از این دسته اند. دسته دیگر کلماتی است که در قرنهای متأخر اسلامی یا در اثر مجاورت و رفت و آمد و یا بوسیله زبان ترکی در قلمرو عربی خلافت عثمانی وارد شده و بیشتر در زبانهای محلی این مناطق رواج یافته است. البته جستجو و تحقیق در باره همه این کلمات که خود مستلزم کار و کوشش فراوان است برای زبان فارسی نتایج بسیار ارزنده ای خواهد داشت ولی آنچه از نظر تحقیق در ادبیات دوره ساسانی که مورد گفتگوی ما در این مقال است اهمیت خاص دارد کلمات دسته اول و دوم هستند یعنی کلماتی که در دوره های قبل از اسلام و در قرنهای نخستین اسلامی وارد این زبان شده اند چون آن کلمات یا از زبان دوره ساسانی است و یا از زبان نزدیک به همان عصر که فرق زیادی با زبان آن دوره نداشته و در هر حال نموداری از زبان همان دوره است.

اینها مطالبی بود که فهرست وار فقط برای معرفی

یکی از منابع تحقیق در ادبیات دوره ساسانی ذکر شد و شاید احتیاج به ذکر نباشد که برای تحقیق در ادب و فرهنگ ایران در دوره‌های مختلف تاریخی آن منابع خارجی بسیاری باید مورد بحث و تحقیق قرار گیرد زیرا فرهنگ ایران در هیچیک از دوره‌های تاریخی خود در داخله سرزهای ایران محصور

نمانده و همواره قلمرو تأثیر آن خیلی وسیعتر از سرزهای جغرافیائی و ملی آن بوده و از این رو است که یکی از مطالب مهم در پژوهش تاریخی فرهنگ ایران تحقیق در باره آثار آن در زبانهای غیر از زبان فارسی و در سرزمینهای خارج از سرز و بوم ایران زمین است .

نقد و بررسی در باب مآخذ تاریخ ایران بعد از اسلام

از : دکتر عبدالحسین زرین کوب

استاد دانشگاه تهران

ملاحظات کلی در باب مآخذ - روایات قدیم - تواریخ قرن دوم و سوم - تواریخ عام عربی - تواریخ عام فارسی - تواریخ راجع بسلسله‌ها و امراء - تواریخ محلی - تراجم و معاجم - مآخذ ترکی - از مآخذ غیر اسلامی: مغولی ، مآخذ چینی ، مآخذ سریانی ، مآخذ ارمنی ، مآخذ گرجی ، مآخذ لاتینی و اروپائی - ابنیه و آثار باستانی - اسناد رسمی - سکه‌ها - کتب راجع به مقابر و مزارات - کتب مسالک و جغرافیا - سفرنامه‌های شرقی - سفرنامه‌های اروپائی - یادداشت‌های شخصی - سیرتهای صوفیه و متون ادبی - منظومه‌های تاریخی - منابع تاریخ اجتماعی - احوال اداری - مآخذ در باب مالیات و خراج - زراعت ، تجارت ، صنعت - طبقات جامعه اسلامی - احوال خانواده - ادیان و مذاهب - تالیفات اروپائی - تحقیقات علماء عرب - تحقیقات علماء ترک - تحقیقات جدید در ایران .

ملاحظات کلی

فارسی بدست می‌آید در دوره‌های پیش از آن هرگز از کتابها بدست نمی‌آید . یادداشت‌های روزانه و خاطرات که از عهد تیموریان بیش و کم در جزو مآخذ مهم تاریخ ایران بشمار می‌آید از روزگاران پیش از آن عهد باز نمانده است و تاریخهای محلی که در ادوار قبل از صفویه فراوان بوده است بعد از وحدت ایران که بمساعی^ک این سلسله انجام یافت تقریباً جز بندرت تالیف نیافته است . تاریخهای سلسله‌ها و سلاطین نیز از لحاظ کثرت و از جهت اعتبار تفاوت نسبی دارند . بعضی سلسله‌ها هستند که تاریخ آنها از برکت آثار مورخین بزرگ تا اندازه‌ی روشن شده است چنانکه احوال سلجوقیان و ایلخانیان و صفویان و قاجاریان بسبب تاریخهای متعددی که در سرگذشت آنها تالیف شده است تا حدی روشنی یافته است اما بعضی سلسله‌های دیگر چون سورهان یا ستایشگران نیافته‌اند و یا چون آثار سورهان آنها از میان رفته است تاریخ آنها پر از ابهام مانده است . چنانکه تاریخ ایلک خانیان ماوراءالنهر و تاریخ سریداران و بسیاری سلسله‌های کوچک بهمین سبب چندان روشنی نیافته است .

روایات قدیم

- ✓ منابع تاریخ ایران در عهد اسلام لااقل تا روزگار مغول بیشتر عربی است . درست است که مورخین عربی زبان در آن زمان غالباً ایرانی بوده‌اند* بعلاوه در تدوین و تالیف تاریخهای بزرگ خویش از تقلید شیوه تاریخ‌های قدیم ایران غافل نبوده‌اند

مآخذ تاریخ ایران خاصه در دوره بعد از اسلام مختلف و گونه‌گون است گذشته از تالیفات عربی که تقریباً در سراسر این چهارده قرن مورد رجوع خواهد بود دست کم از عهد مغول بعد رجوع ^ب اسناد و مآخذی که از جهانگردان ، بازرگانان و فرستادگان اروپائی باقی مانده است نیز لازم خواهد شد . گذشته از اینها در بین این مآخذ اسناد از هر دستی هست : تاریخهای عمومی ، تاریخهای سلاطین و سلسله‌ها ، تاریخهای محلی راجع بولایات مختلف ، یادداشت‌های روزانه یا خاطرات ، تذکره‌های رجال ، سیاحت‌نامه‌ها و کتب جغرافیا ، متون ادبی ، دیوان‌های اشعار ، کتیبه‌ها ، مهرها و سکه‌ها ، مکاتبات رسمی ، فرمان‌ها و وقف‌نامه‌ها ، و هر نوع مدرک و برگه‌ی که از تاریخ گذشته باز مانده است همگی پیوسته محل حاجت و مورد رجوع مورخ هستند و از میان انبوه این مآخذ و اسناد گونه‌گون است که محقق باید گذشته‌های دور و نزدیک را زنده کند و در قالب قرون برده جان تازه بدسد . این مآخذ البته از حیث ارزش و اعتبار برای مورخ همه در یک درجه نمیتواند بود . گذشته از آن ، همه انواع این مآخذ در تمام ادوار تاریخ ایران از حیث کثرت و وفور بیک پایه نیست . آن دقتی که در حفظ و ضبط وسائط روایات در تواریخ قدیم عربی هست در کتابهای بعد بهیچوجه نیست . و آن همه اطلاعات که در ادوار بعد از مغول از کتابهای

* تعلیقات این راده‌ها در پایان مقاله خواهد آمد .

و حتی شاید تا اندازه بی نیز به تقلید و تتبع کتابهایی مانند خدایناسک پهلوی نظر داشته‌اند^۵ لیکن در آن زمان اخبار و تواریخ نه فقط بزبان عربی تدوین میشد بلکه در تدوین و تألیف آن اخبار نیز بشیوه جامعان و حافظان حدیث در ضبط الفاظ و اسناد و در ذکر رواة و وسائط نهایت دقت و اهتمام می‌ورزیدند. این معنی هر چند موجب ضبط و نقل روایات مختلف دربارهٔ هر واقعه‌یی گشت لیکن هم‌سبب جمع مواد و شهادتات مختلف شد و هم با حفظ نام و وسائط ملاک تمیز صحت و سقم روایات را که طریق آن معرفت رواة و رجال بود نیز حفظ نمود. این نکته از مزایای عمده تاریخ بعد از اسلام ایران است که در تاریخ پیش از اسلام ایران نظیر ندارد.

قرآن کریم، از نظر مورخ، معتبرترین سند مکتوب عربی دربارهٔ احوال پیغمبر و محیط پیدایش اسلام بشمارست. چنانکه حدیث نبوی هم، اگر در استفاده از آن، اصول و اسانید بدرست مورد نقد قرار گیرد نه فقط دربارهٔ همین دوره از تاریخ اسلام محتوی مطالب و مواد سودمند است بلکه در باب تمایلات عمومی ادوار بعد نیز، چنانکه گلد تسهیر^۱ توجه داده است، فائده بسیار دارد^۲. همچنین از شعر جاهلی با آنکه در ارزش تاریخی آن جای سخن هست می‌توان در باب عهد جاهلیت عرب اطلاعات خوب بدست آورد. بهر حال از مآخذ قدیم برای تاریخ و ترتیب فتوح اسلام در ایران روایات کتب «فتوح» و «مغازی» است که از همان اوایل اسلام بجمع آن روایات اهتمام ورزیده‌اند و در عهد امویان و در قرن دوم هجری در مدینه و دیگر بلاد کسانی بوده‌اند که با شوق و علاقه اخبار و روایات لشکر - کشی‌های پیغمبر و خلفاء را تدوین می‌کرده‌اند ازین جمله بوده‌اند ابان پسر عثمان بن عفان و عروه پسر زبیر بن عوام که هر دو از اشراف قریش بشمار می‌آمده‌اند. نکتهٔ جالب توجه آن است که غیر از این اشخاص بیشتر ارباب «مغازی و فتوح» مثل شرحبیل بن سعد و وهب بن منبه و امثال آنها که روایات راجع به فتوح و مغازی بدانها منسوب است از «موالی» بوده‌اند و کتاب‌هایی که در اوایل عهد عباسیان در باب «فتوح» بوسیلهٔ واقدی و بلاذری و دیگران تدوین شده‌است تا حدی بر روایات همین ارباب مغازی مبتنی بوده است. در هر حال روایات قدیم محلی و ایرانی راجع به فتوح اعراب اکنون در دست

نیست و آنچه در روایات ثعالبی و فردوسی درین باب آمده است با وجود اجمال از رنگ شعوبیت و مخالفت با عرب خالی نیست و از همین گونه است روایت بیرونی در باب فتح خوارزم^۴ که بموجب آن قتیبة بن مسلم کتب و علماء خوارزم را ازین برده است و در صحت آن روایت و در اصل وجود طبقهٔ علماء و کاهنان در خوارزم که مردم را بر ضد عرب تحریک کرده باشند تردید قوی هست^۵ روایات اعراب هم راجع بفتوح از نفوذ عصیبت‌های قومی طوایف عرب و دوستی‌ها و دشمنی‌های دیرینهٔ آنها و همچنین از تأثیر مبالغات «قصاص» که در کوی و برزن و برای جلب اعجاب و تحسین عامه بنقل حکایات این فتوح و مبالغه در آنها اهتمام می‌ورزیده‌اند و روایات خود را با حکایات و اشعار و امثال می‌آمیخته‌اند خالی نمانده‌است و توجه باین نکته در تاریخ فتوح اسلامی برای مورخ اهمیت تمام دارد و از بقایای تأثیر قصاص در تاریخ فتوح و احوال قهرمانان و ابطال اسلام فی‌المثل می‌توان روایات عمر نامه‌ها و مختارنامه‌ها و روایات راجع به محمد حنفیه و کتب حملهٔ حیدری و نیز ابو مسلم نامه‌ها را که روایات فارسی بالنسبه جدید آنها قطعاً مبتنی بر مآخذ قدیم تراست ذکر کرد و روایات سیف بن عمر در اخبار فتوح با وجود لطف روایت و نظم و هماهنگی که دارد^۶ بیشترش از همین مقوله و مبتنی بر همین مبالغات افسانه‌سرایان است و در واقع تا حد زیادی آمیخته با عصیبت‌های قومی تمیم و مبتنی بر قصد مفاخرات طایفه‌یی و اظهار علاقهٔ مخصوص در حق اعراب عراق خاصه کوفیان است^۷. چنانکه اخبار فتوح قتیبة این مسلم که از طریق منقولات و روایات اعراب باهله نقل شده از مبالغات افتخار آمیز و گزاف آلود مشحون گشته‌است و اخبار مبالغه آمیز طوایف ازد در روایات ابومخنف تجلی و ظهور یافته است. اینگونه روایات که متکی بر سنن و اخبار و منقولات قبایل و بطون عرب است غالباً مشتمل بر حکایات متفرقه و متضمن آب و تاب تمام در جزئیات مطالب است و ازین جهت همواره در مظنهٔ تحریف و غلط و اشتباه و آلودگی به دروغ و تعصب است. مع هذا همین روایات یگانه مآخذ تألیفات کسانی بوده است که در قرون بعد بجمع تواریخ راجع به فتوح پرداخته‌اند و بهر حال در تحقیق تاریخ ایران در اوایل فتوح اسلام چاره‌یی جز استفاده از این روایات

تواریخ قرن دوم و سوم [۴۱۱-۴۱۰هـ]

کثرت تألیفات سورخان قرن دوم و سوم مایه حیرت است اما غالب آنها عبارت بوده است از مجموعه روایات مختلف که باستاد گونه گون در باب اشخاص یا وقایعی نقل شده است و در هر صورت از میان رفتن آن مجموعه ها مایه تأسف است. از آنجمله است بعضی آثار از دو مورخ مشهور قرن دوم و سوم: واقدی و مدائنی. محمد بن عمر واقدی بنا بر مشهور از سوانی بوده و در اواخر عهد اموی، در مدینه بدنیا آمده است و بعدها به برامکه پیوسته و در زمان مأمون متصدی قضاء «عسکر مهدی» بوده است. وفاتش بسال ۲۰۷ و بقولی ۲۰۹ هجری اتفاق افتاده است. واقدی بجمع اخبار رغبت داشته و کتب او در مغازی و سیر مرجع و منبع بسیاری از مورخین بعد بوده است. از جمله کتابی بنام «تاریخ کبیر» داشته که طبری از آن نقل کرده است و کتابی هم در طبقات صحابه و تابعین داشته است و از تألیفات او چیزی جز «کتاب المغازی» باقی نمانده است و بهر حال با آنکه بعضی از علماء او را تجریح کرده اند روایات او حاکی از وسعت اطلاع است. در باره واقدی آورده اند که او را بندگان بودند درم خریده که روز و شب برای او کتابت می کردند. نوشته اند که بعد از وفاتش ششصد قفسه کتاب از او باز ماند که هر قفسه را دوبرد حمل می کرد^{۱۰} مدائنی علی بن محمد بصری بنا بر مشهور بالغ بر ۲۳۰ کتاب تألیف کرده است که هر چند در صحت انتساب بعضی از آنها جای تردید باشد لیکن در هر حال حکایت از کثرت روایات و از عنایت مسلمین بجمع و تدوین آنها می کند. روایات مدائنی بدقت و صحت موصوف است و نقد و تحقیق جدید درستی بسیاری از روایات او را تأیید کرده است. بلاذری ابوالحسن یا ابو جعفر احمد بن یحیی که در حدود ۲۷۹ و بقولی ۳۰۲ وفات یافته است اولین مورخی است که اثر عمده او یا خلاصه بی اثر مهم او راجع به اخبار فتوح مسلمین بما رسیده است. وی اهل بغداد و یکک چند ندیم متوکل عباسی بوده است و بزبان فارسی آشنایی داشته است و بقولی شاید ایرانی بوده است. گویند از مترجمین کتب فارسی به عربی بوده و کتاب عهد اردشیر را بعربی نقل کرده است^{۱۱}. وی در بعضی موارد از روایات ابو عبیده معمر بن مثنی (متوفی ۲۰۷ یا ۲۱۱ هـ ق) نیز که در باب تاریخ و ایام عرب اطلاعات مهم داشته است

نیست. کتابهایی که جامع این گونه روایات بوده است و در قرون دوم و سوم تألیف شده است غالباً از بین رفته است ولیکن سندرجات آنها در کتابهایی که مورخین بعد نوشته اند نقل شده است. بطور کلی در باب اخبار سواد و عراق ابومخنف لوط بن یحیی ازدی و در باب اخبار خراسان و فارس ابوالحسن مدائنی پیش از دیگران اطلاع داشته اند. مدائنی با آثار مورخین پیش از خود نیز دست داشته و از بعضی نقل کرده است. روایات او را طبری بنقل از ابو یزید النمیری آورده است. ابومخنف که در حدود ۱۵۷ وفات یافته است اهل کوفه و شیعی مذهب بوده و بیشتر بوقایع عراق و کوفه توجه داشته است. وی مخصوصاً در جمع و ضبط اخبار راجع بشیعه و خوارج اهتمام نموده است چنانکه در باب واقعه جمل و جنگ صفین و واقعه نهروان و همچنین در باب مقاتل عثمان و علی و مقتل حسین تألیفات داشته است و «مقتل الحسین» منسوب بدو در بحار الانوار (ج ۱۰) نقل شده و در صحت انتساب آن بوی بعضی تردید کرده اند و آنها را مانند برخی دیگر از آثار منسوب بدو معمول شمرده اند. اما از اخبار مربوط بتاریخ ایران، وی در باب فتوح عراق و فتوح خراسان و اخبار مختار و سلیمان بن سردود استان صععب بن زبیر و داستان عبدالرحمن بن اشعث و دیر جماجم کتابهایی جدا گانه داشته است. روایات کتب او در تاریخ طبری و فتوح البلدان بلاذری نقل شده است. ابوالحسن مدائنی اهل بصره بوده و در مدائن می زیسته است و بسال ۲۱۵ با ۲۲۵ در بغداد وفات یافته است وی که از شاهی قدامی مورخین بحسبوست در باره حوادث راجع بتاریخ ایران تحت عنوان فتوح العراق، خبر الجسر، خبر مهران و مقتله یوم النخيلة، خبر القادسیه، المدائن، جلولاء، نهاوند، کتاب خبر البصرة و فتوحها، خبر الاهواز، خبر السوس، خبر الهرمز، خبر چند یساپور، خبر راه هرمز، و کتاب فتوح خراسان، اختلاف الروایة فی خبر قتیبة بخراسان، کتاب نوادر قتیبة بن مسلم، کتاب ولایة اسد بن عبدالله القسری، کتاب ولایة نصر بن سيار، کتاب فتوح سجستان، کتاب فارس، کتاب فتح الابله، کتاب کرمان، کتاب فتوح جبال طبرستان ایام الرشید، کتاب فتوح جرجان و طبرستان، کتابهایی مفرد و مستقل^۹ پرداخته بوده است که سندرجات آنها غالباً مورد استفاده مورخین بعد مانند بلاذری و دینوری و یعقوبی و طبری و سعودی واقع شده است.

نقل کرده، و این اخبار در مآخذ دیگر نیست. احاطه او باخبار و انساب عرب از کتاب دیگر او سوسوم بانساب الاشراف نیز برمی آید. بسبب احاطه او باخبار و مآخذ مختلف روایات او در کتاب فتوح البلدان علی الخصوص آنچه راجع است به فتوح مسلمین در ایران معتبر و دقیق است و مبتنی بر اطلاعات و معلومات قابل اعتماد. نیز از این کتاب اطلاعات سودمند در باب جزیه و خراج و دربار هسکه و مخصوصاً راجع به تغییر دیوان از فارسی به عربی بدست می آید که جالب توجه است. ابوحنیفه دینوری نیز در الاخبار الطوال^{۱۲} روایات مهم در باب فتوح اسلام نقل کرده است که در مآخذ دیگر نیست. ابوحنیفه دینوری احمد بن داود بن وند از نوادر رجال عصر خویش بوده و در حکمت و ریاضی دست داشته است و در اخبار او را از ثقة شمرده اند. کتاب ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴) معروف است به تاریخ الیعقوبی و غالباً اخبار و روایات آن بقول هوتسما^۱ بکلی با روایات طبری تفاوت دارد و ظاهراً متعلق و مربوط بیک سلسله دیگر از مآخذ است. ابن واضح یعقوبی گویا از سوالی بوده و مذهب شیعه داشته است. بیان او درباره عباسیان با بیان مورخین عصرش تفاوت دارد. کتاب او مشتمل بر تاریخ عمومی اسم و سلوک و انبیاست و تاریخ اسلام و خلفا را تا سال ۲۵۲ هجری متضمن است و در واقع تا حدی دائرة المعارف تاریخی آن عصر محسوب میشود. چنانکه کتاب المعارف^{۱۳} و مخصوصاً کتاب الامامة والسیاسة^{۱۴} و عیون الاخبار^{۱۵} ابن قتیبه دینوری نیز از همین گونه اند و متضمن اخبار و روایات بسیار مختلف. کتاب الامامة والسیاسة منسوب با و مخصوصاً متضمن اخبار خلفاست و بهر حال با تاریخ ایران مربوط است. ابن قتیبه دینوری در حدود سنه ۲۷۶ هـ ق وفات یافته و از ادباء و حفاظ مشهور بشمارست.

تواریخ عام عربی

در ذکر مآخذ تاریخ ایران عهد اسلام باید همواره بخاطر داشت که روی هم رفته تعداد مورخان عربی زبان خاصه در مورد اخبار راجع بادوار عهد خلافت بسیار زیادست. هر چند بیشتر آثار این مورخان قدیم ظاهراً امروز در دست نیست لیکن سدرجات آنها غالباً در کتابهای دیگر نقل شده است. نام عده‌ی از این مورخین را ابن قتیبه در مقدمه کتاب خویش

آورده است. نیز اسم و عنوان عده‌ی از این مورخین عربی زبان که از قرن دوم هجری بجمع و تألیف اخبار اهتمام نشان داده اند در کتاب «الفهرست» ابن الندیم ذکر شده است. همچنین مسعودی مورخ مشهور قرن چهارم در مقدمه سروج الذهب نزدیک هشتاد تن از مشاهیر مورخین متقدم بر عصر خویش را نام می برد^{۱۶}. این تعداد حکایت از کمال وفور مآخذ او و دیگر مورخان نزدیک بعصر او دارد. بیهوده نیست که ادوارد براون^۲ با کمال تأسف و بر خلاف میل قلبی خویش می گوید که در تألیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی از عرب عقب مانده اند و اعراب در این رشته گوی سبقت ربوده اند^{۱۷}. بطور کلی بر آثار مورخان و وقایع نگاران عرب محققان دو ایراد عمده دارند یکی خشکی و خشونت بیان و دیگر فقدان دقت و انتقاد^{۱۸}. در زبان عربی تواریخ و وقایعنامه‌ها بسیار زیاد است. بعضی مختصر و بالنسبه کوتاه و برخی دیگر مفصل و حاوی چندین مجلد بزرگ. اجزاء این تواریخ از حیث ارزش و اعتبار بیک گونه نیست. قسمتی از آنها که راجع است به حوادث دوره‌ی که مؤلف در آن می زیسته است البته اعتبار و اهمیت تمام دارد اما آن قسمت‌ها که مربوط بادوار قبل از عهد حیات مؤلف است غالباً جمع و تدوین روایات و تألیفات گذشتگان است و ناچار غث و سمین بسیار در آنها راه یافته است^{۱۹}. در هر حال آن ایرادها که بر آثار مورخین عربی زبان گرفته اند بر همه این آثار بیک درجه وارد نیست. آن خشکی و خشونت همه جا نیست و در بعضی موارد حتی طرز بیان از لطف و ظرافت نیز مشحون است. اما فقدان دقت و انتقاد نه در همه مورخین عربی زبان محرزست و نه اختصاص بمورخین عربی زبان دارد. حتی در بین مورخین عربی زبان نیز کسانی مانند ابن طقطقی و ابن خلدون بوده اند که در تاریخ ذوق نقادی نشان داده اند و حوادث را بچشم اعتبار و انتقاد نگریسته اند. اما اگر مورخین عرب و اسلام در نقد درست اسناد و قضایا باندازه مورخان و محققان عصر جدید کامیاب نبوده اند عجب نیست و سبب آن است که ذوق عامه و اقتضای احوال در این امر بآنها کمک نکرده است. آن عنایتی هم که مورخین قدیم بجمع و تدوین روایات داشته اند این فایده عمده را داشته است که روایات مختلف و گونه گون که بسیاری از آنها در واقع اسناد گرانبهایی

1 - Houtsma

2 - E. G. Browne

بوده است از میان نرفته و اسروزی توان با تعمق و تحقیق از آن روایات استفاده های مهم و شایان کرد .

باری کهنه ترین تاریخ عمومی که بزبان عربی باقیمانده است تاریخ یعقوبی است که تاریخ اسلام را تا حدود سنه ۲۵۲ ذکر کرده است . همین مؤلف کتابی هم در باب بلدان دارد که فواید تاریخی از آن بدست بیاید . دیگر تاریخ بسیار معروف ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی . ۳۱۰ است موسوم به تاریخ الرسل والملوک ، مشهور بتاریخ طبری ، که تألیف آن در اوایل قرن چهارم (۳۰۲ هجری) پایان یافته و مهمترین و مشهورترین مجموعه مفصل قدیم تاریخ عمومی اسلام است بزبان عربی . قدست تألیف ، و سزایای علمی و اجتماعی مؤلف ، آن را یکی از معتبرترین مراجع تاریخ اسلام تا عصر تألیف قرار داده است . در تألیف این کتاب جامع غرض عمده طبری در واقع آن بوده است که جمیع اطلاعات مهم مسلمین را در باب تاریخ جمع و ضبط کند و چون غالباً در صحت و سقم مآخذ روایات تعمقی نکرده و همواره عین روایات را نقل کرده است کتاب مهم و عظیم او با وجود جامعیت و وسعت از حیث ارزش و اعتبار محتویات و سندرجات همه جا مورد قبول نیست و بهر حال آن روح نقادی و آن دقت نظری که لازمه چنین کاری هست همه جا در کتاب او رعایت نشده است و مخصوصاً هرچه حوادث و وقایع بعصر حیات مؤلف نزدیک تر شده است آن جامعیت و تفصیلی هم که در اجزاء پیشین کتاب هست تدریجاً کاسته شده است و این نقص که مخصوصاً در وقایع و حوادث راجع بعصر حیات مؤلف بیشتر مشهود و بارز است ظاهراً چنانکه بروکلیمان¹ در رساله خویش^{۲۰} ذکر کرده است علتش کثرت سن و وصول او بدوره پیری بوده است در هنگام تألیف آن قسمت از کتاب خویش . در واقع تاریخ طبری مآخذ عمده تمام کسانی واقع شده است که بعد از او بتألیف تاریخ اسلام اهتمام کرده اند . زیرا بعد از او همه کسانی که به تألیف کتاب در تاریخ اسلام پرداخته اند یا روایات او را اخذ و اقتباس نموده اند و یا از جایی که او قلم فرو هشته است سخن آغاز کرده اند . متن عربی کتاب طبری بوسیله دخویه² و عده پی از محققان دیگر در لیدن چاپ شده چنانکه در مصر نیز مکرر طبع شده است . قسمت راجع به عهد ساسانیان آن نیز جدا گانه بوسیله تولد که³

بآلمانی ترجمه شده و با تعلیقات و حواشی مهم و مفید انتشار یافته است^۴ . تاریخ بلعمی فارسی ترجمه خلاصه مانندی است که ابو علی بلعمی وزیر منصور بن نوح (۳۶۶ - ۳۵۰) از این کتاب پرداخته است و از روایات مختلف آن غالباً یکی را برگزیده و از آن نیز اسناد را حذف کرده است . بطوریکه این ترجمه اصل کتاب را که بسبب تفصیل آن زیاده تنگ یاب می بود مدتها در نزد فارسی زبانان در عقده فراموشی افکند . ترجمه بلعمی بترکی و عربی نقل شده و بعدها دوباره و سپس زو تیرنگ⁵ نیز آن را بزبان فرانسوی ترجمه کردند . در هر حال تاریخ طبری مرجع عمده تاریخ ایران تا اول قرن چهارم هجری بشمارست و بعدها مورخین ذیلهایی بر آن نوشته اند . از آنجمله است عربی بن سعد کاتب قرطبی که در ذیل خویش حوادث را تا سنه ۲۶۵ ضبط کرده و دیگر محمد بن عبدالملک همدانی که در ذیل خویش نامش تکملة تاریخ الطبری حوادث را تا سال ۴۸۷ دنبال کرد و از همه مهمتر و مشهور تر عزالدین ابن اثیر جزیری مورخ مشهورست که در سنه ۶۳۰ وفات یافته است . وی در کتاب « الکامل فی التاریخ » خویش حوادث مهم را تا سنه ۶۲۸ شرح داده است . کتاب ابن اثیر در واقع خود تاریخ عمومی مفصل و مستقلی است مشهور به « کامل ابن اثیر » که مؤلف ضمن تلخیص و تهذیب کتاب طبری آن را کامل کرده و حوادث را تا عصر حیات خویش دنبال نموده است . وی با دقت نظری که در بین مورخین آن روز گاران بکلی بی نظیر بوده است بتدوین و مقایسه روایات و ضبط و نقل اطلاعات اهتمام کرده است و در مواردی که راجع به یک واقعه دو روایت مختلف وجود داشته است که ترجیح یکی بر دیگری مشکل می نموده است بنقل هر دو روایت پرداخته است . بهر حال حتی در باره حوادث و وقایع قرون نخستین اسلام که مآخذ عمده او طبری بوده است دقت نظر او چندان است که کتابش متضمن نکات و ملاحظات تازه بنظر می آید . کتاب الکامل در اروپا باهتمام تورنبرگ⁶ با فهارس کامل طبع شده است^{۲۲} و در مصر نیز مکرر انتشار یافته است . این کتاب متضمن نقل وقایع و حوادث خشک و خالی نیست . نویسنده در موارد مقتضی اطلاعات مفیدی هم در باب احوال اجتماعی و عقاید و رسوم

1 - Brockelmann, C
5 - Zotenberg

2 - de Goeje

6 - Tornberg

3 - Noeldeke, Th.

4 - Dubeux,

و حتی آثار ادبی بدست داده است. در بسیاری موارد مأخذ عمدۀ روایات او در دسترس نیست اما ملاحظه آنچه از آن جمله باقی است نشان می دهد که ابن اثیر در نقل و در نقد مأخذ خویش قریحۀ نقادی و نظر دقت بکار می بسته است و ازین رو غالباً حتی در مواردی هم که مأخذ قول او معلوم نیست بدرستی می توان بر روایت او اعتماد کرد^{۲۳}. مؤلف کتاب سیرة جلال الدین ابن دقت و جامعیت کتاب او را با بیانی ادیبانه ستوده است و آن را بدرستی کتاب «کامل» خوانده و مستحق چنین عنوانی شناخته است^{۲۴} از دقت نظر و جامعیت او، اینکه روایات او راجع باختلافات بین مسلمین و بلاد چین با آنکه در هیچ یک از مأخذ قدیم موجود عربی نیست کاملاً با مأخذ چینی مطابقت دارد^{۲۵}.

نیز از مأخذ مهم عربی در تاریخ ایران عهد اسلام کتاب سروج الذهب و معادن الجواهر است تألیف ابوالحسن علی بن حسین بن علی سعودی (متوفی ۳۴۶) که در واقع دائرة المعارف تاریخی آن عصر محسوبست. این کتاب چکیده و زبده مطالعات او در تاریخ عمومی اقوام و اسم عالم است که اصل آن مطالعات را در کتاب مفصل خود اخبار الزمان و در مختصر آن موسوم به الاوسط آورده بوده است و آن دو کتاب (جز قسمتی از اخبار الزمان) امروز ظاهراً مفقود است. چنانکه از مقدمه کتاب سروج الذهب بر سی آید سعودی در آثار سورهین سلف با دیده دقت و انتقاد نظر کرده و اخبار و روایات مختلف را بدون نقد و تعمق نقل نکرده است. وی ذوق جهانگردی داشته است و در سفرهای متعدد خویش با اهل دیانات و مقالات آمیزش و گفت و شنود کرده است و اینهمه در آثار او جلوه بارز دارد. هر چند قضاوت مارکوارت^۱ که او را پیشرو خبرنگاران و جهانگردان عصر حاضر می خواند^{۲۶} در باب کتاب او خالی از طعنی نیست لیکن اکثر اهل تحقیق کتاب او را تحسین کرده اند. چاپ انتقادی متن سروج الذهب با ترجمه فرانسوی باریه دو سنار^۲ و پاوه دو کورتی^۳ انتشار یافته است و متن آن و همچنین متن التنبیه والاشراف او نیز در مصر مکرر چاپ شده است.

مأخذ دیگر کتاب مختصر اما مفید حمزه اصفهانی (متوفی ۳۶۰) است بنام تاریخ سلوک الارض والانبیاء^{۲۷} که

مخصوصاً بجهت اشمال بر معلومات سودمند در باب تاریخ خراسان و طبرستان در تحقیق تاریخ ایران بعد از اسلام اهمیت دارد. دیگر کتاب البدء والتاریخ است تألیف مطهر بن طاهر المقدسی که در حدود سنه ۳۵۵ تألیف یافته و از بعضی جهات بکتاب مسعودی شباهت دارد و در تاریخ فتوح عرب و اخبار خلفاء از آن فواید مهم بدست می آید. این کتاب با ترجمه فرانسوی باهتمام کلان هوار^۴ در شش جلد منتشر شده است^{۲۸} از چهار جلد کتاب «غرر اخبار سلوک الفرس و سیرهم» تألیف ابو منصور ثعالبی که بر حسب روایت حبیب السیر^{۲۹} همان مؤلف یثیمه الدهرست و بقول حاجی خلیفه کسی دیگر غیر از اوست، فقط دو جلد که شامل تاریخ قبل از اسلام ایران و تاریخ حیات پیغمبر اسلام است باقی مانده است در صورتیکه این کتاب بنام ابوالمظفر نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی تألیف یافته و ظاهراً تاریخ سلاطین اسلامی را تا عهد محمود غزنوی محتوی بوده است.

مأخذ دیگر تجارب الاسم و تعاقب الهمم است تألیف ابوعلی مسکویه (متوفی ۴۲۱) که تاریخ عمومی ایران و اسلام است تا عهد مؤلف و مخصوصاً از جهت تاریخ دیالمه و آل بویه اهمیت دارد. مؤلف چون اهل حکمت بوده سعی کرده است تاریخ را بمنزله درس عبرتی تلقی نماید و حوادث را بیدیه اعتبار و انتقاد نگرد. بهمین جهت کتاب او از ملاحظات اخلاقی و نکات اجتماعی مشحون شده و بسبب انتساب مؤلف به نژاد ایرانی همه جا علاقه بایران از صحایف آن لایح است^{۳۰} ابوعلی مسکویه برخلاف دیگر تاریخ نویسان تنها به جمع و تنسیق روایات مختلف اکتفا نکرده و در جستجوی اسباب و معذات حوادث و اسویر بر آمده است. وی از روایات راجع به تاریخ قدیم هر چه رنگ افسانه داشته است و هر چه از آن میان بیثنی بر خرق عادت و خلاف طبع بوده است سهم نشمرده حتی در احوال پیغمبر اسلام نیز روایاتی را که متضمن معجزات بوده باین عنوان که آنها از جهت تاریخ قابل ملاحظه نمی توانند بود کنار گذاشته و وارد بحث در آنها نشده است. ابوعلی از تاریخ قدیم ایران بوقایع دوران ساسانیان بیشتر توجه کرده است و این امر از مقتضیات تمایلات عصر او یعنی عصری بوده است که استیلاء آل بویه خلافت و دولت عربی را دست خوش

1 - Marquart

2 - Barbier de Meynard

3 - Pavet de Courteille

4 - Cl. Huart

قدرت و سیطرهٔ ایرانیها کرده بوده است. وی در نزد عضدالدوله دیلمی سشاور و خازن دارالکتب بوده است و از جهت همین تقرب و احاطه و هم بسبب ذوق فلسفی و تربیت علمی که داشته است خاصه که غالباً از تعصب نسبت به اقوام و اشخاص خودداری ورزیده است کتاب او و مخصوصاً آنچه در باب تاریخ دیالمه و حوادث آن عصر نوشته است از مآخذ بسیار مهم محسوب است و برای درک طرز سیاست اسراء و رجال آن عصر و فهم تدابیر و مصالح آنها در مسائل مهم آن روزگاران اهمیت تمام دارد. ذیلی تا حوادث سنه ۳۸۹ هجری ابوشجاع محمد بن حسین ملقب به ظهیرالدین بر آن نوشته است که البته آن ذوق فلسفی و آن بیطرفی نسبی در قضایا که هر دو از مختصات کتاب مسکویه است در آن ذیل مشهود نیست.

از مآخذ عربی ادوار بعد یکی کتابی است بنام المنتظم فی تاریخ الملوك والامم تألیف ابوالفرج عبدالرحمن الجوزی (متوفی ۵۹۷) که بسبب طبری و ابوعلی مسکویه و بر حسب ترتیب سنین وقایع است و در واقع تاحدی تاریخ عراق و مخصوصاً بغداد بشمارست^{۳۱}. دیگر الکامل فی التاریخ است تألیف ابن اثیر که پیش از این ذکر آن رفت. دیگر کتابی است بنام سرة الزمان که فقط قسمتی از آن راجع بحوادث قرن پنجم تا هفتم انتشار یافته است تألیف سبط ابن الجوزی که نیز بسبب منتظم و ابن اثیرست و مخصوصاً در باب وقایع عراق و شام محتوی معلومات مفید است. دیگر کتابی است بنام تاریخ مختصر الدول تألیف ابوالفرج غریغوریوس ملطی معروف به ابن العبری (متوفی ۶۸۵) که تاریخ عمومی مختصری است و مخصوصاً در باب تاریخ خلفاء و سلاجقه و مغول اطلاعات سودمند دارد. مؤلف از روساء نصارای یعقوبی بوده و در اواخر عمر درسراغه میزیسته است. ابن العبری زبان یونانی نیز میدانسته است و کتابهایی هم بزبان سریانی دارد. از آنجمله است تاریخ دول که همین مختصر الدول خلاصه‌ای از آن کتاب است. با این حال این ترجمهٔ عربی چون در اواخر عمر مؤلف نگارش یافته است محتوی اطلاعات و معلوماتی است که در اصل سریانی نیست. نیز در باب تاریخ علم و احوال علماء مسلمین این کتاب فواید مهم دارد. دیگر کتاب المختصر فی اخبار البشر است معروف به تاریخ ابوالفداء و تألیف ملک عمادالدین ابوالفداء اسماعیل ایوبی حموی صاحب حماة که

در سال ۷۳۲ وفات یافته است و کتاب او با آنکه در نزد اروپائی‌ها از خیلی قدیم مشهور شده است التقاط از کتب سابقین است و سزیتی ندارد. خلاصهٔ آن بنام تنمة المختصر تألیف ابن الوردی ابوالحفص زین الدین عمر متوفی در ۷۴۹ ه. ق. نیز مشهورست. دیگر کتاب دول الاسلام است تألیف حافظ شمس الدین ابوعبدالله ذهبی که در سال ۷۴۸ وفات یافته است. وی از ثقات محدثین شافعی بوده است و تألیفات مهم از او باقی است. دیگر کتاب البدایة والنهاية است مشهور بتاریخ ابن کثیر تألیف ابن کثیر قرشی شامی (متوفی ۷۷۴) که محدث و مفسر و فقیه بوده است و کتابش شامل دو قسمت است اول شامل حوادث عام تازمان مؤلف و آن را البدایه نام نهاده و دیگر شامل سلاحم و فتن که آنرا النهایه خوانده است. دیگر تاریخ مبسوط ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) است بنام کتاب العبر و دیوان المبتدء والخبر که مقدمهٔ آن بسبب اشتغال بر ملاحظات کلی راجع بعمران و تمدن بسیار معروف است^{۳۲} و کتابهای اخیر با آنکه در تاریخ ایران بمعنی محدود و اخص چندان مورد حاجت نیست لیکن رجوع بدانها برای مورخ فواید بسیار دارد.

تواریخ عام فارسی

تاریخ های عمومی که بزبان فارسی هست از حیث کثرت و تنوع بسیار زیاد است با اینهمه آن سرشاری و دقتی که در تواریخ عام عربی هست در اینها نیست. این حکم خاصه در تواریخ فارسی بعد از عهد مغول که راجع بسلاطین ایران نوشته شده است صادق است. در واقع بعضی تواریخ عام که راجع بسلاطین هند بزبان فارسی نگارش یافته است بسیار جالب توجه و مفید بنظرمی آید و از آن میان ذکر نام بعضی از آنها که موضوع آنها گاه با تاریخ سلاطین ایران ارتباط دارد در اینجا بی مناسبت نیست. از آنجمله یکی تاریخ سبارك شاهى است تألیف یحیی بن احمد بن عبدالله السهرندی که محتوی تاریخ سلاطین دهلی است از عهد سعالدین محمد بن سام تا سنه ۸۳۸ دیگر پادشاهنامه تصنیف ملا عبدالحمید لاهوری است از نویسندگان قرن یازدهم که تاریخ سلطنت شاه جهان پادشاه و اسلاف او را نوشته است. دیگر منتخب التواریخ بداونی است تصنیف عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی که در تاریخ عام است شامل سلاطین غزنویه و غوریه و بابریه و مخصوصاً از جهت سلاطین بابریه اهمیت دارد. دیگر ریاض السلاطین است تألیف

غلامحسین سلیم که تاریخ مملکت پنگاله است و ازینگونه کتابهای فارسی در تاریخ هند زیادست و غالباً بسبب اشتغال بر مطالب مهم و نیز بسبب سادگی عبارت و بی تکلفی انشاء از آنها می توان فایده بسیار بدست کرد. در صورتیکه تواریخ فارسی راجع بایران که تعداد آنها بنا بتعبیر مبالغه آسیر هرمان اته ۱ از حیث کثرت باندازه ریگ کنار دریا است ۲۳ غالباً بانشاء مصنوع و متکلف نوشته شده است. گذشته از آن تواریخ عمومی فارسی مخصوصاً در بیان حوادث راجع بادوار قبل از عهد مؤلف اغلب فقط رونویس هایی هستند از کتابهای منتقدیان یا این تفاوت که بیشتر در تشخیص و تمیز اسناد و ترتیب حوادث و سنین کمال بیدقتی را مبذول داشته اند و بسا که بدون توجه بضبط صحیح الفاظ و بدون مقابله بانسخ معتبر بنقل و اخذ عبارات دیگران پرداخته اند بعلاوه عبارت پردازیهای نامناسب و ایراد لغات نامأنوس و امثال و اشعار فراوان فایده آنها را غالباً کاسته است و تقید مورخ بایراد مناسبات لفظی گاه رنگ اغراق نامطلوبی به حقیقت تاریخی زده است که آن رامضحک و غریب جلوه داده است. در بیان کیفیت تصرف این گونه مورخان در عبارات منقول و مخصوصاً بی مبالاتی آنها در نقل مطالب گذشتگان درینجا از تنمّه روضه الصفا می توان نمونه بی ذکر کرد. رضاقلی خان هدایت نویسنده تنمّه روضه الصفا (جلدهشتم) بمناسبت نقل داستان سیاست شدن یکی از فرستادگان ایرانی بعد از بازگشت از فرنگک باسر شاه عباس در ذکر گناهان او می نویسد «اعظم همه جرایم اینک چند کس سایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخاست سلوک با ایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده در همان بلد بماندند و اعظم گناهان او این است که در خدای و پیغمبر عصیان کرده». این است آنچه هدایت در باب گناه عظیم این سفیر نوشته است. در صورتیکه گناه وی در عالم آرای عباسی یعنی نأخذی که هدایت بطلب خود را باتصرف و تغییری مختصر از آن اخذ کرده است از قول شاه عباس چنین بیان شده است «اما اعظم خطایا که موجب سیاست اغلب بود این است که با ملازمانی که همراه برده بود چندان بدسلوکی نموده و در آزار ایشان می کوشیده که چند نفر بدین ترسائی راضی شده از استخلاص جورا و ملت

نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده بجزا رسید. آری، مصراع: از جور بود که سرد بیدین گردد». در واقع گویی مؤلف تنمّه که داستان دون خوان ایرانی را در نظر داشته است برای آنکه نخواستند است مردم را تشویق کند و یاد آور شود که مسلمان نیز ممکن است روزی عیسوی شود از بی مبالاتی بتغییر تاریخ و تصرف در حقایق پرداخته است ۲۴ از اینگونه خلطها و اشتباهات در کتاب او و در اغلب تواریخ متأخر فراوان است و بی شک در مراجعۀ بدین گونه مأخذ مورخ باید شرائط احتیاط را بجای آورد و در دام عبارات فریبنده و با شکوه مورخینی مانند مؤلفین روضه الصفا و حبیب السیر و تنمّه روضه الصفا و ناسخ التواریخ که غالباً با انشاء متکلف خویش همه چیز را عظیم و همه کس را مهم و موفق جلوه می دهند و یا مانند شاعران ستایشگر اشخاص مغلوب و مقهور را نکوهش می کنند و ستایش را بقهرمانان غالب و مظفر اختصاص می دهند نیفتند و در هر حال این عیب عبارت پرداززی از خصایص تاریخهای عمومی ایران در دوره بعد از مغول و خاصه در عهد بعد از تیموریان است و با اینهمه این نویسندگان نیز در بیان حوادث راجع بدوران حیات خویش سرجع عمده و احیاناً معتبر بشمار می آیند هر چند درین موارد نیز کتاب آنها از اظهار تعصب یا اخلاص و علاقه وافر در حق سلطان یا اسیری که کتاب بنام او اهداء شده است خالی نیست ولیکن در هر حال این تواریخ عام فارسی از منابع مهم تاریخ عمومی ایران بعد از اسلام بشمار است. بعضی از اینگونه تواریخ قدیم که در کتابهای متأخر تر ذکر از آنها رفته است متأسفانه ظاهراً امروز دیگر در دست نیست چنانکه از تاریخ محمود وراق که ابوالفضل بیهقی کتاب خود را در دنباله آن آورده است امروز اثری باقی نمانده است و از «تاریخ مجدول» که جوزجانی از آن یاد کرده و شاید همان تاریخ منسوب به اسیر عمادی غزنوی که نام آن در مجمل التواریخ آمده است باشد امروز دیگر نشانی نمانده است با اینهمه تعداد نسبتاً زیادی از تواریخ عام فارسی در دست هست که درین صحایف جز مشهورترین و مهمترین آنها را نمی توان نام برد.

از همه تاریخهای عام فارسی قدیمتر، بنا بر مشهور، ترجمۀ تاریخ طبری است معروف بتاریخ بلعمی که آن را ابو علی

بلعمی وزیر معروف باسرا ابوصالح منصور سامانی بفارسی در آورده است و از آن روایت‌هایی قدیم و جدید و مختصر و مفصل در دست هست. ازین کتاب در هند چاپ بسیار مغلوطی انتشار یافته است و زوتنبرگ نیز آن را بفرائسوی ترجمه کرده است کتاب با آنکه در واقع ترجمه تاریخ طبری است که از آن اسناد طولانی و همچنین روایات متعددی را که در باب حادثه واحد داشته است حذف نموده اند لیکن در بعضی موارد نکته‌های تازه نیز دارد. دیگر زین الاخبار است تألیف ابوسعید عبدالرحمن بن الضحاک بن محمود گردیزی و معروف به تاریخ گردیزی که در سلطنت عبدالرشید بن مسعود (۴۴۴-۴۴۱) در شهر غزنه تألیف یافته و در حقیقت قسمتی از آن اقتباس و تقلید گونه‌یی از الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی است که در آن بتاریخ عمومی اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام توجه بیشتر کرده است. روایات گردیزی در باب اخبار خراسان ظاهراً عمده مبتنی بر اخبار خراسان سلاسی است که مأخذ ابن اثیر هم همان کتاب بوده است^{۳۰}. بهر حال زین الاخبار بسبب اشتمال بر اخبار قدیم خراسان، حتی در موردی که از مأخذ دیگری غیر از سلاسی، درین باب استفاده کرده است اهمیت خاص دارد. آنچه راجع به تاریخ اسلام در این کتاب هست در دو قسمت جداگانه انتشار یافته است. یک قسمت عبارت از تاریخ خلفا و عمال عرب است که در دنباله اخبار ساسانیان آمده است و دیگر تاریخ طاهریان است تا غزنویان که راجع به حوادث زمان حیات مؤلف است. باری این کتاب با وجود نهایت ایجاز از جهت تاریخ سامانیان و غزنویان و دوره نزدیک بان مأخذی مهم و معتبر محسوب است. دیگر کتابی است بنام مجمل التواریخ والقصص که در حدود سنه ۵۲ هجری تألیف یافته است و هر چند تاریخ عمومی عالم است لیکن بتاریخ ایران مخصوصاً توجه بیشتری داشته است و گاه به بیان احوال بلاد مشهور نیز پرداخته است. مؤلف تاریخ سلاطین و خلفاء اسلام و مخصوصاً سلسله‌های پادشاهان ایران را تا اواخر عهد سنجر باجمال ذکر کرده است با خلاصه‌یی از احوال سلاطین قدیم ایران و هند و اطلاعاتی در باب اقوام ترک و غیر آنها. مخصوصاً فهرستی از القاب ملوک شرق بدست داده است که مهم است و آنچه در مأخذ دیگر نیست. نام مؤلف در کتاب ذکر نشده و احتمال

دارد که وی از مردم همدان و شاید از دبیران و کاتبان سلاجقه بوده است و کتاب خود را با مراجعه بـمـآخذ مختلف مخصوصاً با استفاده از کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء حمزه اصفهانی و تاریخ طبری و گردیزی و دیگر مأخذ تألیف نموده است و این کتاب برای تواریخ غزنویان و سلاجقه مخصوصاً مهم است. تألیف مهم دیگر، جامع التواریخ رشیدی است تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر و طبیب معروف ایلخانان مغول که تألیف قسمت تاریخ مغول آن باسرا و تشویق غازان شروع شده و در زمان الجایتو و باسرا و با تفصیلات زیادی در باب تاریخ اقوام و اسم دیگر مثل مردم هند و ایغور و چین و فرنگ که با مغول سروکار داشته‌اند مشحون شده و تفصیل زیاد یافته است و هم در عهد الجایتو پایان گرفته است. مؤلف در تدوین این کتاب گذشته از اسناد و مدارک دولتی از منابع و مخصوصاً از معلومات و اطلاعات فضلا و محققان اقوام مختلف استفاده کرده است چنانکه در قسمت راجع بمغول از یک تاریخ مغول، که ظاهراً التان دپتر، نام داشته و بخط و زبان مغولی بوده است و در خزائن ایلخانان نگهداری می شده است و از دسترس عامه بدور می بوده، با اجازه ایلخان بهره گرفته و یا مطالب آن را از قول پولاد چنگک سنگک^۱ و هم از روایت خود غازان در کتاب خویش نقل نموده است. در قسمت‌های دیگر کتاب نیز از اطلاعات فضلا اقوام دیگر استفاده کرده است و بدینگونه چنانکه کاترمر^۲ ناشر و محقق قسمتی از این کتاب می گوید « این نسخه گرانبها با بهترین اسباب و وسایل و در بهترین اوضاع و شرایط که پیش از آن هرگز برای هیچ نویسنده‌یی دست نداده است تألیف گردیده است^{۳۱} ». اصل کتاب شامل سه قسمت بوده است اول تاریخ مغول دوم تاریخ عالم و تاریخ الجایتو و قسمت سوم عبارت بوده است از جغرافیای عالم اما بعدها خود مؤلف در این تقسیم و تبویب تصرف کرده و آنچه را راجع به تاریخ عالم بوده است جلد سوم قرار داده و مطالب جغرافیائی را جلد چهارم نموده است. بهر حال کتاب جامع التواریخ از کتب مهم تاریخ عمومی فارسی بشمارست. و با اینهمه در قسمت تاریخ اسلام مخصوصاً آنچه بروز گاران گذشته مربوط است کار او تقریباً نقل و اقتباس صرف بوده است چنانکه تاریخ سامانیان و غزنویان و دیالمه را تقریباً بعین عبارت یا با تصرف

جزئی از ترجمه یمنی نقل کرده است ولیکن قسمت تاریخ مغول آن که مخصوصاً با همکاری سورخین و فضلای چینی و مغولی و با استفاده از مآخذ و اسناد سهم و معتبر تألیف شده است اهمیت تمام دارد و از منابع بسیار مهم تاریخ ایلخانان ایران بشمارست چنانکه در باب تاریخ اسماعیلیه نیز اطلاعات بسیار مهم دارد که حاصل نتیج تمام و نتیجه تحقیق در مآخذ مهم بوده است. اجزاء مختلف ازین کتاب با اهتمام برزین و کاتربر و بلوشه و کارل یان 1 و احمد آتش در خارج از ایران انتشار یافته است که بعضی از آنها نیز در ایران مجدداً طبع شده است. مع هذا نسخه کامل تمام کتاب تاکنون انتشار نیافته است. دو کتاب مختصر نیز در تاریخ عمومی ایران درینجا درخور ذکر است که با وجود نهایت اختصار از فواید خالی نیستند یکی نظام التواریخ است تألیف قاضی بیضاوی معروف یعنی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مؤلف تفسیر مشهور انوارالتنزیل . مؤلف قاضی شیراز بوده و بسال ۶۸۴ و بقولی ۶۹۲ و یا ۷۱۰ ه. ق در تبریز وفات یافته است . کتاب نظام التواریخ او شتمل است بر چهار قسم و حاوی تاریخ مختصری است از عهد آدم تا عصر مؤلف . کتاب باوجود اختصار از فواید خالی نیست و در قرن دهم هجری بترکی هم ترجمه شده است. دیگر کتاب روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب است معروف به تاریخ بناکتی که در سنه ۷۱۷ بوسیله ابوسلیمان داود بن ابی الفضل محمد بناکتی شاعر دربار غازان خان تألیف یافته است و در واقع تلخیص و تقلیدی از جامع التواریخ رشیدی است. مؤلف ملک الشعراء دربار غازان خان مغول بوده و در سنه ۷۳۰ ه. ق وفات یافته است. کتاب او حاوی خلاصه‌یی از تاریخ عالم ، از عهد آدم تا جلوس سلطان ابوسعید ایلخانی است. در بین تواریخ عمومی فارسی عهد مغول از همه معروفتر تاریخ گزیده است تألیف حمدالله بن ابی یکرستوفی قزوینی که نیز تلخیص و تکمیل جامع التواریخ محسوب است و مؤلف آن را در سنه ۷۳۰ بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر فرزند مؤلف جامع التواریخ تألیف نموده است. وی در تألیف آن کتاب با کثر مآخذ مهم (نزدیک ۲۳ مآخذ را نام می برد) مانند تجارب الامم مسکویه ، معارف ابن قتیبه ، تاریخ طبری ، تاریخ حمزه اصفهانی ، کاسل ابن اثیر ، سلجوقنامه ظهیری ، جهانگشای

جوینی ، جامع التواریخ رشیدی و امثال آنها رجوع کرده است. تاریخ گزیده با وجود اختصار گاه متضمن اخبار و معلوماتی است که در مآخذ دیگر نیست و مخصوصاً از جهت تاریخ عصر مؤلف مهم است. این کتاب نخست بصورت فاکسی میله در جزو انتشارات اوقاف گیپ و بعد جداگانه در طهران انتشار یافته است. ترجمه سلخسی نیز پرفسور براون از آن انتشار داده است چنانکه مستخرجات متعدد هم محققان دیگر از آن منتشر کرده اند. دیگر مجمع الانساب است تألیف محمد بن علی بن محمد شبانکاره که در همین ایام تألیف یافته و خلاصه‌یی از تاریخ عالم را تا زمان مؤلف بیان می کند. مؤلف ستایشگر دستگاه غیاث‌الدین محمد همدانی وزیر ابوسعید ایلخانی می بوده است و کتاب خود را نخست بنام این وزیر کرده بود لیکن ، چنانکه از گفته خود او برمی آید ، نسخه تحریر اول کتاب در سنه ۷۳۳ و در تبریز مقارن حادثه خانه غیاث‌الدین محمد وزیر از میان رفته است و مؤلف چند سال بعد (۷۴۳) دوباره بتألیف نسخه ثانی آن پرداخته است. مآخذ دیگر کتابی است بنام تاریخ شیخ اویس تألیف ابوبکر قطبی اهری که تاریخ عمومی مختصری است از عهد آدم تا حدود سنه ۷۶۱ و مخصوصاً از جهت تاریخ اوائل آل جلایر متضمن فواید است. قسمت اخیر کتاب از سلطنت اباقاخان تا سلطنت شیخ اویس بسعی و اهتمام فن لون 2 در هلند با ترجمه انگلیسی بطبع رسیده است. افسوس که وقایع سلطنت اویس با وجود آنکه کتاب در واقع بنام او موشح است در اصل نسخه نیست و احتمال هست که مؤلف توفیق اتمام آنرا نیافته است. دیگر کتابی است بنام « سناهی الطالبین » تألیف علاء قزوینی که بنام شاه شجاع آل مظفر تألیف یافته است و مؤلف آن را در شعبان سنه ۷۷۹ هجری پایان آورده است. کتاب خلاصه‌یی است در تاریخ انبیاء و خلفاء و احوال سلاطین اسلام تا سنه ۷۷۷ هجری که روزگار سلطنت شاه شجاع بوده است.

دیگر کتابی است بنام « فردوس التواریخ » تألیف خسرو بن عابد ابرقوهی معروف به ابن معین که در سنه ۸۰۸ تألیف شده و مؤلف تاریخ انبیاء و خلفاء و احوال سلاطین ایران را تا زمان ابوسعید ایلخانی نگاشته است . از حیث ترتیب مندرجات و هم از جهت اشتمال بر احوال رجال و شعراء

1 - Berezin, Quatremère, Blochet, Karl Jahn

2 - I. Van Loon

و عرفاء کتاب ابن معین تاحدی شباهت به تاریخ گزیده دارد . دیگر کتابی است بنام مجمع التواریخ سلطانی یا زبدة التواریخ تألیف خواجه شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید خوافی معروف به حافظ ابرو (متوفی در شوال ۸۳۳ قمری در زنجان) که تألیف آن در حدود سنه ۸۳ هجری بنام شاهزاده بایسنقر تیموری با تمام آمده است . این کتاب تاریخ عمومی بالنسبة مفصلی است در چهار مجلد بتقلید جامع التواریخ رشیدی که در بسیاری موارد عین مطالب آن کتاب را اخذ کرده است و مجلد چهارم آن در باب تاریخ سلطنت تیموریان که قسمتی از مطالب آن مخصوصاً آنچه راجع باحوال تیموری است بر مشهودات و مسموعات بلا واسطه مؤلف سبنتی است و اهمیت بیشتر دارد . عنوان زبدة التواریخ بایسنقری که بتاریخ حافظ ابرو داده شده است ظاهراً فقط عنوان همین مجلد اخیر آن بوده است . در همین مجلد اخیر نیز حافظ ابرو در بیان تاریخ تیمور غالباً بنقل مطالب ظفر نامه شاسی پرداخته است لیکن در بیان سلطنت شاهرخ مندرجات کتاب او اصیل و معتبر است حافظ ابرو کتاب جداگانه‌یی هم در باب تاریخ سلطنت شاهرخ داشته است که آن را با افزودن بعضی مطالب در ضمن زبدة التواریخ یا بایسنقری یعنی همین مجلد چهارم مجمع التواریخ سلطانی خویش درج کرده است . همچنین کتابی در جغرافیا دارد که حاوی اطلاعات سودمند مخصوصاً در باب تاریخ و جغرافیای خراسان است . روی هم رفته کتب حافظ ابرو غالباً تلفیق از آثار سورخین سابق است و مطالب تازه جز راجع بدوره حیات خود او در آنها نیست . نیز زبدة التواریخ نام تاریخ عمومی دیگر است تألیف جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی که در غالب موارد با جامع التواریخ رشیدی تفاوت ندارد و بر حسب دعوی مؤلف که در هر حال صحت آن بعید نیست گویا قسمتی از جامع التواریخ رشیدی تألیف این مورخ کاشانی بوده است که آن وزیر محتشم مستفد در مقابل اجرتی که شاید بوی داده است آن را بنام خویش منتشر نموده است . زبدة التواریخ در زمان سلطان الجایتو تألیف شده است و مشتمل است بر تاریخ انبیاء و خلفاء تا سقوط بغداد و همچنین احوال سلاطین ایران را در دوره قبل از اسلام و عهد اسلامی شاسست . منبع دیگر مجمل التواریخ فصیحی معروف است و عبارتست از تاریخ عمومی مختصری با سلوب وقایعنامه که گذشته از شرح اجمالی تاریخ عالم از آدم تا ولادت پیغمبر اسلام (مقدسه) حوادث تاریخ اسلام را

نیز از ولادت محمد تا هجرت (مقاله اول) و از هجرت پیغمبر تا سنه ۸۴۵ (مقاله دوم) بیان کرده است و در باب تاریخ هرات نیز جداگانه اطلاعات مهم داده است (خاتمه) مؤلف که فصیح‌الدین احمد بن محمد نام داشته و مشهور به فصیح خوافی بوده است در هرات دنیا آمده است و در دستگاه سلطان شاهرخ و بایسنقر تیموری متولی دیوان بوده است . وی ذوق و قریحه ادبی داشته و از آن گذشته بمانند معتبر و کم یاب نیز فرصت مراجعه یافته است و از این رو کتاب او مخصوصاً در مورد حوادث و احوال مقارن عصر مؤلف دارای ارزش و اهمیت خاصی است . نیز از اینگونه تواریخ عام فارسی یکی کتابی است بنام تاریخ کبیر تألیف جعفر بن محمد یزدی معروف به جعفری یزدی که تاریخ یزد او مشهور است . این تاریخ کبیر حوادث تاریخ ایران و اسلام را تا حدود سنه ۸۵۰ متضمن است و مخصوصاً از جهت اشمال بر حوادث عصر تیموری که مؤلف خود در آن عصر می زیسته است اهمیت دارد . جعفری یزدی کتابی هم بنام تاریخ واسط تألیف کرده است که آن نیز مختصر مفیدی است در تاریخ عمومی ایران و اسلام تا سنه ۸۱۷ هجری . دیگر از تواریخ عام فارسی منتخب التواریخ معینی است تألیف معین‌الدین نظنزی که تاریخ عمومی مختصری است از عهد آدم تا وفات تیمور و چند سالی بعد از او و ظاهر آن است که مؤلف قسمت قبل از عهد خود را از جامع التواریخ رشیدی و یا مأخذ آن برداشته است لیکن حوادث عصر خود و یا نزدیک بزمان خود را بتفصیل بیشتر پرداخته است و این قسمت از کتاب مخصوصاً برای تحقیق در احوال اسراء فارس و لرستان از مأخذ مهم محسوبست . اما مشهورترین مجموعه تاریخ عمومی فارسی کتاب روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء است تألیف محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف به سیر خواند که بسبب کثرت شهرت و تداول به زبان ترکی نیز ترجمه و منتشر شده است . بعضی اجزاء آن هم جداگانه و یا با ترجمه و تعلیقات در اروپا انتشار یافته است . سیر خواند از خاندان سادات بخارا بوده است و گفته اند پدرش برهان‌الدین خاوند شاه از ساوراء النهر بیلخ رفت در آنجا زیست تا سرد . سیر خواند در سنه ۸۳۷ بدنیاً آمده است و بیشتر عمر خود را در هرات گذرانیده و در کنف حمایت امیر علیشیر نوائی می زیسته است و همانجا در دوم ذی قعدة یار جب ۳۰۹ و وفات یافته است . روضة الصفا

در هفت و یا بعبارت اقرب بصحت درشش مجلدست و مشتمل است بر تاریخ انبیاء و سلاطین قدیم (جلد اول) و تاریخ پیغمبر و خلفاء راشدین (جلد دوم) و تاریخ ائمه اثنی عشر و بنی امیه و بنی عباس (جلد سوم) و تاریخ سلاطین ایران تا عهد تیمور (جلد چهارم) و تاریخ سلاطین مغول و تاتار تا عهد تیمور (جلد پنجم) و تاریخ تیمور و اخلاف او تا سنه ۸۷۳ (جلد ششم) که ظاهراً تکمله آن در باب تاریخ ابوالغازی سلطان حسین (جلد هفتم) بقلم نواده مؤلف یعنی خواندسیر مؤلف حبیب السیر بدان الحاق یافته است. مؤلف در اول کتاب تعداد زیادی مآخذ عربی و فارسی را از قدیمترین زمان تا عهد تألیف کتاب نام می برد. لیکن مسلم نیست که تمام مآخذ مذکور در کتاب واقعاً از نظر او گذشته باشد. باین همه در مطاوی کتاب گاه مطالبی از بعضی مآخذ نقل کرده است که آن مآخذ امروزه در دست نیست. در نقل مطالب و مندرجات این مآخذ سیر خواند غالباً از تحقیق و تعمق در موارد اختلاف آن مطالب خودداری می کند و از میان روایات مختلف یک روایت را بر میگزیند و از روایات مذکور در مآخذ دیگر فقط مطالبی که بآن روایت سازگار باشد در تکمیل آن روایت ذکر می نماید و باقی را نادیده می گیرد. انشاء کتاب متکلف و تا حدی ششون باطناب و اسهاب است و بعدها رضاقلی خان هدایت ذیلی بر آن نوشته است و تاریخ صفویه تا زمان ناصرالدین شاه قاجار را در طی سه جلد بر آن افزوده است و آن ذیل بنام تتمه روضة الصفا یا روضة الصفا فی ناصرالدین مشهور است و مکرر چاپ شده است کتاب دیگر که نیز بهمان اندازه مشهور است عبارت است از حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن همام الدین محمد الحسینی مشهور به خواندسیر که در فاصله سالهای ۹۲۷ تا ۹۳۰ تألیف یافته است و نویسنده در شیوه تألیف آن به تتبع و تقلید اسلوب مؤلف روضة الصفا که جد مادری او بوده است نظر داشته است. حبیب السیر بنام خواجه حبیب الله ساوجی وزیر خراسان که ملقب به کریم الدین بوده است تألیف شده است و عنوان حبیب السیر بهمان سبب برای آن انتخاب گشته است. این کتاب گذشته از قصص ملوک و اخبار انبیاء سلف حاوی تاریخ احوال پیغمبر اسلام و خلفاء و سلاطین مسلمان تا به ظهور دولت صفوی است و مخصوصاً از جهت حوادث اواخر تیموریان و وقایع ایام شاه اسمعیل صفوی تا سنه ۹۳۰

مرجعیت و اهمیت تمام دارد. گذشته از آن بسبب اشتمال بر تراجم احوال عده بی از رجال و مشاهیر عصر این کتاب برای تحقیق احوال وزراء و رجال و مشایخ و سادات و فضلاء و علماء هر عصر نیز اهمیت تمام دارد. مؤلف در تدوین کتاب خویش از کتابخانه نفیس امیرعلیشیرنوائی بهره بسیار برده است و بسبب ارتباط شخصی با سلاطین و امراء و رجال تیموری کتاب او در تاریخ این دوره اعتبار تمام دارد. دیگر کتابی است بنام لب التواریخ تألیف یحیی بن عبداللطیف حسینی یا حسنی سیفی قزوینی که وقایع مهم تاریخی گذشته را تا سال ۹۴۸ و بنحو اجمال بیان کرده است. مؤلف در اوائل عهد صفویه سی زیسته است و بسبب ثبات قدم در مذهب تسنن یا سرشاه طهماسب صفوی محبوب شده و هم در حبس وفات یافته است (رجب ۹۶۲). بسبب همین ثبات مؤلف در مذهب اهل سنت کتاب او با وجود رنگ ظاهری تشیع و علی رغم اجمال و ایجاز آن برای تاریخ اوائل صفویه اهمیت خاص داشته است و بهمین جهت در اروپا نزد اهل تحقیق شهرتی تمام یافته است و آن را بزبان لاتینی نیز ترجمه کرده اند. دیگر کتابی است بنام «تاریخ ابوالخیرخانی» تألیف سعید (ی؟) بن عثمان کوهستانی که باشارت ابوالغازی سلطان عبداللطیف بهادرخان ازبک (۹۵۹ - ۹۴۷ هجری) تألیف یافته است. کتاب با انشائی مصنوع تحریر شده و با آنکه تاریخ عمومی است مخصوصاً بسبب اطلاعاتی که در باب تاریخ ازبکان و راجع باحوال خراسان و ساوراء النهر درین دوره از زمان بدست می دهد سودمندست. کتاب معروف «تاریخ ایلچی نظام شاه» تألیف خورشاه ابن قباد الحسینی که وقایع مهم را از عهد آدم تا سنه ۹۷ هجری بیان کرده است نیز از همین گونه است. این ایلچی خود اصلاً از اهل عراق بوده و بسال ۹۵۲ در عهد شاه طهماسب اول از جانب برهان نظام شاه احمدنگر بعنوان ایلچی پایران آمده است و در قزوین بدرگاه سلطان پیوسته و مدتی در خدمت این پادشاه بوده است. تاریخ ایلچی در باب دوره بعد از تیموریان و مخصوصاً احوال ترکمانان قره قوینلو و آق قوینلو و همچنین در باب تاریخ اوایل عهد صفویه مفیدست. دیگر جهان آراء یا «نسخ جهان آراء» است تألیف قاضی احمد غفاری قزوینی متوفی در ۹۷ هجری که آن را بنام شاه طهماسب اول صفوی تألیف کرده است و از جهت تاریخ سلسله های کوچک محلی قبل از صفویه و همچنین تاریخ اوایل این سلسله سودمندست. نگارستان این قاضی احمد نیز

که هم بنام شاه طهماسب و تاحدی بسبک جوامع الحکایات عوفی است از جهت تاریخ خالی از فایده نیست. چنانکه تاریخ عمومی «مرآة الا دوار» تألیف مصباح الدین لاری شافعی با آنکه بیشتر متضمن تاریخ عثمانی است برای اوایل دوره صفویه مفید است. کتاب مفید دیگر تاریخ الفی است تألیف عده بی از علماء و مورخین هند که با سراج پادشاه امپراطور مغول تألیف یافته است و حوادث تاریخ را با استفاده از تاریخ ابن کثیر و روضة الصفا و حبیب السیر و ماخذ دیگر تا بسال هزار هجری شرح داده است. نیز از اینگونه تواریخ عام یکی مجامع الاخبار است از وقوعی نیشابوری که مانند تاریخ الفی حوادث مهم عالم را تا سنه هزار هجری بیان نموده است. این مؤلف نیز از مقربان دربار اکبر امپراطور بوده است. دیگر تاریخ طاهری یا روضة الطاهرین است تألیف طاهر محمد سبزواری که شامل وقایع عام عالم است تا سال ۱۰۱۴ هجری و مؤلف که خود از رجال و اسراء دربار اکبر بوده است گذشته از اطلاعات راجع بتاریخ هند بعضی معلومات مفید در باب تاریخ صفویه بدست میدهد. همچنین است تاریخ حیدری (۱۰۲۸ - ۱۰۲۰) تألیف حیدر بن علی حسینی رازی که مخصوصاً در حوادث راجع به هندوستان و ترکستان مفید است چنانکه تاریخ عام «صبح صادق» تألیف میرزا صادق اصفهانی مؤلف «شاهد صادق» نیز مخصوصاً راجع بروابط بین صفویه با دربار مغول هند سودمند است. این میرزا صادق عم مؤلف تذکره نصرآبادی و در واقع «وقایع نویس» دربار شاه جهان بوده و بسال ۱۰۶۱ در بنگال وفات یافته است. کتابهای دیگر نیز مانند «طراز الاخبار» تألیف احمد بگ خان اصفهانی و «منتخب التواریخ» تألیف محمد یوسف بن شیخ رحمت الله کنعانی و «افصح الاخبار» تألیف محمد باقر تبریزی مشهور با فصح و مرآة العالم تألیف شیخ محمد بقا در همین اوقات در هند تألیف یافته اند که غالباً تلفیق یا و تدوینی از مؤلفات قدما هستند و چندان اهمیت و اعتباری ندارند.

در عهد صفویه، در خود ایران هم، تألیفات متعدد در تاریخ عمومی انجام یافته است که غالباً فقط از حیث حوادث راجع به عهد تألیف پیش و کم واجد اهمیت توانند بود. از آنجمله است «زبدة التواریخ» تألیف کمال خان منجم که تاریخ خود را تا سال ۱۰۶۳ رسانیده است و «خلدبرین» تألیف محمد یوسف واله قزوینی که تاریخ عمومی مفصلی است تا سال ۱۰۷۱ با خاتمه بی در باب سلطنت شاه سلیمان صفوی. مؤلف برادر محمد طاهر قزوینی وزیر مشهور صفویه بوده است و خود نیز در دستگاه سلاطین آن سلسله عنوان تصدی «تحریر ارقام» داشته است و یک بار نیز در قندهار

(۱۰۵۸) در رکاب شاه عباس بوده است. شک نیست که تألیف مفصل او مخصوصاً از جهت تاریخ صفویه اهمیت دارد. نیز از همینگونه است کتابی بنام «زبدة التواریخ» تألیف محمد محسن مستوفی که آن را در زمان نادرشاه و با اشارت او جهت مطالعه شاهزاده رضاقلی میرزا نوشته است و مخصوصاً در باب تاریخ او اواخر عهد صفویه و ظهور نادر با وجود اختصار سآخذی مهم است همچنین است «زینة التواریخ» که تاریخ عمومی مفصلی است از آغاز تا سنه ۱۲۲۱ و با معرفت علی شاه قاجار بوسیله میرزا محمد رضا منشی الممالک تبریزی و عبدالکریم بن علی رضا اشتهاردی تألیف یافته است و مخصوصاً از جهت تاریخ زندیه و قاجار مفید است. چنانکه «شمس التواریخ» عبدالوهاب قطره نیز که با سراج محمد شاه قاجار تألیف یافته است از همین جهت سودمند تواند بود. مشهورتر از همه این گونه تألیفات ناسخ التواریخ است تألیف میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر کاشانی (متوفی ۱۲۹۷) که پسرش عباسقلی - خان سپهر آن را تکمیل کرده است و عبارتست از تاریخ ایران و اسلام که با انشاء متکلف منشیانه و تا حدی بتقلید طرح و اسلوب جامع التواریخ رشیدی تحریر شده است و با اینهمه باقتضای احوال زمان غالب مجلدات آن بشرح احوال «ائمہ اطهار» اختصاص یافته است ولیکن قسمتهایی از آن که مخصوص تاریخ قاجاریه است با وجود اشتغال بر اغراقات و تملقات شاعرانه برای تاریخ آندوره مفید است. دیگر نامه خسروان است در سه جلد تألیف جلال الدین میرزا ملقب باحتشام الملک و پسر فتحعلیشاه که تاریخ ایران را از آغاز تا عهد زندیه و دوره فتحعلی شاه قاجار شرح داده است و بیشتر مبتنی بر قصه هاست و چندان ارزش ندارد. با این حال با اهتمام پارسیان هند بانگلیسی و گجراتی نیز ترجمه شده و شهرت یافته است.

آخرین تألیف مهم مشهور فارسی در تاریخ عمومی ایران که در عصر ناصری تألیف شده کتاب معروف منتظم ناصری است تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه که برترتیب و اسلوب و قایعنامه تحریر یافته است. مؤلف با استفاده از ماخذ مختلف و ظاهراً با کمک و دستیاری عده بی از فضلاء و ادباء دارالترجمه خلاصه جالبی از تاریخ اسلام و ایران را در طی سه جلد ضبط کرده است. بدین معنی که جلد اول آن حاوی خلاصه تاریخ اسلام است از اول هجرت تا سنه ۶۵۶ هجری

که سال سقوط خلافت بغداد است . جلد دوم مشتمل است بر خلاصه وقایع عالم از انقراض خلافت بنی عباس تا ابتدای سلطنت قاجاریه و جلد سوم عبارتست از تاریخ سلسله قاجاریه از بدو تأسیس تا سال تألیف کتاب (۱۰۰۳ هـ) و البته این مجلد اخیر کتاب که تاریخ عصر مؤلف و حاوی سسموعات یا مشهودات اوست اهمیت بیشتر دارد . مؤلف در دستگاه ناصری رئیس دارالترجمه و وزیر انطباعات بوده و با آنکه مانند پدرش علی خان حاجب الدوله در دربار سلطان تقرب تمام داشته است لیکن بطوریکه از یادداشت‌های شخصی او برمی آید اطوار و اخلاق ناصرالدین شاه را مخصوصاً در او آخر عمرش نمی پسندیده است . مع ذلک کتاب او در حوادث مربوط بتاریخ عهد قاجار و ناصری با وجود اشتمال بر معلومات متعدد ، از چاپلوسی ها و پرده پوشی هایی که در بیان هر سوره جیره خوار و مداح دیگر ممکن است باشد خالی نیست . اما کتاب منتخب التواریخ مظفری تألیف صدیق الممالک شیبانی قسمت عمدتاًش ظاهراً نقل از کتاب لب التواریخ قزوینی است و فقط از جهت تاریخ او آخر عهد ناصری و قسمتی از عهد مظفرالدین شاه درخور توجه است .

تواریخ راجع بسلسله ها و اسراء

در باب سلاطین و سلسله های مستقل نیز بعضی تاریخهای جداگانه تألیف شده است که غالباً حاوی اطلاعات و معلومات مفیدند و لیکن در استفاده از آنها همواره از قبول داوریهای تعصب آلود و استناد فتوح مبالغه آمیز باید پرهیز بود . اینگونه تواریخ که بتشویق و حمایت پادشاهان و بزرگان دولت تألیف می یافته است البته در بیان کاسیابی ها و لشکرکشی های اسراء دولت از تملق و اغراق برکنار نمی مانده است . در بعضی موارد دانسته و بعمد و گاه از روی اجبار و اکراه مورخ بدین دروغ پردازیها و افسانه سازیهای پرداخته است . چنانکه ابواسحق صابی نویسنده معروف را عضدالدوله دیلمی ببهانه آنکه در دستگاه عزالدوله بختیارد پیری می کرده است گرفته بزندان کرد و می خواست او را در پای پیل بیفکند . شفیعان پدید آمدند و از او در خواستند تا آزادش کرد ولیکن او را واداشت که در باب اخبار دولت دیلمه کتابی بنویسد . و او کتاب «التاجی فی دولة الدیلم» را بنام وی پرداخت و پیداست که در چنین حالی چه میتوانست بنویسد . گویند وقتی بدان کار اشتغال داشت

یکی از یاران بر او درآمد و او را بدان کار سرگرم دید پرسید بچه کار مشغولی؟ ابواسحق گفت: اباطیل انمقها و اکا ذیب الفقها و این سخن را پیش عضدالدوله بردند سخت از ابواسحق رنجید. ۳۷ و در مورد بسیاری از مورخین دیگر اگر این تهدید هم در کار نبود لیکن بهر حال امید صله و پیاداش محرك عمده بشمار می آمد . چنانکه سلا محمد یزدی کتابی در « اخلاق ناصرالدین شاه » نوشته است و تمام مکارم اخلاق را بآن پادشاه جمجاه منسوب داشته است . کتاب در دوره بیکاری و توقف مؤلف در طهران تألیف شده و قصد او جلب عنایت پادشاه وقت بوده است . با اینهمه این گونه تاریخ ها بسبب آنکه غالباً از مآخذ و اسناد رسمی و از روایات رجال و اشخاص مطلع مأخوذ بوده اند گاه با وجود اشتمال بر تعصبات و جانبداریها که در آن ها هست متضمن اطلاعات و معلوماتی هستند که در مآخذ عمومی تردانها دسترس نیست و عبارت دیگر مآخذ و تواریخ عمومی خود غالباً از همین منابع مأخوذند . البته استفاده از آنها اگر با دقت و احتیاط کافی مقرون باشد جالب فواید بسیار خواهد بود . باری از اینگونه مآخذ در تاریخ آل بویه کتاب ثابت بن سنان صابی است که در واقع تاریخ خلفا بوده است تا سال ۳۶۳ و دنباله اش راهلال صابی و پسر او غرس النعمه گرفته اند . منقولات و مستخباتی نیز از آن گونه تواریخ در ارشاد الادیب یا قوت نقل شده است که از جهت تاریخ آل بویه سودمند و خود تاحدی مکمل تجارب الاسم مسکویه بنظر می آیند . همچنین از تاریخ یمینی تصنیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی (ستوفی ۴۲۷) هم معلوماتی در باب این خاندان بدست می آید . کتاب عتبی حوادث پایان سامانیان و اوایل غزنویان را بشرح باز نموده است و با وجود اشتمال بر عبارت پردازیها و صنعتگریها ، چنانکه سولر گفته است خیلی آزادتر از آنچه می توان از یک مورخ در باری توقع داشت در باب وقایع عهد خویش اظهار نظر کرده است ۳۸ . چنانکه یک جاز فقر و پریشانی عامه و از سنگینی بار خراج در روزگار خویش سخن رانده است . مؤلف خود از خاندانی مشهور بوده و از دستگاه ابوعلی بسیمجور بدیوان سبکتکین و محمود راه یافته است یک چند نیز در خدمت شمس المعالی قابوس بصری برده است . ابونصر عتبی یک بار از جانب سلطان محمود برسالت به غرجهستان رفته و چندی نیز صاحب برید کنج رستاق بوده است . در عهد مسعود نیز

بعد از مدتی بیکاری بخدمت دیوان در آمده است و بسبب این روابط مختلف که با دربار غزنه و امراء خراسان داشته است کتابش متضمن اطلاعات و معلومات مفید شده است. در واقع تاریخ یمینی او هر چند بیشتر باخبار یمین الدوله محمود اختصاص دارد لیکن احوال سیمجوریان و آل بویه و آل زیار نیز در آن بشرح آمده است و در این مورد از مآخذ مورخین دیگر و از جمله ابن اثیر بوده است. تاریخ یمینی جداگانه و هم با شرح معروف شیخ سنینی که غالباً عبارت از شرح لغات و حل مشکلات لغوی آن است مکرر در هند و قاهره طبع شده است. این کتاب در نزد فارسی زبانان بیشتر بسبب ترجمه فارسی آن مشهورست که در سنه ۶۰۲ بوسیله ابوالشرف جرفاذقانی انجام یافته است و آن ترجمه از بدایع نثر متکلف و مصنوع فارسی است. این ترجمه جرفاذقانی را هم رینولدز 1 با انگلیسی نقل کرده است که بر حسب قضاوت ریو 2 چندان ترجمه دقیقی نیست ۳۹ غیر از ترجمه جرفاذقانی یک دو ترجمه دیگر نیز، از کتاب یمینی به فارسی در هند بعمل آمده است که اهمیت و ارزش کتاب جرفاذقانی را ندارد ولیکن برای تصحیح آن خالی از فواید نیست. دیگر تاریخ مسعودی است مشهور بتاریخ بیهقی که ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (متوفی صفر ۴۷۰ هـ. ق) تألیف کرده است و آنچه امروز از آن در دست است تاریخ سلطنت سلطان مسعود غزنوی است و به همین سبب عنوان تاریخ مسعودی یافته است. درین کتاب بر خلاف دیگر مورخان که کارشان بقول خود بیهقی وصف جنگ و صلح سلاطین و امراست مؤلف بشمار حوادث و احوال زندگی درباری توجه کرده و گذشته از آن غالب مطالب را نیز از «دیدار» خویش نوشته است. قسمت عمده بی از این کتاب ظاهراً مفقود شده است ولی از همین قسمتهای گمشده سنهاج سراج جوزجانی و عوفی و عقیلی و حافظ ابرو مطالبی نقل کرده اند و ظاهراً در آن زمانها کتاب در دست بوده است ۴۰. این کتاب چنانکه زاخائو 3 بدرستی تعبیر کرده است در واقع یادداشتها و خاطرات ابوالفضل بیهقی محسوب میشده که در ایام شیخوخت خویش نوشته است و ازین حیث اهمیت بسیار دارد ۴۱. البته بسبب اشباع و تفصیلی که در مطالب کتاب هست گذشته از تاریخ سلطان مسعود اطلاعات مهم و مفید دیگری نیز در باب تاریخ صفاریان و سامانیان و آل بویه و زیاریان

و حتی در باب اوایل کار سلجوقیان درین کتاب هست که مزیتی خاص بدان بخشیده است. بیهقی که خود در دربار غزنه و در دیوان رسائل مقام مهم داشته است نه فقط از اسناد و مدارک تاریخ خویش بخوبی واقف بوده است بلکه از دسایس و حوادث پنهانی و اغراض و مقاصدی که رجال دولت غزنه را بیکدیگر مربوط می کرده است و قوف تمام داشته است و همین نکته سبب شده است که بقول زاخائو تصویر زندگی درباری را بالطف و شیرینی عرضه کرده است ۴۲ با اینهمه حوادث و دسایس دربار مسعود را چنانکه واقعاً شایسته بیان یک ناظر بیطرف بنظر می آید بدون غرضی، بیان کرده است. لطف بیان و التزام صدق و اشتغال بر بسیاری فواید اجتماعی و اداری مخصوصاً درج بعضی مکاتبات با خلیفه - هر چند که متأسفانه آنها را از حافظه خود نوشته است و نه از روی اصل - نیز مزایای دیگر آن است و اینهمه تاریخ مسعودی را در بین تواریخ فارسی مشخص و ممتاز داشته است.

در باب تاریخ سلاجقه از مآخذ قدیم کتابی بنام «سلک نامه» یا «ملوک نامه» جزو مآخذ میرخواند و ابوالفرج بوده است. همچنین ابوطاهر خاتونی کتابی بنام «تاریخ آل سلجوق» داشته است که ظاهراً در عهد دولتشاه هنوز موجود بوده است. انوشیروان بن خالد کاشانی وزیر هم کتابی بنام «فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور» داشته که اصلش ظاهراً نامانده است لیکن عماد کاتب آن را بنام «نصرة الفتره» و فتح بنداری بنام «زبدة النصرة» آن را تلخیص و تهذیب کرده اند که باقی است. در باره سلاجقه بهر حال مشهورترین مآخذ موجود عبارتست از «راحة الصدور و آية السرور» تألیف نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان الراوندی که مؤلف آن را به سلطان غیاث الدین کیخسرو از سلاجقه روم اهداء کرده است و برای جلب عنایت سلطان همه جا در پایان هر فصل بدعاء دولت بمدوح پرداخته و محامد اسلاف او را بشرح باز گفته است. این شیوه تاریخ نویسی البته چندان جایی برای اعتماد خواننده باقی نمی گذارد و بسا که اندیشه چاپلوسی و خوشامد گویی سورخ را از راست گویی منحرف ساخته باشد. کتاب راحة الصدور غالباً موجز و مجمل است و چندان فایده مهمی را متضمن نیست خاصه که با اسلوبی منشیانه مشحون بآیات قرآنی و امثال و اشعار عربی و فارسی تألیف شده است ولیکن

چون مخصوصاً حوادث راجع باوآخر عهد سلاجقه را بتفصیلی بیشتر متضمن است درباب دوره اخیر سلاجقه مأخذی نسبتاً مفید است. کتاب راحة الصدور در زمان سلطان سراد ثانی پادشاه معروف عثمانی بزبان ترکی هم ترجمه شده است و نسخه هایی از این ترجمه ترکی درلیدن و درسوزه آسیایی لنین گراد وتوپ قاپی سرای استنبول هست. مؤلف راحة الصدور کاتب و خوشنویس و وراق و تذهیب کار بوده و بخدست سلطان طغرل آخرین پادشاه سلجوقی پیوسته و بعدها کتاب خود را جهت سلاجقه روم نوشته است و درتألیف غیر از اطلاعات شخصی از کتب و تألیفات معاصران نیز استفاده کرده است. مع ذلک اصل کتاب او ظاهراً اقتباس گونه یی است از کتابی دیگر بنام سلجوقنامه ظهیری تألیف ظهیرالدین نشابوری^{۴۲} که خود استاد دوتن از شاهزادگان سلجوقی و از درباریان نام آور سلجوقیان بوده است و غالب حوادث را دیده و یا از ثقات شنیده بوده است و کتاب او بسبب همین ارزش و مزیتی که داشته مأخذ تألیفات دیگر درباب سلاجقه نیز واقع شده است. چنانکه العراضه فی الحکایة السلجوقیه تألیف وزیر محمد بن محمد بن محمد (بن عبدالله) النظام الحسینی الیزدی نیز غالب مطالبش مأخوذ از آن است. مؤلف کتاب العراضه ظاهراً و باحتمال اقرب بصواب همان قاضی شمس الدین محمد بن نظام الحسینی یزدی مذکور در تاریخ گزیده باید باشد نه خواجه علاءالدین محمد متوفی در ۷۴۲ هـ که زوسه ایم 1 پنداشته است. بهر حال کتاب العراضه با سلوب متکلف و منشیانه تألیف شده است و تاریخ سلاجقه را از آغاز حال تا انتهای کار آنها بشرح بازرانده است.

مأخذ دیگر در تاریخ سلجوقیان زبدة التواریخ یا اخبارالدولة السلجوقیه نام دارد که تألیف صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی است و ظاهراً قسمت عمده آن از کتاب عماد کاتب اقتباس شده است. مؤلف در دوره ناصر خلیفه سی زیسته و حوادث پایان عصر سلاجقه را بچشم خویش دیده است. کتاب هر چند تاریخ سلاجقه را باختصار از ابتداء حال تا انتهای کار آنها شامل است درباب حوادث راجع باوآخر آن عهد که مؤلف خود غالباً شاهد بوده است مفیدتر بنظر می آید.

درباب سلاطین غور و تاریخ آن سلسله مأخذ عمده طبقات ناصری است و از چهارمقاله نظامی عروضی هم درین باب

میتوان بعضی اطلاعات بدست آورد. اما در تاریخ خوارزمشاهیان از مأخذ عمده یی که در همان دوره تألیف شده باشد چیزی نمانده است. چنانکه، نه از کتاب مفصل هشتماد جلدی منسوب به ابو محمد محمود بن محمد بن ارسلان العباسی الخوارزمی (متوفی در ۵۶۸ هـ. ق) که ذهیبی معروف آن را تلخیص کرده و یاقوت هم در معجم البلدان و هم در معجم الادباء خویش از آن مطالبی نقل کرده است^{۴۳} اثری باقی است و نه از «تاریخ خوارزمشاهی» منسوب به سید صدرالدین حسینی که حاجی خلیفه بدو منسوب داشته است^{۴۴}. همچنین کتابی نیز بنام «مشارب التجارب و غوارب الغرائب» به ابوالحسن علی بن زید بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی معروف منسوبست که از مأخذ جوینی و ابن اثیر هر دو بوده است و ظاهراً ذیلی بوده بر تجارب الاسم ابوعلی مسکویه، و نیز کتابی دیگر بوده از اسام فخر رازی که راجع بتاریخ این سلسله بوده است. باری، در بین آنچه راجع بتاریخ این سلسله باقی است غیر از طبقات ناصری منهاج سراج و نیز غیر از مجلد دوم جهانگشای جوینی که در واقع هر دو بعد از انقراض این سلسله تألیف شده اند باید از سیرة جلال الدین منکبرنی نام برد تألیف شهاب الدین محمد زیدری نسوی که مؤلف خود منشی دیوان سلطان جلال الدین بوده است و حوادث تاریخ او و غالب کشمکشهای بی سرانجام او را بچشم دیده است. این نسوی در دوره استیلاء مغول، در خراسان سی زیسته است و مقارن بازگشت سلطان جلال الدین از هند، بموکب او پیوسته است. وی احوال و وقایع خوارزم و خراسان را در دوره مقارن استیلاء مغول، با دقت و گاه از روی روایات اشخاص و رجال مطلع بیان کرده است و بهر حال گذشته از تاریخ او آخر عهد خوارزمشاهیان کتاب او حاوی اطلاعات سودمندی هم درباب استیلاء مغول بشمارست. این کتاب را هوداس بزبان فرانسوی ترجمه کرده است و ترجمه فارسی آن بقلم آقای محمد علی ناصح انتشار یافته است. ترجمه یی کهن نیز متعلق بقرن هفتم از آن در دست است که درین او آخر آقای مجتبی سینیوی بطبع آن اقدام کرده اند.

در دوره مغول، تاریخ نویسی در ایران رواج تمام یافت و ازین رو برای تحقیق در این دوره از تاریخ ایران مأخذ نسبتاً فراوانی بزبان فارسی در دست هست درباب کیفیت استیلاء مغول البته قدیمترین مأخذ عبارتست از کامل ابن اثیر و طبقات ناصری و سیرة جلال الدین

که با وجود قرب عهد آنها سندرجات هیچ یک جامع و کامل نیست و شاید سبب این امر بعد مقام آنها از صحنه آن حوادث شگرف بوده است. بهر حال در باب تاریخ قوم مغول مشهورترین مآخذ «تاریخ جهانگشا» ست مشهور بتاریخ جوینی و جهانگشای جوینی، تألیف علاء الدین عطا سلک جوینی که غرض اصلی مؤلف ضبط و تدوین تاریخ چنگیز خان و اسلاف و اخلاف او بوده است تا عهد جغتای و هولاکو لیکن بتاریخ خوارزمشاهیان و تاریخ اسمعیلیان نیز که دولت آنها بوسیله چنگیز و اخلاف او انقراض یافته است توجه کرده است و بدینگونه سه مجلد تاریخ او عبارتست از احوال مغول و سرگذشت خوارزمشاهیان و داستان اسمعیلیه اخلاف حسن صباح که جمله باهتمام دانشمند مشهور محمد قزوینی تصحیح و بنفقه اوقاف گیب طبع شده است. این کتاب در سنه ۶۵۸ خاتمه پذیرفته است و ماجرایی فتح بغداد را نویسنده دیگر و ظاهراً خواجه نصیرالدین طوسی بصورت ذیل بر آن افزوده است. سبک انشاء کتاب بتکلف و مشحون از لغات نادر و صنایع بدیعی و مملو از اشعار و امثال عربی و فارسی است مؤلف خود در بلاد قلمرو مغول از مغولستان و ایغور و ترکستان و خراسان مسافرت کرده است و بعضی روایات را «از جمله مغولان معتبر شنیده» است و گاه نیز ظاهراً از مآخذ و اسناد کتبی آنها استفاده کرده و سعی ورزیده است که در حدود مآخذ خویش تاریخ وقایع تمام قلمرو مغول را حتی الامکان بیان دارد. جوینی خود در دستگاه مغول خدمت می کرده است و برادر و کسانش نیز با این قوم مرتبط بوده اند و همین معنی سبب شده است که اطلاع او در باب تاریخ این قوم معتبر و دقیق شناخته آید. اما ظاهراً بهمین سبب دسون^۱ مورخ فرنگی وی را بیهوده بتملق گویی نسبت بمغول و مبالغه در طرز بیان منسوب داشته است و این قضاوت چنانکه ابل رموزا^۲ و بارتولد^۳ گفته اند، بی شک قضاوتی دور از انصاف و عاری از تحقیق است^۴. مآخذ دیگری که در واقع دنباله تاریخ جهانگشای محسوب است کتابی است بنام تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار معروف به تاریخ و صاف تألیف شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی مشهور به شرف شیرازی و معروف به و صاف یا و صاف الحضرة که کتاب خود را با سلوبی بسیار متکلفانه نوشته است و بسا که اگر لازم دیده است شاید ذکر نکته بی تاریخی را فدای صنعتی لفظی

یا معنوی کرده باشد. و صاف الحضرة از کاتبان و عمال دیوانی و از نزدیکان خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر بوده است و تألیف خود را در سنه ۵۶۹ ه. ق. آغاز کرده است و در سال ۷۱۲ آن را در سلطانیه به حضور سلطان الجایتو تقدیم داشته است. گذشته از تکلف در انشاء که فهم مطلب و استفاده از آن را دشوار ساخته است نقصان انتظام و عدم رعایت تناسب اجزاء نیز از معایب عمده کتاب اوست و با اینهمه تاریخ و صاف از مآخذ مهم و قابل اعتماد در تاریخ مغول خاصه در حوادث عهد ایلخانیان و تاریخ اتابکان فارس و لرستان بشمار است و سندرجات آن بقول مصنف مطالبی است که وی «از منقول و مروی و مسموع و برئی بتفصیل و اجمال بر حسب اقتضاء وقت و حال در سلک کتابت انتظام»^۵ داده است و بهمین سبب حاوی معلومات سودمند بسیار در تاریخ مغول بشمار است. نیز از همین گونه مآخذست تاریخ سلاجقه تألیف محمود بن محمد الکریم الاقسرائی که غیر از تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، بمناسبت، تاریخ ایلخانان مغول یعنی اباقا و الجایتو و ابوسعید را نیز متضمن است. در باب تاریخ سلسله آل مظفر مآخذ عمده کتاب مواهب الهی است تألیف سعین الدین بن جلال الدین محمد یزدی مشهور به معلم که حوادث تاریخ این خاندان را تا سنه ۷۶۷ در بردارد. این کتاب با وجود عبارات متکلف و انشاء مصنوع متضمن اطلاعات جالبی در باب سلسله آل مظفر است و چون مؤلف خود از خاصان امیر مبارزالدین بوده است آن مطالب را غالباً از دیدار خویش نوشته است مع هذا چون قسمتی از کتاب باقرار و ادعای مؤلف بر امیر مبارز خوانده شده و بتشویق او صورت تألیف یافته است ناچار با آنچه مؤلف خود آن را «یقینات» خوانده است البته تفاوت یافته و بی شک از مبالغه و گزاف و از تعصب و کتمان حق خالی نمانده است. این کتاب را در سنه ۸۲۳ نویسنده بی بنام محمود کتبی (نه محمود گیتی) تلخیص و تهذیب کرده و دنباله وقایع را نیز تا پایان روزگار آل مظفر بدان افزوده است و این تلخیص در ذیل تاریخ گزیده و همچنین بطور جدا گانه طبع شده است.

درباره تاریخ تیمور و اخبار راجع بممالک تابع او از مهمترین مآخذ یکی «روزنامه غزوات هندوستان» است تصنیف غیاث الدین علی یزدی که از منابع اطلاعات نظام الدین شامی

1 - D'hosson

2 - Abel Remusat

3 - Barthold

و شرف‌الدین علی یزدی بوده است و عبارتست از شرح تاریخ لشکرکشی امیر تیمور به هند. دیگر ظفرنامه شاسی است تألیف نظام‌الدین عبدالواسع شاسی یا شنب غازانی که تاریخ فتوحات تیموریست و مؤلف آن را بر حسب امر آن جهانجوی جبارنوشته است و یکسال قبل از وفات تیمور پیمان آورده است (۶۰۸ هـ. ق). مؤلف که خود در بعضی سفرها در رکاب فاتح تاتار بوده بسیاری از وقایع را بچشم خویش دیده است و در تدوین تاریخ خود از اسناد و اوراق رسمی نیز که تیمور در دسترس وی نهاده بود استفاده تمام کرده است. مأخذ دیگری کتابی است از شرف‌الدین علی یزدی (متوفی ۸۵۸ هـ. ق) که ظاهرأ در اصل موسوم به فتح‌نامه بوده است و بعدها بفرینه و قیاس با ظفرنامه شاسی به ظفرنامه یزدی مشهور شده است. شرف‌الدین علی یزدی این کتاب را بدعوت و تشویق ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ تیموری در ۸۲۸ هجری و تا حدی بر اساس مسموعات و اطلاعات آن شاهزاده نوشته و علاوه بر آن بقول دولت‌شاه در جمع و تدوین آن از تاریخی هم که «بخشیان و روزنامه‌چیان در روزگار اسیر بزرگ ضبط نموده بودند و از خزاین سلاطین و از بعضی مردمان عدل و معمر»^{۴۷} استفاده کرده و بظفرنامه شاسی هم نظر داشته است. نیز بعضی مطالب آن بمندرجات کتاب «تاریخ اربع الوس» منسوب به الغ بیگ شباهت دارد. کتاب اخیر در باب شجره انساب تیمور و تاتار مأخذی مفید بنظرمی‌آید. باری شرف‌الدین یزدی مؤلف ظفرنامه در باب تیمور که اوائل حال و تاریخ اجداد او را از روی قصه‌های منظوم او یغوری نقل کرده است البته چنانکه در خور سوره‌ی در باری است با لحنی ششگون از تملق و تعصب سخن گفته و «ذات سکارم آیات! آن جبار قهار را» مظهر لطف نامتناهی» خوانده و «سکون ضمیر مستنیر» او را «محض خیر و نیکخواهی» شمرده است و آنمایه خونریزیها و ستمکاریهای او را که موجب نفرت طبع انسانی است با اعجاب و تحسین تمام ستوده است. این کتاب که با سلوب منشیانه تألیف یافته و بصنایع بدیعی و اشعار و امثال آراسته شده است بعدها مأخذ و مرجع عمده غالب سوره‌خانی واقع شده است که بعد از شرف‌الدین خواسته‌اند تاریخ این جهانگشای خونریز تاتار را نقل کنند و تأثیر داوریه‌ها و زبان آوریهای او در آثار مورخین بعد غالباً آشکارست. نویسنده‌ی هم بنام «تاج‌السلمانی» با سر شاهرخ رساله‌ی مسمی به «ذیل ظفرنامه» پرداخته است و حوادث پایان عهد تیمور و چند سالی از سلطنت شاهرخ را نیز در آن بشرح باز نموده است. سلطان

احمد بن خاوند شاه هم در اوایل قرن دهم «ظفرنامه» بی دیگر از روی همین کتاب در تاریخ تیمور تألیف کرده است. کتاب دیگر که در باب تاریخ تیمور در دست است و طرز بیان و نوع قضاوتش با ظفرنامه‌ها تفاوت کلی دارد کتاب عجائب المقدور فی نوائب تیمور است تألیف ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله معروف به ابن عرب‌شاه که مؤلف آن بسبب آنکه از تیمور ناخرسند بوده و با مخالفان او پیوند داشته است در کتاب خود بالحنی پر از خشم و اعتراض بر صادرات افعال آن جهانگشای قهار نکته‌گیری کرده و بشدت تمام او را انتقاد نموده است^{۴۸}. مأخذ دیگر در تاریخ تیمور و اخلاف او کتابی است بنام تاریخ خیرات تألیف محمد بن فضل‌الله موسوی از معاصرین شاهرخ که در قسمتی از اخبار خود بر روایات حافظ ابرو اعتماد کرده است. دیگر کتابی است بنام مطلع سعدین و مجمع بحرین تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی (۸۸۷-۸۱۶) که مشتمل است بر حوادث بین سلطنت دو ابوسعید یکی ابوسعید ایلخانی و دیگر ابوسعید تیموری و عنوان کتاب بمناسبت نام آنهاست. مؤلف مانند پدرش از مقریان سلطان شاهرخ بوده و از جانب آن پادشاه یک بار بهند و یک بار بگیلان برسالت رفته است و ابوسعید او را ستولی خانقاه شاهرخ در هرات کرده است. وی شخصاً از حوادث و وقایع عهد خویش تا حدی واقف بوده است و در هر حال با آنکه قسمتی از مطالب کتابش مأخوذ از منابع دیگر خاصه تاریخ حافظ ابرو است لیکن بسبب آنکه مؤلف خود در بعضی قسمتهای دیگر شاهد عینی وقایع بوده است کتابش در باب تاریخ این دوره حائز اهمیت تمام است. در باب اصل و تبار تیموریان غیر از تاریخ اربع الوس منسوب به الغ بیگ و خلاصه آن که بنام شجره الاتراک موسوم است سی‌توان کتاب معزالانساب را نام برد که در سنه ۸۳ هجری و با سر شاهرخ تألیف یافته است و عبارتست از جداول انساب طوایف چنگیز و تیمور. این دو کتاب در عهد سلاطین مغول هند مرجع مؤلفانی بوده است که در آن سرزمین خواسته‌اند تاریخ مغول و تاتار را برای امپراطوران مغول بنویسند.

در باره سلسله آق‌قویونلو مأخذ عمده عالم‌آرای امینی است تألیف قاضی فضل‌الله بن روزبهان خنجی ملقب به امین و معروف به خوجه‌ملا که چون مؤلف خود شاهد بسیاری از حوادث دوران اسراء آن سلسله بوده است معلومات مفیدی در باب این اسراء و روابط آنها با سلاطین و ملوک معاصر آنها بدست داده

است. کتاب عالم آرای اسینی را مؤلف بتشویق سلطان یعقوب آق قوینلو نوشته و بعد از او آن را بنام پسرش سلطان ابوالفتح میرزا با یسنقر اتمام و اتحاف نموده است. مؤلف بسبب آنکه بعضی از اسلاف شاه اسماعیل صفوی خاصه شیخ جنید و شیخ حیدر را که معارض اسراء آق قوینلو بوده اند به نیکی یاد کرده بود و حتی کتابی نیز بنام «ابطال نهج الباطل» در رد شیعه نوشته بود مقارن طلوع صفویه از ترس جان به هرات و ساوراء النهر گریخته است. کتاب او گذشته از تاریخ سلسله آق قوینلو از جهت تحقیق در مقدمات ظهور دولت قزلباش صفویه اهمیت تمام دارد هر چند البته سخنان او درین باب از لحن خصومت خالی نیست. کتاب با سلوب منشیانه و با عبارات مشحون از نوادر الفاظ و صنایع نگارش یافته و گذشته از جهات دیگر همین امر نیز خود از اسباب عدم شهرت و رواج آن گشته است. مؤلف تا سال ۹۲۱ هجری که «شرح قصیده برده» را بفارسی نوشته است حیات داشته است. ترجمه‌ی تلخیص گونه از مندرجات کتاب بوسیله پروفیسور سینورسکی بزبان انگلیسی انتشار یافته است که استفاده از مطالب و مندرجات آن را آسان می کند. مأخذ دیگر تاریخ دیار بکریه است تألیف ابوبکر طهرانی که فاروق سویر از علماء ترک آن را طبع کرده. راجع باحوال ترکمانان قره قوینلو کتاب عربی «التاریخ الغیائی» با وجود اشتمال بر تاریخ عام اسلامی از لحاظ حوادث دوره حیات مؤلف مهم است همچنین می توان «تاریخ ترکمانیه» تألیف محمود بن عبدالله نیشابوری را ذکر کرد که با وجود اشتمال بر مسامحات و تکلفات قابل توجه است.

در باره سلسله صفویه کتاب های متعدد در همان عصر تألیف یافته است که مأخذ تاریخ آندوره است و بهر حال اهمیت تمام دارد. از آن جمله غیر از صفوة الصفا تألیف توکلی بن اسماعیل معروف به ابن البزاز و غیر از سلسله النسب صفویه تألیف شیخ حسن بن شیخ ابدال زاهدی که اولی در واقع مقامات شیخ صفی الدین اردبیلی و دومی مناقب اولاد و احفاد او و اطلاعاتی در باب شیخ زاهد گیلانی و اخلاف اوست که مؤلف نیز از همانهاست و هر دو کتاب برای تحقیق در مبادی احوال صفویه و زمینه شهرت و قبول عام آنها مفیدست می توان مخصوصاً از کتابهایی نام برد که جهت سلاطین این سلسله و یا بنام آنها تألیف یافته است از آن

جمله است کتابی در تاریخ شاه اسماعیل موسوم به شاهنشاهنامه که سرگذشت این پادشاه را تا سال ۹۱۸ با انشائی مصنوع و متکلف بیان کرده و آن منسوبست به بنائی یا بنائی هروی هر چند در این انتساب جای سخن هست^۱ نیز «تاریخ جهان آرا» منسوب به سلاطین بکر طهرانی و تاریخ منسوب به اسیر محمود بن میر خوند در باره احوال شاه اسماعیل و اوایل سلطنت صفویه سودمندست همچنین نسخه های منتشر نشده متعدد در تاریخ شاه اسماعیل در کتابخانه ها هست که انتشار آنها برای فهم تاریخ اوایل صفویه ضرورت دارد.

دیگر احسن التواریخ است تألیف حسن بیک روسلو که یکسال بعد از وفات شاه طهماسب اول صفوی آن را ببیان برده است و حوادث ایام این پادشاه و پدرش شاه اسماعیل را بتفصیل در آن نقل کرده است. مؤلف در خدمت شاه طهماسب بسر می برده و در بسیاری از جنگها با او همراه بوده است و بعد از اونیز بخدست محمد خدا بنده پیوسته است و چون خود از روساء لشکری بشمار می رفته است اطلاعاتی که در باب جنگها داده مخصوصاً مورد توجه است. اصل کتاب تاریخ عام بوده است و ظاهراً در دوازده مجلد لیکن آنچه از آن اکنون باقی و متداول است عبارتست از مجلد اخیر آن مشتمل بر تاریخ حوادث بین آغاز سلطنت شاهرخ تیموری تا پایان عهد شاه اسماعیل دوم صفوی و نیز اطلاعات سودمندی در باب سلاطین روم و خانان ازبک و خاقانان چغتای از آن بدست می آید. قسمتی از این کتاب نیز تحت عنوان «تاریخ سلطنت شاه اسماعیل ثانی» مشهور شده است که از مأخذ تاریخ سلطنت این پادشاه محسوبست و در هر حال این کتاب اخیر چنانکه پروفیسور هینتس^۲ تحقیق کرده است برخلاف پندار تاور^۳ کتابی مستقل نیست. ۵۰ نیز از این جمله است «فتوحات همایون» در تاریخ اوایل سلطنت شاه عباس اول و تألیف «سیاقی نظام؟» که نسخه کامل آن ظاهراً هنوز در دست نیست. مأخذ دیگر «تاریخ عباسی» است تألیف مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی مشهور به جلال منجم که تاریخ سلطنت شاه عباس است تا سنه ۱۰۲۰ ه. ق. و بعنوان مقدمه اطلاعاتی مفید نیز در باب سلطنت شاه اسماعیل ثانی و محمد خدا بنده بدست می دهد. این کتاب به روزنامه سلاجلال نیز معروف است و مؤلف منجم باشی دربار شاه عباس بوده است و ظاهراً در بعضی

1-W. Hinz

2- F. Tauer

دسائس درباری دست داشته است و ازین جهت نیز کتاب او مخصوصاً قابل توجه است. همچنین تاریخ عالم آرای عباسی است تألیف اسکندربیک تیرکمان (۱۰۴۳-۹۶۸) منشی شاه عباس اول صفوی که وقایع تاریخ صفویه را از ابتداء کار آنها تا پایان سلطنت شاه عباس اول ضبط کرده است. کتاب بنام شاه عباسی تألیف یافته و گذشته از حوادث و سوانح ایام سلطنت این پادشاه (صحیفه دوم و سوم) مؤلف که خود از «منشیان نظام» و خاصان درگاه بوده و بسیاری از حوادث را بچشم دیده است از وقایع سلطنت اسلاف شاه عباس و ظهور سلسله صفویه نیز اطلاعات مفید و جالبی بدست می دهد (صحیفه اول). مؤلف بعد از اتمام کتاب نیز ذیلی بر آن نوشته و حوادث پنج سال اول سلطنت سام میرزا (یعنی شاه صفی) را در آن شرح داده است. و البته با وجود احتمال قطعی تصرف در بعضی حقایق کتاب عالم آراء بسبب اطلاع مؤلف از کم و کیف بسیاری وقایع از مآخذ مهم و معتبر تاریخ صفویه است و معلومات مفیدی نیز در باب تشکیلات اداری و احوال طوایف و تراجم شاهان روزگاران دربر دارد. دیگر «روضه الصفویه» است تألیف سیرزاییگ (یا سیربیگ) بن حسن حسینی یا حسینی جنابدی از درباریان شاه عباس صفوی که عبارتست از تاریخ سلسله صفویه تا آغاز سلطنت شاه صفی و با انشائی متکلف تحریر یافته است. درباره تاریخ سلطنت شاه صفی غیر از ذیل عالم آراء چند کتاب دیگر نیز هست که ذکر بعضی از آنها در فهرست ها آمده است. مآخذ دیگر در باب صفویه کتابی است بنام عباسنامه یا تاریخ شاه عباس ثانی و یا تاریخ طاهر و حید تألیف سیرزا محمد طاهر و حید قزوینی ملقب به عمادالدوله بن سیرزا حسین خان قزوینی که تاریخ قسمت عمده بی از سلطنت شاه عباس دوم صفوی است. مؤلف که از منشیان و رجال مشهور آن عهد و مجلس نویسنده شاه عباس ثانی بوده است از دوران بیست و پنج ساله سلطنت این پادشاه فقط حوادث بیست و دو سال را بتفصیل نوشته است و ظاهراً با وجود بقاء عمر فرصت اتمام باقی کتاب را نیافته است و اگر یافته است در نسخ موجود مشهور فعلی اثری از آن نیست. و حید قزوینی بعد از ایام سلطنت شاه عباس دوم و در واقع در عهد شاه سلیمان صفوی و اوایل عهد شاه سلطان حسین به وزارت اعظم هم رسیده است و بهر حال در عصر شاه عباس دوم صفوی خود از ملازمان مجلس او بوده و غالب حوادث را از دیدار خویش نوشته است. کتاب بسبک

وقایعنامه و با انشائی متکلف و مصنوع نوشته شده و با وجود اشتغال بر تملقات و اغراقات زیاد متضمن فوائد بسیارست. دیگر «قصص الخاقانی» است تألیف ولی قلی شاملو از عمال و مستوفیان منسوب باسراء سیستان. این کتاب عبارتست از تاریخ شاه عباس ثانی از آغاز سلطنت تا اوقات او باضافه شرحی درباره اسلاف او و حالی از فواید نیست. دیگر تاریخ خلد برین است تألیف محمد یوسف واله قزوینی که در عهد شاه سلیمان بتألیف آن کتاب اشتغال جسته است. مؤلف برادر سیرزا محمد طاهر بوده و مانند او در دستگاه صفویه عنوان کتابت و استیفاء وزارت داشته است. قسمتی از این کتاب راجع بوقایع سلطنت شاه صفی در دنباله ذیل عالم آرای عباسی در تهران چاپ شده است. دیگر «دستور شهریاران» است تألیف محمد بن ابراهیم بن زین العابدین نصیری که عبارتست از تاریخ شاه سلطان حسین صفوی. مؤلف «مجلس نویس» شاه سلطان حسین بوده است و کتابش متضمن تصنیع و تکلف بسیارست. نیز در باب احوال او آخر صفویه از مآخذ قابل ذکر می توان دو کتاب دیگر را یاد کرد. یکی «فوائد صفویه» تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی که مقارن اوایل عهد قاجاریه تألیف شده است و اطلاعات سودمندی نیز در باب افاغنه و احوال نادر و زندیه و قاجاریه بدست می دهد. دیگر «تاریخ طهماسبیه» که مقارن اوایل قاجاریه تألیف یافته و در باب احوال سلاطین اخیر صفویه متضمن اطلاعات خوب است. درباره تاریخ نادر شاه مآخذ مستقل متعدد هست که بعضی بجهول المؤلف و برخی مستخرجات مآخذ اصلی است. از مآخذ عمده تاریخ جهانگشای نادری است تألیف سیرزا مهدی خان استرآبادی منشی متخلص به کوکب که وقایع سلطنت جهانگشای افشار را تا پایان حیات او نوشته است. این کتاب بزبان های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی هم ترجمه شده است و مشهورترین منبع تاریخ احوال نادر شاه بشمار است. مؤلف خود از مقربان و نزدیکان نادر بوده در سفرهای جنگی با او همراه می شده است و در سال آخر حیات نادر نیز از جانب او با تفاق بمصطفی خان شاسلوباموریت سفارت عثمانی داشته است. وی کتاب دیگری نیز در تاریخ نادر شاه نوشته است بنام دره نادره که انشاء آن بتکلف بوصوف و یادآور تاریخ و صاف است. دیگر کتابی است بنام نادرنامه (۱) و یا عالم آرای نادری تألیف محمد کاظم وزیر سرو که بسبب احتواء بر مواد و مطالب مختلف بسیار، حتی از کتاب سیرزا مهدی خان

نیز مهمتر بشمار می رود و نسخه آن که در کتابخانه سوژه آسیائی لندن گراد محفوظ است چاپ عکسی شده است. در باب وقایع فتح دهلی از مآخذ مهم قابل ذکر کتاب «جوهر مصمصام» است ⑤ تألیف محمد حسن بن الحنفی، که مشتمل است بر تاریخ نادر و احوال هند در آن زمان. مؤلف کتاب را خواجہ شہ شہید علاء الدین نام از اصحاب امیر الاسراء مصمصام الدولہ خان دوران نوشته و نام کتاب از این جاست. دربارهٔ اعقاب و اخلاف نادر مآخذ مهم عبارت است از کتابی بنام مجمعل التواریخ بعد نادریہ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانہ که گذشته از تفصیل تاریخ اعقاب نادر بشرح قسمتی از وقایع آغاز طلوع دولت کریمخان زند نیز پرداخته است.

راجع بتاریخ زندیہ غیر از مجمعل التواریخ که ذکر آن رفت از مآخذ عمده یکی کتابی است بنام تاریخ زندیہ تألیف علی رضابن عبدالکریم شیرازی که مجمعلی است در تاریخ زندیہ ⑤ و اعقاب کریمخان زند از وفات کریمخان تا سنہ ۱۲۰۹ و آن را ارنست بیر (۱) با مقدمه آلمانی و فهرست طبع کرده است. دیگر تاریخ گیتی گشای است مشهور بتاریخ زندیہ تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفہانی متخلص بناسی که تاریخ زندیہ را از آغاز کار آنها تا ③ اوائل سنہ ۱۲۰۰ با سلوبی متکلفانه و مشحون از عبارات پردازشها پرشته تألیف کشیده است و گویند علی مرادخان زند او را بسبب تملقاتی که درین کتاب از بعضی سلاطین زند کرده بود مؤآخذہ نمود. میرزا عبدالکریم بن علی رضا شریف شیرازی در ذیلی که بر این کتاب نوشته است تاریخ سلسلہ حوادث را تا پایان روزگار زندیہ کشانیده است. مآخذ دیگر در تاریخ زندیہ کتاب گلشن مراد است تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی که ⑤ آن نیز با سلوب منشیانہ و مشحون از تکلفات و صنایع تحریر شده پر است و حوادث تاریخ زندیہ را تا وفات جعفرخان زند (۱۲۰۳) حاوی است و بعد از وفات مؤلف محمد علی خان شیرازی در سال ⑥ ۱۲۱۰ بتکمیل و تدبیل آن پرداخته است.

در باب تاریخ قاجاریہ مآخذ متعدد در دست است. از آنجمله است «تاریخ محمدی» و «تاریخ فتحعلیشاہ قاجار» که ⑦ هر دو تألیف محمد بن محمد تقی ساروی است. اولی در باب تاریخ حیات آقا محمدخان قاجار و دومی در باب فتحعلیشاہ. کتاب اخیر تا تمام مانده و ظاہراً مؤلف فرصت اتمام آن را نیافته است. مؤلف

شاگرد میرزا مهدی خان استرآبادی بوده است و هر دو کتاب او با شماره فتحعلیشاہ تألیف شده است^۱. جز آنکه تألیف رادرهنگامی ② که هنوز آقا محمدخان سلطنت داشته آغاز کرده است. دیگر مآثر السلطانیہ یا مآثر سلطانی است تألیف عبدالرزاق بیگ ذیلی متخلص به مفتون که وقایع تاریخ سلسلہ قاجاریہ را تا سنہ ۱۲۳۰ ذکر کرده است^۲. نویسنده شاہد غالب وقایع بوده و کتاب او از این حیث اهمیت خاص دارد. قسمتی عمده از این کتاب را سرہار فورڈ جونز بریجز (۲) با انگلیسی ترجمہ کرده است. دیگر کتابی است با سلوب منشیانہ و متکلف بنام «تاریخ جهان آرا» در وقایع بیست سال اول سلطنت فتحعلیشاہ قاجار که مؤلف آن محمد ④ صادق مروزی متخلص به «ہمای» در دربار فتحعلیشاہ عنوان «وقایع نگار» داشته است و کتابی نیز بنام «زینۃ المدایح» در باب شعراء دربار وی تألیف کرده است. دیگر «تاریخ ذوالقرنین» است در دو مجلد در احوال سلطنت فتحعلیشاہ، تألیف فضل اللہ خاوری، که منشی میرزا شفیع صدراعظم و سپس دبیر فتحعلیشاہ بوده است و مخصوصاً از جہت توجہ بہ روابط سیاسی با اروپا و دربار عثمانی مفید است و بعدها ذیلی نیز بنام «خاتمہ روزناسجہ ہمایون» دربارهٔ ابناء و اخلاف ⑥ فتحعلیشاہ و وزراء و اسراء وی بر آن نوشته است. همچنین است «تاریخ صاحبقرانی» در باب وقایع سلطنت فتحعلیشاہ و اسلاف او تا سنہ ۱۲۴۸ ه. ق. مؤلف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلیشاہ بوده است و کتاب را با اشارت پدر تألیف کرده است مآخذ دیگر کتابی است «بنام تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزا ⑦ پسر عباس میرزا نایب السلطنہ کہ در واقع ذیلی است بر مآثر سلطانی و حوادث تاریخ قاجاریہ را از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری شرح داده است. این کتاب کہ مندرجات آن ہمہ متکی بر مشہودات و مسموعات مؤلف است مخصوصاً در باب جنگهای دوم بین ایران و روس و حوادث عہد محمد شاہ قاجار و احوال شاہزادگان قاجاریہ اطلاعات بالنسبہ مفیدی در بردارد کہ در مآخذ دیگر نیست. مآخذ دیگر کتابی است در «تاریخ ⑧ طلوع قاجاریہ» تألیف امام قلی میرزا قاجار پسر بدیع الزمان میرزا و نوادہ محمد قلی میرزا ملک آرا کہ تاریخ قاجاریہ را تا اوایل سلطنت محمد شاہ قاجار تألیف کرده و بعضی اطلاعات ہم راجع بتاریخ قدیم قاجاریہ از مآخذ دیگر نقل نموده است.

کتاب در ۱۲۹۸ بیان آمده است و مؤلف نیز در همین سال وفات یافته است. از مآخذ مهم دیگر این عصر یکی روضه الصفای ناصری یا تتمه روضه الصفاست تألیف رضیا قلی خان هدایت و دیگر مجلدی از ناسخ التواریخ است در احوال قاجاریه تألیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی و دیگر جلد سوم تاریخ منتظم ناصری است که در ضمن ذکر تواریخ عام بتفصیل در باب آنها سخن رفت. نیز یکی دیگر حقایق الاخبار ناصری است تألیف میرزا سید جعفرخان حقایق نگار خورموجی که عنوان سورخ مخصوص دولت علیه داشته است و همچنین است المآثر والاثر تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که فهرست مآثر مهم عهد ناصری است.

تواریخ محلی

در بین مآخذ عمده تحقیق در تاریخ ایران مخصوصاً در دوره قبل از صفویه از تواریخهای محلی نباید غافل بود. زیرا در باب سلسله های مستقل محلی که قسمت عمده تاریخ ایران قبل از صفویه حاوی آنست مهمترین مرجع در واقع همین تواریخهای محلی خواهد بود. گذشته از آن در اینگونه تواریخها غالباً اطلاعاتی سودمند نیز در باب احوال اجتماعی هر عصر و زمانی بدست می آید. مخصوصاً در تواریخهای قدیمتر که در باب ولایات نوشته اند معلومات مفیدی در باب حوادث و وقایع اوایل فتوح اسلام مندرج است و در واقع موجب تألیف اینگونه تواریخها در اوایل ظاهراً تا حدی تدوین اطلاعات در باب کیفیت فتح بلاد بوده است تا در مورد اخذ و جمع مال خراج اساس وزینه موثق و درستی در دست باشد و چون درین باب بر حسب آنکه شهری بصلح گشوده شده باشد یا به جنگ حکم خراج تفاوت داشته است در هر شهری از قدیم واقفان و علاقه مندان بتدوین اطلاعات و جمع اخبار می پرداخته اند و بعدها دیگران بر آن اطلاعات و اخبار مطالب تازه می افزوده اند و سوانح احوال اسراء و سلسله های محلی را نیز یادداشت می کرده اند. از این گونه تواریخهای محلی که در هر حال غالباً مشحون از انواع اطلاعات و اخبار مفید و کم نظیر و در بعضی موارد نیز حاوی قصه ها و روایت های سیالغ آمیزست نمونه های بسیار در زبان فارسی هست که سورخ در تدوین تاریخ عمومی ایران باید بآنها رجوع کند. بعضی از اینگونه تواریخها مخصوصاً در ادوار بعد از مغول شامل ذکر مزارات و مقابرست و در آنها اطلاعات مفید در باب شرح

احوال رجال و مشاهیر هر شهر بمناسبت ذکر مزارات آنها آمده است. در هر صورت از مطالعه این گونه تواریخهای محلی می توان گونه گون بدست میتوان کرد و کسی که در باب تاریخ ایران بعد از اسلام تألیفی می کند از مطالعه اینگونه کتابها درباره اکثر سلسله های محلی ایران که مورد بحث اوست اطلاعات مفید و مهم بدست می آورد. فی المثل در باره اخبار سیستان که سرزمین افسانه های قدیم ایران و مطلع دولت صفاریان بوده است از دیر باز کتابها تدوین گشته است که بسیاری از آنها امروز دیگر در دسترس نیست. مانند کتابی بنام اخبار سیستان که نام آن در کتاب شهسور تاریخ سیستان آمده است و کتابی دیگر بنام فضایل سیستان که بموجب نقل همان مآخذ هلال یوسف اوقی تألیف کرده است و این هر دو از مآخذ تاریخ سیستان بوده است. کتاب اخیر که اولین بار بتصحیح و اهتمام ملک الشعراء بهار در تهران طبع شده است عبارت است از کتابی بانشاء چند نفر که قسمت اول آن ظاهراً در وسط قرن پنجم هجری و در عهد طغرل بیک سلجوقی (حدود سنه ۴۰۰ ق) و شاید بقلم شخصی بنام شمس الدین محمد موالی تألیف یافته است و بعدها در قرن هشتم و شاید قبل از آن نیز کسانی از جمله محمود بن یوسف اصفهانی آن را تکمیل کرده اند و دنباله وقایع را تا سال ۷۲۰ ق بدان در افزوده اند. قسمت اول کتاب مبتنی بر مآخذ معتبر و مشتمل بر روایات و اخبار جالب در باب حوادث سرزمین سیستان و نواحی مجاورست که ذکر آنها در مآخذ دیگر لا اقل بدین تفصیل نیست و خلاصه از جهت اشتمال بر اخبار خوارج سیستان و احوال یعقوب لیث و اخلاف و اعقاب او و بسیاری مطالب دیگر فواید زیاد دارد. دیگر کتابی است بنام احیاء الملوك تألیف شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد از سلاله صفاریان که وقایع سیستان را تا سنه ۱۰۲۷ ه. ق شرح داده است و در مقدمه کتاب از تواریخهای دیگر نیز که پیش از وی تألیف یافته و در واقع تا حدی جزء مآخذ خود او بوده است یاد کرده. نسخه ای ازین کتاب در سوزه بریتانیا در لندن هست (شرقی ۲۷۷۹) که عکس آن بوسیله مرحوم محمد قزوینی جهت کتابخانه معارف تهیه شده است. چنانکه در تاریخ ولایت هرات و احوال ملوک و اسراء آن سامان نیز کتابهایی چند تألیف یافته است که در تحقیق تاریخ عمومی ایران بعد از اسلام اهمیت تمام دارد. از جمله تاریخ نامه هرات است تألیف سیف بن محمد بن یعقوب هروی که در اوایل قرن هفتم هجری تألیف شده و گذشته

از احتواء بر اخبار راجع به مغول و ایلخانیان مخصوصاً مطالبی جالب در باب ملوک آل کرت دارد. دیگر کتابی است بنام *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* تألیف معین الدین محمد زنجی اسفزاری که در اواخر قرن نهم هجری تألیف شده و گذشته از اخبار ملوک و رجال و آثار و بقاع و مدارس هرات بذکر احوال اکثر شهرهای مهم دیگر خراسان نیز پرداخته و تاریخ سوانح خراسان و هرات را تا سال بیست و پنجم از سلطنت سلطان حسین بایقرا (سال ۸۹۹) در بر دارد و برای تحقیق در تاریخ ملوک غور و آل کرت و قسمتی از تاریخ تیمور و اخلاف او و تفصیل کشمکش های شاهزادگان تیموری در خراسان از مراجع مفید و مهم بشمارست.

در باب تاریخ کرمان کتابهای نسبتاً زیادی تألیف یافته است که اکنون از بعضی جز اسم باز نمانده است^{۵۳}. از جمله کتاب جاسعی بنام *بدایع الازمان فی وقایع کرمان* تألیف ابوحامد حمیدالدین احمد بن حامد ملقب بافضل کرمان است که در اوایل قرن هفتم (حدود سنه ۶۰۲) تألیف یافته است و نسخه آن با آنکه تا عهد صفویه ظاهراً وجود داشته است امروز در دسترس نیست و فقط از روی استخراجات و تلخیصاتی که در جامع التواریخ جمال الدین ابوالقاسم کاشانی و تاریخ سلجوقیان کرمان تألیف محمد بن ابراهیم از آن شده است^{۵۴} برسی آید که آن کتاب متضمن اطلاعاتی در باب احوال بلاد و نواحی کرمان و اخبار سلاله های اسراء و ملوک آن سامان بوده است و مخصوصاً در باب سلاجقه کرمان معلومات معتبر داشته است و بعد ها نیز تکمله بی مختصر شامل حوادث دهساله بین سنین ۶۰۲ تا ۶۱۲ بر کتاب خود نوشته است بنام *المضاف الی بدایع الازمان* که آن تکلمه را مرحوم عباس اقبال طبع کرده است. احمد بن حامد کرمانی در دستگاه اسراء کرمان و یزد غالباً عنوان منشی داشته و کتاب دیگر او نیز موسوم به «*عقد العلی للموقف الاعلی*» از فواید تاریخی خالی نیست. مأخذ دیگر کتابی است بنام *سمط العلی للحضرة العلیا* که ناصرالدین منشی کرمانی در اوایل قرن هشتم هجری (بین ۷۱۵ و ۷۲۰) نوشته و گذشته از اجمال مفیدی در تاریخ حکام و اسراء کرمان بذکر تاریخ قراختانیان کرمان هم پرداخته است و کتاب او از این حیث از مأخذ معتبر است عنوان و اسلوب کتاب یاد آور عقد العلی للموقف الاعلی است تألیف ابوحامد افضل کرمانی که آن نیز هر چند رساله بی منشیانه است لیکن ارزش تاریخی دارد و از مراجع

تاریخ کرمان بشمارست. تاریخ سلجوقیان کرمان تألیف محمد بن ابراهیم نیز که در حدود سنه ۱۰۲۵ تألیف یافته است تلخیص و تقلیدی است از کتب سابقین درین باب. همچنین تاریخ کرمان احمد علی خان وزیر که در سنه ۱۲۹۱ هجری تألیف یافته است بیشتر از جهت تاریخ دوره قاجار قابل توجه است.

در باب اصفهان از مأخذ معتبر کتابی است عربی بنام *ذکر اخبار اصفهان* تألیف حافظ ابی نعیم که اطلاعات مفیدی در باب تاریخ قدیم اصفهان و احوال قدماء مشاهیر آن ولایت بدست می دهد. دیگر کتاب بحاسن اصفهان است تألیف فضل بن سعد بن حسین مافروخی اصفهانی مشهور به بحاسن مافروخی که در عهد ملکشاه سلجوقی تألیف یافته است و یا آنکه تاریخ مرتبی از حوادث اصفهان نیست متضمن اطلاعات و فواید تاریخی مهم درین باب است. این کتاب در سنه ۷۲۹ بقلم حسین بن محمد بن ابی الرضاء آوی بفارسی ترجمه شده و مترجم بعضی فواید نیز در باب اواخر دوران ایلخانیان مغول بر آن افزوده است که مهم و جالب است. کتاب *نصف جهان فی تاریخ اصفهان* تألیف نسبتاً تازه بی است که محمد مهدی بن محمد رضا اصفهانی آن را بسال ۱۳۰۳ ه. ق تمام کرده است

در باره تاریخ قم از جمله منابع بسیار معتبر کتابی بوده است عربی تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که در حدود سال ۳۷۸ قمری بنام صاحب بن عباد تألیف یافته است و اصل آن ظاهراً نمانده است لیکن قسمتی یعنی پنج باب از بیست باب ترجمه فارسی آن، موسوم به کتاب قم یا قم نامه یا تاریخ قم و متعلق با اوایل قرن نهم هجری، که بوسیله حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در سنه ۸۰۵ یا ۸۲۵ نگارش یافته است در دست است. این کتاب از جهت اشمال بر اطلاعات مهم در باره مسائل مالی و اقتصادی اهمیت بسیار دارد^{۵۵}. گذشته از آن در باب اعراب ساکن حدود قم و کیفیت مهاجرت آنها بان نواحی متضمن معلوماتی مهم است که آن همه را از مأخذ معتبر قدیم و از دفاتر رسمی و اسناد محلی بدست آورده است.

راجع بتاریخ یزد کهنه ترین مأخذ مشهوری که اکنون شناخته است بنام *تاریخ یزد* جعفری است از آثار قرن نهم هجری و غالب کتابهای دیگر که در باب تاریخ یزد تألیف شده است ظاهراً بسنی برآست. درین کتاب گذشته از اطلاعاتی که راجع بتاریخ قدیم یزد (قسم اول و دوم) و عمارات (قسم سیم و هفتم) و مساجد و مدارس و مقابر (قسم هشتم) و باغها (قسم

نهم) و آنها و کاربدهای آن (قسم دهم) آمده است در باره احوال اسراء بنی کاکویه (قسم چهارم) و اتابکان یزد (قسم پنجم) و نیز در باره اسراء آل مظفر (قسم ششم) مطالبی سنجیده است. نویسنده کتاب که جعفر بن محمد نام داشته و بجعفری ملقب بوده است شاعر و مورخ محسوب می شده و کتاب دیگری نیز در تاریخ عمومی ایران از ابتداء تا عهد تیمور نوشته است که تاریخ کبیر نام دارد و در هر حال پیدا است که بماخذ قدیم دسترس داشته است. همچنین در این باب تألیف دیگری از همین قرن نهم وجود دارد بنام تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب است و در حدود سنه ۸۶۲ نگارش یافته است ولیکن در حقیقت اقتباس و تقلیدی است از تاریخ یزد جعفری و با اینهمه بی شک بعضی فواید و معلومات تازه را نیز در بر دارد و در هر حال جداگانه خود محل رجوع و استفاده هر محققى تواند بود. کتاب دیگری نیز مشتمل بر سه جلد بنام جامع سفیدی در اواخر قرن یازدهم هجری در باب تاریخ یزد تألیف یافته است که از دو کتاب مذکور جامعتر و مفصلتر است و مخصوصاً جلد دوم آن از لحاظ تاریخ صفویه تا عهد شاه سلیمان صفوی و جلد سوم آن از جهت آثار و عمارات و بقاع و احوال علما و شعراء و قاضیان آن ولایت اهمیت دارد.^{۵۶}

در باب بلاد خراسان و ماوراءالنهر نیز تاریخهای مستقل بسیار تألیف شده است که بعضی از آنها هنوز بدست است و در تحقیق تواریخ آن بلاد مرجع مهم و عمده بشمار می آید. در بین کتب قدیم راجع بتاریخ خراسان یکی اخبار ولایة خراسان بوده است تألیف ابوعلی حسین بن احمد سلاسی (یا بضبط ابن خلکان ابوالحسین علی بن احمد) که با اسراء چغانیان از آل محتاج معاصر و مرتبط بوده است و کتاب او برای مورخین بعد و کسانی مانند ثعالبی و ابن اثیر و حتی جوینی و ابن خلکان مأخذ عمده جهت اخبار قدیم خراسان بشمار می رسد. اصل کتاب سلاسی امروز ظاهراً در دست نیست. همچنین از جمله مأخذ قدیم تاریخ بلاد خراسان تاریخ نشابور است تألیف ابن البیع ابوعبدالله محمد بن عبدالله النشابوری معروف به حاکم نشابوری که در اواخر قرن چهارم هجری تألیف یافته و موسوم بوده است به «تاریخ علماء مدینه نشابور» این کتاب بسیار مفصل و شامل هشت و بقولی دوازده مجلد بزرگ بوده است

و حاجی خلیفه آن را در دست داشته و بسیار ستوده است.^{۵۷} کتاب حاکم را بعدها عبدالغافر بن اسمعیل الفارسی تکمیل و تزیین کرده است و تا سنه ۵۸۱ ه. ق رسانیده است و ذهبی نیز آن را تلخیص نموده است. این کتاب گذشته از احوال علماء نشابور متضمن اطلاعاتی سودمند در باب تاریخ آن ولایت نیز بوده است. متن کتاب حاکم عربی بوده است اما بزبان فارسی نیز تلخیص و ترجمه می شده است و نسخه می از این ترجمه متعلق بقرن هشتم هجری اکنون در شهر بوسای ترکیه هست و در تهران هم چاپ شده است. این کتاب در هر حال از سراج مهم و معتبر تاریخ خراسان بشمار است و بی شک کسانی مانند گردیزی و عتبی و عوفی و سمعانی و حمدالله مستوفی از آن استفاده کرده اند.^{۵۸} دیگر تاریخ بیهقی است تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف باین فندق که در اواسط قرن ششم هجری (۵۶۳ ه. ق) نگارش یافته و گذشته از تاریخ ولایت بیهقی (سبزوار فعلی) متضمن معلومات مفیدی در باب تراجم مشاهیر رجال آنجا و انساب خانواده های مهم و مشهور آن ولایت نیز هست همچنین کتاب مفید دیگری است بنام فضائل بلخ که اصل آن بوسیله صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر در حدود سنه ۶۱۰ هجری بعربی تألیف یافته و در ۶۷۷ بفارسی ترجمه شده است. این تألیف نیز حاوی اطلاعات جالب در باب بلخ و هوا و بنا و باغها و مساجد و مدارس و شیوخ و سلاطین و سکنه و شوارع و طرق آن است و مستثنی از آن را شارل شفرای نشر کرده^{۵۹}. در مورد بلاد ماوراءالنهر ابوعبدالله محمد بن احمد بن سلیمان بخاری (معروف به غنچار) متوفی در ۳۱۲ ه. ق کتابی داشته است در باب تاریخ بخارا که ظاهراً از بین رفته است لیکن در بین آنچه باقی است، مأخذ عمده درین باره، تاریخ بخارا است تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی که در قرن چهارم بنام نوح بن نصر سامانی بعربی نوشته شده و بعدها چون در آن حدود کسی رغبت بخواندن کتب عربی نداشته است، آن را ابونصر احمد بن محمد قباوی در نیمه قرن ششم هجری بفارسی نقل کرده است. تلخیصی ازین ترجمه که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری در آن دست کاری شده است اکنون موجود است که مکرر طبع شده است. حتی بزبان روسی بوسیله لیکوشین^{۶۰} و تحت نظر بارتولد و بانگلیسی بوسیله ریچارد فرای^{۶۱} نیز

1 - Ch. Schefer

2 - Licoshin

3 - R. Frye

ترجمه شده است. مع هذا ترجمه فرانسوی شفر که خود آن محقق وعده انتشار آن را داده است منتشر نشده است. این کتاب حاوی اطلاعات سودمندی در باب تاریخ بلاد آنسوی جیحون و بیان احوال قسمتی از عهد سامانیان و تمدن و آبادی قلمرو اصلی سلطنت آنهاست و همچنین در باب فتوح مسلمین و کیفیت انتشار آیین اسلام در ساوراء النهر و نیز درباره خروج مقتع و سپید جامگان معلوماتی جالب بدست می دهد که در مآخذ دیگر بنظر نمی رسد و پیدا است که مؤلف درین باره منابعی در دست داشته است که امروز اصل آنها ظاهراً دیگر در دست نیست. بهر حال کتب قدما در باب تاریخ ساوراء النهر متعدد بوده است و اکثر آنها از بین رفته. چنانکه از تألیفات ابوالحارث ورثینی و ابوالعباس مستغفری و ابوسعید ادربیسی که متضمن تواریخ و تراجم رجال بخارا و سمرقند و کش و نسف بوده است اکنون گویا نشانی باقی نیست و فقط کتابهای متأخرتر مثل « قندیه » و « سمریه » و « سزرات بخارا » نقصی را که بسبب فقدان آن مآخذ قدیم برای کار تحقیق پیش آمده است میتوانند بزحمت تاحدی جبران کنند.

در باب تاریخ بلاد مجاور دریای خزر ستون متعدد در دست هست که قسمتی از آنها باهتمام بزنهاورد دارن 1 محقق و خاورشناس مشهور روسی بطبع رسیده است و از سراج مهم تاریخ سازندران و گیلان بشمار است. از آنجمله است تاریخ طبرستان و رویان و سازندران تألیف سیدظهورالدین بن سید نصیرالدین سرعشی که در اواخر قرن نهم تألیف یافته است. دیگر تاریخ خانی است تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین که مؤلف آنرا در سالهای ۹۲۳-۹۲۱ ه. ق باشارت و هدایت سلطان احمد خان حاکم گیلان تألیف کرده است و در واقع متمم و تکمله کتاب سرعشی بشمار است. دیگر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است که عباس اقبال نشر کرده است و ترجمه خلاصه مانند آن نیز از آن باهتمام ادوارد برون 2 بانگلیسی منتشر شده است و قسمت عمده این کتاب بر مآخذ معتبر قدیم متکی است و خود آن جزو مآخذ سرعشی بشمار است. ابن اسفندیار کتاب خود را در اوایل قرن هفتم هجری تمام کرده است و آن درباره احوال آل باوند و نیز در باب حوادث قدیم طبرستان و اخبار راجع بآل زیار و آل بویه و علویان طبرستان متضمن اطلاعات مفیدی است.

کتاب دیگر تاریخ رویان است تألیف مولانا اولیاء الله آملی که تاریخ قسمت غربی سازندران را محتوی است. مؤلف کتابش را در قرن هفتم هجری تألیف کرده است و نام آن در تاریخ طبرستان سیدظهورالدین سرعشی نیز آمده است سیدظهورالدین سرعشی کتابی هم بعنوان تاریخ گیلان و دیلمستان دارد که متضمن تاریخ سادات کیای گیلان است و از آن چاپی غیرانتقادی بدون مقدمه و فهرست بانام را بینودررشت انتشار یافته است و با اینهمه در تحقیق تاریخ عمومی ایران از مآخذ مهم مفید بشمار است. چنانکه کتاب دیگری نیز در تاریخ گیلان هست تألیف ابن الفتح یا عبدالفتاح فوسنی از اجزاء دستگاه حکومت در فومن و لاهیجان که دارن آن را طبع کرده است و در رشت نیز طبعی مغلوط و نامطبوع از آن منتشر شده است که با وجود معایب و نقایص بسیار مخصوصاً جهت اطلاع بر تاریخ گیلان در عصر صفوی مهم است. عظاملک جوینی در واقعه تسخیر قلعه الموت بدست هولاکو در بین کتب خزائن اسمعیلیه کتابی یافته است بنام تاریخ « جیل و دیلم » که باسم فخرالدوله دیلمی تألیف شده بود و نام مؤلف نداشت. این کتاب نیز مانند بسیاری دیگر از نظائر و امثال آن ظاهراً از بین رفته است. در بین تألیفات متأخرین از کتاب التدوین فی احوال جبال شروین تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) نیز می توان نام برد که مانند سایر مؤلفات او مجموعه بی از روایات مختلف است. هر چند ذکر تمام تواریخ محلی ایران درین مقام ممکن نیست ولیکن درین فهرست از چند کتاب دیگر نیز باید نام برد که از مآخذ مهم بشمارند. از آنجمله است فارسنامه ابن البلخی که شامل تاریخ فارس و احوال بلاد آن است و قسمت عمده آن نیز مشتمل است بر طبقات سلاطین ایران پیش از اسلام. مؤلف در فارس می زیسته و گویا مانند جدش در عهد سلاجقه در آن ولایت عنوان مستوفی داشته است. ابن البلخی فارسنامه را با شارح غیاث الدین محمد بن سلکشاه (۵۱۱-۴۹۸) تألیف کرده و کتاب او از جهت احوال بلاد و طوائف فارس و اوضاع آنجا در عهد دیلم و سلاجقه متضمن اطلاعات و معلومات مفید است. دیگر شیرازنامه است تألیف احمد بن ابی الخیر زرکوب که گذشته از روایاتی راجع به رجال و شاهپرشیراز اطلاعاتی مختصر نیز در باب ملوک و اسراء فارس بدست داده است. نیز

از همین گونه است « ریاض الفردوس » تألیف میرک بن مسعود حسینی که مخصوصاً تاریخ فارس و کهکیلویه و خوزستان را تازمان شاه سلیمان صفوی، که کتاب در عهد او تألیف یافته است، شرح میدهد. دیگر تذکره شوشتر یا تذکره شوشتریه است تألیف سید عبدالله شوشتری، متخلص به فقیر و متوفی در ۱۱۷۳ ق که از احفاد سید نعمه الله جزائری بوده و خود در نجوم و تاریخ و ادب دست داشته است دیگر شرف نامه بدلیسی است تألیف شرف خان بن شمس الدین بدلیسی که در واقع تاریخ بلاد وطویف کرد بشمارست و مخصوصاً در باب اتابکان و اسراء لراز مآخذ بسیار مهم است. مؤلف خود در عهد شاه طهماسب اول و شاه اسمعیل ثانی یک چند در گیلان و سپس در شیروان و نخجوان امارت داشته است و بعد بدستگاه سلاطین عثمانی انتساب یافته است. معلومات او در باب طوایف کرد و درباره حوادث عصر خود او مهم و جالب است. بعضی از تاریخهای محلی نیز در ادوار اخیر تألیف یافته است که رجوع بآنها نیز خالی از فواید بسیار نیست از آن جمله است « بضاعه مزجاة » در تاریخ شوشتر و دزفول تألیف سید عبدالحسین بن سید عزیزالله شوشتری که آن را در سنه ۱۲۴۶ بنام محمد حسین میرزا حشمة الدولة نوه فتحعلیشاه نوشته است و دیگر آثار جعفری در تاریخ و جغرافیای فارس تألیف میرزا جعفر خورسوجی که کتاب حقایق الاخبار او در تاریخ قاجاریه و دوران سلطنت ناصرالدینشاه معروف است. دیگر مطلع الشمس است در تاریخ و جغرافیای خراسان که محمد حسن خان صنیع الدولة (اعتماد السلطنه بعد) تألیف کرده است و مشتمل بر سه مجلد است. همچنین فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن فسائی است که در عصر ناصرالدین شاه تدوین شده و گذشته از تاریخ مفصل وقایع فارس معلومات مفیدی را نیز در باب احوال بلاد و بنا در و طوایف آن ولایت متضمن است. همچنین است « تاریخ اسراء اردلان » و « تاریخ بنو اردلان » اولی تألیف محمد ابراهیم بن ملا محمد حسین اردلانی که ظاهراً در ۱۲۲۲ تألیف یافته و دومی تألیف خسروین محمد بن سینوچهر که تا حوادث سنه ۱۲۵۰ را ذکر کرده است و « حدیقه ناصریه از میرزا علی اکبر منشی کردستانی مشهور بوقایع نگار که که حوادث تاریخ کردستان را از ۵۶۴ تا ۱۳۰۹ آورده است و کتاب را بنام ناصرالدین شاه تألیف کرده است. دیگر تاریخ کاشان است یا مرآة القاسان تألیف عبدالرحیم ضرابی متخلص به سهیل که در حدود سال ۱۲۸۸ تألیف یافته و اطلاعات

سودمندی در باب رجال و خاندانها و ابنیه و عمارات کاشان با تفصیلاتی در باب احوال اجتماعی و اوضاع کشاورزی آن ولایت حاویست. دیگر تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریزست معروف بتاریخ تبریز تألیف نادر میرزا قاجار که در عهد مظفرالدین شاه قاجار تألیف شده است و ظاهراً لسان الملک سپهر آن را تهذیب و اصلاحی کرده است. همچنین آثار العجم تألیف میرزا محمد نصیر حسینی مشهور به میرزا آقا و متخلص به فرصت و نیز تاریخ بختیاری که بدستور حاجی علی قلی خان سردار اسعد بختیاری تألیف و تدوین شده است درین باب از مآخذ مفید و مهم بشمار توانند بود

تراجم و معاجم

نیز از مآخذ مهم تاریخ ایران کتب رجال و تذکرهها و وفیات شاهپرست که غالب آنها مشتمل بر معلومات مفید در باب نام آوران و بزرگان ادوار گذشته است و تحقیق تاریخ آن ادوار بدون مراجعه بدین گونه کتابها ممکن نیست. در بین این کتابها بعضی اختصاص بطبقه بعین مثلاً وزراء یا شعرا یا حکماء یا اطباء یافته اند و بعضی بطور کلی احوال شاهپیر را در بردارند. اکثر این کتابها نیز خاصه در ادوار قبل از مغول عربی است و کتابهای فارسی درین باب انگشت شمار و غالباً محدود به تذکره های شعراست. از قدیمترین نمونه های کتب مشتمل بر ترجمه احوال رجال یکی کتاب الوزراء و الکتاب است تألیف محمد بن عبدوس جهشیاری که مؤلف در ۳۳۱ در گذشته است و کتاب او شهرت تمام یافته و مآخذ بسیاری از مورخان دیگر واقع شده است. دیگر کتاب الفهرست است تألیف محمد بن اسحق وراق (متوفی ۳۵۸) و معروف باب النذیم که کتاب او در عین حال دائرة المعارف اطلاعات راجع بکتب و علوم است. دیگر کتاب تحفة الاسراء فی تاریخ الوزراء است تألیف ابواسحق هلال صابی. همچنین کتاب الفخری فی الاداب السلطانیة والدول الاسلامیه است تألیف محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن الطقطقی که در ضمن ترجمه احوال خلفا بذکر کاتبان و وزیران آنها نیز پرداخته است و از لحن انتقادی خالی نیست. دیگر تاریخ بغداد است تألیف ابوبکر خطیب بغدادی در احوال علماء و محدثین منسوب بیغداد اما در بین اینگونه کتابها از همه مفیدتر و مهم تر یکی کتاب الانساب است تألیف ابوسعید یا ابوسعید عبدالکریم محمد سمعانی مروزی (متوفی ۵۶۲) که

مشحون از اطلاعات دقیق در احوال مشاهیر رجال است. مؤلف از اهل مرو بوده است و خانواده او از علماء و اعیان شهر بوده اند و چنانکه یا قوت نقل کرده است در آنجا کتابخانه های معتبر داشته اند. عبدالکریم سمعانی کتابی هم در تاریخ مرو داشته است. وی در خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان مسافرتها کرده و کتاب او از حیث اشتمال بر اطلاعات مفید جغرافیائی درباره قری و بلادی که مشاهیر مذکور در آن کتاب بآن بلاد و قری منسوب بوده اند نیز اهمیت و بسزیت تمام دارد. کتاب الانساب بیشتر در ذکر احوال و انساب فقهاء و علماء است لیکن از اطلاعات مفید درباره دیگر طبقات مشاهیر نیز خالی نیست. این کتاب مفصل که بقول ابن خلکان در هشت مجلد بوده است حتی در زمان او، ظاهراً بسبب همین تفصیل زیاد چندان شایع نبوده است. عزالدین ابن الاثیر آن را تلخیص کرده و اللباب فی تهذیب الانساب نام نهاده است. دیگر کتاب ارشاد الاریب الی معرفة الادیب است معروف به معجم الادیب تألیف یاقوت حموی که حاوی اطلاعات مفید در باره عده زیادی از رجال مشهور است. همچنین وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان است تألیف قاضی ابن خلکان (متوفی ۶۸۱ ه. ق) که از روی مآخذ معتبر تألیف یافته و حاوی شرح حال عده زیادی از مشاهیر رجال است که تاریخ وفات آنها را مؤلف توانسته است ضبط کند. ابن خلکان در غالب موارد مآخذ و منابع اطلاعات خود را ذکر می کند و در بعضی مواقع حتی مطالبی بعین عبارت از آن مآخذ نقل می نماید^{۶۰}. وفیات الاعیان مکرر در ایران و مصر چاپ شده است و دوسلان آن را بانگلیسی نیز ترجمه کرده است. دیگر کتاب الوافی بالوفیات است تألیف صلاح الدین صفدی (متوفی ۷۶۴) و وفیات الوفیات تألیف ابن شاگرد الکتبی که هر دو تکمله و ذیل ابن خلکان بشمارند. دیگر کتاب مرآة الجنان و عبرة الیقظان است تألیف امام ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی (متوفی ۷۶۸) که بر حسب توالی سنین بضبط ترجمه احوال رجال پرداخته است. کتب رجال مخصوصاً در ادوار بعد از عهد مغول گاه به ترتیب مشاهیر قرون تألیف یافته اند مثل مشاهیر قرن تاسع یا ثامن و غیر آنها و گاه به ترتیب طبقات مثل طبقات حنفیه و طبقات شافعیه و طبقات فقها یا طبقات نجاه و طبقات اطباء، و امثال آنها که البته سورخ هرگز از مراجعه بآنها بی نیاز نیست و ذکر فهرستی از آنها علی الخصوص

که بعضی از آنها نیز جز بندرت با تاریخ ایران چندان ارتباط ندارند در اینجا سوجب تطویل خواهد بود.

در زبان فارسی از نظائر اینگونه کتب تاحدی تذکره های شعر است. از آنجمله است لباب الالباب عوفی که مخصوصاً راجع بصدور رجال قبل از عهد مغول محتوی اطلاعات مفید است و نیز تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی که از آن در باب شاهزادگان تیموری و مشایخ و بزرگان عهد آنها اطلاعات سودمند میتوان بدست کرد. چنانکه از تحفه ساسی و تذکره نصرآبادی اطلاعات مفید راجع به احوال عامه در عهد صفویه بدست توان آورد. همچنین است هفت اقلیم امین احمد رازی که معلومات جغرافیائی آن هم قابل توجه است و نیز آتشکده آذریگدلی که راجع به عهد افغانه و نادر محتوی اطلاعاتی است و نیز مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت و انجمن خاقان تألیف فاضل خان راوی که راجع باحوال شاهزادگان و مستوفیان و رجال عهد قاجار بعضی اطلاعات بدست می دهند و نظائر و امثال آنها بسیار فراوان است و برای فهرستی از مشهورترین آنها می توان بکتاب تاریخ ادبیات فارسی تألیف آته و تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضا زاده شفق که تاریخ ادبیات آته را نیز بفارسی کرده است رجوع نمود. چنانکه گفته شد در غالب این تذکره ها بعضی معلومات راجع بسلاطین و امراء و وزراء و صدور که غالباً بشاعری نیز شهرت داشته اند هست و از بعضی دیگر اطلاعات جغرافیائی و تاریخی مفید بدست می آید و البته هر چند از آنها می توان تاحدی بذوق و هنر رایج در هر دوره ای وقوف یافت لیکن معلومات تاریخی آنها را بسبب عدم دقتی که غالب آنها در مورد ذکر سنین و وقایع داشته اند باید با نهایت احتیاط تلقی نمود و غالباً باید آن معلومات را با آنچه از دو این شعرا و مآخذ دیگر برمی آید تطبیق و تلفیق نمود. فرهنگ سخنوران ایران تألیف دکتر خیابور نیز برای استفاده از این تذکره ها مرجع مفید است. البته نقص آن کتاب این است که بسیاری از تذکره ها در آن فهرست نشده است ولیکن در هر حال راهنمایی سودمند است. نیز از مآخذ مهم فارسی در باب ترجمه احوال مشاهیر غیر از تجارب السلف که ترجمه و تکمله کتاب الفخری بشمار است یکی کتاب نسائم الاسحار من لطائم الاخبار است که مؤلف آن معلوم نیست و بموجب حدسی آن را تألیف ناصرالدین منشی کرمانی دانسته اند (؟). این کتاب ترجمه احوال عده ای از وزراء و رجال اسلامی ایران را تا عهد ایلخانان

مآخذ ترکی

در تاریخ ایران بعد از اسلام منابع دست اول البته منحصر بکتابهای فارسی یا عربی نیست. در طی ادوار مختلف بعضی اقوام و طوایف روابط خاصی با سلاطین ایران داشته‌اند و ازین رو در تواریخ آن اقوام که هم بزبان آنهاست بمناسبت اطلاعاتی از بعضی احوال و حوادث آن ادوار آمده است. چنانکه در باره عصر مغول و تاتار اطلاعات مختلف در مآخذ مغولی و چینی هست و در باره عهد ترکمانان و صفویه نیز در مآخذ گرجی و ارمنی معلومات بدیع آمده است. غالب این مآخذ بوسیله شرق شناسان و متخصصین یکی دوزبان فرنگی ترجمه شده است و در دسترس هست و محقق تاریخ ایران باید از آنها بهره بجوید. از آن جمله مآخذ ترکی در باب تاریخ عهد صفویه و همچنین در باب کیفیت روابط بین دولتین ایران و عثمانی در ادوار بعد از صفویه بسیار مهم است. بعضی ازین مآخذ عبارتست از صورت اسناد و منشآت و فتح نامه ها و عهدنامه ها که اهمیت خاص آنها پوشیده نیست ولیکن غیر از اینگونه اسناد رسمی بعضی تواریخ نسبتاً قدیم ترکی هم در دست هست که از جهت اشتهال بر معلومات در باب حوادث فیما بین دو مملکت سودمندست^{۶۱}. این گونه وقایعنامه های ترکی غالباً از ارزش ادبی نیز خالی نیست و از مهمترین آنها تاج التواریخ است تألیف مولانا سعدالدین بن حسن جان معروف به خواجه افندی که تاریخ عثمانیه را تا سلطنت سلطان سلیم اول نوشته است. سعدالدین از مقربان سلطان محمد سوم و سلطان سلیم و هم سربی و لالای سلطان مراد ثالث بوده است و در اواخر عمر عنوان مفتی قسطنطنیه داشته است. سبک نگارش او متکلف و مصنوع است و از لحن مبالغه و حماسه خالی نیست و مخصوصاً در آنچه راجع بادوار قبل از عهد خویش نوشته است سخنانش از افسانه و مبالغه مشحون افتاده است. مع ذلک در باب وقایع عصر خویش از مآخذ مهم بشمار است. بهر حال مندرجات کتاب وی در باب سلطان سلیم از جهت تاریخ ایران خالی از فواید نیست. کتاب در قسطنطنیه چاپ شده و قسمتهای مختلف آن نیز بایتالیائی و لاتینی و انگلیسی نقل و نشر شده است. همچنین کتاب مآثر سلیم خانی در تاریخ سلطان سلیم اول عثمانی مرجع مفیدی است. این کتاب تألیف مصطفی ابن جلال مشهور به جلال زاده از منشیان و مستوفیان ترك در

(حدود ۷۲۵) حاویست. دیگر کتابی است بنام آثارالوزراء تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی که در نیمه دوم قرن نهم تألیف یافته است و مؤلف از منشیان و دبیران دستگاه خواجه قوام الدین نظام‌الملک خوafi وزیر سلطان حسین بایقرا بوده و کتاب او با وجود اشتهال بر سرقات و انتحالات بسبب احتواء بر بعضی منقولات که اصل آنها ازین رفته است (مثل آنچه از کتاب مقامات ابونصر مشکان آورده است) حائز اهمیت خاص است. دیگر کتاب دستورالوزراء است تألیف غیاث‌الدین معروف به خوند میر که شامل ترجمه احوال شاه‌پرویز شاه اسلام و ایران است تا انقراض تیموریان و بعضی مطالب آن بانسائم الاسحار و آثارالوزراء شباهت تمام دارد و شاید مآخذ هر سه کتاب یکی بوده است.

درین کتب متأخر فارسی نام مجالس المؤمنین قابل ذکرست که قاضی نورالله شوشتری در حدود ۱۰۱۰ بیان آورده است و کتابی است در ترجمه احوال و آثار مشاهیر علماء و فقهاء و سلاطین و امراء و شعراء که غالب آنها را مؤلف بتشیع منسوب داشته و با آنکه درین مورد دعاوی او از تعصب و مبالغه خالی نیست کتاب او بهر حال از جهت اشتهال بر نکات و معلومات مفید کم نظیر و بسیار سودمندست و البته درین کتب تراجم ادوار بعد نام روضات الجنات را که عربی است و نامه دانشوران و ریحانة الادب را که هر دو فارسی است باید ذکر کرد و برای فهرست جامع سائر کتب مفید رجالی باید بفهرست‌های سهم و مفصل رجوع نمود اما کتاب رجال عهد ناصری تألیف دوستعلی خان معیرالممالک را که بطور متفرق در مجله ادبی یغما در تهران انتشار یافته است نباید ناگفته گذاشت. این کتاب شرح حال مشاهیر شاهزادگان و امراء و وزراء و رجال عهد ناصری است و اطلاعات سودمندی در باب اوضاع آن زمان در بردارد و البته در باب اعداد و تاریخهای آن دقت و احتیاط لازم است. همچنین از سلسله مقالات موسوم و فیات معاصرین از محمد قزوینی و کتاب دانشمندان آذربایجان تألیف محمد علی تربیت و کتاب رجال آذربایجان در عصر شروطیت تألیف مهدی مجتهدی و هم از کتاب مختصر رجال صدر شروطیت منسوب به حاج میرزا ابوالحسن علوی که نیز در مجله یغما انتشار یافته است در اینجا باید یاد کرد.

قرن دهم هجری است. در این کتاب (مخصوصاً فصول ۱۰ و ۱۷ و ۱۸ آن) اطلاعاتی در باب جنگهای سلطان سلیم با ایران آمده است که برای تحقیق تاریخ عهد صفویه مرجعی مفیدست.^{۶۲} نیز تاریخ پچوی که عبارتست از تاریخ آل عثمان از سلطنت سلطان سلیمان تا وفات سلطان مراد چهارم (۱۰۴۹) از این لحاظ خالی از فایده نیست. مؤلف خود از رجال و مستوفیان و حکام و عمال دربار عثمانی بوده است و ابراهیم پاشا نام داشته است و کتاب او که با اسلوبی ساده نوشته شده است ضمن سایر فواید حاوی اطلاعاتی مفید در باب بعضی از منازعات بین ایران و عثمانی است. این کتاب نیز در دو جلد در قسطنطنیه بطبع رسیده است. همچنین قراچلبی زاده کتابی بنام «سلیمان نامه» نوشته است که شامل تاریخ سلطان سلیمان عثمانی است و از فوایدی خالی نیست. نیز سلانیکلی تاریخ عثمانی را از سلطنت سلیمان تا سال ۱۰۰۰ هجری نوشته است که کمال پاشا زاده هم که در عهد سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان سی زیسته است کتابی در «تاریخ آل عثمان» تألیف کرده است. همچنین نعیمای وقایع عهد سلطان مراد سوم و دوره فترت بعد از عهد او را تا سال ۱۰۷۰ نوشته است و سبک بیان او صریح و دقیق و عاری از تکلف است. همه این تواریخ و کتابهایی از آن قبیل برای تحقیق در تاریخ جنگهای ایران و عثمانی و روابط بین دو مملکت اهمیت بسیار دارد. نیز در ردیف مآخذ ترکی ذکر سیاحت نامه اولیاء چلبی و تألیفات طاش کوپر زاده و کاتب چلبی ضرورت دارد و بهر حال در تحقیق تاریخ ایران از رجوع باین گونه منابع بی نیازی نمی توان بود.

از مآخذ غیر اسلامی : مغولی

در باره تاریخ مغول نیز که ذکر آن رفت مآخذ مغولی قدیم بی شک اهمیت تمام دارد. البته طوایف مغول قبل از چنگیز خان خط و کتاب نداشته اند و یا لاقلاً چیزی از آن بما نرسیده است. در واقع اولین آثار مکتوب این قوم ظاهراً یاسای چنگیز بوده است که نسخه هایی از آن را بخط والقبای ایغور و بزبان مغول سی نوشته اند و ضبط سی نموده اند و هنگام جلوس خان تازه یا در موقع فرستادن لشکر بروفق آن رفتار سی کرده اند. همچنین بتقلید از آنچه نزد چینی ها رسم بوده است این قوم نیز سخنان فرمانروایان خویش چنگیز خان

و اخلاف او را ضبط سی کرده اند و آن را بنام ترکی بیلک (حکمت و معرفت) تعلیم سی کرده اند. از اینها گذشته چنگیز و اخلاف او بتاریخ علاقه یی نشان سی داده اند و همین امر سبب سی شده است که بضبط روایات تاریخی نیز تا حدی اهتمام کنند. مع هذا این روایات تاریخی که راجع بمفاخر و مآثر چنگیز و قوم او سی بوده است غالباً از اساطیر و قصص مشحون است. بهر حال در بین مغول بر حسب مقتضیات محیط و باقتضای تمایلات طبقاتی و عوامل دیگر روایات محلی مختلف در باب سرگذشت چنگیز خان و اسلاف او رواج داشته است که باقصه ها و افسانه های غریب آسپخته بوده است. از جمله روایتی از تاریخ مغول با ترجمه چینی آن در دست است که موسوم است به «تاریخ سری مغول» و آن در حدود سنه ۱۲۴۰ میلادی در مغولستان تدوین شده است. این کتاب باتمام وقایعنامه های دیگر این تفاوت را دارد که بهیچوجه محتوی ذکر تواریخ و سنین وقوع حوادث نیست و بدین سبب روایات آن زیاد مغشوش بنظر سی رسد و در واقع تا حدی حماسه قومی مغول بشمار سی آید.^{۶۳} تاریخ سری مغول در نسب نامه یی که برای چنگیز خان ذکر کرده است نژاد و تبار او را به نسل گرگی سی رساند که با گوزنی ماده در آسپخته است. بدینگونه نسب نامه چنگیز درین حماسه مغولی یادآور قهرمانان افسانه یی دیگر مثل رمولوس 1 و بخت النصر و فریدون و امثال آنهاست. مآخذ مغولی دیگر در باب تاریخ مغول کتابی بوده است مشهور به «التان دبتیر 2» یعنی «دفتر زرین» که ظاهراً اصل مغولی آن ازین رفته است. اما هم قسمت عمده آن در جامع التواریخ رشیدی نقل شده و هم ترجمه چینی آن تحت عنوان «چنگ ووتسین چنگک لو 3» یعنی «گزارش جنگهای چنگیز خان» باقی مانده است و این کتاب نیز مانند تاریخ سری مغول مشحون است از افسانه های غریب غیر معقول که بهر حال از نظر مورخ جالب و قابل توجه است.^{۶۴}

مآخذ چینی

راجع به تاریخ مغول بعضی مآخذ چینی نیز مخصوصاً در خور توجه است. البته مسلمین با چین درین دوره ارتباط زیاد داشته اند و عبث نیست که رشیدالدین در جامع التواریخ خود به بیان تاریخ چین نیز اهتمام کرده است.^{۶۵} در هر

صورت بسبب روابط مستمر بین چین و ایران در آن روزگاران بعضی اطلاعات سودمند راجع باندوره از تاریخ ایران در مآخذ چینی بدست می آید. از آنجمله است گزارش سنگ هونگ¹ سفیر چین که از جانب خاقان سلسله سونگ (چین جنوبی) بعنوان سفارت در سنه ۱۲۲۱ میلادی بدرگاه خان مغول آمده است تا با مغول بر ضد کلیسا عقد اتحادی کند. عنوان چینی این گزارش «سونگ تاپئی لو 2» است و آن را بزبان روسی هم ترجمه کرده اند. برای بعضی دیگر از مآخذ مهم چینی که نیز جهت تحقیق در تاریخ مغول خالی از اهمیت نیست می توان به مجلد اول کتاب برتشنایدر³ که تحقیقاتی است راجع بدوران مشهور به قرون وسطی و سبتی بر مآخذ آسیای شرقی، و همچنین بتحقیقات پلیو⁴ در مجله آسیائی رجوع نمود⁶⁶. بعقیده پلیو گذشته از گزارش سنگ هونگ قدیمترین مآخذ چینی در باب مغول کتابی است موسوم به «هسی تا شه لیو 5» که متضمن گزارشی است متعلق بسال ۱۲۳۷. دیگر کتابی است موسوم به «هوانگ یوان سنگ تسین چنگ لو 6» که متعلق است به قرن چهاردهم میلادی و غالب مندرجات آن چنانکه پلیو گفته است مطابقت دارد با روایات جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله ولیکن نسخه آن بسیار آشفته و مغشوش است. باری در بین مآخذ چینی که راجع به عهد مغول باقی است جالب تر از همه یادداشتهای روزانه سفارت یک راهب چینی است موسوم به «چانگ چون 7» که شاگردش آن را تحریر و تدوین نموده است. این راهب خود مذهب تائو داشته است و کتاب او تحت عنوان «آثار هیات سبلغین پکن» بروسی ترجمه شده است و ترجمه انگلیسی آن هم انتشار یافته است. راهب چینی درین سفرنامه هر چند غارتگریها و سهاجمات بیرحمانه مغول را با عباراتی مؤثر و جالب بیان کرده است لیکن سادگی معیشت و بی تکلفی اطوار و رسوم آنها راستوده است و آن «علائم و آثار بازمانده از رسوم و آداب عهد بسیار کهن» را که در میان این قوم باقی بوده است و طی قرنهای دراز عرضه تهنید و تغییر نشده تعلیم واقعی و آسمانی شمرده است و از اینکه بسبب تأثیر تمدن و فرهنگ چین در آن آداب و رسوم کهن رفته رفته آثار تحول و تغییر پدید آمده است اظهار تأسف و نگرانی کرده است⁶⁷. توجه باین دآوری شاید

سورخ اسروزی را از آن مایه خشونت که در زمان ما بر حسب عادت در قضاوت نسبت باین قوم رواج دارد تا حدی دور دارد و بفر تقدیر در قبول و تکرار آن مردد کند و شک نیست که مطالعه این کتاب جهت وقوف کافی بر احوال مغول برای هر سورخ ضرورت دارد.

مآخذ سریانی

سناخ سریانی، در باره این دوره از تاریخ ایران برخلاف دوره قبل از اسلام، چندان زیاد نیست. در واقع با ظهور اسلام و غلبه زبان عربی زبان سریانی از اهمیت افتاد. مع هذا از احوال شهداء نسطوری و تراجم آباء کلیسای شرقی که در بعضی از این آثار باقی مانده است برخی معلومات عمومی مفید راجع بسرگذشت این فرقه در ایران و احوال محیط و عصر آنها بدست می آید. از آنجمله غیر از وقایعنامه الیاس نصیبینی که وقایع ایام گذشته را تا اوایل قرن یازدهم میلادی شرح داده است بعضی کتب سریانی در باب حوادث جنگهای صلیبی و پاره یی حوادث عهد مغول متضمن اطلاعات مفیدست. فی المثل تاریخ میکائیل سریانی که شابو⁸ ترجمه کرده است و همچنین تاریخ مجهول المؤلف سریانی که در قرن چهاردهم میلادی در ترجمه حال یک جاثلیق نسطوری تالیف شده است راجع به عهد مغول متضمن اطلاعاتی است. همچنین وقایعنامه سریانی ابن عبری را نیز که با جزو⁹ آن را طبع و ترجمه کرده است می توان از مآخذ معتبر سریانی نام برد⁶⁸.

مآخذ ارمنی

در بین کتب قدیم و جدید ارمنی نیز برای تاریخ ایران بعد از اسلام بعضی مآخذ دست اول هست. چنانکه قدیمترین مآخذ موجود تاریخی که نام پیغمبر اسلام در آن آمده است ظاهراً کتاب وقایعنامه سبتوس¹⁰ ارمنی است. البته آنچه سبتوس درین باب گفته است بسیار مختصرست و فقط متضمن این خبرست که محمد از اعقاب اسمعیل بوده و قوم خود را بدیانت ابراهیم دعوت می کرده است. لیکن بهر حال ذکر نام محمد و دیانت او در کتاب سبتوس قابل ملاحظه است. همچنین غیر از کتاب سبتوس در روایات لئونیتوس¹¹ که تاحدی مکمل روایات سبتوس

1 - Meng Hung 2 - Mongtapeilu 3 - Bretschneider 4 - Pelliot 5 - Hsi ta Che lio
6 - Huang yuan sheng ts'in chen lu 7 - Ch'ang Ch'un 8 - Chabot 9 - Budges 10 - Sebeos
11 - Leonitus

درباب تاریخ فتوح اعراب در بلاد ارمنیه بشمارست و همچنین در تاریخ وردان نیز اطلاعات جالب در باب تاریخ اعراب هست که در تحقیق تاریخ فتوح بلاد آذربایجان واران مفیدست. در واقع روایات ارمنی که در باب فتوح اعراب درین نواحی در دست هست با آنچه در روایات عربی نقل شده است از حیث تاریخ و هم از حیث جزئیات تفاوت دارد. مع هذا خط میر اعراب در فتح بلاد ارمن آنگونه که سبتوس نقل کرده است با آنچه در فتوح البلدان بلاذری هست چندان مغایرت ندارد. بعضی جزئیات مفید نیز گاه از روایات ارمنی بدست می آید. چنانکه از روایت سبتوس معلوم میشود که در واقعه قادسیه بالغ بر چهار هزار تن ارمنی تحت فرماندهی سرداران خویش در سپاه رستم سردار معروف ایران بوده اند. در هر حال چنین می نماید که روایات سبتوس درین باب غالباً بر روایات مسلمین ترجیح دارد و گوئی مورخین ارمنی بسبب احاطه بر اخبار و اطلاع بر احوال محل دقت بیشتری در فهم و ضبط بسیاری از وقایع بکار برده اند.^{۶۹}

باری روایات مورخین ارمنی از همان اوایل عهد اسلام قابل توجه است. فی المثل در باب نهضت بابک خرمی که ارامنه یک چند بر رغم مسلمانان او را یاری کردند و همچنین در باب افشین و ساجیان و مسافریان که در آن حدود کروفی داشتند، نیز از مآخذ ارمنی اطلاعات مفید بدست می آید. از جمله «تاریخ ارمنیه» که جاثلیق یوحنا ۱ در طی آن تاریخ ارمنیه را تا سنه ۹۲۵ میلادی شرح داده است و «تاریخ ارمنیه» تألیف اسوگیک تارونی ۲ که مؤلف در آن وقایع ارمنیه را از دوران قدیم تا سنه ۴۰۰ میلادی نقل کرده است درین زمینه اطلاعاتی مفید بدست می دهند. چنانکه نیز در باره منازعات بین سلاجقه و بیزانس در آسیای صغیر و در وقایع جنگهای صلیبی و سوانح مغول نیز بعضی مآخذ ارمنی هست. از قبیل تاریخ اریسداگس ۳، و تاریخ کیراکوس ۴ که ذکر آنها تفصیلی دارد و البته غالب آنها هم بالسنه فرنگی نقل شده است. و برای فهرست بعضی آنها بتحقیقات کسانی مثل هوبشمان و شاه نظریان ولوران و کانار ۵ باید رجوع کرد.^{۷۰}

در دوره مغول، ارامنه نیز مانند نصاری فرنگ ،

گذشته از سعی در امر تجارت اقدام و اهتمام جهت تبلیغ آئین عیسی هم بخرج می داده اند. بموجب روایت روبروکی ۶ یکی از ارامنه در دربار منکوقا آن منصب عالی داشت. همچنین این قوم در ترکستان نیز صوبه بر پا کرده بودند. ازین جهت در آثار باقیمانده از ادب ارمنی اطلاعاتی نیز در باب قوم مغول و تاریخ آنها بدست می آید که هر چند روی هم رفته بقول پارتولد از حیث کثرت و وفور پپای مآخذ اسلامی و اروپائی نمی رسد و ولیکن برای تحقیق تاریخ ایران در آن دوره خالی از اهمیت نیست.^{۷۱} بهر حال در باره حوادث عهد مغول و تا تا در آثار مالکیا ۷ و وانا کون ۸ و کیراکوس و وردان ۹ اطلاعات سودمند آمده است. یادداشت های مالکیا مخصوصاً با تاریخ سلطان جلال الدین ارتباط دارد و در مجموعه بروسه آمده است (۱۸۷۱) چنانکه راجع باحوال تیمور و اخلاف او تاریخ طوماس ارزروسی معروف به توماس ستسوپ ۱۰ (= مدزوف) بسیار مفیدست و در آن اطلاعاتی در باب سلسله های ترکمان نیز آمده است. قسمتی از این کتاب طوماس را نو ۱۱ و همچنین بروسه (۱۸۷۱) بفرانسوی ترجمه کرده اند و در آن باب ولادیمیر مینورسکی ۱۲ نیز در یادنامه پرفسور محمد شفیع موسوم به ارمغان علمی (لاهور ۱۹۵۵) مقالتهی تحقیقی نوشته است.^{۷۲}

در باره دوره صفویه کتاب «وقایع سنین» آراکل ۱۳ تبریزی مآخذی جالب است که مخصوصاً شامل حوادث بین سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۶۶۵ میلادی است و در آن از مصائب و آلام ارامنه در عهد شاه عباس اول سخن رفته است. این کتاب را نیز بروسه بفرانسوی ترجمه کرده است. کتاب دیگر تاریخ زکریای شماس ۱۴ متوفی در ۱۶۹۹ میلادی است که در باب تاریخ عهد صفویه و همچنین دوره قبل از آنها نیز، با وجود اشتغال بر قصه ها و افسانه های مختلف، فایده بسیار دارد. این کتاب وی هر چند فاقد دقت و انتقاد است و مخصوصاً از خلط و التباس در حوادث و اشخاص خالی نمانده است چنانکه در بیان تاریخ جهان شاه ترکمان و اخلاف او و سلسله قره قوینلو و آق قوینلو را بهم خلط کرده است بعلاوه تمایل زیادی بنقل قصص و افسانه های عجیب نشان داده است با اینهمه درین

1 - Jean Catholicos

2 - Asoghik de Tarom

3 - Arisdagués (= Aristakes)

4 - Kirakos

5 - Hübschmann, Chahnazarian, Laurent, Canard

6 - Rubruquis

7 - Malkia

8 - Vanacon

9 - Vardan

10 - Thomas de Medsop

11 - Nève

12 - Minorsky, V.

13 - Arakel de Tauriz

14 - Zakaria le Diacre

کتاب اطلاعات سودمند راجع به آندوره از تاریخ بدست می‌آید وی چنانکه خود تصریح کرده است در نقل مندرجات کتب دیگر تقیدی بصحت مطالب و نقد روایات نداشته است و چون هر چه خواننده و شنیده نقل کرده است کتابش مشتمل بر قصه های باطل و حاوی اغلاط و اشتباهات تاریخی شده است و او از ساده دلی گناه این اغلاط و اشتباهات را بگردن مآخذ خویش انداخته است. باری ازین روایات مختلف بعضی راوی از مادر یا مادر بزرگ خود شنیده و بعضی را بچشم خویش دیده و یا از اشخاص مطلع اخذ کرده است. گذشته آن در بعضی موارد نیز بنقل مندرجات و روایات دیگران خاصه آراکل تبریزی پرداخته است. در ترتیب حوادث و نام سلاطین هم خلطها کرده است. چنانکه در باب شاه اسماعیل و شاه طهماسب برای وی اشتباه دست داده و قبل از شاه عباس از سه شاه اسماعیل نام برده است. از سلطنت شاه طهماسب تعریف زیادی کرده او را « مردی پرهیزگار، محافظه کار، دوستدار نصاری، عاری از خست، معتدل در اکل و شرب و مقتصد در لباس، بی تظاهر، که مثل عامه مردم لباس می پوشد» معرفی کرده است. درباره شاه عباس قصه های جالب و از گردش های او کسه بالباس مبدل و گاه بعنوان خرده فروشی دوره گرد میگردیده است و همچنین از جنگها و سیاستها او حکایات بدیع نقل کرده است. درباره این پادشاه بالحنی آمیخته به نفرت می گوید « حيله گر بود . . . و دلش آکنده بود از شیطنت» همچنین مؤلف نسبت بایرانیها بغض و نفرت بارزی از خود نشان می دهد. از جمله یک جا وقتی از قضیه قتل حمزه میرزا پسر شاه خدا بنده سخن می گوید می نویسد « قوم ملعون ایران مرتکب گناهی شد». جای دیگر بمناسبت شرح عیاشی ها و هرزگی های شاه عباس، درباره ایرانیها بدین گونه اظهار نظر می کند: « ایرانیان که شهوتران و نفس پرست و هرزه هستند با هر کس که توانند زنا می کنند اما اگر کسی بزنهاشان نگاه کند این کار را گناه بزرگ تلقی می کنند و اهانتی در حق خویش می شمارند». زکریا در باب شاه سلیمان صفوی نیز قصه های حیرت انگیز می گوید و او را متهم بقتل مادر و خواهر و پسر خود می کند و اینها ظاهراً شایعاتی بوده است که در بین ارامنه آن زمان راجع باین پادشاه رواج داشته است. زکریا در تاریخ

۴ ژوئن ۱۶۷۹ میلادی بروزگار شاه سلطان حسین وقوع یک زلزله بسیار شدید را در حدود ایران ضبط کرده است که می گوید دنباله آن چند هفته طول کشید. پیش از آن علائم وحشتناکی در آسمان مشاهده شد که عبارت از ظهور ستاره دنباله دار بود که قریب یک هفته گاه در آسمان ظاهر میشد. تفصیل این علائم و آیات سماوی را زکریا با لحنی آمیخته بمبالغه زاهدانه بیان می کند و اینهمه را از آثار غضب خداوند نسبت بخلق می شمارد. نیز از دوره شاه سلطان حسین روایاتی در باب احوال ارامنه ایروان و نخجوان بدست می دهد که رنگ سبالغه دارد. همچنین اشاره بی بداستان بودن و بزور گرفتن دختران رعیت برای شاه در کتاب او هست که نیز گزاف بنظر می آید و احتمال دارد بعضی از حکایات راجع بعهد شاه عباس اول را درین روایت خلط و تکرار کرده باشد. تاریخ زکریا بوسیله بروسه بفرانسوی ترجمه شده و در ضمن مجلد دوم «مجموعه مورخین ارمنی» او بطبع رسیده است. ۷۳ این کتاب برای حوادث بعد از شاه عباس اول و وقایع سرحدات شمال غربی ایران و احوال ارامنه در آن ادوار بسیار مفید بنظر می آید و البته در استفاده از روایات آن توجه بتحریفات و اشتباهاتی که بعهد یا سهو در آن روی داده است ضرورت دارد.

از مآخذ بدیع که در باب تاریخ سقوط صفویه هست نیز می توان تاریخ «ایسانی»¹ یا اشعیاء ارمنی را ذکر کرد. مؤلف که جاثلیق ارامنه بوده است در ۱۷۲۷ میلادی یا دو سالی قبل از آن وفات یافته است. این کتاب در باب حوادث دوران انحطاط صفویه و انقلابات قفقاز و گرجستان در اواخر آن عهد از مراجع مفید است. مؤلف معاصر شاه سلطان حسین بوده است و نیز خود در دوره انقلابات قفقاز یک چند در دستگاه اسیر گرجستان بسر می برده است.

اشعیاء در آغاز کتاب بیعضی مآخذ یونانی و سریانی ولاتینی و حتی ارمنی که در باب تاریخ قدیم ایران متضمن اطلاعاتی بوده است اشارت کرده و از آنها نام برده و مخصوصاً فصل جداگانه بی بتاریخ سلاطین صفویه اختصاص داده است. روی هم رفته قضاوت او درباره شاهان صفویه ملایم تر از قضاوتی است که زکریا کرده است و تأثیر آراکل که اشعیاء نیز غالب مطالب خویش را از او منقول می شمارد درین قضاوت و بطور

کلی درین قسمت از تاریخ او پیداست. درباره شروع انحطاط صفویه وی ملاحظاتی قابل توجه بدست می دهد. بموجب قول او در عهد سلطنت شاه سلطان حسین نه فقط خراج و جزیه بی را که از ارامنه می گرفتند ناگهان چندین برابر کردند بلکه از عشایر و ترکمانان هم مالیاتهای هنگفت تازه مطالبه نمودند. برحسب روایت وی « تمام این مصائب که عبارت از بدعت های تازه بود اضافه شد بر تحمیلات قدیم که برشانه مردم باری سنگین می نمود » بعلاوه تبدیل و تغییر دائم و مستمر عمال دولت مثل خان و سلطان و وزیر و داروغه و تجویدار که بر خلاف سابق متصل عوض میشدند و با تقدیم هدیه و رشوه شغل تازه بی گرفته بزور مردم را غارت می نمودند و جیب خود را پر می کردند این بار را گران تر می کرد. این احوال بقول جاثلیق ارسنی عهد صفویه را از دوران قدیمتر متمایز و جداسی کرد. علی الخصوص که بقول وی « حافظان شریعت و ارباب محاضر و مفتیان و شیخ الاسلام و شیوخ و قضاة نیز در این امر همان طریقه حکام را مسلوک می داشتند ^{۷۴} » .

این شدت عمل و جور و تعدی که بسبب بیحالی سلطان از دست عمال صادر میشد مخصوصاً نسبت به اهل ذمه شدیدتر بود و باین ملاحظاتی جای تعجب نیست که در آن ماجرا فی المثل حتی زرتشتی ها نیز با افاعنه یاری کرده باشند. بعقیده اشعیا چون ایرانیها قواعد و رسوم راجع بجزیه و خراج را که مسلمین می بایست در باب اهل ذمه رعایت کنند نقض کردند و فزونتر از آنچه بموجب این قواعد می بایست از آنها اخذ کنند بزور از آنها مطالبه نمودند « عقوبت الهی » بر آنها نازل شد و در واقع بی سامانی و پریشانی ناشی از بیحالی سلطان و تجاوز و تعدی عمال دولت سبب پریشانی احوال آنها گشت و بقول اشعیا « ثروت مملکت نقصان پذیرفت ». مع هذا در تبیین این احوال و در ذکر مفاسد و بی دینی و خشونت و بیان بیرحمی و دیوانگی و اختلاف و معاندت ارکان و عمال دولت صفویه لحن کلام این جاثلیق ارسنی از اغراق و مبالغه خالی نیست .

چنانکه از کتاب اشعیا بر می آید در او اخر عهد صفویه سوء اداره و ظلم و تعدی عمال و حکام دولت مخصوصاً در بلاد قرا باغ و ایروان و قفقاز موجب نارضائی دائم رعایای آن حدود بوده است. این ظلم و تجاوز قطعاً از اسباب عمده اختلال و انحطاط قوای دولت صفویه شده است. درست است که

احتمال دارد در بیان و توصیف آن قدری مبالغه شده باشد لیکن بی شک اگر کتابهایی از اینگونه در سایر نقاط ایران و فی المثل بدست یهود و زرتشتی ها و مسلمین اهل سنت تألیف یافته بود یا بهر حال در دست می بود قطعاً نمونه های بسیار دیگر از اینگونه مظالم و فجایع که حاصل و نتیجه سوء تدبیر و سوء اداره سالهای اخیر حکومت صفویه بود بدست می آمد. از کتاب زکریا و کتاب اشعیا نمونه های بسیار حاکی از این سوء اداره و ظلم و تعدی می توان نقل کرد. فی المثل در ارسنی بجه بی را که شاگرد کفشدوز بود بردند و بزور ختنه کردند. آنوقت چند سال بعد بیچاره را گرفتند و براو تهمت مسلمانی نهاده باین بهانه که از اسلام بیرون شده است بشکنتجه هلاک کردند. این داستان را سورخ ارسنی با آب و تابی تمام ذکر کرده است. همچنین بموجب روایتی دیگر یک خان کرد عاشق زنی ارسنی شد و چون خواست بدو دست درازی کند برادر آن زن در رسید و کرد را کشت و فرار کرد. زن را گرفتند و بیس خان بردند. هرچه تأکید کرد که در دفاع از ناموس خویش به چنین کار اقدام کرده است مفید واقع نشد. خان از او درخواست که یا مسلمان شود یا تن به هلاک در دهد و زن ناچار تن بمرگ داد و کشته شد. بر حسب داستانی دیگر شاه سلطان حسین از یک دختر گیلک خوشش آمد. دستور داد که چند دختر بهمان شکل و صورت پیدا کنند و برای حرمسرایش بیاورند. عمال و عوانان همه جا دنبال دختران گشتند. بدروغ آوازه در افکندند که عده بی از یک شیعه شده اند و باید دختران ایرانی بانها شوهر کنند و بانها زبان (فارسی ؟) بیاسوزند. آنوقت همه جا بجستجوی دختر برآمدند دختران مردم را گرفتند و بعد از آنکه مبلغی از پدر و مادرشان بستند آنها را آزاد کردند. چنانکه تنها حاکم ایروان پانصد تن دختر دوشیزه را باین بهانه گرفته بود و تا از کسانشان پولی نگرفت آنها را رها نکرد. می گویند بعضی از این دخترها را که کسانشان پولی ندادند یا نداشتند که بدهند پیش شاه فرستادند و او چون آنها را نپسندید همه را بنوکران و غلامان خویش داد.

نظیر این حکایات که صیغه مبالغه و گزاف در آنها مشهودست در روایات این مورخان ارسنی هست. حکایت بدرفتاری حکام در امر وصول باج و خراج هم آنچنانکه ازین روایات بر می آید خود داستانی دیگر بود. مثلاً عشریه خراج وصول شده را که همان را بایست بخرانه پادشاه برسانند بر اصل

خراج می افزودند و آن را رأساً و دوباره از رعیت می‌ستدند. فرزندان رعایای نصاری راسی گرفتند و آنها را بزور وامیداشتند بترك دين و مذهب خویش بگویند.

اشعیا در باب افغانه بخطررفته است. اصل آنها را از قوم قفقازی موسوم به « اغوان 1 » پنداشته است. وی گمان برده که تیمورلنگ ۲۰ هزار خانوار از اجداد این قوم را از بلاد قفقاز کوچ داده است و در حدود خراسان و قندهار ساکن کرده است و از آن پس این طوایف که در اصل مسیحی می‌بوده‌اند بدیانت اسلام درآمده‌اند. حاجت بتوضیح نیست که بین افغانه با اقوام قفقازی اغوان سناسبتی نیست. نه از جهت تاریخ و نه از جهت زبان. در بین مقدمات انحطاط و ضعف دولت صفوی اشعیا تفصیلات زیادی راجع بحوادث شیروان و مخصوصاً راجع بشورش ستمد لزیگی‌ها و اقدام طوایف سنی و حشی گونه آن قوم در فتح شماخی و قلع و قمع و استیصال شیعه قزلباش در آنجا بیان می‌کند و خونریزیها و تعدیات آن طوایف را با بیانی مؤثر باز می‌نماید. مع هذا بموجب قول اشعیا شاید سلطان حسین بسبب اشتغال خاطر با سر افغانه نتوانست جهت دفع این فتنه لزیگی‌ها که اسراء گنجه و ایروان را نیز مضطرب کرده بود اقدام جدی بنماید. لزیگیه در آن نواحی تاخت و تازی وحشیانه و قتل و غارتی هولناک پیش گرفتند. بعضی از اهل گنجه درین احوال از ترس لزیگی‌ها ناچار متوسل به و خشک سلطان اسیر گرجی شدند. و خشک نیز بان حدود لشکر برد و این دفعه گنجه و شمکور و بردع تا نزدیک گلستان دستخوش گرجیها قرار گرفت و آنها درین غارت و تعدی حتی بر ارانسه نصاری نیز ابقاء نکردند و بدینگونه آنچه از تجاوز لزیگی‌ها بازمانده بود بدست گرجیها برباد رفت و سقوط صفویه بدست افغانه که پتر امپراطور روس و همچنین سلطان عثمانی را بهوس مداخله در امور ایران انداخت و خشک را نیز که دلش بجانب پتر سلطان روس متمایل بود بهوس کسب استقلال افکند ۷۰ و قرا باغ و آذربایجان و قفقاز عرضه تاخت و تاز و دستخوش تجاوز و تعدی گرجیان واقع شد. بدینگونه بود که کلام اشعیا در باره وضع انحطاط و سقوط صفویه مصداق واقعی یافت آنجا که می‌گوید: « همه کس داند که چون خانه یا عمارتی بزرگ یا خرد مستعد انهدام گردد نخست دیوار و پی از یکدیگر جدا

میشود و شکاف بر می‌دارد سپس سقف فرو می‌نشیند و آنگاه بام خود فرو می‌ریزد و همین قضیه بود که برای دولت ایران اتفاق افتاد ۷۶ ». نیز از مآخذ ارمنی کتاب ابراهام است از ارانسه کرت که در اچمیادزین می‌زیسته است و کتابی دارد بنام « سرگذشت من و نادر پادشاه ایران » که ترجمه آن هم در مجموعه « بروسه » آمده است ۷۷. درین کتاب اطلاعات جالبی بخصوصاً در باب مقدمات سلطنت نادر و اجتماع معروف دشت مغان آمده است که بسیار قابل توجه است. این مؤلف خود شاهد عینی وقایع بوده و در ضمن آن ماجری احوال مسلمین و ارانسه قفقاز را بشرح بازگفته است و داستان جنگ طهماسب (قلی) خان مزبور را با عثمانی‌ها قبل از شروع سلطنت رسمی نادر بیان نموده است و درین جنگ برخلاف روایات سورخین ترك وی بتلفات سنگینی که بر ترکان وارد آمده است اشاره کرده است و خود در قسمتی از میدان جنگ عده زیادی از مجروحان را بچشم دیده است. شرح مجلس صحرای مغان که وی در مصاحبت خان ایروان و بدعوت طهماسب قلی خان یعنی همان کسی که بعد بعنوان نادرشاه خوانده میشود در آنجا حاضر بوده است نیز با بیانی جالب و دلاویز بقلم وی تجسم یافته است. وضع خیام و سنازل صحرای مغان و زمستان سرد و برف و سرمای ژانویه سال ۱۷۳۶ در حضور رجال و اعیان رادر آنجا با بیانی واضح شرح داده است و مشاهیر رجال و اعیان و وزراء و اسراء حاضر در آن مجلس سلام را که بمناسبت عید فطر منعقد شده بود و همچنین تشریفات دیگر آن ایام را بادقت و حتی با ذکر هیأت لباس و سر و وضع نادر در آنجا وصف کرده است. در آن مجلس از قرار روایت وی یک سفیر از دولت عثمانی و نیز یک سفیر از دولت مسکو حضور داشته‌اند. جریان مذاکرات و امضاء طومار راجع بقبول شرایط سلطنت نادر در این کتاب بتفصیل آمده است. چنانکه تفصیل خلعتها و تشریفات هم که نادر با اعیان و خوانین و رؤسا و اسراء داده است در آنجا ضبط شده است.

همچنین ، در بین مآخذ ارمنی راجع به استیلاء افغانه و سقوط صفویه گزارش پطرس گیلانتس 2 مورخ ارمنی را می‌توان ذکر کرد که ترجمه انگلیسی آن بقلم دکتر میناسیان انتشار یافته است. درین کتاب نیز راجع بحوادث مقارن

عهد سقوط صفویه اطلاعات بدیع و بالنسبه دقیق آمده است. در واقع با آنکه سابقاً نیز ترجمه‌یی از روی گزارش پطرس بقلم پرفسور پاتکانف¹ بزبان روسی انتشار یافته بود (۱۸۷۰) لیکن ترجمه جدید انگلیسی سیناسیان علاوه بر فواید مهم تاریخی دیگر متضمن این فایده نیز هست که استفاده از آن را برای تعداد بیشتری از اهل فضل ممکن کرده است. کتاب در واقع عبارتست از گزارش وقایع هجوم افغانه و احوال ارامنه ایروان. مؤلف آن گزارش را برای سیناس نام اسقف اعظم ارامنه که خود مقیم حاجی طرخان بوده و با اولیاء دولت روس نیز ارتباط داشته است نوشته است. پطرس گیلانتس منقارن وقوع این حوادث مقیم رشت بوده و تفصیل حوادث را از زبان کسانی که در آن ایام از نقاط مختلف در حال توارى و فرار و عبور بگیلان می آمده اند یادداشت کرده است. چون گزارش را برای اسقف اعظم و شاید تا اندازه‌یی برای استفاده سیاست روس نوشته است مطالبش ظاهراً خالی از مبالغه و تعصب نباشد اما بهر حال فوایدی در آن هست که در کتابهای فارسی آن زمان نیست. این کتاب اخیراً نیز بفارسی نقل شده است.

ساخته گرجی

بعضی از ساخته گرجی نیز متضمن پاره‌یی اطلاعات در باب تاریخ ایران بعد از اسلام است. در بین این ساخته آثار سورخ مشهور گرجی تسارویچ و اخوشت² اهمیت تمام دارد. از آنجمله است « تاریخ و اعمال پادشاهان کرتلی » که در آن راجع به اوزن حسن و اخلاف او و همچنین در باب دوره صفویه که مطلع دولت آنها و همچنین فاجعه سقوط آنها باحوادث حدود گرجستان ارتباط تمام دارد اطلاعات مفید آمده است^۳. وقایعنامه گرجستان تألیف سخنیاجخه ئیدزه³ که ظاهراً در نیمه اول قرن هجدهم مسیحی تألیف یافته است نیز از همین گونه ساخته است و ترجمه آن را بروسه در تاریخ گرجستان آورده است. درین تاریخ اخیر مؤلف بعضی اطلاعات در باب احوال ایران و سلاطین صفوی خاصه شاه عباس اول و اخلاف او بدست می دهد که مفیدست. درباره ارتباط سلاطین صفویه با اسراء گرجی نیز معلومات مفید ازین کتاب بدست می آید. چنانکه در طی تاریخ داستان التجاء بعضی از این اسراء گرجی را بدبار امپراطور روس

یا سلطان عثمانی و کیفیت روابط سیاسی ممالک مجاور را با اسراء این سرزمین نیز بیان می کند. باری احوال اعتشاشات گرجستان در عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین درین کتاب بیانی جالب یافته است. بعلاوه از بعضی تفصیلات این کتاب اطلاعاتی در باب وظایف و مناصب اسراء و رجال دولت صفویه مثل قورچی باشی و بیگلر بیگی و نایب بیگلر بیگی و مهماندار و میرآخور و نسقچی و غیر آنها بدست می آید که در شناخت احوال تمدن آن زمان مفیدست. چنانکه در باره واقعه استیلای افغانه و دخالت گرجیها درین قضایا ضمن بیان جزئیات وقایع معلومات تازه‌یی بدست می دهد که البته در استفاده از آن احتیاط و دقت لازم خواهد بود. همچنین درباره جنگهای طهماسب قلی خان که بعد بنام نادرشاه شهرت یافته اطلاعاتی درین کتاب آمده است و کتاب با ذکر کیفیت فتح هند بدست نادر تقریباً خاتمه یافته است.

وقایعنامه پاپونا اوربلیان⁴ نیز که هم در اواسط قرن هجدهم میلادی تألیف یافته متضمن بعضی اطلاعات در باب حوادث بین ایران و گرجستان است. این کتاب در واقع ذیل و تکمیل کتاب سخنیاجخه ئیدزه بشمارست و وقایع گرجستان را تکمیل کرده است. کتاب پاپونا مخصوصاً برای احوال دوره نادرشاه فائده مخصوص دارد زیرا در تواریخ فارسی آن زمان بسیاری از حوادث گرجستان از ابهام خالی نیست و ازین رو این کتاب از ساخته‌یست که در تصحیح روایات متون فارسی راجع بوقایع گرجستان و قفقاز سودمندست.

همچنین تاریخ سلطنت هراکلی دوم پادشاه گرجستان تألیف اومان خرخه اولیدزه⁵ در باب حوادث بعد از نادرشاه و اوایل عهد قاجاریه ساخته سودمند بشمارست. بروسه در مجموعه خویش راجع به تاریخ گرجستان غیر از ترجمه این وقایعنامه پاره‌یی اطلاعات متفرق دیگر هم از ساخته گرجی جمع و با تحقیقات جالب خویش نقل کرده است که مطالعه آنها برای تحقیق در تاریخ صفویه و افشاریه و حتی احوال اوایل عهد قاجاریه فائده بسیار دارد.

ساخته لاتینی و اروپائی

در بین ساخته غیر اسلامی، که در دوره تاریخ ایران

1 - Patkanov

2 - Tsarévitch Vakhoucht

3 - Sekkhnia Tehkheidzé

4 - Papouna Orbelian

5 - Omankherkhé oulidzé

فرقه دومی نیکن که یک چند اسقف سلطانیه بوده است و از آن جا بدربار شارل دوم پادشاه فرانسه رفته است یادداشتی در باره احوال تیمور و فتوحات او بزبان فرانسوی نوشته است که جالب است. اصل یادداشت را مؤلف نخست بزبان فرانسوی نگاشته است و سپس خودش آن را بلاتینی نقل کرده است.^{۸۳} درباره ترکمانان آق قویونلو و قره قویونلو از گزارش های سفیران و سیاحان اروپایی اطلاعات مفیدی بدست می آید که از آن در جای دیگر باید سخن راند. از عهد صفویه و بعد از آن روی هم رفته اطلاعات و روایات بیشتری در مآخذ اروپایی باقی مانده است. فی المثل راجع به جنگهای بین ایران و عثمانی در روزگار صفویه یادداشت های سینادوئی 6، و یوانس روتا 7 بزبان ایتالیائی متضمن اطلاعات مفید است. در واقع این حوادث بسبب آنکه دولت عثمانی در آن زمان در اروپا شأن و قدری داشت مورد توجه اهل اروپا بود و باین سبب در باب این جنگها یادداشت های مختلف بزبانهای فرانسوی و ایتالیائی و اسپانیائی و انگلیسی تدوین و تحریر گشت که بعضی از مهمترین آنها را ویلسون 8 در کتاب شناسی ایران نام برده است.^{۸۴} چنانکه در فتح دهلی بدست نادرشاه افشار یادداشت بولتون 9 بزبان پرتغالی و در باب احوال اواخر سلطنت نادرشاه نامه های رنه بازن 10 بزبان فرانسوی متضمن فواید بسیار است.

ابنیه و آثار باستانی

مطالعه گزارش های باستان شناسی و تحقیق در مجموعه هائی که از سکه ها و مهرها و نشان های قدیم در دست است نیز از مآخذ سودمند است که هم در حل بعضی دشواریهای تاریخ سیاسی مفید تواند بود و هم در تبیین احوال و اوضاع مدنی و اجتماعی در ادوار مختلف. بدینگونه، محققان که به تتبع در تاریخ اشتغال دارند گذشته از رجوع مستمر به کتابخانه ها باید همواره بموزه های مختلف نیز مراجعه کنند و در حقیقت ابنیه و طرق و مقابر و الواح باقی مانده از ادوار گذشته و نیز آثار عتیقه که در موزه هاست در حکم اسناد و برگه هایی است گویا و زنده که از طرز معیشت و تمدن گذشته بازمانده است.^{۸۵} و بی آنکه در آنها بدرستی بررسی شده باشد

بعد از اسلام محل حاجت و مورد رجوع مورخ است، گزارش ها و یادداشت هائی است که در همان ادوار بزبان لاتینی و یا بزبانهای اروپایی تحریر شده است. ازین میان آنچه در شمار سیاحت نامه ها و گزارش هاست بسبب کثرت تعداد در خور بحثی جداگانه است. چنانکه وقایعنامه های بیزانس و ایتالیا نیز که به یونانی و لاتینی است با وجود اشتغال بر بعضی فواید متفرقه ضمنی درین جا مورد بحث نیست.^{۸۶} اما بعضی از اینگونه مآخذ برای ایران تاحدی حکم تاریخ محض دارد و آنها را می توان در ردیف روایات وقایعنامه های مغولی و گرجی و ارمنی آورد. از آنجمله است فی المثل کتاب گیوم صوری 1 در باب اخبار و سوانح جنگهای صلیبی که در همان زمانها بزبان لاتینی تحریر شده است و بر آن ذیلهایی نیز بزبان فرانسوی نوشته اند.^{۸۷} یکی از راهبان فرقه فرانسیسکن نیز، بنام ژان دوپلان کارپن 2، باسراپ و برای اهتمام در ترویج آیین عیسی در عهد مغول از راه جنوب روسیه به خوارزم و دیار مغول رفت و کتابی بزبان لاتینی در شرح این احوال خویش نوشته است که در باب تاریخ مغول مرجعی سودمند است. پلان کارپن مقارن جلوس گیوک خان بر مسند خانی، بدرباروی رسیده است و در کتاب خود نکات جالبی از رسوم و آداب تاج گذاری خاندان مغول بیان کرده است.^{۸۸} همچنین در باب فتح دمشق بدست تیمور کتابی مختصر بزبان لاتینی در دست هست موسوم به «زندگانی تیمور» 3 یا «ویرانی دمشق» 4 که یک بازرگان ایتالیایی ناسش برتراندو 5 برشته تحریر کشیده است. مؤلف مدتی در شام و مصر می زیسته است و در بازگشت بایتالیا کتابی هم در احوال سلطان برقوق نوشته است. کتاب برتراندو در باب فتح دمشق بدست تیمور متضمن معلومات مهم در باب احوال آن جهانگشای قهار است. مؤلف با زبان عربی نیز آشنائی داشته است و اطلاعات او غالباً سبب بر مشهودات و مسموعات بوده است.^{۸۹} در زبانهای اروپائی، علی الخصوص از عهد تیمور و بعد از آن، پاره پی مآخذ هست که درباره بعضی حوادث و احوال آن روزگاران متضمن اطلاعات دست اول بنظر می آید. فی المثل یک اسقف مسیحی بنام ژان از

1 - Guillaume de Tyr

2 - J. du Plan Carpin

3 - Vita Tamerlina

4 - Ruina Damasci

5 - Bertrando de Mignanelli

6 - Minadoi, Joh. Th.

7 - Johannes Rotta

8 - Wilson

9 - Boulton (= Voulton)

10 - Bazin, René

بحث در تاریخ گذشته البته تمام نخواهد بود. این ابنیه باستانی بعضی حافظ و نگهدارنده موارث و سنن قدیم بشمارند چنانکه آثار و ابنیه متعددی که در نقاط مختلف ایران باقی مانده و ششوبند بدختر مثل قلعه دختر و پل دختر و کتل دختر و امثال آنها با احتمالی ابنیه و آثاری هستند منسوب به ناهید یا اناهیتا که گویند در قدیم بصورت یا نام دختر مورد پرورش بوده است. بعضی دیگر از این ابنیه حاکی از عروض حادثه بی ناگهانی هستند و تفاوت سبک معماری آنها با آثار شباهه بسا که نشانی است از نفوذ و استیلای موقت. چنانکه « گنبد علی » در ابرقو از ولایات مرکزی ایران بقعه‌یی است بسبک و اسلوب بقعه‌هایی که در نواحی شمال ساخته شده است و وجود چنان بنائی در بلاد مرکزی حکایت دارد از استیلاء یا لا اقل اقامت محدود و موقت بانی آن شمس الدوله ابوعلی از اخلاف حسن فروزان در حدود سنه ۴۴۸ ه. ق در آن نواحی و این البته برای مورخ خالی از فایده نیست. ابنیه و آثار عتیقه بی شک در روشن کردن نقاط تاریک تاریخ کمک شایان میکند. نه فقط تاریخ تمدن و هنر تا حدی از بررسی آثار و ابنیه قدیم روشن میشود بلکه در بعضی موارد نیز مطالعه الواح و کتیبه‌های آثار و ابنیه کهن برای معرفت بر حوادث و تحقیق در سنن و انساب مفید سی افتد و یا انساب بعضی سلاله‌ها را تا حدی روشنتر می‌کند و شک نیست که برای کسب این فواید از کاوش و جست و جوی در انقاض و خرابه‌های بازمانده از اعصار قدیم نیز غافل نباید بود و تنها بمطالعه ابنیه‌یی که سالم مانده‌اند نباید اکتفا نمود.^{۸۶}

بهرحال تحقیقات علماء آثار عتیقه در باب ابنیه و آثار قدیم هر چند برای کار مورخ کافی نیست لیکن غالباً مقدسه کار و در بعضی موارد کمک کار مورخ است. فهرست این تحقیقات البته جای دیگر دارد اما کسی که در تاریخ ایران مطالعه می‌کند ناچار باید با تحقیقات باستان‌شناسان آشنائی داشته باشد و درین مورد نه فقط تحقیقات باستان‌شناسانی که در قلمرو امروز ایران بکاوش و جست و جوی پرداخته‌اند اهمیت دارد بلکه تتبعات محققانی که در خارج از قلمرو فعلی ایران تحقیقاتی در آثار اسلامی این سرزمین کرده‌اند نیز درخور توجه است. فی‌المثل نه فقط تحقیقات راجع بآثار قدیم خوارزم که تولستوف^۱ در آن باب مطالعات جالب کرده^{۸۷} است از نظر سورخی که بتاریخ جامع ایران اسلامی

نظر دارد مورد حاجت است بلکه آثار و ابنیه عتیق اسلامی در عراق و سوریه اسروز نیز برای مورخ ایرانی مهم است. چنانکه از مجموعه الواح و کتیبه‌های عربی راجع بسوریه و آسیای صغیر که تا کنون چاپ شده سی توان بعضی اطلاعات سفید راجع بقسمتی از دوره سلاجقه بدست آورد^{۸۸}. باری الواح و کتیبه‌ها که متضمن تواریخ و سنن و القاب و انساب رجال هستند چون از وصمت تحریف و غلط مصونند برای مورخ اهمیت تمام دارند. افسوس که مجموعه کامل تمام الواح و کتیبه‌های فارسی و عربی موجود راجع بتاریخ ایران اسلامی هنوز فراهم نیامده است: کاری که ضرورت آن براهل تحقیق پوشیده نیست و تدوین قسمت قبل از اسلام آن هم اکنون در جریان است. در هر صورت ابنیه و الواح و کتیبه‌ها با آنکه هرگز جز بندرت اطلاعات مفصل مرتب بدست نمی‌دهند از جهت اعتبار و دقت در دریف مآخذ و اسناد مهم تاریخی دست اول قرار دارند و در تاریخ باید بدانها توجه خاص داشت. بهرحال تحقیقات باستان‌شناسان در باب ابنیه و آثار موجود غالباً روشنگر بعضی مجهولات تمدن و تاریخ ایران عهد اسلامی است. در این میان مخصوصاً تحقیقات زاره^۲ و دیتس^۳ و گذار^۴ اهمیت تمام دارد. از جمله مطالعات دیتس در باب ابنیه و آثار خراسان و تحقیقات زاره در باب ابنیه بلاد مغرب ایران قابل ملاحظه است و تحقیقات گذار که در مجموعه سهم آثار ایران و هم چنین در رسالات و کتابهای جداگانه انتشار یافته است مخصوصاً قابل ذکر است.^{۸۹}

اسناد رسمی

نیز از منابع مهم تاریخ اسناد دولتی و مکاتبات رسمی سلاطین و امراء است که در پاره‌یی موارد بسیاری نکات تاریک را روشن تواند کرد و فرمانها و احکام وقف نامه‌ها و امثال آنها نیز در همین شمارند. درست است که در تاریخ ایران بعد از اسلام خاصه قرون قبل از مغول اینگونه اسناد نادر و بلکه تا حدی تنگیاب است و تغییر مراکز دولتها و مهاجرات اقوام و منازعات ممتد و مستمر سلسله‌ها و امراء امکان ضبط و حفظ اینگونه اسناد را دشوار و یا ستمتغ داشته است^{۹۰} ولیکن در بعضی کتابهای ادب و مجموعه‌های ترسل و منشات و حتی در تاریخ گاه‌گاه سوادها و نمونه‌هایی از اینگونه اسناد قدیم بدست می‌آید که بسیار مغتنم و مفید است. همچنین اصل بعضی

1 - Tolstov

2 - Sarre, F.

3 - Diez, E.

4 - Godard, A.

نامه ها و فرمانها که فی‌المثل از ایلخانان مغول بزبان مغولی در موزه واتیکان و موزه طهران در دست است درین شمار و متضمن فواید بسیارست^{۹۱}.

از بعضی اسناد دیگر، چنانکه گفته شد، جز سواد آنها در متون کتب چیزی در دست نیست و هر چند صحت این سوادها البته محل تردید تواند بود و شاید پاره‌یی از آنها معمول و فقط پرداخته ذوق و قریحه نویسنده باشد ولیکن بعضی نکات و ملاحظات عمومی و کلی‌خاصه در مسائل راجع به تشکیلات اداری و احوال اجتماعی ادوار گذشته از آنها می‌توان بدست آورد. خاصه که از ادوار قبل از مغول غالباً اگر برگه‌یی ازینگونه اسناد دولتی بدست می‌آید غالباً همین سوادهاست و اصل اسناد از میان رفته است. با اینهمه در مورد اینگونه اسناد که جز رونوشت و سواد آنها در دست نیست مورخ دقیق باید در هر حال جانب احتیاط را نگهدارد و آنها را بجای سند قطعی بکار نبرد بلکه فقط بدین حد اکتفا ورزد که آنها را بعنوان مؤید و قرینه برای اسناد قطعی بشناسد. زیرا این مأخذ اگر خود از جعل و وضع برکنار باشد باری از تحریف و تصرف البته خالی نیست و در هر صورت آن مایه جزم و یقین که از اصل اسناد حاصل تواند شد از سواد آنها بدست نمی‌آید و اگر چند از همین سوادهای موجود که از اسناد قدیم در کتابهای منشآت و تواریخ و مجموعه‌ها در دست هست بسبب فقدان تنوع و مخصوصاً بجهت آنکه مقصود عمده سواد نویس قبل از هر اسر دیگر فقط این بوده است که سرسشق و نمونه انشاء آنگونه اسناد را بدست دهد نمی‌توان همیشه معلومات وافی و مفید استنباط کرد ولیکن از سراجعه باین اسناد شاید بتوان بسیاری از مسائل مهم و دشوار راجع باحوال اداری و اجتماعی ادوار گذشته را حل کرد و ازین جهت توجه بجمع و تدوین اینگونه مأخذ و تهیه فهرست دقیق و مفیدی از آنها لازم است.

البته اسناد رسمی برای دوره های قبل از مغول بهر حال بسیار کم است و از دوره تیموری نیز بقدر عهد صفوی باقی نمانده است. از ادوار بعد از صفویه البته اسناد بیشتر در دست هست که در سوزها و کتابخانه های جهان متفرق است و از آرشیه‌های سمالک همسایه و حتی بزبانهای ترکی و عربی نیز از این گونه اسناد مفید و معتبر بدست می‌آید که استفاده درست از آنها هر مورخ دقیق را در فهم مسائل مهم تاریخ

کمک می‌کند. اما سواد اینگونه اسناد که در کتب منشآت آمده است نیز در صورتیکه با دقت و احتیاط کافی مورد استفاده واقع شود البته فایده بسیار دارد. در بعضی مجموعه‌های قدیمی نیز گاه سواد پاره‌یی از این اسناد بدست می‌آید و البته مراجعه دائم باینگونه مجموعه‌ها برای مورخ مفید است. چنانکه فتح‌نامه بخارا که راجع است به فتح الب ارسلان در ماوراءالنهر در یک مجموعه خطی متعلق باوایل قرن هفتم هجری بدست آمده است^{۹۲} و بهر حال از اینگونه منشآت مجموعه‌های متعدد در کتابخانه‌های دنیا هست. از قدیمترین نمونه‌های فارسی این منشآت که برای تاریخ ایران بعد از اسلام مفید تواند بود نامه‌هایی است که در تاریخ بیهقی نقل شده و از احوال عهد غزنویان حکایت دارد. دیگر مجموعه منشآت منتجب‌الدین بدیع کاتب جوینی است بنام عتبة‌الکتابه که شتمل است بر مراسلات رسمی و منشورها و مثال‌هایی که در عهد سلطان سنجر و در واقع از دیوان او صادر شده است و در هر حال برای فهم و حل بسیاری از نکات تاریخ تمدن عهد سلاجقه فایده بسیار دارد. نیز مجموعه‌یی است بی‌نام، از منشآت عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان در موزه آسیائی آکادمی علوم لنین گراد که از انشاء دبیران و کاتبان مختلف آن روزگاران مثل وطواط و منتجب‌الدین جوینی است و از مطالعه آنها نیز فواید بسیی رخاصه راجع بروابط سنجر واتسز و اطلاعاتی در باب ایل ارسلان، و خانان ترکستان حاصل میشود^{۹۳}. دیگر مجموعه‌ایست بنام التوسل الی التوسل از انشاء بهاء‌الدین محمد بن مؤید بغدادی منشی علاء‌الدین تکش خوارزمشاه که مخصوصاً در باره عهد خوارزمشاهیان اطلاعات مفید دارد. مؤلف یک چند در نسامی زیسته و سپس بخدمت تکش خوارزمشاه در آمده متصدی «دیوان انشاء» وی شده است وی بموجب قول حمدالله مستوفی برادر شیخ مجدالدین بغدادی عارف مشهور بوده است و مجموعه منشآت خویش را چنانکه از مقدمه کتاب برسی‌آید بخواهش دوستان جمع کرده است. دیگر مجموعه سکاتیب رشیدی است از انشاء خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر همدانی که هر چند در باب اصالت آنها بعضی از محققان تردید کرده‌اند^{۹۴} ولیکن در تحقیق احوال تمدن و تاریخ عهد ایلخانیان از این مجموعه فواید بسیار حاصل میشود. چنانکه از منشآت شرف‌الدین علی یزدی نیز فوایدی در باب عهد تیمور بدست می‌آید. همچنین شرف‌نامه یا انشاء مروارید از منشآت عبدالله مروارید کرمانی کاتب و وزیر سلطان

سکه‌ها

در بین آثار عتیقه سکه‌ها مخصوصاً اهمیت خاص دارند و چنانکه برخی از محققان مثل لین پول 2 و زمباور 3 توجه کرده‌اند می‌توان مخصوصاً در تصحیح و اصلاح تواریخ و سنین از آنها فواید بسیار بدست آورد. چنانکه گاه وجود یک سکه اشتباهی را که در منابع دیگر فی‌المثل در تواریخ عام یا سیاحت نامه‌ها روی داده است رفع می‌کند و یا تردیدی را که درباره کیفیت تداول بعضی القاب روی می‌دهد برطرف می‌نماید ۹۷. در تنظیم جداول انساب اهمیت سسکوکات بیشترست و در واقع چنانکه گفته شد میزان صحت و سقم اخبار و اطلاعاتی را که از دیگر مآخذ بدست می‌آید بوسیله آنها می‌توان تحقیق و تعیین نمود مخصوصاً جهت اطلاع بر کیفیت توالی اسراء سلسله‌های کم اهمیت در بعضی سوار سسکوکات یگانه مرجع معتبر قابل اعتماد بشمار می‌آید. بهر حال اطلاعات مختلف که از سسکوکات بدست می‌آید بسیاری از نکات راجع به حوادث و سنین و اعلام و اسکنه را ممکن است تصحیح کند و مخصوصاً برای روشن کردن تواریخ محلی و نیز جهت توضیح سواردی که احياناً مآخذ دیگر در آن موارد سکوت کرده‌اند از آنها معلومات سودمند بدست می‌آید همچنین در تحقیق اوضاع و احوال معیشت و اقتصاد از مطالعه سکه‌ها می‌توان استفاده تمام کرد. علاوه بر آن از روی سکه‌ها تمایلات مذهبی و القاب اسراء محلی را می‌توان تعیین نمود. چنانکه مایلز 4 از روی معلوماتی که از مطالعه سکه‌ها بدست آمده و با تطبیق آن معلومات با اطلاعات مأخوذ از مراجع دیگر احوال اجتماعی و اقتصادی ولایت ری را در طی تاریخ دراز قدیم آن بررسی کرده است.

نخستین سکه‌های اسلامی در ایران نامدتها بعد از انقراض ساسانیان همچنان با سبک و شیوه عصر ساسانی ضرب میشد و حتی نام پادشاهان ساسانی نامدتها بعد همچنان بر آنها نقش بود. از جمله تاسنه ۷ هجری که سالها از سقوط ساسانیان و از سرگ یزدگرد سوم سی گذشت سکه‌هایی با نام یزدگرد و خسرو پرویز و حتی هرمز چهارم ضرب میشد که باقی است. این گونه سکه‌ها که در آنها با وجود ذکر بسمله نام پادشاهان ساسانی آمده‌است و بهر حال از شعائر و آثار تمدن و آیین «مجوس» و «فرس» خالی نیستند نزد سکه شناسان مشهور به «سکه‌های

حسین بایقرا متضمن اطلاعات مفیدی در احوال و اوضاع اجتماعی و اداری اواخر عهد تیموریان است. همچنین در مجموعه مراسلات موسوم به منشآت السلاطین که فریدون بک منشی ملقب به توقیعی در سنه ۹۸۲ جمع و تدوین کرده است و حاوی اسناد و مکتوبات رسمی و دولتی است که غالباً بین سلاطین عثمانی و پادشاهان و اسراء دیگر مبادله شده است مراسلات مهمی از سلاطین و سلسله‌های مشهور ایران هست که بسیار جالب است. مثل مکاتبات تیمور و اسراء آل جلایر و اسراء ترکمان و صفویه با سلاطین عثمانی که از مطالعه آنها نکات و ملاحظات مهم در باب مسائل تاریخ ایران بدست می‌آید ۹۸. نیز از همین گونه مآخذست «مجمع الانشاء» یا «نسخه جامعه» مراسلات اولی الالباب» تدوین ابوالقاسم حیدریگ ایواغلی از درباریان شاه عباس اول و شاه عباس دوم صفوی. این نسخه مجموعه‌ایست از بعضی منشآت و اسناد که از عهد سلاجقه تا دوره شاه عباس ثانی تحریر یافته است و خالی از فوائد نیست سولف در عهد شاه عباس اول ایشیک آقاسی بوده و شاه عباس ثانی نیز او را یک چند بدربانی حرم خویش واداشته است و سپس عنوان ایشیک آقاسی باشی‌باو داده است. ایواغلی در سنه ۱۰۷۵ با شاه عباس ثانی بقتل رسیده است. تعدادی از فرامین و ارقام مربوط به عهد قره‌قوینلو و صفویه نیز که در کتابخانه‌های مختلف بوده است باهتمام انجمن باستانشناسی آلمان، شعبه قاهره، منتشر شده است ۹۹.

نیز در «آرشیو»های بعضی ممالک خارجه که در قرون اخیر با ایران روابط داشته‌اند، اسناد مهم مخصوصاً در باب روابط و مناسبات تجاری و سیاسی بدست می‌آید و شک نیست که سوره از جست و جوی آن منابع نباید غافل باشد. در واقع از مطالعه اسناد موجود در ضبط وزارت خارجه فرانسه و انگلیس و روسیه و عثمانی قدیم ازین گونه مآخذ فواید زیاد حاصل تواند شد و بی شک مراجعه بدانها ضرورت بسیار دارد. از جمله در ضبط اطاق تجارت ساری و در ضبط وزارت جنگ و وزارت خارجه فرانسه ازین گونه اسناد هست. همچنین در اداره ضبط عام لندن ازین اسناد مخصوصاً در باره روابط سیاسی دولتین در عهد قاجاریه فراوان بدست می‌آید. مجموعه کتاب‌های آبی انگلیس و کتاب نارنجی روس (۱۹۱۲-۱۹۰۷) نیز در باب عهد مشروطه ایران محتوی اطلاعات مهم و جالب است.

عرب و ساسانی « شده‌اند و حتی گاه از آن نوع تا قرن دوم هجری نمونه‌هایی مخصوصاً در طبرستان و بخارا ضرب میشده است. از عهد عبدالملک بن مروان خلیفه اموی سکه‌های اسلامی ظهور و رواج یافته است و از اینگونه مسکوکات آنچه در بلاد ایران مثل ابرشهر و اردشیر خوره و استخر و ارسنیه و الباب و بلخ و بیضا و بصره و جی و دارا بجرد و دبیل و ری و سابور و سرخس و سجستان و سوق الاهواز و کرمان و سرو و میشان و هرات و همدان ضرب شده است اهمیت دارد. در سکه‌های قدیم عهد اموی بر حاشیه روی سکه آیه یا عبارت «محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» که نقش می کرده‌اند جالب است و بنظر می‌آید اشارتی باشد به فتوح مسلمین و عدم رضایتی که طبعاً مجوس و دیگر اهل کتاب ازین باب داشته‌اند باری بسیاری از بلاد ایران در طی قرون مختلف دارالضرب بوده‌اند و کارگاههای مخصوص باین منظور در آن بلاد وجود داشته است^{۹۸}. با اینهمه در توالی حوادث و تحول دولتها درین سراز نیز گاه تغییر پدید آمده است و محل بعضی ازین کارگاهها عوض میشد است. کتاب مایلز موسوم به «تاریخ ری از جهت سکه شناسی» تحقیقی است در باب تاریخ دارالضرب ری تا عهد مغول و بیک معنی تاریخ محققانه‌یی در باب ری و توابع آن شهر بشمارست. در واقع با آنکه غالباً جلوس رسمی پادشاهان با ضرب سکه شروع میشده است گاه نام بعضی شاهزادگان قبل از جلوس رسمی در سکه می‌آمده است و گاه نیز تا مدتی بعد از ضرب سکه بسبب بروز حوادث جلوس رسمی پادشاه شروع نمی شده است. توجه باین نکته مورخ را در استفاده ازین گونه اسناد احتیاط می‌آورد.

از سکه‌های سلاطین و اسراء ایران خوشبختانه مجموعه‌های مهم و قابل توجه در خود ایران هست که از جمله مجموعه‌های بانک ملی ایران و موزه و ضرابخانه را می‌توان ذکر کرد. در خارج از ایران نیز مجموعه‌های کامل و جامع زیادست که از آنمیان مجموعه‌های متعلق به موزه ارسیتاژ¹ در لنین گراد و موزه بریتانیا² در لندن و کابینه مدالها³ در پاریس و موزه سلطنتی سابق در برلین و موزه متروپولیتن⁴ در نیویورک⁵ و نیز موزه انجمن سکه شناسی آمریکا⁶ در نیویورک را بوجه مثال

می‌توان یاد کرد. محتویات غالب این مجموعه‌ها با تصاویر و با مشخصات مسکوکات طبع شده و فهرست‌هایشان در دسترس اهل تحقیق هست. از جمله مجموعه مسکوکات شرقی موزه بریتانیا را استانیلین پول در ده مجلد طبع کرده است و فهرست مسکوکات اسلامی کتابخانه ملی پاریس باهتام لاووا⁷ در سه مجلد منتشر شده است و از آنجمله مخصوصاً مجلد اول برای تاریخ ایران مفیدست. همچنین فهرست مسکوکات اسلامی موزه ارسیتاژ لنین گراد در طی یک مجلد با دو ضمیمه طبع شده است. در باب سکه‌های اسلامی ایران، بررسی تحقیقات کسانی مثل اونوالا⁸، جان و کر⁹، آندره گیو¹⁰، و مخصوصاً رابینو برای مورخ ضرورت دارد و شک نیست که مطالعه انتشارات موزه‌ها و مجله‌های مخصوص سکه شناسی درین باب راهنمایی مفید خواهد بود. همچنین مراجعه بکتاب جامع سدیو¹¹ موسوم به «تمام سکه‌های عالم» و نیز کتاب مایر¹² متضمن فواید بسیار درین باب خواهد بود^{۹۹}.

کتاب راجع به مقابر و مزارات

در ردیف آثار و ابنیه باستانی باید از کتب راجع به مزارات نیز نام برد که تا حدی شرح بعضی از آنگونه ابنیه بشمارند و غالب آنها با وجود اشتغال بر کرامات و حکایات مبالغه آمیز ارباب مزارات مانند تواریخ محلی و کتب و فیات متضمن اطلاعات و مطالب سودمند در باب مشاهیر هر شهری است. از آنجمله است کتاب شدالازار فی حطالاوزار عن زوارالمزار تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در حدود سال ۷۹۱ تألیف شده است و مشتمل بر ترجمه احوال مشاهیر علماء و عرفاء و وزراء و اسراء و رجالی است که در شیراز مدفون بوده‌اند و با وجود اشتغال براغلاط و مسامحات متضمن فواید بسیار است^{۱۰۰}. دیگر تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا است که با وجود اختصار سودمندست. در باب مزارات سمرقند نیز از قدیم کتابهای متعدد تألیف یافته است و از آنجمله کتاب قندیه را می‌توان ذکر کرد که مخصوصاً گذشته از سایر فواید از مطالعه آن پاره‌یی عقاید و اوهام را که در عهد تیموریان راجع ببعضی مزارات سمرقند بین عامه رایج بوده است می‌توان بدست آورد. دیگر

- | | | | |
|-----------------------------|---|---------------------------|------------------------|
| 1 - Ermitage | 2 - British Museum | 3 - Cabinet des medailles | 4 - Kaiserliche Museum |
| 5 - The Metropolitan Museum | 6 - The Museum of American Numismatic Society | 7 - Lavoix' H. | |
| 8 - Unvaña J.M | 9 - Walker | 10 - Guillou | 11 - Sédillot |
| | | | 12 - Mayer |

تذکره الاولیاء سحرابی یا سزارات کرمان است. مؤلف خود از شاهپیر کرمان و از خاندانهای مهم آنسازان بوده است و کتاب خود را در اوایل قرن دهم هجری تألیف کرده است. کتاب با وجود اشتغال بر قصص و مبالغات و بسامحات بسیار برای معرفت احوال اجتماعی کرمان در آن ایام مأخذی مفیدست. عده زیادی از کتب سزارات در عهد تیموریان تألیف یافته و ظاهراً احفاد تیمور نیز مانند خود او گاه برای کسب توفیق در سفک دماء و ظلم و مشقاوت خویش از قبر اولیاء همت می خواسته اند و همین امر از اسباب رواج اینگونه تألیفات در آن عصر و اعصار تالی شده است. از آنجمله است مرصد الاقبال در سزارات هرات که میراصیل الدین عبدالله شیرازی بنام ابوسعید گورکان تألیف کرده است. نیز از کتب سزارات که بعد از عهد تیموریان تألیف یافته است یکی کتاب روضات الجنان است در باب مقابرتبریز که مؤلف آن حافظ حسین یا درویش حسین تبریزی معروف به ابن کربلائی بوده است و کتاب را در سال ۹۷۵ تألیف کرده است

کتاب مسالک و جغرافیا

گذشته از کتابهای تاریخ مورخ بکتب مسالک و جغرافیا و سفرنامه ها نیز همواره حاجت دارد. در واقع اوضاع راههای مسالک و بلاد و احوال تجارت و ثروت خلائق و عباد در طی روزگار آن گذشته جز از طریق مطالعه اینگونه مأخذ بدست نمی آید در هر حال در این گونه کتابها خاصه بمناسبت ذکر بلاد جای جای معلومات مفید دیگر نیز در باب اخلاق و آداب و عقاید و مذاهب و اصول معیشت مردم بدست می آید^{۱۱۱}. بعلاوه درین کتابها نیز در باب پادشاهان و فرمانروایانی که بر آن بلاد حکومت داشته اند بمناسبت سخن در میان می آید و مراجعه بدین کتب غالباً برای تصحیح و اصلاح مأخذ دیگر نیز مفید می افتد. درین کتب جغرافیا نویسان قدیم عرب آثاری هست که از آنها مخصوصاً اطلاعات مفیدی در باب بلاد ایران در اوایل عهد خلافت بدست می آید و گاه معلوماتی نیز در باب خراج هر یک ازین بلاد در آنها هست. این جغرافیا نویسان که آثار آنها را دخویه خاورشناس مشهور هلندی در ضمن سلسله کتب «خزانه جغرافیای عربی 1» درلیدن طبع کرده است خود بسفر و سیاحت در مسالک و بلاد می پرداخته اند و بهمین سبب آثار جغرافیای نویسان عرب قبل از اکتشافات بحری اروپائیان

مهمترین منبع اینگونه اطلاعات بشمار می آمده است. در واقع اخوت بین مسلمین و قناعت و مهمان نوازی شرقی و وجود اوقاف و خیرات در بلاد مختلف اسلامی از اسباب و معدنات عمده اینگونه مسافرتها بوده و بهمین جهت سیاحان و جهانگردان اسلامی در کشف و تحقیق احوال بلاد و طرق و کیفیت مسالک و فواصل آنها بی شک خدمات عمده بتوسعه علم جغرافیا کرده اند^{۱۱۲}. مشهورترین این مأخذ که مخصوصاً برای مورخ رجوع بدانها لازم می آید یکی کتاب ابن خردادبه است بنام المسالک که مؤلف خود صاحب برید و ولایت جبل بوده است دیگر کتاب قدامه بنام کتاب الخراج که مؤلف عامل خراج یعنی مباشر مالیاتی بوده است و کتاب او مخصوصاً برای شناخت مقدار خراج هر یک از مسالک و بلاد مهم است. دیگر کتاب البلدان یعقوبی است که مؤلف خود مورخ مشهوری هم بوده است. کتاب اخیر درباره احوال و اوضاع بلاد ایران چندان معلوماتی را متضمن نیست لیکن دو کتاب اول متضمن اطلاعات مفید هستند چنانکه ابن خرداد به اولین کس از جغرافیا نویسان اسلام است که درباره کویرین بم و نصرت آباد اطلاعات دقیق بدست داده است و قدامه مخصوصاً در باب مسالک و طرق آذربایجان و فارس و کرمان معلومات مفید دارد^{۱۱۳}. دیگر کتاب الاطلاق النفیسه است تألیف ابن رسته که مخصوصاً برای راههای خراسان و احوال بلاد آن سرزمین مهم است و نیز کتاب مسالک العمالک تألیف اصطخری است که مؤلف اهل فارس بوده و خود بجهانگردی علاقه تمام داشته است و بسیاری مسالک را از دیار عرب تا ترکستان بقدم سیاحت پیموده و درباره پیشه ها و بازرگانی ها که در هر شهری هست اطلاعات سودمند داده است^{۱۱۴}. دیگر صورۃ الارض است تألیف ابن حوقل که از حیث تنظیم مطالب و هم از جهت عبارت شباهت زیاد به کتاب اصطخری دارد و در بعضی موارد تلخیص مندرجات کتاب او بنظر می رسد. دیگر کتاب مقدسی است بنام احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که در واقع مهمترین و اصیلترین کتابهای جغرافیا نویسان عرب است و بسبب اشتغال بر ذکر آب و هوا و عادات و رسوم و صنایع و محصولات و نقود و طرق و اوزان و میزان و مقدار خراج هر یک از بلاد فواید بسیار می توان از آن کتاب بدست آورد. مقدسی که بر حسب عقیده بعضی محققان یکی از

بزرگترین جغرافی دانان جهان ۱۰۰ و بهر حال شاید مهم‌ترین جغرافی‌دان اسلام است نیز خود در بلاد مختلف خاصه ایران اسفار عدیده کرده است ۱۰۶. از مآخذ فارسی که در ردیف این کتابها بتوان ذکر کرد یکی کتابی است بنام حدود العالم من المشرق الی المغرب که مؤلف آن مجهول است ۱۰۷ لیکن در ۳۷۲ هجری و بنام ابوالحارث محمد از ابراهام آل فریغون تألیف یافته و با وجود اجمال و ایجاز متضمن اطلاعات بسیار سودمند است. نیز ابو عبدالله جیهانی وزیر و مربی نصر بن احمد ساسانی کتابی داشته بنام «مسالك و ممالک» که در تألیف آن بموجب نقل مقدسی از مسافران و واردان و بطلعان ممالک مختلف کسب اطلاع کرده و اطلاعات و معلومات سودمندی در آن جمع آورده است و ظاهراً قسمت عمده این کتاب از کتاب ابن خردادبه مأخوذ بوده است ۱۰۸. کتاب جیهانی و ابن خردادبه ظاهراً از مآخذ گردیزی و هم از مآخذ مؤلف کتاب حدود العالم بوده است. البته مهم‌ترین و جامع‌ترین مآخذ برای کسب اطلاعات دقیق و درست در باب جغرافیای بلاد اسلام و ایران بی‌شک معجم البلدان تألیف شهاب‌الدین ابوعبدالله حموی معروف به یاقوت حموی است ستوفی در سنه ۶۲۶ ق که خود سفرهای دور و دراز کرده و با مراجعه بکتابخانه‌های مهم، خاصه در شهر مرو، و مطالعه مآخذ و مراجع مهم جغرافیا نویسان دیگر اطلاعات خود را تکمیل نموده است. کتاب معجم البلدان او فرهنگ جغرافیائی بسیار مفصلی است که بترتیب الفبا تنظیم یافته است و مؤلف در ضبط و تصحیح اعلام و اسامی بلاد و قری اهتمام بسیار کرده است هر چند با زچنانکه پروفیسور دخویه بدزستی باز نموده است نمی‌توان علی‌العمیاء از آنچه وی ضبط کرده است پیروی نمود ۱۰۹. یاقوت در تألیف این کتاب از مآخذ مهم قدیم مطالبی اقتباس و استفاده نموده است که چون بعضی از آن مآخذ امروز در دست نیست کتاب او بغایت مفید و مورد حاجت اهل تحقیق واقع شده است ازین مایه تنبع و تحقیق گذشته یاقوت خود نیز از طریق سیاحت بتحقیق و تجربه در احوال بلاد پرداخته است. چنانکه بموجب ادعای خود بقله دباوند برآمده و سستی و نادرستی اساطیر و روایاتی را که در باب این آتشفشان خاموش در افواه جاری بوده است خود تحقیق کرده است. صفی‌الدین بغدادی این کتاب را چندی بعد از او تحت عنوان مرآة الاطلاع تلخیص و تصحیح کرده است چنانکه باریبه دوسنار نیز تلخیصی از آنچه وی در باب ایران

نوشته است بفرانسوی نقل کرده است. دیگر آثار البلادست از زکریا بن محمود قزوینی (ستوفی ۶۸۲ هـ ق) که مؤلف در آن، از معجم البلدان یاقوت نیز استفاده کرده است. دیگر نزهة القلوب است بفارسی تألیف حمدالله ستوفی قزوینی که کتاب او عبارت از شرح سملکت ایلیخانان مغول است و گذشته از قواید جغرافیائی نکات مهم تاریخی راجع بخراج و مالیات و احوال تجارت نیز از آن بدست می‌آید. دیگر کتابی است از حافظ ابرو در جغرافیا و مسالک و ممالک که مشهور است به جغرافیای حافظ ابرو و این کتاب در زمان و بنام شاهرخ تیموری تألیف یافته است. مؤلف خود اسفار متعدد در رکاب تیمور کرده و اطلاعات خود را با استفاده از مآخذ دیگر کامل نموده است. دیگر جهان نامه محمد بن نجیب ابن بکران است که در روسیه طبع شده است و کتاب هفت کشور که هنوز چاپ نشده است ۱۱ همچنین جهان نما است بترکی عثمانی تألیف حاجی خلیفه کتاب چاپی (ستوفی ۶۷۰ هـ ق) که خود بشام و حجاز و عراق و ایران سفرها کرده و کتاب دیگرش هم بنام «تحفة الکبار فی اسفار البحار» که ترکی و در تاریخ بحریه عثمانی است نیز مشتمل بر فوایدست. این حاجی خلیفه غیر از کتاب مهم و مشهور «کشف الظنون» که برای تحقیق مآخذ تاریخ از مراجع سفیدست کتابی دیگر دارد نیز بنام «تقویم التواریخ» که در واقع جدول وقایع مهم تاریخ اسلام است تا سنه ۱۰۵۸ هـ ق که سال تألیف کتاب است و با وجود ایجاز و اجمال از مآخذ معتبر محسوبست. از همه جا معتبر و مشهورتر کتاب ناتمام برآت البلدان و تتمه آن بنام مطلع الشمس است تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه که فرهنگ و تذکره جغرافیائی است و غیر از اطلاعات قدیمه که از مآخذ گذشته نقل کرده بسیاری معلومات تازه در باب بلاد مختلف بدست داده است. هر چند این کتاب بسبب فقدان ترتیبی معقول و هم بجهت عدم اتمام چندان مورد توجه واقع نشده است لیکن در هر حال از مآخذ مهم اطلاعات راجع باحوال اجتماعی و جغرافیای تاریخی بلاد ایران بشمارست.

سفرنامه‌های شرقی

در بین کتابهایی که مخصوصاً عنوان سیاحت نامه و گزارش اسفار دارند آنچه در مورد تاریخ ایران مهم است یکی رساله ابی دلف مسعربن المهلهل الخزرچی است که تحت عنوان الرسالة الثانیة باهتمام سینورسکی در قاهره (۱۹۵۵) چاپ شده ۱۱۱

است و گزارش مسافرت‌های مؤلف است در بلاد مغرب و شمال ایران و اطلاعات سودمندی در باب این بلاد دارد و خصوصاً در باب بعضی سلاطین ایران مانند آل زیار و سامانیان و آل مسافر و علویان طبرستان معلومات جالبی را حاوی است. مؤلف در قرن چهارم سی‌زیسته و مسافرت‌هایی در ساوراءالنهر و چین و هند و بلاد دیگر کرده است. رساله اول او که در شرح مسافرت‌های چین و بلاد ترک بوده است در معجم البلدان یا قوت نقل شده و اینجا مورد نظر مانیست. اما رساله ثانیه که نسخه آن را با رساله اول زکی ولیدی طغان در ضمن مجموعه‌ی در کتابخانه آستان قدس رضوی یافته است نیز مورد استفاده یا قوت و قزوینی بوده است. این رساله ثانیه که ولادیمیر سینورسکی آن را با ترجمه انگلیسی و بعضی حواشی و تعلیقات منتشر کرده است برای هرمورخ که در باب تاریخ ایران تحقیق می‌کند بغایت مفید است. نیز از اینگونه سیاحت نامه‌ها سفرنامه معروف ناصر خسرو و کتاب ادیسی است ناصر خسرو از خراسان و از طریق نیشابور و ری و قزوین و تبریز و شام بمکه رفته و از آنجا بعد از چند سالی سیاحت از طریق بصره و اصفهان و بیابان نوت بخراسان بازگشته است و احوال این بلاد و این طرق را در آن زمان شرح داده است. چنانکه ادیسی نیز با آنکه خود در بلاد ایران سفر نکرده کتابش حاوی فایده بسیار است. ناصر خسرو بیشتر در خارج از حدود ایران امروز سفر کرده است لیکن سفرنامه او در هر حال برای اطلاع از احوال بسیاری از بلاد ایران در آن ادوار مرجع مفیدی است. چنانکه رحله ابن جبیر نیز با آنکه مؤلف بایران نیامده است بسبب احتواء بر مطالب مفید راجع بقلم و سلاطین سودمند است. اما سیاحت نامه یا رحله ابن بطوطه موسوم به تحفة النظار فی غرائب الامصار و الاسفار مأخذ بسیار سودمندی است که جهت فهم اوضاع و احوال تمدن و فرهنگ و تاریخ بسیاری از بلاد از جمله ایران و ساوراءالنهر ضرورت بسیار دارد. مؤلف ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به ابن بطوطه از اهل طنجه بوده و در ۷۳۵ هجری بقصد سیاحت از آنجا بیرون آمده است و شمال آفریقا و مصر و شام و حجاز و عراق و ایران و یمن و بحرین و ترکستان و ساوراءالنهر و قسمتی از چین و هند و جاوه و سراز آفریقا را سیاحت نمود و از کمک‌های بزرگان عصر استفاده بسیار کرد و در مراجعت سیاحت نامه

خویش را اسلاء نمود (۷۵۶) و در سرآمدش بسال ۷۷۹ وفات یافت. سفرنامه ابن بطوطه گذشته از اطلاعات سودمند در باب احوال اجتماعی ایران در قرن هشتم متضمن معلوماتی در باب پادشاهان هرمز و اتابکان لرستان و سرداران و ابواسحق اینجو و سلطان محمد الجایتو و ابوسعید بهادرخان و اسیر چوپان است. دیگر ازین مقوله کتب سفرنامه‌ی است بترکی از اولیاء چلبی که با وجود اشتغال بر بعضی مطالب نادرست و شاید معجول نواید بسیار دارد و روی هم رفته در باب اوائل صفویه متضمن اطلاعات مفید است. دیگر بستان السیاحه است تألیف حاجی زین العابدین شیروانی که مؤلف آن را در سنه ۱۲۴۷ نوشته و در ضمن اطلاعات تاریخی گزارش مسافرت‌های خویش را بیان داشته است.

سفرنامه‌های اروپائی

اما البته سیاحت نامه‌هایی که در تاریخ ایران مورد حاجت و رجوع مورخ است منحصر به کتابهای مسلمین نیست بلکه مطالعه گزارش‌های جهانگردان و بازرگانان و سفیران اروپائی نیز درین باب اهمیت تمام دارد و این کتابها در بعضی موارد قطعاً مهمترین مأخذ تحقیق در احوال اجتماعی و تشکیلات اداری این سرزمین بشمار می‌آیند. در بین قدیمترین اینگونه سیاحت نامه‌ها باید از سیاحت نامه بنیاسین تطیلی نام برد که ظاهراً اولین سیاح اروپائی بشمارست که ببلاد مشرق رسیده است. بنیاسین رین و سیاح و بازرگان یهودی از اهل تطیله از بلاد شمالی اسپانیا بود^{۱۱۲} وی در بین سالهای ۱۱۶۱ تا ۱۱۷۱ میلادی در بلاد مختلف سیاحت کرد و در سنه ۱۱۷۳ وفات یافت. درباره زندگی او و خانواده او جز آنچه در سیاحت نامه خودش و در بعضی از آثار نویسندگان متأخر آمده است اطلاعی در دست نیست و از کتاب او نیز مدت‌ها نسخ معتبر و موثقی در دست نبوده است و از این رو تا این اواخر در صحت و اعتبار کتاب او تردید شده است. بهر حال متن عبری سیاحت نامه منسوب به او اولین بار در قسطنطنیه بسال ۱۴۵۳ طبع شده و ترجمه لاتینی آن در ۱۵۷۰ در آنورس انتشار یافته است. ولیکن کتاب بعد از آن مکرر طبع شده است و بزبانهای متعدد نیز ترجمه شده است. اساس سیاحت نامه او که ظاهراً بعد از مرگش تنظیم و ترتیب یافته است یاد داشته‌های روزانه او بوده است که

1 - Benjamin of Tudela .

شخصاً در طی سیاحت تهیه می کرده است. بنیامین از راه فرانسه و ایتالیا به یونان و قسطنطنیه رفته و آسیای صغیر و فلسطین و شام و عراق را سیاحت کرده ظاهراً مصر را و همچنین کیش و عدن را نیز دیده است از طریق مصر و صقلیه یا ایتالیا و فرانسه بازگشته است. هرچند بنظر می آید بنیامین از عراق چندان دور تر نرفته باشد لیکن بهر حال بصره و شوش و کیش را ظاهراً دیده است و از شوش بطریق صیمره و سیروان بهمدان نیز رفته است. وی تفصیلات و اطلاعاتی نیز در باب شیراز و اصفهان و سمرقند و هم ثبت داده است که ظاهراً از مسموعات اوست نه از شهودات ولیکن بهر حال متضمن اطلاعات جالب و مفیدست. در این سیاحت دور و دراز بنیامین می خواسته است مخصوصاً احوال همکیشان خود را در اقطار جهان مشاهده و تحقیق نماید و چون زبان عربی را خوب می دانسته و از دقت نظر و حسن کنجکاوی بهره مند بوده است توانسته است تفصیلات جالب در این ابواب بدست دهد. وی گذشته از توجه باحوال یهود باوضاع سایر اسم هم عنایت کرده است و همچنین تجارت و فلاحات بلاد و نیز باآثار تاریخی علاقه بی تمام داشته و ازین سبب کتاب او بر اطلاعات سودمندی در باب احوال تمدن و بعیشت و اوضاع تجارت و فلاحات اقوام و بلاد نیز متضمن افتاده است مخصوصاً چون بضبط تعداد نفوس یهود هر یک از بلاد اهتمام کرده کتاب او ازین جهت نیز اهمیت دارد ولیکن احصائیه هایی که نقل کرده است همواره دقیق و معتبر نیست. بنیامین در حدود ۱۱۶۸ ببغداد رسیده و در باب احوال دستگاه خلافت تفصیلات جالب نقل کرده است. مطابق ادعای وی در آن زمان در بغداد چهل هزار یهودی می زیسته اند و ۲۸ کنیسه در آنجا داشته اند. بنا بر مشهور وی از طریق ایران به هند و نیز بحدود تبت و چین رفته است. هر چند درین باره تردید هست و بنظر می آید اطلاعات او درین باب از مقوله منقولات و مسموعات باشد. در هر حال آنچه راجع به ایران در سیاحتنامه او آمده است از جهت تاریخ ایران بسیار مفیدست. بموجب آنچه از روایت وی برسی آید در هنگام مسافرت وی بایران درین سر زمین کمتر شهر مهمی وجود داشته که قوم یهود در آنجا سکونت نداشته اند. چنانکه مطابق روایت او در شوش که محل تابوت دانیال بوده است هفت هزار یهودی بوده با ۱۴ کنیسه

و در حلوان یا نهاوند چهل هزار تن یهودی و در اصفهان پانزده هزار و در شیراز ده هزار تن سکونت داشته اند اما این ارقام در هر حال خالی از مسامحه نیست و با آنکه بسیاری از آنها شاید سبتی بر منقولات باشد بهر حال جالب است.

درین اینگونه کتابها مشهورتر از همه گزارش سیاحت مارکوپولو سیاح معروف ونیزی است که از تقریر و تحریر او روایات مختلف در دست است. مارکوپولو با پدر و عم خود که هر دو از سوداگران مشهور ونیز بوده اند بقصد بلاد چین و مغول از ایران گذشته پدر بارقوبلای قاآن رفته است و پس از مراجعت بارو با دیگر بار بدربارخان مغول بازگشته است و درین سفر در طی اقامت سعتد خویش مسافرتها و مشاهدات جالب داشته و نیز خیلی مأموریتهای مهم یافته است که گزارش آنها را در بازگشت بوطن هنگامی که بزندان جنوا² بوده املاء کرده است و نسخه بی هم بعدها خود نوشته و بیکی از نام آوران معاصر خویش سپرده است. مارکوپولو، در طی این مسافرتها ضمن عبور از ایران بلاد تبریز و سلطانیه و ساوه و کاشان و یزد و کرمان را دیده است و از بنادر خلیج فارس و هرمز عزیمت کرده است. درباره این بلاد و احوال طرق آنها اطلاعات بدیع در سیاحتنامه او آمده است. در نزدیک تبریز صومعه بی مسیحی منسوب به بر صوبا را مشاهده کرده و از تبریز بعبد خرابی هایی را که بسبب تاتار بر ایران وارد آمده است غالباً یاد کرده است. ماوه را نیز که بوطن آن سه تن مجوس مشهور بوده است که در ولادت مسیح برای زیارت او باورشلیم رفته اند در سر راه دیده است و شهر یزد را «شهری خوب و ممتاز» توصیف می کند که در آنجا «پارچه ابریشم مخصوصی تهیه می کنند که آن را یزدی می خوانند» چنانکه کرمان را نیز ولایتی زیبا خوانده است و از فیروزه های جالب و از قلاب دوزی های بدیع آن تعریف می نماید و از معادن آهن آنجا که بعقیده وی «فولاد معروف هندی» از آن ساخته میشود یاد می کند. باری با آنکه گزارش مسافرت مارکوپولو حتی در زمان حیاتش چندان جدی تلقی نشد و در هر حال از مسامحات و اشتباهات بسیار خالی نیست ولیکن باز مورخ را از رجوع بدان چاره نیست و در باب احوال و آداب رایج در عصر مغول و اوضاع ایران در عهد استیلاء آن قوم اطلاعات مفید از آن کتاب بدست می آید. مقارن همین سالها و چندی بعد از بازگشت مارکوپولو

1 - Marco Polo.

2 - Genoa

بعضی راهبان نصاری نیز از بلاد ایران گذشته‌اند و اسفار آنها هم خالی از فواید علمی نبوده است. از آنجمله یکی ریکولد 1 نام است از اهل «مونت کرویچه» 2 نزدیک فلورانس که کشیشی از فرقه «دوسی نیکن» بوده است و در حدود سنه ۱۲۸۷ میلادی بشام و آسیای صغیر و ایران سفر کرده است و در بغداد بتعلم قرآن و کتب مسلمین اهتمام نموده و در حدود سال ۱۲۰۱ به فلورانس بازگشته است. ریکولد از طریق ارنیه باذربایجان رفته سپس ببلاد اکراد سفر کرده است. در باره کردان، می‌نویسد که مردسی بوده‌اند برهنه و قطاع الطریق که در حیل گری و مردم آزاری از همه طوایف وحشی سخت‌ترند و بهمین سبب حتی مهاجمین تاتار نتوانسته‌اند آنها را بزیورغ انقیاد خویش درآورند. دیگر ازین سیاحان اودوریک 3 نام است از اهل پورد نونه 4 واقع در ایتالیا که از کشیشان و راهبان فرقه فرنسیسکن بوده است و در سنه ۱۳۱۶ تا ۱۳۳۰ میلادی از راه آسیای صغیر و ایران به هند و سوماترا و چین و تبت مسافرت‌های متعدد کرده و در بازگشت شرح مسافرت‌های خود را تقریر نموده است که باقی و جالب است. اطلاعات او در باب ایران از جهت بیان احوال ایران در عهد ایلخانیان اهمیت تمام دارد مع‌هذا زود باوری و ساده‌دلی این کشیش اقوال و روایات او راست و بی اعتبار و کم فایده جلوه داده و حتی سبب شده است که بعضی او را به مبالغه گوئی بلکه به کذب و جعل منسوب بدانند. در هر حال بعد از سفر اودوریک و هم در عهد ایلخانیان کشیشان و راهبان مسیحی مکرر بقمه تبلیغ و نشر دعوت ببلاد ایران آمدند و حتی در بعضی بلاد مثل تبریز و مراغه و دهخوارقان و سلطانیه مراکز و معابد تأسیس کردند مع ذلک بازوال عهد ایلخانیان این مجال و فرصتی که بآنها داده شده بود ختام یافت و در عهد تیمور تجدید آن سپس نبود. لیکن از عهد تیمور نیز یادداشت‌ها و سیاحت نامه‌هایی چند باقی است که خالی از فواید نیست. از آنجمله یکی سیاحت نامه کلاویخو 5 سفیر اسپانیا در دربار تیمور است که اصل آن در زبان اسپانیائی «احوال و اعمال تیمور کبیر» نام دارد. کلاویخو در سال ۱۴۰۳ مسیحی از راه دریا بقسطنطنیه رفته و از آنجا از طریق طر ابوزان بایران آمده و بمرقند رهسپار شده است. در مرقند تیمور که ایام اواخر عمر خویش را می‌گذرانیده‌وی را با هیأتی که همراه داشته با مهربانی پذیرفته است و او را

بضیافتها و تشریفها نواخته است. ولیکن هر چند بیماری و سپس مرگ تیمور این سفارت پر مخاطره و طولانی کلاویخورا بی نتیجه کرد سفرنامه‌یی که از گزارش آن باقی مانده است از جهت تاریخ اهمیت تمام دارد. امروز خواننده این کتاب تعجب خواهد کرد که در ایران در طی تمام این قرون اخیر احوال طرق چندان تغییر پیدا نکرده است. چون هنوز مسافری که با حیوان و کاروان از تبریز و طهران بمشهد می‌رود کم و بیش همان راه را باید طی کند که پانصد سال قبل کلاویخو طی کرده است^{۱۱۲}. بهر حال کتاب کلاویخو در باب احوال اجتماعی و اداری آن روز گاران سندی مشروح و مأخذی مهم و دقیق بشمارست درین سفر کلاویخو نه فقط مجالس درباری و احوال اسراء و حکام را که خود دیده است بلکه حتی کله سنارهایی را هم که بچشم خویش ملاحظه کرده (سفرنامه، فصل نهم) و نشانه‌یی از درنده خوئی و بیرحمی تیمور بشمارست توصیف کرده است. دیگر گزارشی است که هانس شیلدبرگر 6 سر باز آلمانی از اهل باویر نوشته است. وی در لشکر بایزید سلطان عثمانی یکچند باسارت می‌زیسته و سپس در جنگ انگوریه بدست لشکر تیمور اسیر گشته است. شیلد برگر مدت‌ها بعد از وفات تیمور نیز در بلاد ماوراءالنهر سرگردان بوده است تا آنکه بعد از ۳۲ سال اسارت و آوارگی از راه باطوم و قسطنطنیه بوطن خویش بازگشته است و در مراجعت بوطن شرح حال خویش را باز گفته است. گزارش احوال او که در مراجعت بوطن تقریر کرده است با آنکه متضمن اطلاعات دقیق نیست و بعضی مطالب آن هم ظاهراً از سفرنامه‌های مارکوپولو و کلاویخو و دیگران اخذ و نقل شده و در بعضی دیگر خلط و اشتباه بسیار روی داده است باز کمک مؤثری به فهم بسیاری وقایع آن عصر تواند کرد. گزارش احوال سفراء و نمایندگان دول اروپائی (مثل جمهوری و نیز) که بعد از زوال عهد تیمور و جهت جلب اتحاد اسراء ترکمانیه ایران در مقابله باتهدیدترکان عثمانی آمده‌اند نیز از ماخذ سودمند تاریخ ایران درین ادوار است. از آنجمله گزارش‌هایی است از سفیران ونیزی که در سالهای بین ۱۴۷۱ تا ۱۴۷۸ مسیحی از جانب جمهوری و نیز و به نیت فتح باب مناسبات تجارتنی و جلب روابط اتحاد در مقابل دولت عثمانی بدربار اوزن حسن سلطان آق‌قویونلو

1 - Ricolde

2 - Monte Croce

3 - Odoric

4 - Pordenone

5 - Clavijo

6 - Hans Schildberger

آمده‌اند. از این سیاحان یا سفیران ونیزی یکی کاترینوزنو¹ نام داشته دیگر جیوسفا باربارو² و سوسی موسوم به اسپرو جیو کنتارینی³ بوده است و از هر سه تن گزارش سفر بازمانده است که همه متضمن اطلاعات و معلومات سودمندند و نظائر آنها در مآخذ و تواریخ فارسی آن روزگاران بدست نمی‌آید. گزارش زنو مخصوصاً اطلاعات جالبی را در باب احوال ایران آن عصر در بردارد. زنو پیش از این مأموریت نیز ببلاد مشرق آمده بوده است و جمهوری و نیز او را بهمین سبب مناسب و لایق این سفارت شمرده است. کاترینوزنو خواهرزاده دسپینا خاتون زوجه عیسوی اوزن حسن بوده و ازین جهت در دربار وی کسب نفوذ کرده میان اسیر ترکان و سلطان عثمانی محمد دوم، اختلاف و تفرقه بی‌پدید آورده است که بین آنها کار بجنگ کشیده است. گزارش زنو جهت همین ارتباط و خویشاوندی سببی با اوزن حسن لحنی خاص دارد. باربارو و نیز پیش ازین مأموریت مسافرتی ببلاد تاتار کرده بود. در طی این مأموریت جدید وی در بلاد کرد و در جبال آذربایجان مکرر آسیب حوادث دیده است. در ۱۴۷۴، چندی بعد از ورود او به تبریز، چون اوزن حسن با طغیان پسر خویش مواجه گشته بدفع وی عازم شیراز بود وی نیز در دنبال موکب او تا سلطانیه رفت و پس از آن باصفهان و شیراز و حتی ظاهراً به هرمز نیز مسافرت کرد. در تفصیل گزارش او نیز چون مشهودات با سموعات بهم در آسپخته است بدرستی نمی‌توان آنچه را وی بچشم خود دیده است از آنچه بصورت روایات و شایعات شنیده است تفکیک کرد. مع هذا تفصیلات و اطلاعاتی که در باب طرق و بلاد بین راه خاصه اصفهان و گلپایگان و خمین و کاشان و یزد و شیراز داده جالب است. مخصوصاً طرز آبیاری بلاد مزبور و وضع ساختمان قنات‌ها را با دقت نظر مخصوص بیان کرده است. در اصفهان بسال ۱۴۷۴ باربارو هموطن خود اسپرو جیو کونتارینی را ملاقات کرده است که سالی پیش از آن از ونیز بیرون آمده و عنوان مأموریت و سفارت داشته است. کونتارینی در دربار اوزن حسن یک چند همراه باربارو بوده و شرح مسافرت او در آذربایجان و عراق جالب است. اوزن حسن بعد از وصول به تبریز او را رخصت انصراف داد و باربارو را نگهداشت. باربارو تا وفات اوزن حسن در آنجا ماند. بهر حال این هر سه گزارش با سه گزارش دیگر

3 - Ambrogio Contarini 4 - G. M. Angioletto
7 - A. Edwards 8 - L. Chapman

در یک مجموعه بانگلیسی ترجمه و بومیله انجمن ها کلیوت انتشار یافته است^{۱۱۴}. از سه گزارش دیگر آن مجموعه نیز یکی درباره زندگی و اعمال اوزن حسن و دو دیگر راجع باوایل عهد صفویه است. در هر حال در حوادث و آشوبهای آن ایام وجود این گزارش ها بسیار مغتنم است و بسیاری از نکات مبهم و تاریک آن روزگاران را روشن می‌کند. از جمله سفرنامه ها و گزارش های که راجع باوایل عهد صفویه، اطلاعات مفید دارد گزارش مسافرت تاجری است از اهل ونیز^۴ که جیووان ساریا آنجیولتو نام داشته و اطلاعات بدیع در باب احوال شاه اسماعیل اول صفوی می‌دهد و صیاحت منظر و قدرت و چالاکی و محبوبیت او را درین سریدان قزلباش می‌ستاید و در عین حال او را از حیث جباری بانرون اسپراطور روم مقایسه می‌کند. گزارش آنجیولتو در ضمن مجموعه گزارشی دیگر است از یک سفیر ونیزی موسوم به وین چنتیو دالساندری^۵ که در سال ۱۵۷۱ بدربار شاه طهماسب اول در قزوین آمده و سالی چند در دربار ایران بسر آورده است و در سفرنامه خود که عبارتست از گزارش وی خطاب بمجلس اعیان و نیز معلومات جالبی در باب اخلاق و اطوار شاه طهماسب ذکر می‌گردد که خواندنی است و بعضی از آنها را مطالعه تذکره شاه طهماسب نیز تأیید می‌کند. در باب احوال عهد شاه طهماسب گزارش های اسفار بازرگانان انگلیسی مانند انتونی جنکینسن^۶ و آرثر ادواردز^۷ و لارنس چپمن^۸ که از طریق روسیه و از جانب «شرکت لندن»^۹ بایران آمده اند نیز مفیدست در گزارش جنکینسن و ادواردز اطلاعاتی در باب احوال آذربایجان در آن روزگاران هست که خالی از فایده نیست و در گزارش چپمن راجع ببلاد گیلان و رودبار که در آن زمان بنا بگزارش وی فقر ولایت با عسرت رعیت همراه بوده است نکته های تازه هست^{۱۱۵} نیز ازین جمله است سفرنامه سیاحی ایتالیائی موسوم به پیتر و دلاواله^{۱۰} که از اهل ونیز بوده و بمصر و شام و هند هم مسافرت کرده است. مسافرت او بایران مقارن عهد شاه عباس کبیر اتفاق افتاده و وی خود در بعضی مسافرتها بایران حاضر و همراه بوده است. سفرنامه دلاواله متضمن نکات جالب در باب تاریخ صفویه و احوال اداری و اجتماعی عهد شاه عباس است. پیتر و دلاواله در مقایسه بین ایران و مملکت عثمانی ایران را برتر دانسته و حتی یک جا آن را از اروپا نیز چندان فروتر شمرده

1 - Caterino Zeno 2 - Giosefa Barbaro
5 - Vincentio d' Alessandrie 6 - A. Jenkinson
9 - London Society 10 - Pietro della Valle

است. در بین سفرنامه‌های فرنگی که حاوی اطلاعاتی در باب دوران صفویه بشمارند یکی گزارش تکتاندر¹ است از اهل ساکس آلمان که همراه هیأتی از جانب رودلف دوم قیصر آلمان بایران آمده و پس از فقدان همراهان خویش که در راه وفات یافته‌اند بسال ۱۶۰۳ میلادی در تبریز بخدمت شاه عباس پیوسته است. در گزارش او اطلاعات و نکته‌های مفید راجع باحوال بلاد آذربایجان و گیلان در آن دوره بدست می‌آید. چنانکه از یادداشت‌های فن پوزر² نیز که چندسالی بعد از وی و در همین ایام بایران آمده است معلوم می‌گردد در باب بلادی مانند گلپایگان و اصفهان و یزد و طبس و بیرجند و طرق و سالک ایران و هند بدست می‌آید. بعضی حادثه‌جویان نیز برای کسب نام یا در جستجوی ثروت و مقام از اروپا بدرگاه سلاطین صفوی آمده‌اند مثل برادران شرلی که گزارش سفرهای آنان نیز از جهت تحقیق و تاریخ خالی از فایده نیست. گزارش‌های مفصل و بسیار در باب سفارت‌ها و سیاحت‌های اروپائیان درین زمان در دست هست که ذکر همه آنها درین صحیف ممکن نیست. غالب این گزارش‌ها با آنکه از آنچه دروغ جهانندگان نام دارد و از قضاوت‌های سطحی خالی نیست در تحقیق تاریخ این ادوار علی‌الخصوص تبیین احوال اداری و اجتماعی آن ایام مفیدست. صورتی از تألیفات این سیاحان فرنگی که متضمن اطلاعات راجع بایران است در ضمن مقدمه‌یی که شارل شفر بر کتاب «اوضاع ایران» تألیف رفائل دومانس³ نوشته است آمده است و مراجعه بدان تألیفات بسیاری از نکات مبهم و تاریک عهد صفویه را روشن می‌کند. چنانکه از یادداشت‌های نیکیتین⁴ تاجر و سیاح روسی که سوسوم است به «سفارت بماورای دریاها ی سه گانه» در باب اوضاع داغستان و قفقاز بمقارن اوایل ظهور صفویه و در باره احوال دربار فرخ یسار شیر و انشاء بعضی اطلاعات بدست می‌آید⁵ و همچنین گزارش دون گارسیا⁵ اصیل زاده اسپانیائی با وجود اشتغال بر مسامحات خالی از فواید نیست این اصیل زاده اسپانیائی در سنه ۱۶۱۴ میلادی از جانب پادشاه اسپانیا بقصد مذاکره در باب تجارت ابریشم بایران آمده است و در سنه ۱۶۱۷ از طریق هرموز و بندر عباس و لاروشیراز به قزوین رفته است و در طی مدت اقامت خود در ایران تفصیلات جالبی در باب

اوضاع بلاد و طرق و احوال حکام و رعیت در عهد شاه عباس صفوی در سیاحت نامه خود نقل نموده است. سفارت وی در ایران هر چند نتیجه مطلوب بیار نیامد لیکن از جهت فوایدی که در سفارت نامه او آمده است آن را بی فایده نمی‌توان شمرد. ولیکن گزارش مسافرت اولناریوس⁶ بسبب آنکه مؤلف اهل فضل و سردی مطلع و دقیق بوده بسیار جالب و مفید واقع شده است. این آدام اولناریوس⁶ که گوته شاعر معروف آلمان در «یادداشت‌ها و تعلیقات» بر «دیوان شرق و غرب» خویش او را «مرد ممتاز»⁷ می‌خواند در عهد سلطنت شاه صفی همراه فرستاده دوله هلشتاین بایران آمده⁸ بدرگاه شاه راه یافت لیکن بسبب اختلاف و ستیزه‌یی که با سفیر یافت از او جدا شد و یکک چند بخدمت روس درآمد اما بعد چون اسیر هولشتاین سفیر را مجازات کرد وی بوطن بازگشت و گزارش سفر خویش را بزبان لاتین منتشر کرد. الثاریوس⁸ یا سابق اسم واقعی او اول شله⁸ گر ۸ درین کتاب خویش اطلاعات مفید در باب ایران ضبط و تدوین نمود چون زبان فارسی را نیز خوب آموخت گلستان سعدی را بکمک بعضی ایرانیان بالمانی ترجمه نمود این ترجمه نخستین ترجمه گلستان بزبان آلمانی بود⁹. سفرنامه الثاریوس که متضمن اطلاعات سودمند در باب احوال و اوضاع ایران در عهد خونین بعد از سلطنت شاه عباس اول و حاوی نکات جانب راجع بااداب و رسوم جاری در آن روزگارست چندی بعد بفرانسوی و انگلیسی نیز ترجمه شد و در واقع از مآخذ بسیار مهم برای تاریخ ایران در اواخر عهد صفویه بشمار می‌رود. مآخذ دیگر گزارش رفائل دومانس کشیش فرانسوی و رئیس هیأت مبلغین کاپوسن در اصفهان است. وی در سال ۱۶۲۶ از طریق حلب و بغداد بایران آمده است و نزدیک پنجاه سال زیسته و مورد عنایت شاه عباس دوم واقع شده است و بدستگاه او نیز خدمات متعدد انجام داده است. چنانکه عده‌یی از سیاحان فرنگی را نیز که در این ایام بایران می‌آمده‌اند کمک و هدایت کرده است و اطلاعات مفید بآنها داده است. گزارش او سوسوم است به «وضع ایران در ۱۶۶۰»⁹ که آن را به کلبر¹⁰ وزیر معروف لوئی چهاردهم تقدیم کرده و مشتمل است بر اطلاعات مفید در باب وضع حکومت و حال رعیت و مملکت در ایران. کتاب او مخصوصاً بسبب دقت نظر و احتواء بر مطالب متنوع اهمیت

- | | | | |
|-------------------------------|---------------|---------------------|------------------|
| 1 - Tectander | 2 - Von Poser | 3 - Raphael Du Mans | 4 - A. Nikitine |
| 5 - Don Garcia | 6 - Olearius | 7 - Treffliche Mann | 8 - Oeischläger. |
| 9 - Estat de la Perse en 1660 | 10 - Colbert | | |

دارد. اما مشهورترین و مهم‌ترین این سیاحت‌نامه‌ها در واقع سفرنامه شاردن فرانسوی است در ده مجلد. این شوالیه شاردن که فرزند جواهر فروشی صاحب مکننت بود در سنه ۱۶۶۵ مسیحی هنگامی که هنوز ۲۲ سال بیش نداشت عزیمت سفر شرق کرد و در طی چند سال سه بار بایران آمد و از ایران بهند نیز سفر گزید. وی زبان فارسی را نیکوآموخت و بمطالعه کتب و اطلاع از احوال و اخبار گذشته ایران رغبت ورزید و نزد پادشاه صفوی تقرب یافت چنانکه جوهری یازرگ‌باشی دربار پادشاه و صاحب عنوان «تاجر سلطان» گشت. چون مذهب پرتستان داشت در بازگشت با اروپا دیگر در فرانسه که هم بذهانش مورد آزار و عقوبت بودند نماند. بانگلستان رفت و تا آخر عمر در آنجا بود در بین تمام سیاحان اروپائی که بایران آمده‌اند کسی که توانسته است جامع‌ترین و مفصل‌ترین شرح را در باب احوال ایران و اوضاع بلاد و آداب و رسوم و تاریخ و دیانت و طرز معیشت اهل ایران در عصر خود بنویسد شوالیه شاردن است و کتاب او که چاپ انتقادی دقیقی از آن بوسیله لانگله در پاریس انتشار یافته از سهم‌ترین و دقیق‌ترین مآخذ اطلاعات در باب تاریخ صفویه است. مآخذ دیگر گزارش ژان باتیست تاورنیه² است که نیز مانند شاردن جواهر فروش بوده و سی سال قبل از او بمسافرت ایران آمده است. تاورنیه در فاصله سالهای ۱۶۳۱ تا ۱۶۶۸ مسیحی لاقلاً شش بار بایران سفر کرده و کتاب او که نیز مانند کتاب شاردن مشحون از اطلاعات مفید در باب احوال طرق و بلاد و اوضاع مملکت و تاریخ و عقاید و آداب اهل ایران است، با وجود اشتغال بر مسامحات فواید بسیار دارد. بسبب همین مسامحات و اشتباهات است که کتاب تاورنیه، جز در آنچه مؤلف از دیدار خویش نقل می‌کند، چندان قابل اعتماد نیست و چون ظاهراً خود وی بزبان فارسی نیز آشنائی نداشته است مسموعاتش نیز گاه خالی از اشتباه نمانده است مع هذا گیبون³ وی را «سیاح جواهر فروشی» میخواند که هر چند چیزی نخوانده است لیکن بسی چیزها دیده و خوب دیده است⁴. در هر حال کتابش برای تاریخ عهد صفویه خالی از فایده نیست. چنانکه گزارش ژان‌ته‌ونوه⁵ فرانسوی نیز با آنکه توقف وی در ایران چندان طولانی نبوده است و خود بسال ۱۶۶۷ در میانه آذربایجان وفات یافته است و همچنین کتاب لاتینی «چهل ستون» اثر پدریس بدیک⁶

نیز با وجود اشتغال برداوریه‌های سطحی و عقاید تعصب آسیر بر ضد اسلام بسبب اشتغال بر توصیفات جالب از ابله و قصور اصفهان و خزائن و کتابخانه‌های سلطنتی خالی از فواید نیست دیگر گزارش انگلبرت کمپفر⁷ سیاح و طبیب و محقق آلمانی است که همراه سفیر سوئد در سال ۱۶۸۴ بایران آمده و یک چند در ایران و نواحی مجاور زیسته است. وی در شمال و جنوب ایران سفرها کرده است و گزارش او گذشته از اشتغال بر پاره‌یی معلومات راجع به جغرافیا و نباتات ایران حاوی اطلاعات گرانبهایی راجع به احوال اداری و نظامی و مالی مملکت در آن زمان است و ظاهراً قسمتی از آن اطلاعات وی نیز مانند بعضی اطلاعات ته‌ونو و بدیک و دیگران مأخوذ از روایات رفائل دومانس (ونه از کتاب او) است. مآخذ دیگر کتاب سانسون⁸ کشیش و مبلغ فرانسوی است بنام «وضع کنونی ایران» مؤلف در ۱۶۸۳ بایران آمده و یک چند در قزوین و خوزستان و اصفهان اقامت داشته است. وی در مدت اقامت خود از احوال ایران اطلاع دقیق حاصل کرده و در مراجعت از جانب شاه سلیمان صفوی نامه‌یی جهت پادشاه فرانسه برده است. در هر حال کتاب او حاوی اطلاعات سودمند در باب تاریخ این دوره است.

دیگر کتاب ژان اوتر⁹ فرانسوی است بنام «سیاحت در عثمانی و ایران» که در ۱۷۴۸ طبع شده است و دیگر سفرنامه اولیویه¹⁰ فرانسوی است در سه جلد که یک جلد آن راجع بایران است. اوتر مقارن عزیمت نادر شاه بسفر هند در سال ۱۷۳۸ مسیحی از جانب حکومت فرانسه باصفهان آمده است تا اوضاع ایران را تحقیق کند و در باب استقرار روابط بازرگانی نیز اقدام نماید. بموجب قول او در این زمان پایتخت با شکوه و زیبای صفویه متروک و خراب می‌نموده است و حتی قصور سلطنتی هم متروک و مشرف بخرابی بوده است. درباره سیاست نادر شاه اوتر بدرستی متوجه شده است که آن سردار جنگجوی بیشتر با سر جنگ و نظام توجه می‌ورزیده است و امر تجارت، خاصه بازرگانی خارجی، چندان در نظر وی اهمیت نداشته است. مآخذ دیگر کتابی است بنام تاریخ انقلاب ایران تألیف پادری کروسینسکی¹⁰ که شرح مؤثر و مفیدی در باب کیفیت سقوط صفویه و هجوم افغانه باصفهان که بر حسب روایت وی با قحطی و گرسنگی شدید و خونریزی و کشتار فجیع توأم بود و مردم از

1 - Chardin
2 - J. B Tavernier
3 - Gibbon
4 - Thévenot
5 - Pedro Bedik
6 - E. Kaempfer
7 - Sanson
8 - J. Otter
9 - Olivier
10 - T. Krusinski

بینوائی حتی گوشت انسان سیخورده‌اند دارد. سولف نزدیک بیست سال در ایران اقامت داشته است و رئیس یسوعیهای اصفهان بوده است.^{۱۲۰} وی در هنگام فتح اصفهان بدست‌افاغنه در آنجا بوده و آن احوال قحطی و کشتار و آن حوادث خونین را با بیانی مؤثر شرح داده است. مأخذ دیگر گزارش‌های جانس هانوی¹ بازرگان و جهانگرد انگلیسی است که در عهد نادرشاه از راه روسیه بایران آمده و بعد از چند سال بدیار خود بازگشته است. وی در بلاد مختلف بازرگانان و سیاحان متعدد فرنگی بر خورد که بعضی از سالها پیش در ایران اقامت داشتند و باحوال بلاد و اوضاع و حوادث ایران وقوف یافته بودند. از جمله یک چند نیز با هموطن خودجان التون² معروف، که از پترزبورغ بایران آمده بود و چندی بقصد تهیه بحریه‌یی جهت نادرشاه در حدود بحر خزر فعالیت و اهتمام می‌کرد، بر خورد و بهر حال اطلاعات سودمند در طی این مسافرت خویش بیندوخت گزارش‌های هانوی حاوی چهار مجلد است و در آنها وقایع ایران را از سقوط صفویه تا پایان عهد نادر شرح داده است. البته آنچه وی در باب سقوط صفویه و هجوم افاغنه آورده است از مشهودات او نیست و غالباً منقول از کروسینسکی است. لیکن اطلاعاتی که در باب وقایع عهد نادرشاه داده است غالب آنها از دیدار او و بستگی بر اطلاعات بهم و جالب است. نامه‌هایی نیز از رنه بازن³ طبیب و کشیش فرانسوی باقی است که در باب اواخر عهد نادرشاه و حوادث بعد از قتل او متضمن اطلاعات سودمند است.^{۱۲۱} در عهد قاجاریه که اوایل آن دوره رقابت بین فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها جهت کسب نفوذ در ایران و بعدها دوره رقابت و کشمکش بین روس و انگلیس بود سفارتها و مسافرت‌های متعدد وقوع یافت که موجب تدوین و تألیف گزارش‌ها و سفرنامه‌هایی مانند کتاب جالب و عمیق سرجان ملکم⁴ موسوم به «طرح‌هایی از ایران» و مثل یادداشت‌های ژنرال گاردان⁵ موسوم به «تفصیل مأموریت» و یادداشت‌های ژویر⁶ و تره زل⁷ و کتاب سرهارفورددجانز⁸ و امثال آنها گشت غالب این سفرنامه‌ها مخصوصاً جهت اطلاع بر کیفیت نفوذ تدریجی دول اروپائی در دولت قاجاری اهمیت دارد و البته آن سادگی و کم‌غرضی که تا حدی در آثار سیاحان و تجار اروپائی عهد صفویه و قبل

از آن هست درین کتابها نیست و مورخ در استفاده از این مأخذ باید باین نکته توجه خاص داشته باشد. چنانکه شواهد این اغراض و مقاصد را در کتاب معروف جیمز موریه⁹ بنام حاجی بابا سی‌توان یافت. کتاب حاجی بابا با وجود اشتمال بر بعضی حقایق از جهت طرز بیان و لحن کلام فاسد و غرض‌آلوده است. دو جلد سفرنامه موریه نیز از همین لحن نا مساعد خالی نیست و گویند بعضی از فصول آن را در همان ایام برای فتحعلی شاه ترجمه کرده بودند و او را زیاده‌خشمگین کرده بود. در واقع تمام مدت اقامت موریه در ایران در طی هر دو سفر او پنج سال بیش نکشید و اطلاعاتی که او درین مدت در سفرنامه گرد آورد بسیار نا چیز و مشحون از سخامحات و اغراض بود. درین دو سفرنامه موریه ضمن ذکر آداب و رسوم ایرانیها سعی کرده است نظائر آنها را در رسوم و عادات قدیم ملل مشرق و روایات تورا و انجیل بیابد و با اینهمه اطلاع او از زبان فارسی و از اشتقاق و لغت بسیار اندک بوده است و همین ملاحظات این اندیشه را پیش می‌آورد که باید کتاب حاجی بابای او برخلاف مشهور و درست مطابق ادعای خود او در واقع ترجمه‌یی باشد از اصلی فارسی که نویسنده آن ایرانی مطلعی بوده است و اقف بطرز افسانه نویسی اروپائیان^{۱۲۲}. در بین سایر گزارش‌ها و سیاحت‌نامه‌های متعدد سیاحان و سفیران اروپائی که عهد قاجاریه را استیازی خاص میبخشد چند کتاب بالنسبه مهم را در این مقام باید ذکر کرد. از آنجمله است گزارش ویلیام اوسلی¹⁰ که بعنوان منشی سفارت همراه برادر خویش سرگور- اوسلی بایران آمد. دیگر سفرنامه گاسپار دروویل¹¹ سرهنگ فرانسوی است که در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۱۲ بایران آمده و در کتاب خود اطلاعات مفیدی در باب نظام عهد فتحعلی شاه قاجار و اقدامات پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه داده است دیگر سفرنامه کرپورت¹² (۱۸۲۰-۱۸۱۷) است که در قفقاز و ایران مسافرت‌هایی کرده است. دیگر سیاحت‌نامه ج. بی. فریزر¹³ که در بین‌النهرین و کردستان و خراسان مسافرت‌ها نموده و همینگونه کتابها در آن ایام یگانه مأخذ اطلاعات عامه اهل اروپا بوده است از احوال ایران. دیگر گزارش فریه¹⁴ فرانسوی است که در خراسان و مشرق ایران مسافرت‌هایی کرده است

- | | | | | |
|----------------------|-------------------|-----------------|--------------------|----------------|
| 1 - Jonas Hanway | 2 - J. Elton | 3 - René Bazin | 4 - Sir J. Malcolm | 5 - Gardane |
| 6 - A. Jaubert | 7 - Trézel | 8 - Sir Harford | 9 - James Morier | 10 - Melgounov |
| 11 - Ct. de Gobineau | 12 - Polak, J. E. | 13 - Curzon | 14 - Feuvrier | |

و نیز کتابهای گلدسمید^۸ که در باب بلوچستان و سیستان و احوال بلاد بین فارس اطلاعات مفید داده است. چنانکه وی در تعیین حدود این نواحی نیز مأسوریت داشته و مطالعاتی در احوال سکران و بلوچستان نموده است. کتاب هنری لیارد^۱ انگلیسی نیز در باب خوزستان و بلاد جنوب غربی محتوی اطلاعات مفید است. چنانکه موریتز و گنر^۲ در گزارش خود موسوم به «مسافرت بایران و سرزمین کردان» اطلاعاتی در باب کردستان و احوال آنروز ایران بیان داشته است و خانم شیل^۳ در ضمن گزارش خود راجع بزندگی و رسوم در ایران معلوماتی در احوال دولت ایران و رجال مملکت بدست داده است، چنانکه سیاحت نامه برزین دانشمند روسی موسوم به «سیاحت مشرق ۱۸۵۲ - ۱۸۴۹» متضمن اطلاعات سودمند در باب بلاد شمالی ایران است و همچنین گزارش مسافرت بر نهارد دورن دانشمند روسی و ملگوتوف^۴ در سالهای ۶۱ - ۱۸۶۰ متضمن تحقیقات بسیار مهم و جالبی در باب بلاد ایران در سواحل دریای خزر است که هم اکنون نیز فایده بسیار دارد^{۱۲۳}. نیز از مآخذ مفید در باب تاریخ این ایام ایران کتاب کنت دو گوینو^۵ فرانسوی است بنام «سه سال در آسیا» که مخصوصاً از جهت تاریخ و نهضت بایه مرجع مهمی است. دیگر کتاب مشهور دکتر پولاک^۶ اتریشی طبیب ناصرالدین شاه و معلم دارالفنون تهران است که تحت عنوان «ایران»، مملکت و ساکنانش» منتشر شده است و محتوی معلومات سودمندی در باب احوال اجتماعی و مالی است. مخصوصاً اطلاعاتی جالب در باب احوال و مقاصد میرزا تقی خان اسپرکبیر که هنگام ورود او به طهران معزول شده بود در بر دارد که در مآخذ دیگر نیست. دیگر کتاب لرد کرزن^۷ معروف است بنام «ایران و مسأله ایران» که محتوی اطلاعات مفید و بدیع و گنجینه‌یی از معلومات مهم در باب احوال آن روز ایران است. لرد کرزن قسمتی از اطلاعات مندرج در این کتاب جامع و مفصل را طی مسافرت‌هایی که در سالهای ۹ - ۱۸۸۹ بعنوان مخبر روزنامه تایمز در ایران کرده است بدست آورده و برای قسمت‌های دیگر از کتب و از معلومات اشخاص مطلع استفاده نموده است. در بین مآخذ دیگر جهت احوال دربار ناصرالدین شاه یادداشت‌های دکتر فوریه^۸ را میتوان یاد کرد که به عنوان «سه سال در

در بار ایران» مشهور است. مقارن عهد قاجار بعضی اسفار و تحقیقات، که گزارش‌هایی از آنها باقی است مخصوصاً بقصد تتبع در آثار عتیقه و کشف و جستجو و حفاری در اتلال و انقاض باقی مانده از اعصار قدیم بعمل آمده است که حاصل آنها برای تاریخ، ولیکن مخصوصاً بیشتر برای تاریخ قبل از اسلام، اهمیت تمام دارد. در بین این گونه آثار سی‌توان از گزارش‌های بوکینگام^۹ که در عراق و ایران پژوهش‌هایی کرده و لیارد^{۱۰} که در خوزستان و مناطق بختیاری تحقیق نموده است یاد کرد نیز از مسافرت‌های راولین سن^{۱۱} در کردستان و آذربایجان و از تحقیقات دمورگان^{۱۲} که در خوزستان مطالعات سودمند کرده است باید یاد کرد. البته ذکر فهرست تمام اینگونه گزارش‌ها که مخصوصاً هر قدر بعصر حاضر نزدیکتر آید تعداد آنها بمراتب بیشتر میشود در این صحیف میسر نیست خاصه که بیشتر این تحقیقات با دوار ما قبل اسلام از تاریخ ایران راجع است نه دوره بی‌کی که در این بحث مورد توجه ماست. باری از چند کتاب مهم دیگر نیز در اینجا باید یاد کرد. یکی سفرنامه مادام دیولافوا^{۱۳} است که نویسنده در سال ۱۸۸۱ باتفاق شوهر خود مارسل دیولافوا از راه عثمانی و قفقاز بایران آمده و در شمال و مرکز و بلاد جنوبی ایران مسافرت‌هایی کرده است. سفرنامه مادام دیولافوا جالب و خواندنی است و اطلاعات مفید در باب احوال اجتماعی و اداری ایران عهد ناصری در بر دارد. مارسل دیولافوا مهندس و باستان‌شناسی بوده است و بعد از بازگشت بفرانسه نیز دیگر بار جهت کاوش در آثار عتیقه بایران آمده است و چند سال دیگر در ایران بسر برده. کتاب مادام دیولافوا با وجود اشتمال بر اغلاط و ساسحات تاریخی از جهت بیان احوال حکومت و اوضاع طرق و طرز معیشت عامه در این ایام فایده بسیار دارد و از مراجع مفید برای تحقیق این دوره از تاریخ ایران بشمار است. مآخذ دیگر عبارتست از سفرنامه متنوع و سودمند ادوارد براون^{۱۴} موسوم به «یکسال در میان ایرانیان» که در باب احوال اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی ایران مقارن دوره ظهور مشروطیت منبع بسیار مهمی است. مآخذ دیگر کتاب سرپرسی سایکس^{۱۴} است موسوم به «ده هزار میل در ایران» که آن نیز مانند کتاب ایران لرد کرزن مشحون از اغراض و کاشف از مقاصد سیاسی

- | | | | | |
|-----------------|-------------------|------------------|------------------|----------------|
| 1 - Buckingham | 2 - Layard | 3 - W. Ouseley | 4 - G. Drouville | 5 - Ker Porter |
| 6 - J. B. Frasn | 7 - Ferrier | 8 - Goldsmid | 9 - M. Wagner | 10 - Sheil |
| 12 - De Morgan | 13 - J. Dieulafoy | 14 - P. M. Sykes | | |

نویسنده است و با اینهمه از فواید و اطلاعات بهم خالی نیست سرپرسی سایکس در ایران سفرهای متعدد کرده است و بجز این کتاب چندین کتاب دیگر هم درباره این سیاحت‌های خویش نوشته است. در باب اسفار جدید تر و همچنین در باب فواید جغرافیایی متعدد که از تمام این گونه سفرنامه‌ها بدست تواند آمد کتاب جامع و سمتع آلفونس گابریل^۱ موسوم به «اکتشاف ایران» را باید خواند که تحقیقی است جامع در باب سیر و تحول معلومات جغرافیائی در باب احوال ایران. مؤلف خود در ایران خاصه بلوچستان و کویرلوت و بلاد مجاور، مکرر بقصد تحقیقات مسافرت کرده و کتاب او گذشته از اشمال بر تحقیقات دیگران بر مطالعات شخصی نیز متکی است.

یادداشتهای شخصی

یادداشتهای و خاطرات شخصی نیز که گاه گاه بدست می آید برای مورخ مأخذ مفیدی است. البته غالب این یادداشتهای خاصه در مواردی که نویسنده به بیان شرح حالات خویش پرداخته است حکم ادعای صرف دارد و مندرجات آنها را بدون بینة کافی نمی توان پذیرفت. با اینهمه از مطالعه این یادداشتهای نه فقط مواضع سهیم و تاریک حوادث و بعضی اسباب و معدات نفسانی آنها روشن میشود بلکه غالباً اطلاعات سودمندی در باب احوال اجتماعی و اداری قرون و ادوار گذشته نیز بدست می آید. از اینگونه یادداشتهای در باب دوره قبل از مغول تقریباً چیزی در دست نیست و از ادوار بعد نیز تعداد زیادی از آنها بدست نمی آید. در استفاده از این یادداشتهای شرط اول اطمینان از صحت صدور و انتساب آنهاست زیرا امکان هست مغرضان کتابی بسازند و آن را یکی از پادشاهان یا نام آوران دیگر منسوب بدارند تا اذهان عامه را نسبت بدو مشوب دارند و یا اینکه او را در نزد عامه محبوب سازند. چنانکه سلفوظات تیموری یا واقعات تیموری و همچنین ذیل آن موسوم به تزو کات تیمور که سرگذشت تیمور را از زبان خود او متضمن است و اجمالی است از احوال او از سن هفت سالگی تا پایان عمر، در حقیقت از تقریر یا انشاء آن جهانجوی قهار نیست و احتمال می رود که ابوطالب حسینی تربتی نام که مدعی است آن را از اصل ترکی بزبان فارسی نقل کرده است آن را ساخته

باشد گویند این کتاب بعدها وقتی بر شاه جهان امپراطور مغول هند عرضه شد در آن اشتباهات یافت و کسی را گماشت تا آن را با ظفر نامه یزدی مقابله و تطبیق کند و این نسخه، مهذب موسوم است به ملفوظات صاحبقرانی، و بجز حال پیداست که صحت مندرجات آن در نزد اخلاف تیمور نیز مورد تردید بوده است. در واقع اصل ترکی کتاب که ابوطالب حسینی آن را اساس ترجمه خویش معرفی کرده است تاکنون بدست نیامده است. اما واقعات بابر معروف به تجارب الملوك ترجمه فارسی با برنامه یا تزو کات بابری است که اصل جغتائی آن نیز باقی است. این کتاب هر چند شرح حال ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله تیموریان هندست لیکن محتوی اطلاعات بسیار سودمندی در باب اواخر عهد تیموری نیز هست و از آن حیث مرجع خوبی برای تاریخ ایران است. چنانکه احوال خراسان را در این روزگار و اوضاع اجتماعی مقارن استیلاء دولت قزلباس صفویه را زین الدین محمود و صفی دریادداشتهای خود موسوم به «بدایع الوقایع» بشرح بیان نموده است و از آن کتاب می توان معلومات مفیدی در باب احوال اجتماعی آن عصر بدست آورد. کتاب بدایع الوقایع در سکو جزو انتشارات فرهنگستان علوم اتحاد شوروی بطبع رسیده است. نیز از اینگونه یادداشتهای تذکره شاه طهماسب است که عبارتست از شرح احوال و وقایع سلطنت دومین پادشاه صفوی بقلم خود او و از این کتاب نکته های جالبی در باب احوال نفسانی این پادشاه و معاصران و معاشران او بدست می آید.^{۱۲۴} تحریر دیگری از اصل این کتاب نیز در دست است بنام «بیاض مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان» که عبارتست از مخاطبات شاه طهماسب اول با سفراء عثمانی که از جانب سلطان سلیمان اول عثمانی جهت مطالبه شاهزاده بایزید بدربار سلطان صفوی آمده بودند. دیگر تذکره حزین یا تاریخ حزین است تألیف شیخ محمد علی حزین لاهیجی (متوفی ۱۱۸۰ ه. ق) که وقایع راجع باواخر ایام صفویه را در آن بایبانی روشن شرح داده است و مخصوصاً برای درک مصائب عهد استیلاى افغانه مأخذ جالبی است. نیز از همین مقوله است رساله «بیان واقع» یا «نادر نامه» اثر خواجه عبدالکریم کشمیری، که عبارتست از خاطرات و تاحدی سفر نامه مولف. این خواجه عبدالکریم بسال ۱۱۵۱ در دهلی بخدست نادرشاه

1 - A. Gabriel, Die Erforschung Persiens

پیوست و در مراجعت تا قزوین با او همراه شد. از آنجا بعه رفت و باز بدلی مراجعت نمود (۱۱۰۶) و درین کتاب گذشته از خاطرات سفر خود معلومات مفیدی در باب مسافرت نادرشاه بهند و بازگشت او و احوال هند بعد از او بیان می کند که برای تاریخ آن روزگاران، در هند و در ایران، فایده بسیار دارد. وی گذشته از این «تذکره» جریان وقایع ظهور نادر و احوال سلطنت او را نیز بنام «وقایع ایران و هند» باذیلی در باب وقایع بعد تألیف کرده است که برای تاریخ این دوره اهمیت دارد. دیگر روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس و عبارت دیگر شرح حال مؤلف بقلم خود او است که وقایع فارس و بلاد جنوب را از استیلاء افغانه تا اواخر زندیه نوشته است. مؤلف از خاندانهای معروف شیراز و خود کلانتر فارس بوده است و از اوضاع و احوال آنجا اطلاعات درست داشته است. کتاب با اسلوبی ساده و عاری از تکلف نوشته شده و چون مؤلف از سواد و ادب هم بهره زیادی نداشته است آثار بی تکلفی از سراسر کتاب مشهودست. هر چند وی در طعن و شتم مخالفان افراط کرده لیکن بسبب لحن و شیوه خاصی که در بیان وقایع دارد مرجع مفیدی در تاریخ این ادوار است. دیگر مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی است در تاریخ انقراض صفویه و وقایع تاریخ اعتقاب افشاریه و صفویه. این کتاب هر چند صورت تاریخ دارد لیکن چون سشتمل بر گزارش احوال خانواده مؤلف و بیان وقایعی است که غالباً بچشم دیده است در واقع جزو یادداشتهای و تذکره های شخصی بشمار می آید. دیگر تفصیلاتی است که آذر بیگدلی تحت عنوان احوال معاصرین در تذکره آشکده خویش نوشته است و متضمن مجملی سودمند در باب ایندوره از تاریخ ایران است. چند کتاب دیگر از همین مقوله در وقایع بعد از نادر و قبل از ظهور قاجاریه هست مثل وقایع السنین خاتون آبادی و یادداشتهای ذیل آن و تذکره آل داود و امثال آنها که نسخ خطی آنها در کتابخانه ها هست ولیکن چون هنوز چاپ نشده است از ذکر آنها درین مقام صرف نظر می توان کرد. رساله ناتمام شمایل خاقان بقلم قائم مقام فراهانی و رساله مجدیه تألیف مجدالملک سینکی نیز از همین مقوله یادداشتهای شخصی است با این تفاوت که از آنها بسبب استغراق اولی در سبالات و تملقات و احتواء دومی بر کنایات و تعریضات چندان فایده بی نمی توان بدست آورد. دیگر خوابنامه اعتماد

السلطنه است و یادداشتهای اعتماد السلطنه که هر دو متضمن اطلاعات بسیار گرانبها در باب تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه و احوال رجال و اوضاع دربار آنزمان ایران است و در تحقیق تاریخ آندوره اهمیت فراوان دارد. نیز از همین مقوله است تاریخ نوائیر یعقوب خان انجدانی از صاحب منصبان قشون در عهد عباس میرزا و محمد شاه. کتاب عبارت از یادداشتهای شخصی اوست و خلاصه بی از آن در اراک باهتمام ابراهیم دهگان چاپ شده است. در باب احوال بعضی از رجال آن عهد و مخصوصاً راجع به جنگ ایران و عثمانی (۱۲۳۷) در آن دوره و سالهای بعد از آن می توان ازین کتاب فوایدی بدست آورد. دیگر کتابی است بنام تاریخ عضدی تألیف شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه قاجار که یادداشتهایی بسیار جالب است در شرح حالات زنان و دختران و پسران فتحعلی شاه و بسیاری از اوضاع و جریانات اندرون معروف این پادشاه قاجار را نشان می دهد. دیگر شرح وقایع بعد از فوت فتحعلی شاه است تألیف رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزا فرمافرما که احوال و وقایع قیام پدر و عم خود را در فارس بیان داشته است. دیگر کتابی است بنام شرح حال عباس میرزا ملوک آرا که در واقع تاریخچه زندگی این شاهزاده معروف قاجار و بیان شمه بی از اوضاع عصر ناصری است. مؤلف برادر ناصرالدین شاه بوده و بسبب حسد و نفرتی که شاه و مادرش در حق وی داشته اند در قسمت عمده بی از سلطنت ناصرالدین شاه وی بحال تبعید و حبس نظر و غالباً در فقر و فاقه و ترس و ناامنی می زیسته است. عباس میرزا ملوک آراء درین رساله با بیانی انتقاد آسیر حوادث عصر سلطنت برادر را شرح داده و این کتاب برای فهم جنبه های ضعیف سلطنت ناصرالدین شاه و نارضائی ها و آشفته گی های اسر در آن زمان مأخذی مهم است. رساله معروف بتاریخ الدخانیه بقلم شیخ حسن کربلائی نیز یادداشتهای و خاطرات مؤلف است در باب واقعه تنباکو و چون مؤلف از حواشی و نزدیکان سیرزای شیرازی بوده است و درین واقعه دست اندر کار بوده است کتاب او حاوی اطلاعات مفیدست. چنانکه کتابچه خانلر میرزا احتشام الدوله در باب جنگ ایران و انگلیس در محرمه (۱۲۷۳) محتوی اطلاعات سودمند در باب وضع نظام و احوال اداری دولت ایران است در آن زمان. خلاصه بی ازین کتابچه را احمد کسروی همراه با دو مقاله

دیگر تحت عنوان « چند تاریخچه » منتشر کرده است . دیگر رساله‌ی است بنام « تاریخ مختصر صحیح بی دروغ » یا تاریخ بی دروغ بقلم علی‌خان ظهیرالدوله ملقب به صفایا صفا علی‌شاه که مختصری است در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه و احوال قاتل او و جلوس مظفرالدین شاه . مؤلف از خاندان قاجار و داماد ناصرالدین شاه بوده و در دربار وی نیز عنوان ایشیک آقاسی باشی داشته است و ازین حیث کتاب او اهمیتی تمام دارد ۱۲۰ . چنانکه یادداشتهای منسوب بامین‌الدوله هم درین باب محتوی اطلاعات سودمندست . در دورهٔ مشروطیت تألیف و تدوین خاطرات و یادداشتهای شخصی بیشتر تداول یافته است و اینگونه کتابها درین مآخذ تاریخ مشروطیت اهمیت بسیار دارد . از آنجمله غیر از شرح « زندگانی سن » یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه تألیف عبدالله مستوفی و یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه تألیف دوستعلی‌خان معیرالممالک می‌توان از یادداشتهای سپهسالار اعظم محمدولی‌خان تنکابنی در ذیل شرح زندگی او و تاریخ محمد باقر و یجوه‌یی در حوادث انقلاب تبریز و تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی و تاریخ مشروطیت احمد کسروی و « حیات یحیی » تألیف حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و تاریخ احزاب سیاسی یا انقراض قاجاریه تألیف ملک الشعراء بهار و خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه و یادداشتهای ناصرالمک و سرگذشت شیخ ابراهیم زنجانی ، که هر دو خطی است و کتاب ستارخان حاجی اسمعیل اسیرخیزی و یادداشتهای متعدد دیگر که بعضی از آنها هنوز چاپ نشده است نیز نام برد .

سیرتهای صوفیه ، ستون ادبی

نوع دیگر از مآخذ که مخصوصاً از جهت تحقیق در احوال اجتماعی سهم و مفیدست کتابهای سیر صوفیه و ستون ادبی است که در آنها گاه نیز مطالب سودمند راجع باحوال پادشاهان و نام آوران گذشته آمده است . در باب احوال عامه و طرز معیشت و انواع تفریحات آنها ازین گونه کتابها اطلاعات خوب بدست می‌آید . فی‌المثل از اسرار التوحید راجع به خانقاههای صوفیه و کیفیت مجلس گفتن شایخ و طرز اقامهٔ مجالس سماع و حتی احوال بازارها و چهار سوهای بعضی شهرهای خراسان نکته‌هایی بدست می‌آید ۱۲۱ . و از مقامات ژنده‌پیل نیز نکته‌هایی از همین مقوله مستفاد میشود . چنانکه از یک جا برمی

آید که در سرحد غور و غزنین در زمان شیخ جام از عابران جوازی طلبیده‌اند و از جای دیگر آن برمی‌آید که در عهد سلطان سنجر اسراء اسمعیلیه طبرس هم از ولایات سجاور بتعدی و استحفاف باج می‌گرفته‌اند ۱۲۲ . نظایر این نکات از از سیرهٔ ابو عبدالله خفیف و از فردوس المرشدیه نیز مستفاد میشود و اینگونه کتابها در فهم احوال عامه بسیار مفیدند ۱۲۳ . در اینگونه کتابها غالباً قریحهٔ قصه پردازی و یا شوق عبرت اندوزی سایه‌یی از مبالغه و مساسحه بر واقع و حقیقت افکنده است و بسا که در اصل روایتی یا در باب قهرمانان آن غلط و اشتباه یا لااقل مبالغه و اغراق روی داده است . در استفاده ازین گونه مآخذ باید کمال دقت و احتیاط را سرعی داشت مع هذا اطلاعاتی که ازین مآخذ بدست می‌آید اوضاع و احوال اجتماعی و طرز زندگی و آداب و رسوم رایج در بین مردم را گاه بمراتب روشنتر و گویاتر از آنچه در کتابهای تاریخ آمده است بیان می‌دارد ازین رو مراجعه باین کتابها برای مورخ ضرورت بسیار دارد . بعلاوه درین کتابها غالباً در باب عادات و آداب افراد و طبقات مختلف سخن می‌رود و حکایات و روایات اهل هر پیشه و هر طبقه ذکر می‌شود و ازین جهت این مآخذ در واقع غنی‌ترین و وسیعترین منابع معلومات هر مورخ خواهد بود . اما شرطش آن است که با احتیاط تمام و با کسب یقین از صحت و اتقان مطالب و بعد از مقابله و مطابقت معلومات حاصل از آنها با شواهد و مدارک مسلم تاریخی از آن کتابها استفاده کند تا مایهٔ گمراهی و خطا نشود . ذکر فهرست تمام این گونه کتابها در این صحایف البته ممکن نیست لیکن مورخ در تاریخ هر عصر و دوره‌یی میتواند از مطالعهٔ کتب ادب آن دوره و حتی گاه از مطالعهٔ کتب اخلاقی و کلاسی نظیر کیمیای سعادت غزالی و کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی اطلاعات مفید جهت روشنگری نکات تاریک آن عصر بیابد . لیکن بعضی کتابها هست که مخصوصاً در آنها نظر بجمع حکایات و روایات راجع بسلاطین و وزراء و رجال و شاهیر بوده است و البته مراجعه بدانها دست کم این فایده را دارد که نشان میدهد آن سلاطین یا وزراء یا رجال در اذهان معاصران یا اخلاف چگونه تصویر میشده‌اند و بچه عنوانی شهرت داشته‌اند .

درین اینگونه مآخذ از کتابهای فارسی دو کتاب شهور قابوسنامه و سیاست نامه در درجه اول اهمیت قرار دارند

که ذکر روایات راجع بپادشاهان گذشته در آنها با چاشنی حکمت و عبرت همراه است کتاب قابوسنامه گنجینه بی است از اطلاعات سودمند در باب احوال اجتماعی و وضع زندگی طبقات مختلف مردم در عهد تألیف کتاب. سیاست نامه بی شک مأخذی معتبرست برای تحقیق در احوال اداری اوایل عهد سلاجقه و متضمن بیان وظایف طبقات مختلف دیران و عمال و لشکریان در آندوره است. کتاب را مؤلف چنانکه از مقدمه برسی آید برای سلطان سلک شاه تألیف کرده و در بین چند کتابی که رجال مختلف درین باب جهت سلطان نوشته بوده اند، سیاست نامه مورد توجه خاص پادشاه واقع شده است. لحن مؤلف در فصول راجع با اسماعیلیه تند و گزنده و در بعضی موارد مغرضانه است. با اینهمه ذکر آن سخنان تند گستاخ بی شک حکایت از خصوستی شدید با اسماعیلیه می کند که غایت خواجه را قربانی کرد. بعضی ازین مطالب راجع با اسماعیلیه و سایر فرق ظاهراً اصلی ندارد. مع ذلک در صحت انتساب کتاب به خواجه جای تردید نیست و قرائن دیگر نیز آن را تأیید می کند^{۱۲۹} در هر حال این کتاب با وجود احتواء بر اطلاعات تاریخی زیاد از مسامحات فراوان مشحون شده است. چنانکه کتاب مشهور چهار مقاله نیز بسبب آنکه مصنف در تدوین آن بیشتر بترویج صناعتهای خویش که دبیری و شاعری و نجوم و طب است نظر داشته و می خواسته است حاجت سلاطین و اسراء عصر را بکسانی که مانند خود او اهل این صناعتها بوده اند اثبات نماید با وجود اشتغال بر حکایات تاریخی بسیار از مسامحات و مبالغات خالی نمانده و اهل تحقیق را بر روایات تاریخی آن اعتماد نیست با اینهمه از جهت تحقیق در احوال اجتماعی آن ایام فواید بسیار از آن بدست می آید. و همچنین کتابی مانند فرج بعدالشدیه نیز با وجود اشتغال بر روایات تاریخی بسبب آنکه مؤلف تقید به بیان سرگذشت قهرمانانی داشته است که با وجود ابتلاء به محنت و شدت عاقبت براحت و گشایش نائل شده اند طبعاً برای خواننده این دغدغه پیش می آید که شاید مؤلف در نقل حکایات تاریخی نیز برای تأمین این مقصود تصرفی کرده باشد و از این رو بر آن روایات اعتماد کلی نیست. ازین کتابهای دیگر که نیز شتمل بر حکایات تاریخی است یکی جوامع الحکایات و لوامع الروایات است تألیف محمد عوفی که در اوایل قرن هفتم هجری مؤلف از تحریر آن فراغت یافته است و شامل حکایات و روایات مهم و تاحدی بشیوه کتب مشهور ادب عربی مانند العقد الفرید

ابن عبدربه والکامل مبرد و امثال آنهاست. دیگر کتاب آداب الحرب والشجاعه است تصنیف محمد بن منصور مبارکشاه که در نیمه اول قرن هفتم تألیف یافته است و مخصوصاً در باب فنون جنگ و استعمال سلاح و تعبیه صفوف و شیخون و جنگ و حصار و امثال این مسائل متضمن اطلاعات مفیدست. دیگر لطائف الطوایف است تألیف علی بن حسین واعظ کاشفی که مشحون از روایات لطیف و بدیع است. دیگر تاریخ نگارستان است تألیف قاضی احمد بن محمد بن عبدالغفور غفاری قزوینی (متوفی ۹۷۰) که شتمل است بر حکایات و نوادر تاریخ و رجال و مخصوصاً روایاتی در باره مغول و آل جلائر و تیموریان در آن هست که مفید و جالب بنظر می آید. دیگر کتابی است بنام زینة المجالس تألیف مجدالدین محمد الحسینی متخلص به مجدی که در عهد سلطنت شاه عباس کبیر اتمام پذیرفته است و در واقع اقتباس و تقلیدست از جوامع الحکایات عوفی و نگارستان قاضی احمد و شتمل است بر بعضی حکایات مفید. دیگر کتابی است بنام بحیره تألیف ملا میر محمود (یا محمد) قزوینی استرآبادی که نیز در عهد صفویه نگارش یافته است و شامل روایات تاریخی است. دیگر شاهد صادق است تألیف سبزوادی که در عهد صفویه متخلص به صادق و مشهور به سبزوادی واقع نویسنده مجلس شاه جهان بوده است و در عهد صفویه می زیسته است. شاهد صادق گذشته از اشتمال بر نوادر و روایات جالب که در تدوین تاریخ مورد حاجت و رجوع هر مورخ است متضمن فصلی است مختصر و باسلوب سالنامه که حوادث مهم تاریخ اسلام را از آغاز تا عهد مؤلف باختصار در ذیل هر سال ضبط و بیان کرده است و این فصل اخیراً بسبب فوایدی که دارد مرحوم عباس اقبال در مجله یادگار نقل کرده است. دیگر نوادر بلا محمد صالح قزوینی است که مخصوصاً در باب احوال طبقات عامه در اصفهان نکات مفید دارد^{۱۳۰}. دیگر کتابی است بنام مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمد کاظم که گذشته از حکایات اخلاقی شامل مطالبی در باب اوایل عهد قاجاریه نیز هست. مؤلف کتابدار و ندیم فتحعلی شاه قاجار بوده است و در سال ۱۲۴۱ ق وفات یافته است.

منظومه های تاریخی

از جمله مآخذ تاریخ ایران در ردیف کتابهای ادب باید از منظومه های تاریخی نیز در اینجا یاد کرد. این

منظومه ها البته بسبب غلبه صبغه شاعری بر آنها برای مورخ چندان مآخذ موثقی نمی توانند بود. لیکن در آنها گاه نکاتی هست که در مآخذ دیگر نیست و از این جهت مورخ نمی تواند از مراجعه بآنها غافل بماند. از بین این گونه منظومه های یکی دفتر دلگشاست، که منظومه بی است ببحر متقارب در باب نسب و تاریخ ملوک شبانکاره، که شاعری با نام یا تخلص «صاحب» نظم کرده و آن را در سنه ۷۲ هجری با تمام آورده است. جنبه شاعری منظومه ضعیف است اما در باب تاریخ ملوک شبانکاره از آن می توان اطلاعاتی بدست آورد. نسخه بی از این کتاب در ضمن فهرست کتابهای خطی شرقی کتابخانه فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان هست که در فهرست آن کتابخانه (۱۳۷ - ۱۳۸) ذکر شده است^{۱۳۱} دیگر ظفرنامه است از حمدالله مستوفی که حوادث تاریخ اسلام را تا سنه ۷۳۴ بنظم آورده است همچنین شهنشاهنامه اثر احمد تبریزی است که تاریخ چنگیز خان و اخلاف او را با سرسلطان ابوسعید بنظم آورده و حوادث این دوره را در مدت هشت سال بسلك نظم کشیده است^{۱۳۲}. دیگر غازان نامه است اثر خواجه نورالدین بن شمس الدین تبریزی که آن را در سال ۷۵۸ ه ق در تاریخ سلطنت غازان نظم کرده است. دیگر ده نامه شاه شجاع است در حوادث اختلافات او با برادرش شاه محمود که نخست پرفسور آربری در جشن نامه تقی زاده موسوم به «ران سلخ» آن را معرفی کرده است. دیگر ظفرنامه تیموری است اثر هاتفی خرجردی که راجع بفتوحات تیمور و بتقلید اسکندرنامه نظامی است و آن را تیمورنامه هاتفی و تمیرنامه هم خوانده اند. هاتفی به خواهش شاه اسمعیل صفوی نیز فتوحات آن پادشاه صفوی را نظم کرده و آن کتاب به شاهنامه هاتفی یا اسمعیل نامه مشهور شده است. لیکن نا تمام مانده و شاعر قبل از اتمام آن وفات یافته است. دیگر دو جلد شاهنامه است یکی بنام شاهنامه ماضی یا شاهنامه اسمعیل و دیگر موسوم به شاهنامه نواب اعلی یا شاهنامه شاه طهماسب هر دو اثر میرزا محمد قاسم قاسمی گنابادی (متوفی ۹۷۹) که اولی در تاریخ وقایع شاه اسمعیل صفوی و دومی راجع به پسرش شاه طهماسب صفوی است. نیز قاسمی منظومه بی دارد در تاریخ شاهرخ تیموری که مشهور است به شاهرخ نامه و آن را بنام شاه طهماسب اتحاف نموده است. دیگر شاهنامه کمالی سبزواری است در تاریخ شاه عباس کبیر همچنین «جرون نامه» و «جنگ نامه قشم» است در بیان وقایع جنگ اسام قلی خان

بیگلریگی فارس با پرتقالی ها بر سر جزیره قشم و هرمز که مشحون است از لحنی حماسی و نیز منظومه بی در تاریخ صفویه بنام شاهنشاهنامه در دست است. چنانکه شاعری بنام محمد علی طوسی و مشهور به فردوسی ثانی که از سلازمان رکاب نادر شاه بوده است منظومه بی بنام شاهنامه نادری در تاریخ جنگهای آن پادشاه نظم کرده که بوسیله انجمن آثار ملی چاپ شده است و همچنین شاهنامه نادری است اثر شاعری از اهل هند بنام نظام الدین عشرت که خود معاصر نادر شاه بوده است و فتح هند و سوانح حیات نادر را تا مرگ او در این مثنوی آورده است دیگر منظومه ایست از شهاب ترشیزی در وقایع علی مرادخان زند که ظاهراً نا تمام مانده است. آخرین و مشهورترین اینگونه منظومه ها شهنشاهنامه است اثر فتحعلی خان صبای کاشانی که عبارتست از تاریخ ظهور سلطنت آقا محمدخان و فتحعلی شاه قاجار. سراینده که خود سلك الشعراء دربار فتحعلی شاه و از ندیمان و خاصان او بوده است با سبالات شاعرانه تاریخ حوادث سمدوح خویش را نظم کرده و این نکته هم از اعتبار تاریخی کتاب کاسته و هم بارزش ادبی آن چیزی نیفروده است. گوینده با آنکه سمدوح و قهرمان کتاب خود را «جهاندار فتح علی شاه ترك» و مرگ عم او آقا محمد خان را بعبارت «بخاك اندر افتاد افراسیاب» تعبیر کرده است بتقلید از فردوسی اخبار و روایات خود را «گزارش زدهقان بسپاردان» فراموده است^{۱۳۳}.

✓ منابع تاریخ اجتماعی

سآخذی از بقوله اسناد رسمی و تواریخ محلی و کتب تراجم ووفیات ووزارات و کتب مسالك و جغرافیا و یادداشتهای شخصی و متون ادبی فایده عمده بی که دارند اشتمال آنهاست بر مطالب و مواد مختلف راجع بتاریخ احوال مدنی و شؤون اجتماعی و تربیتی و در واقع بکمک این گونه کتب و همچنین کتابهای راجع به فروع فقه و ملل و نحل و عقاید و مذاهب و بعضی کتب مفرد مستقل دیگر است که امروز می توان تا حدی از حیات اجتماعی و شؤون مدنی گذشته تصویری ترسیم نمود. در حقیقت بحث در مآخذ تاریخ عمومی ایران بدون بحث و فحوص در مواد و منابع راجع به سیر تمدن و فرهنگ آن تمام نیست و البته هر یک از شؤون مدنی و احوال اجتماعی خود در خور بحثی مفرد و مستقل است که باید منابع مختلف تحقیق در آن باب را جداگانه بررسی کرد ولیکن مورخی که

در تاریخ ایران بعد از اسلام نظر عام و کلی دارد ناچار از جست و جودر ساختن مختلف بی نیاز نیست و بهمین جهت نظری به ساختن عام تاریخ تمدن و فرهنگ ایران عهد اسلام درین مقام خالی از فایده نیست .

تحقیق در احوال جامعه اسلامی ایران که گذشته از احکام و سنن رائج قاهر اسلامی هم بقایایی از سواریت و سنن قبل از اسلام را حفظ کرده بود و هم از تأثیر عوامل و مقتضیات متجدد مستمر بر کنار نمی ماند و در هر دوره بی از برخی عوامل و اسباب تازه دیگر متأثر میشد چنانکه گفته شد . محتاج آنست که در باب هر یک از ادوار مهم آن تحقیقات جداگانه و با توجه بمقتضیات و مقارنات تازه صورت بگیرد ولیکن جامعه ایرانی درین ادوار ، مخصوصاً در ادوار قبل از صفویه ، در حقیقت جزئی و قسمتی از صورت کلی جامعه اسلامی بوده است و بهرحال در غالب شؤون با سایر اجزاء جامعه مسلمین ارتباط داشته است . مع هذا در باب همین صورت کلی جامعه اسلامی و سیر و تحول شؤون مختلف آن نیز هنوز در ساختن بقدر کافی تتبع نشده است . و باز غالب جزئیات مسائل راجع بتمدن و فرهنگ اسلامی محتاج بحث و تحقیق است و ازین رو کتابهای جامعی هم که درین باب تألیف شده است مثل کتاب بالنسبه کهنه تاریخ تمدن اسلام تألیف فن کرسر 1 و تاریخ التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان و دوره کتابهای فجر الاسلام و وضعی الاسلام و ظهرا لاسلام احمد امین و کتاب نسبتاً تازه « بنای اجتماعی اسلام » تألیف روبن لوی 2 و حتی کتاب سدقانه لوتی گارده 3 موسوم به « جامعه مسلمان » و کتاب گروه باوم 4 موسوم به « اسلام قرون وسطی » هنوز نه از حیث جزئیات مبتنی بر استقصای تمام سواد هستند و نه از جهت نتایج کلی مشتمل بر ملاحظات درست دقیق علمی بنظر می آیند . با اینهمه مطالعه آنها در فهم احوال شؤون مدنی ایران ، مخصوصاً در ادوار قبل از صفویه و بعبارت دقیق تر در ادوار قبل از مغول سفیدست .

در هر صورت تحقیق در احوال اداری و مالی جامعه ایرانی ، در دوره بی از تاریخ که با وجود نوعی از استقلال ظاهری از جهت تمدن و فرهنگ بهرحال جزئی از جامعه مسلمان بشمار می آمد ، مبتنی بر معلوماتی است که در درجه اول از کتب شرایع و فروع فقه بدست می آید . زیرا در جامعه اسلامی

احوال اقتصادی و اداری مثل همه شؤون اجتماعی دیگر تحت تأثیر اصول و قواعد مقرر شرع بوده است . بنا بر این کتب فقهی از مراجع عمده ایست که مورخ در مطالعه اصول قوانین مالی و بهانی احوال اقتصادی جامعه اسلامی از مراجع بدانها اطلاعات مفید بدست تواند آورد نهایت آنکه در استفاده از آن گونه کتابها باید توجه داشت که احکام و فتاوی شرعی بهرحال از تأثیر و نفوذ عرف و عادت نیز بر کنار نمانده است و در بعضی موارد هم بین آنچه حکم فقهاست با آنچه عمل بوده است تفاوت کلی وجود داشته است .

احوال اداری

احوال اداری این جامعه اسلامی ، مخصوصاً در دوره قبل از صفویه ، در ترتیب دیوان خلاصه میشود . از عهد صفویه و بعد از آن ترتیب دیوان تاحدی تفاوت یافته است ولیکن تاریخ احوال اداری ایران در واقع روی هم رفته عبارت است از تاریخ دیوان . در باب دیوان غیر از تواریخ عام و تواریخ راجع به خلفاء از فتوح البلدان بلاذری و کتاب الخراج ابویوسف و ادب الکتاب صولی و خطط مقریزی معلومات مفید بدست می آید و در باب کیفیت نقل دیوان به عربی در عهد اسوی کتاب صولی و کتاب الفهرست سواد سهم دارد . راجع باحوال دیوان در اوایل دوره عباسی که مخصوصاً تأثیر مجدد سنن اداری ایرانی در آن محسوس است غیر از کتب مذکور در فوق از کتابهایی مانند بغداد این طیفور و کتاب الوزراء جهشیاری و مفاتیح خوارزمی هم اطلاعات پراکنده بدست می آید و وضع دیوان را در عهد غزنویه و سلاجقه از کتبی مثل تاریخ گردیزی و همچنین سیاست نامه و التوسل الی الترسل و عتبه الکتابه می توان تحقیق کرد . چنانکه از جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف و تاریخ مبارک غازانی و مقدمه ابن خلدون و دستورالکاتب شمس منشی و التعریف بالمصطلح الشریف تألیف عماری و صبح الاعشی تألیف قلقشندی و اکبر نامه و آئین اکبری نیز می توان احوال دیوان را در دوره مغول و بعد از آن تاحدی روشن نمود همچنین از مطالعه و مقایسه فرمانها و منشورها نیز می توان اطلاعاتی در باب احوال و مراتب اداری و مشاغل و مناصب هر یک از اهل دیوان بدست آورد و این کاریست که هربرت 5 بوسه در کتاب « تحقیقات در اسرار دیوانی اسلامی » انجام داده است .

1 - Von Kremer

2 - R. Levy

3 - L. Gardet

4 - Grunbaum

5 - Herbert Busse

در باب دوره صفویه غیر از کتبی امثال عالم آرای عباسی که مخصوصاً متضمن اطلاعاتی سودمندست کتاب تذکرة الملوك مأخذ معتبرست و برای دوره های بعد می توان معلومات حاصل از تذکرة الملوك را تا حدی با کتابهایی نظیر بحر الجواهر شهشهانی و فروغستان سیرزا مهدی فروغ و امثال آنها تکمیل کرد. ۱۳۴

مأخذ در باب مالیات و خراج

احوال مالیات و خراج در اوایل عهد اسلام تا حدی دنباله احوال و اوضاع اواخر عهد ساسانی بوده است. ترتیب جبايت و ضرایب و جزیه و وضع بیت المال و تقسیم عطا چنانکه در این ادوار متداول بوده است همراه با سنن و رسوم و بقایای دیوانی پیش و کم در ادوار بعد نیز محفوظ مانده است. از مأخذ سودمند قدیم درین باب، غیر از کتب تاریخ که جداگانه از آن سخن رفت، می توان کتاب الخراج ابویوسف و کتاب الاسوال ابو عبید قاسم بن سلام و کتاب خراج قدامه و کتاب الاحکام السلطانیة ماوردی را نام برد ابویوسف صاحب کتاب الخراج شاگرد ابوحنیفه بوده است و بسال ۱۸۲ هـ در گذشته است. کتاب او در استنباط احوال اداره و اسر خراج و ضرائب در اوایل عهد عباسی مفید است. ابو عبید مؤلف کتاب الاسوال نیز در فقه و حدیث و قرآن دست داشته و از کتاب او در باب دوره مقارن ظهور طاهریان، بعضی نکات کلی می توان بدست آورد. کتاب الخراج قدامه نیز درین باب از مأخذ معتبر است. این قدامه بن جعفر ظاهراً کتابی مفصل داشته است شتمل بر تمام آنچه دبیران و منشیان بدانستن آن محتاج بوده اند و کتاب خراج و همچنین نقدالنثر او ظاهراً اجزائی از آن کتاب مفقود بوده است که گویا بعضی اجزاء دیگر نیز از آن بدست آمده است ۱۳۵. الاحکام السلطانیة ماوردی در بیان سیاست دینی و شرعی است. مؤلف از قضاة و ائمه شافعی بوده است و در نیمه قرن پنجم وفات یافته است. الاحکام السلطانیة ابی یعلی حنبلی هم که نیز معاصر ماوردی بوده است درین ابواب مأخذی مفید است. در بعضی کتابهای دیگر نیز جای جای بعضی اطلاعات درین باب بدست می آید. چنانکه از تاریخ قم و فارسنامه این بلخی احوال خراج در قم و فارس تا حدی معلوم میشود و از بعضی مواضع تاریخ بخارا و تاریخ بیهقی اطلاعات مفید راجع به اوضاع مالیة عهد ساسانی و غزنوی بدست می آید. همچنین از تاریخ و صاف

و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله راجع باحوال مالیة در عهد مغول معلومات مفید حاصل میشود و در سیاست نامه خواجه نظام الملک در باب خزانه نگهداشتن و ترتیب آن بعضی قواعد و آداب جالب بیان شده است. رساله مختصری نیز از خواجه نصیرالدین طوسی باقی است در باب تدبیر لشکر و مواضع دخل و خرج و احوال خراج و کسانیکه از خراج باید معاف باشند که از آن با وجود ایجاز فواید بسیار بدست می آید. این رساله را ولادیمیر سینورسکی^۱ بکمک مجتبی سینی در مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی منتشر کرده است. رساله عرض نامه جلال الدین دوانی هم که باهتمام سینورسکی در همان مجله وهم بعدها در ایران چاپ شده است نیز متضمن فواید مختلف است. از رساله فلیکیه عبدالله بن محمد بن کیا المازندرانی که در حدود سنه ۸۶۵ تألیف شده است و نیز از مجموعه فکته^۲ که هر دو راجع به سیاق است نیز می توان معلومات مفید درین ابواب حاصل کرد. چنانکه رساله عبدالجی حسینی در باب کیفیت قبالة نویسی و مکاتبات مفید است. کتاب سودمندی دیگری که نیز باهتمام سینورسکی انتشار یافته است و مخصوصاً از این لحاظ حائز اهمیت بسیار بنظر میرسد کتاب تذکرة الملوك است که در پایان عهد صفویه و جهت افاغنه تحریر شده است و در باب ترتیب مالیات و تشکیلات اداری عهد صفویه فایده بسیار از آن بدست می آید و مراجعه به سالنامه های اعتماد السلطنه و کتابچه های جمع و خرج متعلق به عهد قاجاریه نیز که در کتابخانه دانشکده حقوق و کتابخانه دارائی و حتی در تملک اشخاص هست برای توجه باحوال مالیات در عهد قاجاریه مفید است.

✓ زراعت تجارت و صنعت

در باره مالکیت و احوال رعیت - چنانکه نیز درباره تجارت و احوال بازرگانان و پیشه وران و مقررات و ترتیبات متداول در نزد این طبقات - غیر از کتب راجع به فقه که قواعد مزارعه و مضاربه و شروط کسب و تجارت و وقف و حبس و مسائل مربوط به زراعت و تجارت و رابطه بین مالک و رعیت و باع و مشتری را روشن می کند^{۱۳۶} از کتب اخلاق و ادب مثل قابوسنامه امیر کیکاوس و نصیحة الملوك امام غزالی و اخلاق ناصری و مرصاد العباد و سیاست نامه و امثال آنها نیز میتوان اطلاعات مفید بدست آورد. چنانکه از اسناد و منشآت مثل

1 - V. Minorsky

2 - Fekete

عتبة الكتبه والتوسل الى التوسل ومكاتب رشیدی و همچنین تواریخ و کتب مسالک و جغرافیا نیز درین ابواب می توان استفاده کرد و راجع به صنایع و فنون نیز غیر از همین گونه مآخذ که محتوی اشارات و اطلاعات هستند برخی رساله های مفرد باقی است که بعضی از صنایع و فنون متداول در قرون گذشته را نشان می دهد. از آن جمله است رساله مجموعه الصنایع و رساله کشف الصنایع که اولی محتوی بیان صنایع مختلف است در عهد صفویه و دومی در دوره قاجاریه تألیف شده است و در فهرس کتابخانه ها ازین گونه کتابها هست که رجوع بدانها برای فهم اصول صناعت در ادوار گذشته سودمندست. چنانکه در باب فلاح و تجارت هم بعضی کتابها ازین قبیل هست مثل کتاب الاخبار والاثار تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی که منتخباتی از آن را عبدالغفار نجم الدوله بضمیمه ارشاد الزراعة فاضل هروی در طهران طبع سنگی کرده است و مثل کتاب عربی الاشارة الى محاسن التجارة ابوالفضل دیشقی که در اواخر قرن ششم تألیف شده و با معالم القریه این اخوه و کتب و رسالات راجع به مقایس و اوزان و مقادیر و نظایر آن ها در شناخت احوال تجارت در قرون گذشته سودمندست کتب راجع بمعادن و جواهر مثل تنسوقنامه ایلخانی تصنیف خواجه نصیرالدین طوسی و جواهر نامه سلطانی تألیف محمد بن منصور را نیز در ردیف این گونه تألیفات می توان یاد کرد که از همه آنها می توان روی هم رفته احوال تجارت و صناعت و فلاح و حدود اطلاعات مردم گذشته را در این ابواب بدست آورد ۱۳۷.

طبقات جامعه اسلامی

در باب طبقات جامعه اسلامی، از خواص و عوام، کتب قصص و اخلاق و سیاحت نامه ها محتوی نکات مفیدست. احوال بعضی طبقات مثل عیاران و اهل فتوت و لوطیان گاه در بعضی کتابها بیشتر منعکس شده است چنانکه راجع به عیاران گذشته از آنچه در تواریخ راجع بآنها آمده است بعضی داستانها مثل حکایت سمک عیار و داستان دارابنامه و اسکندرنامه قدیم و امثال آنها متضمن معلومات مهم است همچنین در باب جوانمردان یا اهل فتوت غیر از آنچه بمناسبت در تواریخ و کتب ادب آمده است از فتوت نامه ها که باقیست می توان استفاده کرد. احوال عوام از موالی و عرب را در عهد عباسی

مخصوصاً در کتابهایی مانند اغانی ابوالفرج و العقدالفریدان عبدربه و البخله جاحظ و الاذکیاء ابن جوزی و کتابهایی نظیر آنها می توان یافت. چنانکه در ادوار بعد نیز نه فقط کتابهایی مانند جوامع الحکایات و زینة المجالس و زهرالریع و جامع التمثیل درین باب محتوی نکات جالب است بلکه از کتب ادب و اخلاق و از دواوین مختلف نیز درین باره اطلاعات خوب بدست سیاید فی المثل از یک رساله در اخلاق و سیاست که ظاهراً ابراهیم سلطان پسر شاهرخ تیموری املاء کرده است اطلاعات مفید در احوال مردم شیراز و همچنین گزارش اطوار طلاب مدرسه و آداب هفت سین نوروز در آنجا بدست می آید و در رساله یی که مولانا اعجاز هراتی در تعریف اصفهان نوشته است راجع باصناف عوام و احوال محلات شهر و قهوه خانه ها نکات جالب هست ۱۳۸. چنانکه دیوان های شعرائی مثل رضوان و کاشف اصفهانی و خادم اصفهانی نیز معلومات بسیاری را در باب طبقات مختلف جامعه در عهد صفویه متضمن است و در بسیاری از دواوین شعراء دیگر نیز - که ذکر نام همه موجب اطناب خواهد بود - ازین گونه فواید هست. همچنین از عقاید نسوان آقا جمال خونساری و رساله روحی انارجانی و مجموعه اشعاریکه سخنوران در پاطوق ها می خوانده اند و رساله اوصاف اجلاف و رندان که در قرن سیزدهم تحریر شده است می توان بعضی از اوام و خرافات رائج بین طبقات لوطیان و رندان پی برد. راجع به آداب و رسوم نیز البته از دواوین شعرا و شرح آنها و همچنین از امثال سایر و کتب ادب و قصص و نیز از سفرنامه ها و یاد داشتهای شخصی و حتی منشآت استفاده بسیار می توان برد. در واقع راجع به بسیاری از امور عادی و رسمی آداب شرعی متداول و مقرر بوده است و کتب صوفیه و متشرعه مشحون است از اینگونه آداب. چنانکه راجع به آداب صحبت و آداب السفره و آداب مباشرت رساله ها و کتابها هست و وجود بعضی کتابها نیز دلالت بر رواج برخی عقاید و آداب در بعضی ادوار دارد. چنانکه وقور کتب زیارت و ادعیه و مراثی در عهد صفویه و بعد از آن از رواج این امور حاکی است و کتب راجع بانساب سادات حکایت از مزید اهمیت و نفوذ این طبقه در آن ادوار دارد. کثرت رساله ها و جدول های متعدد در استخراج زایجه و طالع شاهیر و شاهزادگان که هم اکنون باقی است و وجود کتب اختیارات از رسوخ اعتقاد به طالع و زایجه و سعد و نحس ساعات و ایام در طبقات مختلف حکایت می کند و وقور یا زنامه

ها و فرس نامه های مختلف از توجه بترتیب اسب و باز و علاقه به شکار و ورزش خاصه در بعضی از اعضاء معین حکایت می کند و همچنین وجود کتب طب شرعی مثل طب النبی و طب الائمة و طب الرضا و امثال آنها دلالت بر اعتقاد بعضی از عوام درین ادوار بنوعی خاص از معالجات دارد.

احوال خانواده

در باب احوال خانه و روابط بین افراد خانواده نیز مآخذ عمده در درجه اول کتب فقه و حدیث و اخلاق است چنانکه از کتب قصص و اسما و حکایات مثل اغانی و العقد الفرید و جوامع الحکایات و نیز از کتب تواریخ و ادب و دواوین نیز در باب احوال خانواده و آداب راجع به ازدواج و تربیت اولاد و ارث و امثال آن اطلاعات مفید می توان بدست آورد. راجع باغذیه و اطعمه که در بین طبقات مختلف رواج داشته است گذشته از این گونه مآخذ از کتابهایی نظیر البخله جاحظ و عیون الاخبار ابن قتیبه و کتاب الطبیخ شمس الدین محمد بغدادی و کتاب الطباخة جمال الدین یوسف دمشقی و الفیه الطعام عامر الانبوطی و مناهل اللطائف سیوطی و تذکره ابن حمدون که همه عربی است و کتابهایی مانند دیوان کنز الاشتهای بسحق اطعمه و مادة الحیوة نورالله طباطبائی و نسخه شاه جهانی و مجموعه الطعام حسین خان لکنهویی و کتاب مجهول المؤلف خلاصه المأكولات والمشروبات و نیز دیوان حکیم سوری می توان معلومات سودمند بدست آورد^{۱۳۹}. چنانکه در باب البسه نیز گذشته لغت از دیوان البسه نظام الدین قاری یزدی و از مطالعه تصاویر و نقوش و بررسی آنچه در سوزها باقی است و مقایسه آنها با معلومات متفرق در کتب ادب و سفرنامه ها تا حدی می توان اطلاعات مفید بدست کرد و تحقیقات دوزی را تکمیل کرد. در باب خانه ها و بازارها و عمارات نیز گذشته از تحقیقات باستان شناسی و گزارش های مندرج در سفرنامه ها جای جای از کتب شعر و ادب و حکایات و قصص بعضی اطلاعات می توان بدست آورد. مخصوصاً بعضی شعراء در وصف قصور و ابنیه مدوحان اطلاعات خوب داده اند و در تاریخ بیهقی وصف بعضی از عمارات سععود آمده است چنانکه توصیف بسیار جالبی از یک قصر سلطنتی در تاریخ طبرستان ذکر شده است که بسیار قابل توجه است^{۱۴۰} و بهر حال کتب راجع بتواریخ محلی مخصوصاً درین باب متضمن معلومات مفید است.

ادیان و مذاهب

راجع به مآخذ تحقیق در ادیان و مذاهب راجع در ایران اسلامی، درین مختصر جای بحث نیست و هر یک از مذاهب متعددی که یک چند در بعضی نواحی این سر زمین ظاهر و رایج شده است جداگانه مستحق تحقیق است ولیکن چون تحقیق در مآخذ تاریخ عام ایران بدون اشارتی بمذاهب و ادیان راجع در آن تمام نیست ذکر بعضی نکات کلی درین باب - بدون اشارت بادیان راجع در دوره قبل از اسلام - ضرورت دارد. از اواسط قرن دوم هجری مؤلفین اسلامی پارهیی اطلاعات در باب ادیان عرب داده اند که غالباً جامع و سهم بوده است. در رأس این مؤلفین ابن الکلبی است صاحب کتابی بنام «کتاب ادیان العرب» که آن را باید بکلی غیر از کتاب الاصنام او دانست و در آن کتاب تحقیقاتی راجع بادیان داشته است. در پایان قرن سوم هجری نیز یعقوب کنندی کتابی در باب اختلافات اهل توحید داشته است بنام رساله فی افتراق الملل فی التوحید. چندی بعد حسن بن موسی نوبختی از قدماء متکلمین شیعه کتابی کرد نامش کتاب الاراء والدیانات که اسم آن در مروج الذهب مسعودی آمده است و چنین بر می آید که بحث این کتاب در باب ادیان غیر اسلامی بوده است. ابو زید بلخی هم کتابی بنام شرائع الادیان داشته که نیز راجع بادیان و عقاید غیر اسلامی بوده است و در آن ظاهراً تا حدی به مناقشه با ارباب ادیان نظر داشته است. عمق ودقتی هم که ابوریحان بیرونی در باب ادیان هند داشته است قابل توجه است. محمد بن عبیدالله المسبحی دانشمند حرانی الاصل فاطمی نیز کتابی مفصل بنام درک البغیة فی وصف الادیان والعبادات داشته است چنانکه عبدالقاهر بغدادی نیز غیر از الفرق بین الفرق کتابی بنام کتاب الملل والنحل داشته است که راجع بمذاهب و ادیان غیر اسلامی در آن بحث و تحقیق کرده بوده است^{۱۴۱}. از کتب راجع به مذاهب اسلامی که غالب آنها محتوی مناقشه و مجادله در سائلی جزئی و فرعی است که زیاده از حد اصلی و کلی تلقی شده و ارباب مذاهب را بخون یکدیگر تشنه کرده است نیز ذکر بعضی که با تاریخ عقاید فرق و مذاهب راجع در ایران ارتباط داشته است خالی از فایده نیست. از آنجمله است کتاب الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع تألیف قاسم بن ابراهیم زیدی که در آن بعضی معلومات راجع به عقاید منسوب به زنادقه هست و دیگر رساله الرد علی الجهمیه احمد بن

حنبل و کتاب الرد علی الجیهه ابوسعید الداری و کتاب الانتصار خیاط معتزلی که در رد برابن الراوندی نوشته است و کتاب اعلام النبوه تألیف ابی حاتم رازی که در آن ظاهراً بر بعضی اقوال محمد بن زکریای رازی رد نوشته است. همچنین است کتاب الرد علی اهل البدع والاهواء تألیف مکحول بن مفضل النسفی که در رد مذاهب و فرق مخالف است و کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین تألیف ابوالحسن اشعری که متضمن بحث و نقد مقالات ارباب مذاهب اسلامی است و کتاب التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبداع تألیف ابوالحسن محمد بن احمد ملطی شامی و کتاب التمهید ابوبکر باقلانی و کتاب الفرق بین الفرق ابو منصور عبدالقاهر بغدادی و کتاب الفصل ابن حزم اندلسی و کتاب التبصیر فی الدین ابوالمظفر شاهفور اسفراینی و کتاب الملل والنحل شهرستانی و نهایة الاقدام فی علم الکلام او و کتاب تلبیس ابلیس ابن الجوزی و اعتقادات فرق المسلمین امام فخر رازی و بغیة المرتاد ابن تیمیه و کتاب المنیة والاسل ابن المرتضی و تبیین کذب المفتری تألیف ابن عساکر و غالب این مؤلفین در بیان عقاید مخالف فرصت تحقیق مستقل نداشته اند و اکثر مطالب را از یکدیگر گرفته و منقولات سابقین را بدون تحقیق شخصی تکرار کرده اند. با اینهمه از مجموع آنها و از نقد درست آنها میتوان تا حدی به مذاهب مختلف اسلامی که از بعضی از آنها نیز کتابهایی باقی مانده است وقوف یافت و چند کتاب فارسی هم مثل بیان الادیان ابوالعالی علوی و تبصرة العوام سید مرتضی رازی و رساله هفتاد و سه ملت و رساله منتخب المذاهب محمود طاهر غزالی و کتاب دبستان المذاهب محسن فانی می توان بر فهرست فوق که بهر حال فهرست جامعی نیست افزود و در تحقیق جنگ هفتاد و دو ملت اسلامی از همه آنها استفاده تمام برد. چنانکه در باب مذاهب شیعه که مخصوصاً در تاریخ عام ایران - خاصه از عهد صفویه بعد - اهمیت بسیار دارد نه فقط کتبی مانند فرق الشیعه نویختی و کتاب النفض عبدالجلیل قزوینی و تبصرة العوام مرتضی رازی و الصوایم المهرقه قاضی نورالله شوشتری و احقاق الحق او بلکه حتی کتابهایی که در رد شیعه تألیف یافته مثل منهاج السنه ابن تیمیه و المنتقی من منهاج الاعتدال حافظ ذهبی و الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی و الرد علی منهاج الکرام قاضی روزبهان والنواقض میرزا مخدوم و امثال آنها نیز مورد توجه و حاجت سوره

است و مطالعه این هردو دسته در فهم تحول اوضاع دینی و اجتماعی ایران در قرون جدید لازم است.

راجع به فرقه اسماعیلیه، که در تاریخ ایران اهمیت خاص دارد، کتب و اسناد بسیار در دست است که حتی فهرست آنها خود موضوع مقاله ها و رساله هاست. تاکنون تعداد نسبتاً زیادی از کتب عقاید این طایفه منتشر شده است که ذکر فهرست کامل آنها نیز درین موضع ممکن نیست از آنجمله است اساس التأویل قاضی نعمان مغربی که در بیان تأویلات باطنی است و سراج التنسیم ابن هبة الله سلیمانی که در تفسیرت و کتاب الریاض حمید الدین کرمانی که در حکمت و کلام است و دعائم الاسلام قاضی نعمان که در بیان حلال و حرام و ذکر قضایا و احکام است و قواعد عقاید آل محمد تألیف دیلمی و راحة العقل حمید الدین کرمانی و کتاب الکشف منسوب به داعی جعفر بن منصور و کشف المحجوب سجستانی و جامع حکمتین ناصر خسرو و وجه دین و خوان الاخوان و رساله شش فصل و گشایش و رهایش منسوب بساو و المجالس المستنصریه، و الهدایة الآتیه و الهمة فی ادب اتباع الائمة و کتاب الهفت والاطله منسوب به مفضل جعفری و روضة التسلیم یا رساله تصورات منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی و رساله ام الکتاب و چندین مجموعه از رسائل دیگر که کسانی مثل کامل حسین و عارف تاسروا شتروطمان 1 و ایوانف 2 منتشر کرده اند و همه این کتب شامل اصول عقاید یا فروع مذهب اسماعیلیه است و بعضی کتابهای دیگر هست که از آنها مخصوصاً فواید تاریخی بدست می آید مثل «سیره» المؤید فی الدین بقلم خودش که معلومات خوبی راجع باحوال اسماعیلیه و عاصمه در جنوب ایران و در عهد دیالمه بدست میدهد. همچنین از دوره بعد از مغول کتابهایی مانند کتاب مشهور به سی و شش صحیفه در مسائل حکمت و تأویلات از مصنفات سید سهراب ولی بدخشانی که در سنه ۸۵۶ هجری قمری تألیف یافته است و کتاب هفت باب یا کلام پیر که ظاهراً در اوایل عهد صفویه تألیف شده است و تصنیفات خیر خواه هراتی و پندیات جوانمردی از موعظت مولانا امام شاه المستنصر بالله ثانی و رساله در حقیقت دین از تصنیفات شهاب الدین شاه که در اواخر قرن سیزده تصنیف شده و کتاب هدایة المؤمنین الطالبین که اخیراً در روسیه با عنوان

غلط بهدایة المؤمنین چاپ شده است باقی است که مطالعه آنها برای فهم دعاوی و عقاید این طایفه در قرون اخیر ضرورت تمام دارد و البته در تحقیق عقاید این فرقه مطالعه کتابهایی نیز که در رد آنها تألیف یافته است مثل کشف الاسرار الباطنیة محمد بن مالک یمانی و بغیة المرتاد ابن تیمیة و التنبیہات الجلیہ محمد کریم خراسانی و نظائر آنها خالی از فایده نیست چنانکه در کتب عام راجع به عقاید و فرق و ملل و نحل نیز غالباً مقالات آنها - منتهی نه با بیطرفی - ذکر شده است و در تحقیق عقاید اسماعیلیه مراجعه بهمه اینگونه مأخذ واجب است و تحقیقات جدید که در جای دیگر از آن سخن خواهد رفت مورخ را در استفاده ازین کتب راهنمایی خواهد کرد.

در باب حروفیه مأخذ عمده غیر از کتب تواریخ رسالات خاص آن فرقه است مثل جاودان کبیر و نوم نامه و هدایت نامه و عرش نامه و کرسی نامه و آدم نامه که شرح و نقد مندرجات بعضی از آنها در کتاب ترکی کشف الاسرار تألیف اسحق افندی آمده است و تحقیقات براون و کلیمان هوار و دکتر رضا توفیق و هلموت ریتر محتویات قسمت عمده سواد را که از این متون باقی مانده است شرح میدهد. راجع به نقطویه یا پسیخانیان نیز بعضی متون باز مانده است مثل رساله سؤال و جواب محمود پسیخانی و رساله مشهور به مفاہیح و بکمک بعضی روایات و تواریخ میتوان ازین متون استفاده تمام کرد چنانکه مأخذ عقاید و مذاهب شیخیه را در فهرست تألیفات مشایخ آن طایفه که آقای ابوالقاسم ابراهیمی مشهور به سرکار آقا تحت عنوان «فهرست کتب اجل اوحد مرحوم شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام و خلاصه شرح حال ایشان» تألیف کرده است میتوان یافت و درباره باییه و بهائیه نیز سواد و مأخذ نسبتاً زیاد باقی است. از آنجمله غیر از کتب باب مثل بیان فارسی و عربی و متمم بیان و مجموعه چند تفسیر و مناجات و مکتوب که فهرست آنها در نقطه الکاف میرزا جانی آمده است کتاب هشت بهشت منسوب به شیخ احمد و میرزا آقاخان کرمانی و آثار منسوب به طاهره قره العین و کتاب ایقان میرزا حسینعلی نوری - که بعد بهاء الله خوانده شد - منبع عمده اطلاعات است. درباره مذهب بهائیه نیز غیر از کتب و آثار بهاء الله مثل کتاب «اقدس» و «الواح» فارسی و عربی کتب عبدالبهاء مثل «خطبات حضرت عبدالبهاء» و «مفاوضات»

و کتاب «فرائد» میرزا ابوالفضل گلپایگانی و کتب و رسالات و الواح شوقی افندی متضمن فواید مهم است و البته از کتب ردود نیز مثل رساله حاج محمد کریمخان کرمانی موسوم به «رد باب خسران مآب» و رساله زین العابدین خان موسوم به «صواعق البرهان» و همچنین سنه‌اج الطالبین و دلیل المنهاج حسینقلی جدید الاسلام و «فلتات اهل ایمان» محمد رضا افضل و «باب و بهاء را بشناسید» تألیف میرزا فتح الله مفتون یزدی و اسئال آنها که در کتاب الذریعه نام غالب آنها آمده است می توان درین باب کسب فواید کرد. در باب تاریخ باب و بهاء غیر از تواریخ عام قاجاریه و کتبی نظیرالمتنبئین شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه - که قسمت راجع به سید باب آن تحت عنوان «فتنه باب» در طهران منتشر شده است میتوان از نقطه الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی که ادوارد براون طبع کرده است و تاریخ جدید میرزا علی محمد باب تألیف میرزا حسین همدانی که تا حدی عبارت از یک تحریر تازه از تاریخ میرزا جانی - منتهی بروفق مصلحت بهائیه است - و تاریخ نبیل زرنندی که اشراق خاوری ملخصی از آن را منتشر کرده است و تاریخ شهداء یزد تألیف حاجی محمد طاهر المامیری که در زجر و تعقیب باییه و بهائیه لحنش از سبالغه خالی نیست و خواننده را بیاد روایات سریانیان عهد ساسانی می اندازد و نیز از کتاب الکواکب الدریه تألیف عبدالحسین آواره - که بعدها آیتی یزدی خوانده شد - و کتاب ظهورالحق فاضل مازندرانی نام برد همچنین از کتابهایی مثل بهجة الصدور حاج میرزا حیدر علی اصفهانی و کشف الغطاء میرزا ابوالفضل گلپایگانی تا حدی احوال محیط فکری و دینی بهائیه بدست سیاید. چنانکه از بعضی کتب مشتمل بر طعن و رد آنها نیز مثل کشف الحیل آیتی و فلسفه نیکو و کتاب صبحی میتوان تصویری - ولیکن نه بکلی درست و عاری از شائبه اغراض - از احوال و اوضاع محافل و مجالس و معتقدات بهائیه بدست آورد.

تألیفات اروپائی

اینجا مناسب است که بعضی از تألیفات مهم و مشهور که بزبانهای اروپائی منتشر شده است نیز اشارتی بشود. مشهورترین کتاب جامع بزبان فرنگی درین باب تاریخ ایران است بانگلیسی در دو مجلد تألیف سرپرسی سایکس¹ که مؤلف در جلد دوم آن تاریخ

ایران بعد از اسلام را بشرح بیان کرده است. اما این کتاب با وجود شهرت از بسیاری جهات فاقد ارزش و اهمیت است. چنانکه تفصیل زیادی راجع بمناسبات و روابط سیاسی ایران با ممالک بزرگ مخصوصاً در قرن نوزدهم میلادی داده است در صورتیکه راجع بوقایع و حوادث داخلی باشارتی مجمل اکتفا کرده و در بسیاری موارد سکوت ورزیده است. در بعضی موارد نیز علی‌الخصوص در ذکر وقایعی که مؤلف خود در آن وقایع وارد بوده است تاریخ نویسی را فراموش کرده و تفصیلاتی نقل کرده است که شایسته نقل در سفرنامه‌هاست. روی هم رفته کتاب خاصه در حوادث نزدیک بعصر ما مرجع است لیکن البته با کتاب سرجان ملکم طرف نسبت نیست. تاریخ ایران سرجان ملکم با آنکه کهنه شده است هنوز معتبر و درخور توجه است. هم بدان سبب که مؤلف در حق سلاطین و رجال گذشته قضاوت‌های صریح و قاطع و جالب کرده است و هم از آن روی که اثر او متضمن اطلاعات مفید شخصی است در احوال متأخرین زندیه و اوائل دولت قاجار. همین کتاب سرجان ملکم درتألیف تاریخ ایران مورد استفاده لوئی دوپو 1 فرانسوی واقع شده است. این مؤلف در حقیقت قسمت عمده اطلاعات خود را در باب وضع تمدن و طرز معیشت و شرح آداب و رسوم اهل ایران از کتاب سرجان ملکم گرفته است. مأخذ دیگر کتاب طرح عمومی تاریخ ایران است تألیف کلننت سرکهام 2 بانگلیسی که مختصری است در یک جلد و ارزش زیادی ندارد. در بین اینگونه تاریخ‌های مختصر چند کتاب در باب تاریخ ایران بعد از اسلام تا حدی اهمیت دارد. یکی تاریخ ایران در دوره اسلامی است تألیف پاول هورن 3 که در ضمن مجموعه معروف اساس فقه‌اللغه ایرانی طبع شده است و باوجود ایجاز و اجمال متضمن نکات مهم و ملاحظاتی تازه است این کتاب با حذف قسمت قاجاریه بقلم دکتر رضازاده شق بزبان فارسی ترجمه شده است همچنین است فصول راجع به تاریخ ایران در کتاب «تاریخ ممالک و اسم اسلامی» بقلم کارل بروکلمان 4 و در کتاب «تاریخ سرزمینهای اسلامی» بقلم یرتولد اشپولر 5 چنانکه دوره کتاب معروف «تاریخ ادبی ایران» تألیف ادوارد براون نیز حاوی تحقیقات و اطلاعات مفید در باب

ادوار مختلف تاریخ ایران است. اما کتابی بنام «تاریخ ایران از قدیم‌ترین ازمه تا پایان قرن هیجدهم» که اخیراً چند تن از خاورشناسان شوروی تألیف کرده‌اند و جزو نشریات لنین گراد طبع شده است بتحلیل و تعلیل اسور- خاصه بر مبنای نظرهای اقتصادی- بیشتر نظر دارد تا به توصیف وقایع و تدقیق در حوادث و اسباب مختلف آنها که مورد توجه مورخ غربی است. از این حیث کتابی مانند رساله مختصر هینتس موسوم به «ایران، سیاست و تمدن» و رساله «ایران اسلامی» بقلم مینورسکی بزبان ایتالیائی که در ضمن مجموعه «تمدن شرق» 6 چاپ شده است با وجود نهایت ایجاز بیشتر قابل ملاحظه اند.

در بین تحقیقات کلی مربوط باحوال تمدن و مسائل راجع به فرهنگ این دوره از تاریخ ایران میتوان از مطالعات هنری فیلد 7 در باب سکنه ایران و کتاب بائوسانی 8 بنام «مذاهب ایران از زرتشت تا بهاءالله» و کتاب خانم لحتون 9 در باب «مالک و زارع در ایران» یاد کرده چنانکه در باب زبانشناسی ایران نیز که توجه بدان برای سوره تا حدی لازم است مطالعات و تحقیقات زیادی از طرف خاورشناسان نشر شده است که پرفسور هنینگ 10 فهرست مفیدی از سهمترین آنها منتشر کرده است و برای اطلاع از حاصل پاره‌یی از آنگونه تحقیقات می‌توان به مجموعه آلمانی مشهور «اساس فقه اللغه ایران» و کتاب روسی اورانسکی 11 موسوم به «مدخل فقه اللغه ایران» و همچنین به «جزوه‌های شرق شناسی» که تحت نظر اشپولر منتشر میشود و غیر از تاریخ و زبانشناسی یک مجلد از آن نیز وقف به بحث در عقاید و مذاهب شده است مراجعه نمود.

در بین تألیفات اروپائی آنچه مخصوصاً اهمیت بیشتر دارد عبارت است از تحقیقات جداگانه‌یی که محققان و خاورشناسان درباره سلاطین یا سلسله‌های مستقل و یا درباره دوره‌یی خاص کرده اند. اینگونه مطالعات چون غالباً مبتنی بر استقراء مأخذ قدیم معتبر و متکی بر روش‌های مطمئن علمی است از تواریخ عمومی دقیق ترست لیکن البته ارزش این تحقیقات بسته بتفاوت مراتب نویسندگان آنها و حد دقت و طول سمارست و غور و استقراء آنهاست. اینگونه تحقیقات تنها بصورت کتابهای جداگانه نیست بلکه گاه در مجموعه‌ها و یاد نامه‌ها و مجله‌های

1 - Louis Dubeux

2 - Clement Markham

3 - Paul Horn

4 - C. Brockelmann

5 - B. Spuler

6 - Le Civita dell'oriente

7 - H. Field

8 - Bausani

9 - Lambton

10 - W. Henning

11 - Uransky

علمی بصورت مقالات انتشار یافته است و البته محقق را از مراجعه دائم باینگونه مجله‌ها و مجموعه‌ها چاره نیست. تعداد اینگونه تحقیقات از کتابهای مفصل و مقالات مختصر بسیار زیادست و درین صحایف همه آنها نمی‌توان اشاره کرد. از جمله در باره فتح ایران و دوره حکومت و استیلاء عرب در ایران تحقیقات و لهاوزن¹ بسیار سودمندست از آنمیان راجع به فتح سواد و عراق بدست اعراب روایات قدما را بدقت نقد کرده است و راجع به احزاب مستخاصم سیاسی نیز تحقیقات مفید کرده است چنانکه تحقیقات او در باب دولت عربی و سقوط آن نیز جالب توجه است همچنین کتاب فان فلو²تن 2 موسوم به «تحقیقات در باب استیلاء عرب» حاوی ملاحظات دقیق و سودمند در باب فتوح خراسان و ساوراءالنهر و اسباب سقوط بنی‌امیه است. در باب قسمتی ازین حوادث غیر از کتاب سویر³ موسوم به «خلافت، طلوع، انحطاط و سقوط آن» که با وجود قدمت تألیف و عدم اشمال بر تحقیقات جدید هنوز مفیدست مراجعه بدو کتاب بسیار مفصل و محققانه لئون کائتانی⁴ یکی موسوم به «سالنامه اسلام» که مشتمل بر روایات مختلف راجع به وقایع مهم و ذکر مآخذ و بحث انتقادی آنهاست و دیگر «وقایعنامه اسلام» که در اصل عبارت بوده است از یادداشت‌هایی جهت تکمیل و تتمیم سالنامه ولیکن جداگانه نیز بسیار مستمع است فایده بسیار دارد و درین است که این تألیف انتقادی عظیم و سودمند نا تمام مانده است. از جمله آثاری که درباره ادوار خاص تاریخ ایران تألیف یافته است در اینجا باید نخست از کتاب معروف برتولد اشپولر یاد کرد که موسوم است «به ایران در اوایل عهد اسلامی» و حاوی تاریخ چهار قرن اول ایران است در عهد اسلام یعنی تاریخ دوره‌یی که بین فتح عرب و استیلاء سلاجقه واقع است. درین کتاب اشپولر توجه زیادی به بیان حوادث و وقایع نکرده است و بیشتر بتأمل و غور در احوال اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران ایران پرداخته است این تألیف که مشحون از تدقیقات و تتبعات مفید و متکی بر مآخذ بسیارست اولین بحث محققانه فرنگی است که در آن احوال این دوره از تاریخ ایران نه بعنوان زائده دستگاه خلافت بلکه بمشابه کشوری مستقل مورد توجه و تحقیق واقع شده است. مؤلف هر چند در بعضی

موارد مثل بیان نهضت بابک و مازیار و تاریخ طاهریان و سامانیان از مواد مختلف موجود چنانکه باید استفاده نکرده است لیکن بمآخذ و استاد فراوان رجوع کرده و با آنکه از بعضی جهات پاره‌یی از آراء و قضاوت‌های او مثل آنچه در باره یعقوب لیث یا سلطان محمود گفته است مقبول نیست کتاب او از جهت احتواء بر ذکر مآخذ بسیار و هم از جهت اهمیت دوره‌یی از تاریخ که موضوع آن است در خور توجه تمام است. در حقیقت کتاب اشپولر اگرچه از جهت تاریخ محض چندان چیز تازه‌یی ندارد و حتی در تبیین حوادث نیز بر خلاف ادعای مؤلف بیشتر بر اظهار عقیده شخصی مبتنی است تا بر تحلیل وقایع لیکن از جهت اشمال بر احوال مدنی و اجتماعی اهمیت مخصوص دارد^{۱۴۲} درباره احوال خراسان و ساوراءالنهر غیر از تتبعات مارکوارت⁵ در باب «وهروت و ارنگک»⁶ که بعد از وفات مؤلف بوسیله شدر⁷ چاپ شده است و غیر از تألیفات تولستوف⁸ راجع به خوارزم کهنه تعلیقات ریچارد فرای بر ترجمه انگلیسی جالبی که از تاریخ بخارا کرده است حاوی اطلاعات سودمند است. اما از بین کتابهای مستقلی که در باب اشخاص یا خاندان‌های معروف مربوط به قرون اول تاریخ ایران نوشته شده است یکی کتاب پریه⁹ است بنام «زندگی حجاج ابن یوسف بر حسب روایات مآخذ عربی» که نکته‌های جالب در باب سواد و ایران در آن زبان‌ها دارد. دیگر کتاب لوسین بووا¹⁰ ست موسوم به «برمکیان بر حسب روایات سورخین عرب و ایران» که تحقیقات مفید در باب رجال این خاندان معروف ایرانی را متضمن است. در باب نهضت‌های مذهبی و ملی ایران در آن دوره کتاب سودمند دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه طهران را باید ذکر کرد که چون در اروپا و بزبان فرانسوی تألیف یافته است در شمار تألیفات فرنگی در اینجا یاد شد. این کتاب موسوم است به «نهضت‌های مذهبی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری» و حاوی استقراء کافی در تاریخ این نهضتهاست. البته در تحقیق تاریخ ایران عهد اسلامی سورخ از مطالعه و تشیع در باب اهل ذمه و طرز پرداخت خراج و جزیه آنها غافل نخواهد ماند و درین تحقیقات اروپائی درین باب یکی رساله تریتون¹¹ است درباره اهل ذمه که موسوم است به «اسلام و اهل ذمه» و در مجله

1 - Weilhausen

2 - Van Vloten

3 - Muir, W.

4 - L. Caetani

5 - Marquart

6 - Schaefer

7 - Wehrot und Arang

8 - Tolstov

9 - Périer

10 - L. Bouvat

11 - Tritton

انجمن آسیائی سلطنتی انتشار یافته است دیگر کتاب دنت 1 است موسوم به « قبول اسلام و پرداخت جزیه در صدر اسلام » و کتاب لوکه گارد 2 موسوم به « وضع مالیات در ادوار قدیم اسلامی » که هر دو در باب مسائل راجع به خراج و جزیه متضمن تحقیقات سودمند است . چنانکه در باره احوال بغداد مرکز خلافت عباسیان کتاب لسترنج 3 بنام « بغداد در زمان خلافت عباسیان » متضمن فواید بسیار است . همچنین یادداشت های دخویه در باب قراسطه بحرین نیز نکات جالب در باب بعضی حوادث راجع به تاریخ ایران در بر دارد . در بین تألیفات اروپائی راجع بسلاطین و سلسله های ایران یکی مطالعات تئودور نولدکه است در باب صفاریان که در ضمن مجموعه کتاب « طرح های شرقی » او چاپ شده است و مانند دیگر تحقیقات او حاکی از کمال دقت و استقراء است . دیگر مطالعات بارتولد راجع بصفاریان است که در جشن نامه نولدکه چاپ شده است . راجع بخاندان ها و سلسله های مستقل کوچک ایرانی از تتبعات قابل ذکر تحقیقات دفرمیری 4 و همچنین مطالعات واسمر 5 در باب ساجیان و دیگر رساله کلمات هوار 6 است در باب آل مسافر که از بهترین کارهای این محقق فرانسوی بشمارست و در ضمن « عجب نامه » چاپ شده است . همین محقق رساله یی هم در باب آل زیار در جرجان دارد که خالی از فواید نیست ، چنانکه واسمر نیز در باب انساب جستائیان و سالاریان تحقیقاتی کرده و سردنسن راس 7 نیز در باره انساب آل زیار و آل مسافر و شدادیان تتبعات سودمند نموده است . همچنین تحقیقات سینورسکی در باب شدادیان که در مجموعه « مطالعات در تاریخ قفقاز » انتشار یافته اطلاعات جالب سودمندی در باب این خاندان امراء کرد بدست میدهد چنانکه بعضی مقالات موسوم به قفقازیات او نیز در همین زمینه متضمن اطلاعات جالبی است . در باب دیالمه نیز رساله سینورسکی موسوم به « استیلاء دیالمه » با وجود نهایت ایجاز متضمن تحقیقات مفید و بهم است . چنانکه تحقیقات بون 8 و کاهن 9 در باب آل بویه و مطالعات محمد شفیق تحت عنوان « اطلاعات تازه در باب سلطان محمود » و تحقیقات پاس ورث 10 در باره « تشکیلات نظامی عهد غزنوی » و « غزنویان » و تتبعات رایینور راجع به تاریخ امراء سازندگان همه خواندنی است . کتاب

انگلیسی محمد ناظم از فضلاء هند که موسوم است به « محمود غزنه » نیز حاوی اطلاعات سودمند در باب این پادشاه و دربار معروف اوست . در باره سلاطین غور تحقیقات دفرمیری که متکی بر روایات کتاب میر خواند است مفید و متضمن اطلاعاتی روشن و مرتب است . راجع باحوال سامانیان و همچنین در باب تاریخ ترکستان و احوال اقوام ترك تا زمان استیلاء مغول کتاب « ترکستان » بارتولد 11 محقق معروف روسی مهمترین مراجع است و این کتاب بانگلیسی نیز ترجمه شده است . بارتولد در باب تاریخ ترکان آسیای مرکزی مطالعات و تحقیقات بسیار کرده است و برگزیده تاریک این اقوام روشنی بسیار افکنده است و از این روست که او را « گیپون ترکستان » خوانده اند و در هر حال مراجعه بتحقیقات او جهت شناخت احوال این اقوام که در تاریخ ایران و اسلام اهمیت تمام دارند برای هر مورخ لازم است . بارتولد در اول این کتاب فصلی محققانه و دقیق اختصاص ببحث در باب مآخذ تاریخ ترکستان داده است که از وسعت دامنه مطالعات و احاطه نظر او حکایت دارد . نیز فصلی در باب جغرافیای ماوراءالنهر دارد که خود درین باب شاهکاری بشمارست . دو فصل آخر کتاب باحوال قراخانیان و خوارزمشاهیان و مخصوصاً بتاریخ مغول و چنگیز خان تخصیص یافته است که مؤلف با دقتی کم نظیر در طی آن احوال و اوضاع ماوراءالنهر و ترکستان را در آن ایام بشرح باز می نماید . کتاب ترکستان بارتولد مخصوصاً از جهت سلاجقه و طوایف غزنمیدست . با اینهمه تقریباً هیچ تألیف مفید مستقلی مبتنی بر تحقیقات دقیق ، در باب سلاجقه ایران تا کنون در اروپا انتشار نیافته است . هر چند مطالعاتی اجمالی که بقلم کلود کاهن تحت عنوان « ملکه نامه و تاریخ اوایل عهد سلاجقه » و همچنین در باب سلاجقه بزرگ در ضمن « تاریخ جنگهای صلیبی » (فیلادلفی ۱۹۰۵) منتشر شده است تا حدی سودمند و جالب است در باره تاریخ مغول کتاب مشهور و پرسروصدای لئون کاهون 12 امروز دیگر کهنه و تا حدی منسوخ شده است . عنوان این کتاب عبارت است از « مقدمه بر تاریخ آسیای ترکان و مغولان از آغاز تا سال ۱۴۰۰ » که تاریخی ستایش آمیز است از اقوام ترك و مغول و چنانکه ادوارد براون گفته است انتشار آن از اسباب عمده پیدایش

- | | | | | |
|---------------|----------------|----------------|---------------|---------------|
| 1 - Deannett | 2 - Lokkegaard | 3 - Le Strange | 4 - Defremery | 5 - Vasmer |
| 6 - C. Huart | 7 - D. Ross | 8 - C. Cahen | 9- Bowen | 10 - Bosworth |
| 11 - Barthold | 12 - L. Cahua | | | |

فکر وحدت ترك و جنبش ینی توران در بین ترکان عثمانی بوده است^{۱۴۲}. این کتاب با وجود آنکه از جهت ادبی فاقد لطف و سزیتی نیست از لحاظ علمی متضمن هیچ اهمیتی بشمار نمی آید. چنانکه یاد داشتهای مفصل میجرراورتنی^۱ نیز که ضمن ترجمه قسمت غوریه و مغول کتاب سنهاج سراج آورده است با وجود دعویهای مبالغه آسبز مؤلف ارزش و اعتبار علمی زیادی ندارد.

اما کتاب بارون دسون^۲ موسوم به «تاریخ مغول از چنگیز خان تا تیموریگ یا تیمورلنگ» امروز تا حد زیادی کهنه شده است ولیکن مخصوصاً جلد سوم و چهارم آن فواید بسیار دارد. مؤلف با آنکه از تاریخ مغول «تصویری نفرت انگیز» طرح کرده است و بیانش بیطرفانه و خالی از غرض بنظر نمی آید لیکن در استقصاء مآخذ موجود و استفاده از سندرجات آنها دقت تمام ورزیده و بسبب همین دقت و نیز بجهت احتیاط و ملاحظه بی که در اظهار رأی داشته است کتاب او با وجود کهنگی هنوز اعتبار و قبول تمام دارد و بارتولد آن راحتی از کتاب سرهنری هاورث^۳ نیز برتر می شمارد^{۱۴۴}. اما کتاب سرهنری هاورث بنام «تاریخ مغول» با وجود قدمت نسبی هنوز تا حدی مشهور و محل رجوع است. مخصوصاً جلد سوم آن که اختصاص بتاریخ مغول در ایران دارد. مع هذا هاورث چون خود با زبانهای شرقی آشنائی نداشته است همه بر منقولات دیگران تکیه کرده است و ملاحظات و تحقیقاتش آن دقت و صحت را که لازمه تخصص و تبحرست ندارد و در بسیاری اقوال بنایش بر فرضیات سوهوم و استنتاجات بی اساس است. در هر حال بر خلاف تمجیدی که براون از وی کرده است کتاب او چنانکه بارتولد گفته است ارزش زیادی ندارد^{۱۴۵}. هاسر پورگشتال^۴ نیز غیر از تحقیقات دیگر کتابی در باره ایلخانان تألیف کرده است که جامع اطلاعات سفیدست. همچنین «اردمان»^۵ نیز کتابی بنام «تموجین بی تزلزل» تألیف کرده است که در هر حال پبای کتاب دسون نمی رسد. ولیکن تازه تر و بهتر از همه اینها کتاب اشپولر^۶ است بنام «مغول در ایران» بزبان آلمانی و «مغول در دنیا» بزبان فرانسوی که بیشتر مطالب دوسی مأخوذست از اولی و تحقیق اشپولر بخصوصاً این مزیت نادر را دارد که به احوال اداری و اجتماعی

آن عصر توجه خاص مبذول داشته است. نیز از تحقیقات و مطالعات دلکش و خواندنی درین باب کتاب «امپراطوری مغول» تألیف رنه گروسه^۷ مورخ و محقق فرانسوی است که نیز گزارش جالبی تحت عنوان وضع کنونی تحقیقات راجع بتاریخ چنگیز خان نوشته است که در مجله کمیته بین المللی علوم تاریخی طبع شده و متضمن اطلاعات سفیدست. در باره تیمور و اعقاب او از تألیفات سودمند فرنگی یکی تحقیقی است که سردنسن راس در باب تیمورلنگ و بایزید کرده و در گزارش بیستمین کنگره بین المللی خاورشناسان بطبع رسیده است دیگر کتاب شاندور^۸ ست موسوم به تیمورلنگ و دیگر شرح دلکش و جالبی است که رنه گروسه در کتاب «امپراطوری استپها» در دنباله احوال آتیلا و چنگیزخان راجع به تیمور نوشته است و مخصوصاً لطف بیان و فصاحت کلام آن قابل توجه است. در باب مآخذ تاریخ سلسله تیموری مطالعات و هینتس در مجله انجمن مطالعات شرقی آلمان (۱۹۵۱) با آنکه جامع و دقیق نیست متضمن فواید است. در باره اعقاب تیمور غیر از کتاب مختصر کاترر راجع بشاهرخ کتاب بارتولد موسوم به «الغ بیگ و زمان او» که در سالهای اخیر بقلم مینورسکی بانگلیسی نیز ترجمه شده است و همچنین رساله دیگر بارتولد موسوم به «هرات در دوره سلطنت حسین بایقرا» که بوسیله والتر هینتس با آلمانی تحت عنوان «هرات در زیر فرمانروائی حسین بایقرا» ترجمه شده است و در واقع مکمل تاریخ الخ بیگ بشمار می رود متضمن نکات عمده تاریخ خاندان و اخلاف تیمورست همچنین تحقیقات بولدیرف^۹ در باب احوال هرات در همین عصر با آنکه در واقع بیشتر مبتنی بر ملاحظات اجتماعی است از جهت تاریخی محض نیز سفیدست. همچنین کتاب لوسین بووا^{۱۰} را نیز درینجا باید ذکر کرد که موسوم است به امپراطوری مغول و با وجود آنکه مؤلف بقدر کفایت در مآخذ استقراء نموده است از سراج سودمند بشمارست.

در باب مشعشیان حویزه مطالعات کاسکل^{۱۱} و تحقیقات مینورسکی در ضمیمه دائرة المعارف جالب است و در باب ترکمانان نیز مطالعات مختلف و بدیع از مینورسکی انتشار یافته

- | | | | |
|-------------|---------------|--------------------|----------------------|
| 1 - Raverty | 2 - D'Hosson | 3 - Sir H. Howorth | 4 - Hammer Purgstall |
| 5 - Erdmann | 6 - B. Spuler | 7 - R. Grousset | 8 - Champdor |
| 10 - Bouvat | 11 - Caskell | | 9 - Boldyrëv |

که مخصوصاً تاریخ خاندان آق قوینلو را روشن می کند. از آنجمله است رساله او موسوم به «ایران در قرن پانزدهم بین ترکیه و ونیز» و دیگر دو مقاله اودر «سجده مدرسه مطالعات شرقی» که محتوی بحث و تحقیق در بعضی اسناد مهم راجع باندوره است.^{۱۶} در باب تاریخ عهد صفویه کتاب جامعی در بین تألیفات اروپائی تاکنون انتشار نیافته است ولیکن رسالات و کتابهای مستقل سفید درباب احوال بعضی از سلاطین این سلسله و یا بعضی مسائل راجع باین عهد انتشار یافته است که ذکر برخی از آنها درینجا لازم است. از آنجمله است مطالعات بابینگر¹ درباب «شیخ بدرالدین» که در مجله «اسلام» (۱۹۲۱) منتشر کرده است و درباب انتشار دعوت قزلباش و مقدمات صفویه سودمندست. چنانکه رساله «تیمور و خواجه علی» بقلم هربرت هورست² حاکی از مبانی شهرت و محبوبیت اولاد شیخ صفی الدین در عهد تیمور و شامل متن صکوک و سجلات تیموری است که از جهت تحقیق در تاریخ اوقاف نیز اهمیت دارد. دیگر کتاب والتر هیتس است موسوم به «ارتقاء ایران بمرحله دولت ملی» که متضمن تحقیقاتی است درباب اصل صفویه و تاریخ شاه اسماعیل که اساس نهضت آن سلسله را در عهد استیلاء ترکمانان جستجو کرده است. این کتاب بر استقصاء و استقرآء تام درمآخذ مختلف مبتنی نیست و حتی مؤلف خود آن را مقدمه بی برای یک «تالیف جامع» تلقی کرده است. فکر نژادی نیز که در دوره تألیف کتاب نزد بعضی محققان آلمان هم غلبه داشته است در مطاوی این کتاب در تجلی است. در نظر هیتس شاه اسماعیل صفوی که «در عروق او بهیچوجه خون ترک» جریان نداشته است مؤسس دولت ملی ایران است و دعوت و تعلیم مخفی صفویه که بوسیله جد او خواجه علی صبغه تشیع یافته است در پایان دوره ترکمانان که برای ایران در واقع دوره انتقال و تحول بوده است منتهی باستقلال ملی ایران وجدائی آن از سر نوشت سایر ممالک و اسم اسلامی شده است و بدینگونه دوره بی بوجود آمده است که بقول هیتس عصر «اعتلاء مجدد ایران و عهد ازدهار عنصر فرهنگ آفرین ایرانی» بشمارست. رساله بی نیز غلام سرور دانشمند اسرورزیا کستانی در دانشگاه علیگر راجع به «تاریخ شاه اسماعیل صفوی» بانگلیسی نوشته است که شامل بحث در حوادث سلطنت آن پادشاه است. همچنین هیتس نیز

راجع به شاه اسمعیل ثانی و سلطنت کوتاه خون آلود او رساله بی دارد که با وجود اختصار قابل توجه است. چنانکه رساله رویمر³ نیز موسوم به «انحطاط ایران بعد از وفات اسماعیل شقی» که تحقیقی است درباره دوره خونین و وحشت آلود بین عهد شاه طهماسب اول و عهد شاه عباس بزرگ هم خواندنی است. با آنکه انتساب عنوان انحطاط به این دوره از تاریخ صفویه شاید از مسامحه بی خالی نباشد کتاب رویمر در بیان اختلافات بین رؤسا قزلباش در عهد شاه محمد خدا بنده مشتمل بر فوایدست ولیکن توجیه این گونه اختلافات بعنوان نتایج اختلافات نژادی بین عناصر ترک و فارس بطوریکه درین کتاب آمده است توجیه درستی نیست و ظاهراً ناشی از عقاید و احساسات جاری و متداول در عصر و محیط زندگی مؤلف است در آلمان آن روز.

البته درینجا از مطالعات محققان از اهل هند نامش سوماکار رای⁴ نیز باید یاد کرد که مؤلف رساله بی درباب تاریخ مسافرت و پناهندگی همایون پادشاه در دربار شاه طهماسب است موسوم به «همایون در ایران» و متضمن اطلاعاتی سودمندست درین باب. راجع بشاه عباس بزرگ کتاب لوئی بلان⁵ با آنکه فاقد عمق و دقت کافی است محتوی تحقیقاتی جالب است و عنوان آن عبارتست از «شاه عباس اول، زندگی و تاریخ او» و در هر حال رجوع بدان سودمندست چنانکه تحقیقات سفید سردنيسن راس موسوم به «سرانتونی شرلی و سوانح او در ایران» نیز متضمن اطلاعات جالبی در باب عهد این پادشاه است و نیز مطالعات ریترو⁶ در مجله ارینس (۱۹۵۴) راجع بنقطویه در باب حوادث این دوره محتوی قضاوتها و نتایج سفید و جالب است. در باب روابط صفویه بادول اروپا که این دولت را بمنزله متحدی یرضد عثمانی تلقی می کرده اند رویمر تحقیقی دارد بنام «صفویه یک متحد شرقی مغرب زمین» که در نشریه سایکولوم⁷ (۱۹۵۸) منتشر شده است. رساله دکتر خانبابا بیانی نیز که بزبان فرانسوی است (۱۹۴۷) درین باب خالی از فایده نیست. چنانکه نیز تحقیقات پونته کوروو⁸ در باب روابط شاه عباس با شیخ نشین توسکافا در خورذ کمرست. راجع بتاریخ روابط سیاسی صفویه و بعضی سلسله های سابق بر آنها با ممالک اروپا از تألیفات سودمند یکی تحقیقات لوسین بوواست که تحت عنوان

1 - Babinger

2 - H. Horst

3 - Roemer

4 - Sumakar Ray

5 - L. Bellan

6 - Ritter

7 - Saeculum

8 - Pontecorvo

« تحقیق در روابط ایران و اروپا از عهد قدیم تا آغاز قرن نوزدهم » در مجله دنیای اسلام منتشر شده است. دیگر مقاله سینورسکی است که در مجله انجمن سلطنتی آسیای مرکزی چاپ شده و تحقیقی است جامع و مختصر در باب روابط سیاسی شرق نزدیک با اروپا در طی قرون سیزدهم و پانزدهم و هفدهم میلادی و با وجود اختصار فواید بسیار دارد 147 .

چنانکه در باب احوال گرجستان مقارن سقوط صفویه قسمی که از مآخذ گرجی برسی آید مقاله لانک1 در مجله مدرسه مطالعات شرقی (۱۹۵۲) مفیدست اما در باب دوره سقوط صفویه کتاب لارنس لاکهارت2 بنام « سقوط سلسله صفویه » متضمن تحقیقات و ملاحظات انتقادی جالب است همچنین کتاب او در باب « نادر شاه » نیز تحقیقی مفصل و جامع است مبتنی بر مآخذ مهم عصر نادری. مؤلف از توجه به حوادث عمده عصر و مخصوصاً سیاست روس و عثمانی در تاریخ و قایح نادر شاه غافل نمانده و در بیان مساعی نادر جهت تأسیس بحریه و اقدامات او در عمان و سواحل خلیج هم تحقیقات مفید کرده است نیز در مورد تاریخ نادر شاه رساله سینورسکی را باید یاد کرد که موسوم است به « طرحی جهت تاریخ نادر شاه » و بنام « تاریخچه نادر شاه » بوسیله رشید یاسمی بفارسی نیز ترجمه شده است. دیگر کتابی است مختصر بزبان روسی از انتشارات آکادمی علوم شوروی که م. ر. آرونووا وک. ز. اشرفیان3 تألیف کرده اند. عنوان این کتاب « دولت نادر شاه افشار » است یا « روابط اجتماعی در ایران در سالهای ۴۰ - ۳۰ قرن هیجدهم » و مؤلفین با استفاده از مآخذ و اسناد سعی کرده اند از جهت اجتماعی تاریخ این دوره ایران را روشن کنند. در باب روابط ایران با عثمانی رساله محمد علی حکمت بزبان فرانسوی و بنام « تحقیق در تاریخ سیاسی ایران و عثمانی » قابل ذکرست. در باب عهد قاجاریه غیر از تاریخ ایران تألیف سرجان سلکم و کتاب سرهارفورد جونز بریجز4 که ترجمه بی است از مآثر سلطانی عبدالرزاق دنبلی اثری که مخصوصاً در مورد ذکر است عبارتست از کتاب واتسون5 موسوم به « تاریخ ایران » که

در واقع تاریخ قاجاریه است تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه و متضمن تدقیقات و ملاحظات جالب و سودمندست. و دیگر کتاب لویرن رنوه6 راجع به احوال سیاسی و نظامی ایران در قرن نوزدهم که تحقیقی است راجع باین مسائل تا اواخر عهد ناصری در باب انتشار اسلام در ایران کتاب « دعوت اسلام » اثر آرنولد7 با وجود کهنگی و اختصار بی فایده نیست چنانکه راجع بمذهب شیعه کتاب دنالدسون8 موسوم به « مذهب شیعه » با آنکه عمقی ندارد قابل توجه است. همچنین تحقیقات ایوانف و برنارد لوویس و استرن9 و هاجسون10 در باره مذهب اسماعیلیه در خورز کمرست. کتاب سبانی مذهب اسماعیلیه تألیف برنارد لوویس متضمن تحقیق در پیدایش مذهب اسماعیلیه است و تحقیقات ایوانف شامل بحث در غالب مسائل مختلف راجع بتاریخ و عقاید این فرقه است چنانکه کتاب هاجسون راجع بفرقه حشاشین و احوال اسماعیلیه هند و ایران حاوی معلومات سودمندست. راجع بتاریخ باب و مذهب بابیه غیر از تحقیقات معروف گوپینو در کتاب « مذاهب و فلسفه های آسیای مرکزی » و مطالعات کلیمان هوار بنام « مذهب باب » و کتاب نیکولا11 موسوم به « سید علی محمد معروف به باب » و تحقیقات باکولین12 کنسول دولت روس و ژوکوفسکی13 محقق معروف روسی باید مخصوصاً از تحقیقات مفصل ادوار براون یاد کرد که گذشته از ترجمه مقاله شخصی سیاح و طبع نقطه الکاف سیرزا جانی و ذکر بابیه در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران و نیز در « یکسال در میان ایرانیان » اطلاعاتی سودمند در کتاب دیگری که بنام « مواد برای تحقیق در مذهب بابیه » تدوین کرده است نیز آورده است و آثار او مهمترین مراجع فرنگی درین باب بشمارست. دیگر رساله اندر آس14 است آلمانی موسوم به « بابیه در ایران » و کتاب رویمر موسوم به « بابیه - بهائیه تازه ترین فرقه های اسلامی » و رساله روزن کرانتس15 موسوم به « بهائیه » و مخصوصاً کتاب مفید سیخائیل ایوانف است بزبان روسی و موسوم به « قیام های بابیه در ایران ۱۸۵۲ - ۱۸۴۸ » که در آن مؤلف سعی کرده است با نظر در احوال و مناسبات اجتماعی و اقتصادی تاریخ نهضت

- | | | | |
|-----------------|----------------------|-------------------|-------------------|
| 1 - Lang | 2 - Lockhart | 3 - M.R. Aroonova | 4 - H. J. Bridges |
| 5 - Watson | 6 - Le Brun - Renaud | 7 - Arnold | 8 - Donaldson |
| 9 - Stern | | | |
| 10 - Hodgson | 11 - Nicolas | 12 - Bacoulin | 13 - Joukovsky |
| 14 - Andreas | | | |
| 15 - Rosenkranz | | | |

بایه را تبیین نماید. درین کتاب مؤلف بعد از بررسی مآخذ (ص ۲۸ - ۱) اوضاع اقتصادی ایران را در ربع دوم قرن نوزدهم بیان کرده است (۵۴ - ۲۹) و سپس به بیان احوال باب و تلامذۀ او پرداخته است (۸۵ - ۵۵) و سپس نهضت های بایه را در سازندران و زنجان و نطنز و تبریز شرح باز نموده است (۱۲۶ - ۸۶) و داستان سوء قصد بایه را در حق ناصرالدین شاه (۱۳۱ - ۱۲۷) بیان کرده است. ایوانف در بیان احوال اقتصادی ایران در آن ایام از گزارش روسی های مقیم تبریز استفاده کرده است ولیکن نهضت بایه را نه « ظهور و انتشار طریقه یک فرقه مذهبی یا حتی یک آئین تازه» بلکه قبل از هر چیز « یک نهضت توده بی ناشی از احوال اجتماعی خاص و در واقع مخالف طبقه حاکمه وقت» شناخته است.

در باب رقابتهای و نفوذ های سیاسی دول بزرگ مخصوصاً در عهد ناصری و اواخر قاجار تحقیقات و مطالعات فراوان در اروپا انتشار یافته است که بعضی از آنها نیز باغراض و مقاصد آلوده شده است از جمله در باب سیاست روسیه کتاب کراوسه^۱ را میتوان ذکر کرد که موسوم است به « روسیه در آسیا » و محتوی اطلاعات و تحقیقاتی مفید است درین باب و دیگر کتابی است از فرنیسیس اسکراین^۲ موسوم به « توسعه روسیه از ۱۸۱۵ تا ۱۹۰۰ » که مکرر در انگلستان چاپ شده است و در باب سیاست انگلیس از مآخذ جالب که مخصوصاً باید درینجا ذکر کرد کتابی است از ویلیام لانگر^۳ بنام « سیاست اسپریالیزم (۱۸۹۰ - ۱۹۰۲) » و کتاب مورای^۴ موسوم به « سیاست خارجی سرادوارگری» که بفارسی نیز ترجمه شده است.

دیگر کتاب ایوانف موسوم به انقلاب ایران (۱۹۱۱ - ۱۹۰۵) که بزبان روسی انتشار یافته و مؤلف در تبیین نقش قوای انقلابی دهقانان و زحمتکشان در آن واقعه سعی ورزیده است ولیکن در بیان کارشکنی ها و مخالفت های روسیه تزاری با مشروطیت ایران اهتمام کافی ننموده است و با اینهمه کتاب او خالی از قواید نیست. گزارش ها و مقاله ها و رساله های متعدد دیگر نیز درین ابواب هست که غالب آنها متضمن مسموعات یا شهودات است و از آنجمله کتاب برگان شوستر^۵ آمریکائی موسوم به

« اختناق ایران » از مداخلات روس و انگلیس در ایران آنروز اطلاعات جانبی بدست می دهد. لیکن از تألیفات مفید اروپائی درین موضوع کتاب مشهور ویلهلم لیتن^۶ آلمانی است موسوم به « از نفوذ آرام تا ادعای قیمومت » که مشحون از مآخذ و مدارک جالب و دقیق است. همچنین کتاب ویلهلم هانکوم^۷ بزبان آلمانی و موسوم به « ایران در معرض بازی قدرتها ۱۹۰۷ - ۱۹۰۰ » (برلین ۱۹۲۸) و کتاب خانم ر.ل. گریوز^۸ بزبان انگلیسی و موسوم به « ایران و دفاع از هندوستان ۱۸۹۲ - ۱۸۸۴ » که جزو انتشارات دانشگاه لندن (۱۹۵۹) منتشر شده است و نیز کتاب انگلیسی برادفورد جی. سارتین^۹ راجع به « روابط سیاسی آلمان و ایران ۱۸۷۳ - ۱۹۰۲ » برای تحقیق در سر نوشت ایران در تحولات سیاست روز مهم است. چنانکه در باره تاریخ معاصر ایران نیز تألیفات متعدد سودمند در اروپا و آمریکا انتشار یافته که بعضی از آنها مشهورست و رجوع بهمۀ آنها برای مورخ ضرورت دارد. برای اطلاع از فهرست مشهور ترین آنها مخصوصاً آنچه در باب لوازم و شؤون مدنی مثل صنعت و تجارت و احوال طرق و سالیه و نظایر آن مسائل است غیر از کتاب کاهن (وسواژه) که در ذیل از آن سخن خواهد رفت می توان بکتاب مختصر اما مفید و ذیقیمت الول ساتن^{۱۰} رجوع کرد که موسوم است به « راهنمای مطالعات راجع بایران » و در آن فهرست آثار و تألیفات عمده اروپائی درهمۀ مسائل راجع بایران تا زمان آن تألیف بدقت آمده است.

غیر از این کتابها که ذکر شد بعضی از تألیفات کلی نیز راجع بمآخذ تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام هست که رجوع بدانها لازم است از آنجمله غیر از « کتابشناسی ایران » تألیف ویلسون و کتاب « آسیای پیشین در عهد اسلامی » تألیف اشپولر و فورر^{۱۱} می توان به کتاب سواژه^{۱۲} که موسوم است به « مدخل تاریخ شرق اسلامی » و کلود کاهن آن را با اضافات و اصلاحات مجدداً بچاپ رسانیده است و همچنین به کتاب گویلو^{۱۳} راجع به « تحقیق کتاب شناسی راجع بسلاله های اسلامی ایران » و کتاب سمیرنوف^{۱۴} موسوم به « تاریخچه مطالعات اسلامی در اتحاد جماهیر شوروی » مراجعه کرد^{۱۴}. چنانکه رجوع دائم

- | | | | | |
|----------------------|------------------|---------------|------------------|--------------------|
| 1 - Krausse | 2 - Skrine, F.H. | 3 - Lange, W. | 4 - Murray | 5 - Schuster |
| 6 - Litten | 7 - Hannekum | 8 - Greaves | 9 - B. G. Martin | 10 - Elwell Sutton |
| 11 - Spuler - Forrer | 12 - Sauvaget | 13 - Guillou | 14 - Smirnov | |

به کتب راجع به طبقات ملوک و سلاطین اسلامی که با تاریخ ایران سروکار داشته اند نیز لازم خواهد بود و از آن جمله است «طبقات سلاطین اسلام» تألیف لین پول و رساله زاخائو موسوم به «فهرست سلسله های اسلامی» و مخصوصاً کتاب مفصل زباور 1 موسوم به «فهرست انساب و ترتیب وقایع تاریخ اسلام» و همچنین مطالعه مقالات و تحقیقات مندرج در مجله های علمی مخصوص خاورشناسان لازم است مثل مجله آسیائی، مجله انجمن سلطنتی آسیائی، مجله انجمن شرقشناسی آلمان، مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی، مجله آرشیو شرقی پراگ، مجله ارینس، و مجله آکتا ارینتالیا و بسیاری از مجله های دیگر که پیوسته تأسیس میشود و درینجا مجال ذکر نام آنها نیست و سوره از سراجها بآنها گزیری ندارد. دیگر مجموعه ها و یاد نامه هاست مانند گزارش های مذاکرات مجامع علمی وینه و پروس و انجمن بین المللی خاورشناسان و یاد نامه ها و جشن نامه های اهدائی بمستشرقان معروف از قبیل عجب نامه براون، جشن نامه تولد که، جشن نامه زاخائو، جشن نامه ساسینیون، جشن نامه چودی 2، جشن نامه لوی دلاویدا 3، جشن نامه زکی ولیدی طغان، جشن نامه پرفسور محمد شفیع، جشن نامه تقی زاده، و امثال اینها - همچنین برآرجهء بمقالات سودمند دائره المعارف اسلام که چاپ تازه بی از آن در دست انتشارست مفیدست هرچند ارزش آن مقالات بیک درجه نیست و در آنها مخصوصاً در چاپ جدید غث و سمین بهم در آمیخته است.

تحقیقات علماء عرب

از تحقیقات جدید دانشمندان عربی زبان امروز نیز البته غافل نتوان بود. قسمتی از این تحقیقات خاصه آنچه راجع بادوار خلافت شرقی است تا حدی با تاریخ ایران اسلامی مربوط است. از این رو مطالعه آنها برای محققان که در باب تاریخ و تمدن ایران کاری کند خالی از فایده نیست. از این گونه آثار کتاب «التاریخ السیاسی للدولة العربیة» تألیف عبدالمنعم ماجد و کتاب «الخلافة والدولة فی العصر العباسی» تألیف محمد حلمی و «تاریخ الاسلام السیاسی» تألیف حسن ابراهیم حسن را می توان نام برد. از این کتابها البته توقع دقت و استقصاء تام نمی توان داشت لیکن نحوه تفکر و طرز تلقی مسائل در آنها قابل توجه است. همچنین تتبعات مفرد و مستقل کسانی مانند

ابوزید شبلی و محمد صادق عرجون و عمر رضا کتاله در باب خالد بن ولید و مطالعات طه حسین در «سراة الاسلام» و «الشیخان» و «الفتنة الكبرى» و کتاب الخربوطلی موسوم به «تاریخ العراق فی ظل بنی امیه» و کتاب محمد شریف بدیع موسوم به «الصراع بین الموالی والعرب» و کتاب محمد احمد برانق موسوم به «البراسکة فی ظلال الخلفاء» و رساله فیصل السامر موسوم به «ثورة الزنج» و کتاب محمود غناوی الزهیری بنام «الادب فی ظل بنی بویه» هر یک در پاره بی مسائل راجع به ادوار تاریخ ایران متضمن نکات مفیدست چنانکه تحقیقات عبدالعزیز دوری راجع به «العصر العباسی الاول» و «العصور العباسی المتأخره» و مطالعات عبدالنعیم حسنین موسوم به «سلاجقة ایران والعراق» و مخصوصاً کتاب عباس عزوی موسوم به «تاریخ العراق بین الاحتلالین» نیز از این حیث در خور توجه است. گذشته از اینها آنچه راجع به شؤون مدنی و احوال اداری و مذهبی جامعه اسلامی بوسیله دانشمندان متأخر عرب تألیف یافته است مثل دوره «تاریخ التمدن الاسلامی» جرجی زیدان و سلسله کتب فجر الاسلام، وضحی الاسلام، و ظهرا الاسلام و یوم الاسلام احمد امین و «التاریخ الاسلامی والحضارة الاسلامیه» تألیف احمد شبلی و رساله محمد ضیاء الدین الریس بنام «الخراج فی الدولة الاسلامیه» و دو رساله عباس عزوی بنام «تاریخ الضرائب العراقیه» و «تاریخ النقود العراقیه» و کتاب عبدالعزیز دوری موسوم به «تاریخ العراق الاقتصادی فی القرن الرابع» نیز با آنکه در هیچ یک از آنها استفاده کافی از تمام مآخذ موجود نشده است از فواید بسیار مشحونست چنانکه در باب مذاهب و فرق نیز بعضی تحقیقات آنها قابل توجه است. از آن جمله رساله احمد حامد صراف راجع به «الشبک من فرق الغلاة» و رساله قسطنطین زریق موسوم به «الیزیدیة قديماً وحديثاً» و کتاب صدیق الدملوجی بنام «الیزیدیة» و کتاب السید عبدالرزاق حسنی موسوم به «الیزیدیون فی حاضرهم و ماضیهم» و رساله ممتع مرتضی العسکری در باب «عبدالله بن سباء» و کتاب «الاسماعیلیه» کامل حسین و «تاریخ الدعوة الاسماعیلیه» تألیف مصطفی غالب و بعضی کتب از علماء متأخر شیعه نیز مثل «اصول الشیعة و اصولها» تألیف محمد حسین آل کاشف الغطاء و «الشیعة و فنون الاسلام» تألیف سید حسن صدر را

می‌توان بر وجه نمونه درین صحایف نام برد و در این گونه کتابها که در مصر و لبنان و سوریه و عراق پیوسته منتشر می‌شود غث و سمین بسیار هست و در استفاده از آنها غالباً احتیاط و حتی گاه تردید بسیار لازم است.

تحقیقات علمای ترك

چنانکه از تتبعات علماء معاصر ترك نیز در باب بعضی رجال و سلاله های اسلامی ایران و در باب رسوم و ترتیبات مشترك متداول در جامعه اسلامی برخی فواید بدست می‌آید. این تحقیقات با آنکه، در بعضی موارد از رنگ تعصب قومی و سبق ذهن در مسائل نژادی خالی نیست در باب آنچه راجع بدوره استیلاء ترکان است اهمیت دارد. از آنجمله غیر از تحقیقات مفید خلیل ادهم در ترجمه ترکی طبقات السلاطین استانی لین پول و فواید مهم حاصل از دو کتاب زکی ولیدی طغان موسوم به «مدخل تاریخ» و «اصول تاریخ» می‌توان از مطالعات اقدس نعمت در باب فتح خوارزم و سمرقند بدست قتیبة بن مسلم و مخصوصاً از تحقیقات کوپرنلو و مکرسمین خلیل اینانج و قفس اغلو و کویمن راجع بسطنت سلاجقه بزرگ و سلاجقه آسیای صغیر استفاده کرد. چنانکه رسالات عثمان توران راجع با حکام اراضی، و احوال اهل ذمه در عهد سلاجقه آسیای صغیر و مطالعات زکی ولیدی طغان در باب وضع اقتصادی آسیای صغیر در عهد مغول و انتشارات عبدالباقی گلپینارلی راجع به تشکیلات قوت در عثمانی و رساله آیدین صایلی راجع به الخ بیگ و فعالیت های علمی در سمرقند و رساله قفس اغلو راجع به خوارزمشاهان و تحقیقات بایکال در باب اوزن حسن و روابط او با سلاطین آل عثمان، با آنکه در غالب آنها از محتویات مأخذ موجود بقدر کفایت استفاده درست نشده است و بعضی مخصوصاً رنگ تعصب قومی دارد، خالی از فایده نیست. فهرست مقالات تحقیقی علماء ترك را در مجموعه «فهرست مقالات ترکیه» می‌توان یافت چنانکه از ترجمه ترکی آن قسمت از دائرة المعارف اسلام که تا کنون منتشر شده است نیز می‌توان به ارزش تحقیقات جدید علماء ترك پی برد.

تحقیقات جدید در ایران

فهرست مراجع مختلف تاریخ ایران بدون ذکر بعضی از تحقیقات و مطالعات اخیر محققان ایرانی البته ناقص خواهد بود.

این مطالعات هرچند نسبت بدانچه از قدما باقی مانده و حتی در مقابل تحقیقات خاورشناسان بزرگ قدیم مختصر و کم اهمیت است لیکن در بعضی موارد کم نظیر و بسیار مغتنم است. در برخی لحن حماسی و قریحه ملت پرستی تجلی بسیار یافته است و در برخی دیگر باستقراء تام و دقیق در مأخذ توجه کافی نشده و یا مأخذ درست ذکر نشده است. با اینهمه مراجعه آنها برای هر مورخ که امروز بخواهد تاریخ ایران را برشته تحریر کند لازم است. در واقع برای تاریخ بعد از اسلام ایران هنوز کتابی جامع و دقیق بفارسی تألیف نشده است. کتابهای درسی مدارس البته جامع و دقیق نیست و «تاریخ ایران» تألیف عبدالله رازی نیز نه سبب بر مأخذ دقیق و معتبر دست اول است و نه در اجزاء و فصول آن تناسبی رعایت شده است. لیکن در باب ادوار مختلف تاریخ و همچنین راجع بیعضی سلسله ها و بیعضی سلاطین و رجال تحقیقاتی تا کنون انتشار یافته است که در خورد کمرست. از جمله در باب تاریخ ایران در اوایل فتوح اسلام باید مخصوصاً از کتاب نا تمام سید حسن تقی زاده نام برد که عنوان آن «از پرویز تا چنگیز» است و با وجود تبحر مؤلف و استقصاء و استقراء او در این باب متأسفانه فرصت اتمام کتاب برای وی حاصل نشده و ازین دوره نسبتاً طولانی جز بد ذکر فصولی در احوال ایران و عرب نپرداخته است. خطابه های مؤلف در باب «تاریخ عربستان و قوم عرب» برای بعضی سدرجات آن کتاب در حکم تکمله است و اسیدست طبع جدید آن کتاب با اضافات و تعلیقات مفصلتر انتشار بیابد. راجع بشعوبیه سلسله مقالات جلال همائی در مجله مهر مرجع مفید است. در باره داستان مهاجرت زرتشتیان ایران به هند رساله ابراهیم پور داود خالی از فایده نیست. عنوان این رساله ایران شاه است و آکنده است از شور حماسی و حس ملت پرستی. همین لحن تا حدی در کتاب مازیار مجتبی سینیوی و بیشتر در طی مقالات دکتر ذبیح الله صفا راجع بر رؤساء نهضت های ضد عرب و هم در مقاله و کتاب سعید نفیسی راجع به بابک خرم دین و در رساله عبدالله بن مقفع تألیف عباس اقبال و در کتاب دو قرن سکوت اثر نویسنده این سطور نیز در تجلی است. در همه این آثار لحنی نا مساعد و آبیخته به نیش و طعنه در حق اعراب بکار رفته است که البته شایسته بیان سوره نیست. در باب طاهریان کتاب سعید نفیسی موسوم به خاندان طاهریان با آنکه نا تمام است حاوی اطلاعات مفیدست

چنانکه جلد اول کتاب دیگر او موسوم به احوال و اشعار رود کی نیز در باب نهضت های مذهبی و ملی ایران بعد از اسلام و مخصوصاً در باب اوایل عهد ساسانیان متضمن معلومات سودمندست. راجع بخاندان زیار رساله مختصر عباس اقبال موسوم به قابوس و شمگیر زیاری مرجعی سفیدست چنانکه بمطالعه کتاب دیگر او موسوم به خاندان نوبختی نیز با آنکه بتاریخ کلام و مذاهب و فرق راجع است از جهت توجه بتأثیر و نفوذ ایرانیان در ترویج مذهب شیعه در فهم درست تاریخ ایران فایده بسیار دارد. در باره سلسله ها و خاندانهای کوچک و مستقل ایرانی که در قرون سوم و چهارم در شمال و شمال غربی ایران حکومتهایی داشته اند کتاب سید احمد کسروی موسوم به شهریاران گمنام تحقیقی دقیق و کم نظیرست که احوال سلسله هایی مانند ساسانیان و شادادیان و سالاریان و رودادیان و جستاینان را روشن می کند و حاکی از دقت و استقراء مؤلف در ساختن تاریخ است. در باره سلسله های قبل از عهد مغول کتاب « از طاهریان تا مغول » تألیف عباس پرویز حاوی پاره ای اطلاعات است ولیکن در تألیف آن مؤلف بدون ضرورت زیاد بنقل اشعار و احوال شعراء پرداخته و از استقراء و استقصاء کافی در ساختن و اسناد بازمانده است. در کتاب غزالی نامه تألیف جلال همائی تحقیقات مفید راجع باحوال اجتماعی و مذهبی عصر سلاجقه آمده است چنانکه در کتاب عباس اقبال نیز موسوم به « وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی » راجع باحوال سیاسی و اداری عهد سلاجقه ملاحظات جالب اظهار شده است. در باب تاریخ مغول کتاب عباس اقبال مهمترین مرجع بزبان فارسی محسوب است. عنوان این کتاب عبارت است از « تاریخ مفصل ایران » و مؤلف در جلد اول آن تاریخ ایران را در عهد مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری بشرح بازگفته است. چنانکه مؤلف در مقدمه گفته است این کتاب جلد اول از چند مجلد کتابی است که مؤلف می خواسته است در طی آن به بیان تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت بپردازد و دریغ که فرصت تألیف و نشر مجلدات دیگر آن برای وی حاصل نشد. راجع باتابکان و امراء فارس در قرن هفتم رساله محمد قزوینی بنام سمدوحین سعدی مرجعی سفیدست و این رساله مانند دیگر تحقیقات قزوینی مبنی بر استقراء دقیق و مشحون از تدقیقات زیادست. چنانکه تاریخ فارس و بلاد مجاور در قرن هشتم در کتاب

دکتر قاسم غنی موسوم به تاریخ عصر حافظ (تهران ۱۳۲۱ ش) مورد تحقیق واقع شده است و در دو رساله رشید یاسمی راجع به شرح حال ابن یمن و سلمان ساوجی نیز اطلاعات و تحقیقاتی در باب همین عصر هست. کتاب سید احمد کسروی موسوم به تاریخ پانصد ساله خوزستان تحقیقات مفیدوی را در باب آل شمشع و امراء و شیوخ خوزستان متضمن است و تتبعات نصرالله فلسفی در باب جنگ چالداران و زندگانی شاه عباس و تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه معلومات زیادی در باب تاریخ عهد صفویه بدست می دهد. رساله نادرشاه افشار تألیف احمد کسروی با وجود اختصار در باب سلطنت این پادشاه خواندنی است اما کتابهای « نادر پسر شمشیر » تألیف نورالله لارودی و « نادرنامه » قدوسی هیچ یک دقت و تحقیق یک اثر انتقادی را ندارد. در باب تاریخ روابط ایران و روس سلسله مقالات سید محمد علی جمال زاده در مجله کاوه خواندنی است و افسوس که نا تمام مانده است و نیز از همین مقوله است کتاب مختصر اما سودمند عبدالحسین هژیر موسوم به « باپترزبورگ یا قسطنطنیه » که تحقیقی در باب روابط ایران با عثمانی و روسیه است. راجع به عهد قاجاریه گذشته از مقالات مهم و سودمند عباس اقبال در مجله یادگار از تألیفات مفید یکی کتاب سعید نفیسی است بنام تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر که حاوی تحقیقاتی است درین باب از آغاز عهد قاجار تا پایان جنگهای اول ایران و روس دیگر کتاب مفصل محمود محمود است بنام تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس که با سوء ظنی مفرط اما با دقتی بسیار ضمن جمع و نقل مآخذ بیحاشیه در مداخلات بریتانیا در احوال ایران عهد قاجاریه پرداخته است. دیگر کتاب فریدون آدمیت است بنام اسیر کبیر و ایران که نیز تا حدی بر همین طرز فکر مبتنی است چنانکه کتاب خان ملک ساسانی موسوم به سیاستگران عهد قاجار نیز از این فکر خالی نیست. در صورتیکه کتاب اسیر کبیر تألیف عباس اقبال از این هردو بدرجات دقیق تر و مفیدتر است. در باب تاریخ عهد مشروطیت غیر از یادداشتها و خاطرات که در جای دیگر ذکر آنها گذشت تألیفات سفید بفرسی انتشار یافته است که از آن جمله است انقلاب مشروطیت ایران تألیف دکتر مهدی ملک زاده و دو کتاب تاریخ مشروطیت ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان تألیف سید احمد کسروی که هر دو مستکی بر مآخذ و هر دو با وجود احتمال بر بعضی مسامحات و تعصبات مشحون از تحقیقات و اطلاعات

سودمندست. نیز کتاب تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران تألیف جهانگیر قائم مقامی حاوی تحقیقات مفیدی در باب احوال نظام ایران تا تشکیل قشون متحدالشکل و انقراض قاجاریه است که مخصوصاً در بیان حوادث و احوال ادوار اواخر عهد قاجاریه حاوی مطالب و اطلاعات جالب است. چنانکه کتاب مورخ الدوله سپهر موسوم به ایران در جنگ بزرگ نیز در بیان تاریخ دوره جنگ اول جهانی متضمن معلومات و اطلاعات کم نظیر و مهم است.

غیر از این کتابها که ذکر شد بعضی تحقیقات و مطالعات فضلاء ایرانی نیز در ضمن مجله های معروف مانند مجله دانشکده ادبیات طهران و مجله دانشکده ادبیات تبریز و مجله ارمنان و مجله آینده و مجله دانشکده و مجله مهر و مجله یادگار و مجله یغما و مجله سخن و راهنمای کتاب و دیگر مجلات و جراید انتشار یافته است که بعضی از آنها متضمن فواید بسیار است. چنانکه از مقدمه ها و حواشی و تعلیقات مفیدی که برخی از

محققان مثل بهار و بهمینار و یاسمی و فروزانفر و حکمت و مینوی و دکتر شفیق و سعید نفیسی و دکتر معین دیگران بر طبع های انتقادی بعضی کتابهای قدیم یا در رساله های جداگانه نوشته اند نیز نباید غافل بود. از آنجمله است تعلیقات سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی که متضمن اطلاعات مفیدست و همچنین مقدمه عبدالعظیم قریب در باب تاریخ برامکه و نیز افادات بسیار سودمند مرحوم محمد قزوینی در حواشی چهار مقاله و تاریخ جهانگشای و کتاب شد الازار که همه مشحون است از تحقیقات مفید تاریخی و همچنین است مجموعه دو مجلدیست مقاله قزوینی و یادداشت های قزوینی که بعضی فواید تاریخی در آنها هست چنانکه چهل مقاله کسروی و هشت مقاله فلسفی و مقالات سودمند سعید نفیسی و عباس اقبال و مجتبی مینوی و دیگران در مجله ها و مجموعه های مختلف که ایرج افشار در کتاب فهرست مقالات فارسی صورت بالنسبه جامعی از آنها داده است اکثر متضمن اطلاعات مفید راجع به تاریخ ایران است و مورخ از مطالعه آنها فواید بسیار تواند برد.

یادداشت ها

۴- روایت بیرونی که می گوید قتیبه بن مسلم هر کسی را که خط خوارزمی می خواند و از گذشته خوارزم مطلع بود هلاک کرد و سبب از بین رفتن اطلاعات راجع بخوارزم گشت در آثار الباقیه عن القرون الخالیه (طبع زانچانو) ص ۳۶ و ۳۸ ذکر شده است اما این روایت در اختیار قدیمتر مذکور نیست و اصل خبر هم که ظاهراً بیرونی در نقل آن به قصه اسکندر و فتح استخر نظر داشته است نیز خود ضعیف و مشکوک می نماید و آنرا باسانی نمی توان قبول کرد. رجوع شود به:

Sachau, Zur Geschichte und chronologie von Khwarizm, 1/P29.

Barthold, Turkestan down to the Mongol invasion /p 1.

۵- ایضاً Barthold, Turkestan /P 1

۶- رجوع شود به

Wellhausen, Skizzen und vorarbeiten, VI /P 76.

Wellhausen. ibid /P 101-103.

۸- ابن الندیم، الفهرست، طبع مصر (۱۳۴۸) / ص ۱۵۰

۹- ایضاً، الفهرست / ص ۱۴۴

۱۰- ایضاً، الفهرست / ص ۱۴۶

۱۱- نام بلاذری را ابن الندیم در جزو مترجمین از پهلوی به عربی ذکر کرده است/ ۳۴۲.

۱- از آنجمله نام کسانی مثل طبری، دینوری، حمزه اصفهانی را می توان بر وجه مثال در اینجا ذکر کرد. هر چند از تاریخها و خداینامه های ساسانی هم جز بعضی ترجمه ها و تلخیص ها باقی نمانده است لیکن بهر حال تأثیر طرز و شیوه تاریخ نویسی قدیم ایرانی در تالیفات تاریخی عربی و اسلامی قدیم نیز محقق است. درین باب رجوع شود به: Sauvaget [Gahen-], Introduction à l'histoire de l'orient musulman, Paris 1961/P 32

۲- مندرجات خداینامه های پهلوی در آثار مورخین معروف عربی مثل طبری و یعقوبی و مسعودی و دیگران نقل شده است و غالباً نیز سبک و شیوه آنها مورد توجه و سرمشق این مورخین قدیم بوده است درین باب مراجعه شود به:

محمد قزوینی، مقدمه شاهنامه، مندرج در بیست مقاله قزوینی، چاپ دوم / ۷-۱۰

محمد تقی بهار، سبک شناسی (چاپ دوم) جلد اول/ ۱۶۲ - و مخصوصاً به:

Nicholson, Literary history of Arabs / P 348.

۳- در باب فوایدی که مورخ از احادیث می برد رجوع شود به: Goldziher, Muhammedanische Studien / P 5, 88-130 Juynboll, Th. W. Hadith in Enc. of Islam, Vol 11, P 190

در حقیقت حتی احادیث موضوعه نیز از لحاظ مورخ حایز اهمیت تواند بود.

و تاحدی اساس عمده تحقیقات کریس تنسن در تاریخ ساسانیان نیز همانست نگاه کنید به :

Noeldeke, Th. *Geschichte der perser und Araber*, Leiden, 1879.

Christenesn, A. *l'Iran sous les Sasassnides*. 2^{ème} Ed. 1945.

۲۲- کامل ابن اثیر که باهتمام تورنبرگ، Tornberg طبع شده (۱۸۷۶-۱۸۵۱)؛ با آنکه از اشتباهات و مسامحات خالی نیست طبع نسبتاً منقحی است.

۲۳- رك: Barthold, *Turkestan/3*

۲۴- سیرة السلطان جلال الدین منکبرتی، طبع هوداس، پاریس ۱۸۹۱/ص ۲

۲۵- رك:

Chavannes, *Documents sur les Toukiue occidentaux: 142 sq, 297 sq.*

۲۶- رك:

Murquart, *oesteuropaeische und oestasiatische streifzuge*, Leipzig 1903. PXXXV

۲۷-

Spuler, *Iran in Fruh Isl. / XXI-XXII, 233.*

۲۸- Brockelmann, G A L. S. I/222.

۲۹- مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس را نویسنده حبیب السیر (طهران، سنگی ۱۴۰/۲) عبدالملک ثعالبی و حاجی خلیفه ابو منصور حسین ابن محمد ثعالبی خوانده است. بهر حال این ثعالبی که مؤلف غرر اخبار است همعصر مؤلف یتیمه الدهر بوده است. رجوع شود به مقدمه مجتبی مینوی، برچاپ عکسی جدید غرر اخبار ملوک الفرس که در تهران منتشر شده است. نیز در باب مؤلف کتاب نگاه کنید به :

Barthold, *Turkestan / 19.*

Brockelmann, G A L. S, I/58f.

Spuler, *Iran in Fruh Isl. /541.*

۳۰- بدیع الزمان بشرویه (فروزانفر)، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه ۱۳۶/۱۳۵، مقایسه شود با :
Khwoja Abdul Hamid: *Ibn Miskawaih, Lohore, 1943.*

۳۱- المنتظم فی تاریخ الامم کتابی است در تاریخ اسلام از هجرت پیغمبر تا خلافت المستضی بالله عباسی که ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی تألیف کرده است و شیخ علاء الدین علی مشهور به مصنفک آن را در یک مجلد تلخیص کرده است و موسوم کرده به مختصر المنتظم. رجوع شود به کشف الظنون ۱/۲-۱۸۵۰

۱۲- کتاب الاخبار الطوال دینوری شامل روایاتی است که در مآخذ دیگر نیست. صبغة ایرانی بعضی روایات این کتاب قابل توجه است رجوع شود به :

Spuler, B. *Iran in früh-islamischer zeit / P 233.*

۱۳- المعارف ابن قتیبه در باب احوال پیغمبر و خلفاء حاوی بعضی معلومات سودمند است چنانچه از احوال صحابه و تابعین و قراء و فقهاء و اهل حدیث نیز مطالب مفید بدست می دهد. برای مزید اطلاع راجع بمطالب و مندرجات آن رجوع شود به :

Browne, *Lit. Hist. Vol I PP 378-388.*

۱۴- کتاب الامامة و السیاسة در تاریخ خلفاء و اوایل عهد اسلام مرجع مفید است. کتاب مزبور بنا بر مشهور از ابن قتیبه دینوری است لیکن دخویه در صحت انتساب آن باین قتیبه تردید دارد و گمان میکند که آن را یک مؤلف مصری یا مغربی که در همان عصر ابن قتیبه می زیسته است تألیف کرده است. نگاه کنید به :

Riv. Stud. or., I. 415-421.

Brockelmann, in *Enc. Isl. II, 399-400.*

۱۵- عیون الاخبار کتابی است در ادب و محاضره مشتمل برده کتاب و متضمن اخبار و اشعار و مواظف و حکم و سیر که مؤلف آن امام ابی محمد عبدالله ابن مسلم معروف به ابن قتیبه مورخ و ادیب نحوی بوده است و در ۲۷۶ وفات یافته است نگاه کنید به شماره ۱۳ و ۱۴.

۱۶- مسعودی در مقدمه مروج الذهب (چاپ باربیه دو مناردج ۱۰/۱ و بعد) نام عده یی مورخ را ذکر می کند. همچنین نام عده یی از قدماء مورخین در الفهرست ابن الندیم آمده است. رجوع شود به :

Barthold, *Turkestan / 4*

۱۷- رجوع شود به :

Browne, *A Lit. Hist. of Pers. Vol IVP 442-3.*

۱۸- Carra de Vaux. *Penseurs, Vol I / 84-87*

مقایسه شود با جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی ۳/۱۱۱-۱۰۹.

۱۹- Sauwaget - Cahen /35-37

۲۰- بروکلمان که رساله یی در باب مقایسه طبری و ابن اثیر تألیف کرده است از مقایسه آنها باین نتیجه رسیده است که ابن اثیر حتی در مورد تاریخ قدیم اسلام نیز مأخذ موثوق معتبر دست اول محسوب است و در واقع حتی در باب تاریخ این ادوار نیز مراجعه به طبری مورخ را از رجوع به ابن اثیر بی نیاز نمی کند. نگاه کنید به :

Brockelmann, *Das Verhältnis von ibn el-Atirs Kamil zu Tabaris Ahbar, Strassburg 1890.*

۲۱- از تاریخ طبری قسمت راجع به تاریخ ساسانیان را نولدکه با آلمانی ترجمه کرده و تعلیقات و تحقیقات بسیار بر آن افزوده است. این ترجمه و مخصوصاً تحقیقات نولدکه هنوز اهمیت و اعتبار تمام دارد

D, hosson, *Hist. des Mongols I/XX-XXVI*
Abel-Rémusat, *Nouveaux Melanges Asiatiques*
1/437.

۴۶- در باب ارزش تاریخ و صاف رجوع شود به : از سعدی
تا جامی ۷۷-۷۸/۴
Rieu, *Catalogue/162*.

۴۷- رجوع شود به از سعدی تا جامی / ۲۰۱-۲۰۲

۴۸- ایضاً ، همانجا . کتاب ابن عربشاه را محمد علی نجاتی
بفارسی ترجمه کرده است.

Teufel, *ZDMC 36/92* - ۴۹

Tauer, F. *Les Manuscrits Persans Historiques des*
Bibliothèques de Stamboul, in Archiv Orientalni,
vol III, No. 3, 1931

Hinz, W. *Westasiatische Studien, P 20, in Mittei-*
lungen des Seminars fur orientalische Sprachen,
Berlin 1933.

۵۱ - درباره تاریخ محمدی رجوع شود به : گلچین معانی ،
فهرست آستان قدس ۵/۷ .

۵۲ - عبدالرزاق بیگ مفتون تألیفات تاریخی دیگر نیز دارد
از آنجمله است تاریخ دودمان دنبلی بنام *ریاض الجنه* ، دانش ۷/۱۱-
[.مسنه روشنت]

۵۳- باستانی پاریزی ، تاریخ کرمان (سالاریه) ، عجم - قصب

۵۴- قسمتی از بدایع الزمان را دکتر مهدی بیانی از روی جامع
التواریخ ابن شهاب حسنی و تواریخ آل سلجوق محمد ابن ابراهیم و مواضع
دیگر جمع کرده است . رک :
تاریخ افضل یا بدایع الزمان فی وقایع کرمان ، فراهم آورده
مهدی بیانی ، طهران ۱۳۲۶ .

Lambton, *An Account of the Tarikhi Qumm, in*
BSOAS, 1948.

۵۶- جامع مفیدی که جلد سوم و اول آن در تهران چاپ شده
است (۱۳۴۰ و ۱۳۴۲) ، غیر از اشتمال بر تاریخ یزد و مضافات و گذشته
از احتواء بر تراجم علماء و رجال آن ولایت برای اطلاع بر احوال
اجتماعی و اداری ایران در عهد صفویه نیز مفیدست .

۵۷- تاریخ علماء مدینه نیشابور تألیف حکیم نیشابوری کتابی
مفصل بوده است . عبدالغافر بن اسماعیل الفارسی بر آن ذیل نوشته است .
مراجعه شود به :

کشف الظنون ۳۰۸/۱ و مقایسه شود با :

Barthold, *Turkestan /16*.

۳۲ - مقدمه ابن خلدون از جهت تحقیق در مقدمات و مبادی
جامعه شناسی اهمیت دارد و مطالعات راجع به ابن خلدون امروز توسعه
بسیار یافته است . برای نمونه رجوع شود به :

ابوخلدون ساطع الحصری ، در اسات عن مقدمه ابن خلدون ، مصر ۱۹۵۳
پروین گنابادی ، مقدمه ابن خلدون ، ج ۱/۳۷-۲۸

Rosenthal, E. *Ibn khalduns Gedanken uber den*
staat, Munchen 1932.

Rosenthal, F. *The Muqaddama, 3 Vols. New york,*
1957.

Heinrich Simon, *Ibn khalduns wissenschaft von Der*
Menschen Kultur, Leipzig 1959.

۳۳- هرمان اته ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمه دکتر شفق

۲۷۹/

Browne, *Lit. Hist. Pers. Vol 4/5-7. : رک*

Barthold, *Turkestan /21. - ۳۵*

۳۶-
Quatremere. *Hist. des Mongols, L XXIV - L XXVIII*

۳۷- ابن خلکان ، طبع محمد محیی الدین ج ۱/۳۵

۳۸-
Muller, *Der islam in Morgen und Abendland, II, 62*

۳۹- رجوع شود به : Rieu, *Catalogue, P 157*
Barthold, *Turkestan /20*

۴۰- رجوع شود به : سعید نفیسی ، آثار گمشده ابوالفضل
بیهقی ، مجله مهر سال سوم و چهارم ، و مقایسه شود با :
Barthold, *Turkestan /22.*

۴۱-
Sachau, *Zur Geschichhte und Chronologie von*
Khwarizm, II, 5

Barthold, *Turkestan /23 - ۴۲*

۴۳- رجوع شود به مقاله اسماعیل افشار ، سلجوقنامه ظهیری
نیشابوری و راحة الصدور ، مجله مهر سال اول / ۳۰- ۲۶ ، ۱۵۷-۱۶۱ ،
۲۴۵ - ۲۴۱

۴۳ مکرر - یاقوت ، بلدان ۲/۲۴۳ ، معجم الادباء ۵/۱۲۲

۴۴- کشف الظنون ۲/۱۲۹ .

۴۵- داوری دسون و آبل رموزا معروف است . رجوع شود به :

- که در فهم عبارت کشف الظنون اندک مایه لغزشی یافته است.
- ۷۰- *ibid*.
- ۷۱- *Barthold, Découvertes de l'Asie /99*
- ۷۲- *Nève in J. A. / 1855*
Minorsky, in Armaghan - i - Ilmi, Lahore 1956.
- ۷۳-
Brosset, Collect. hist. Arm. Vol II, /20,11,27.
- ۷۴- همان مجموعه ، مخصوصاً مراجعه شود به صفحات ذیل :
۱۶۶-۱۹۴، ۲۰۴، ۲۰۵.
- ۷۵- ایضاً همان مجموعه ، کتاب *Essai. Ch. VI*
- ۷۶- *ibid*
- ۷۷- همان مجموعه / ۲۵۹ - ۱۳۰
- ۷۸- *Lang, in BSOAS, 1954*
- ۷۹- مثلاً وقایعنامه *Michel Panarète* که یونانی است و از آن فوایدی در باب ترکمانان آق قویونلو بدست میآید. رجوع شود به :
Minorsky, La Perse au XVe siècle, / 8
- ۸۰- *Sauvaget - Cahen, Introd, / 169-170*
- ۸۱- *Barthold, Découvertes de l'Asie /89*
- ۸۲- *Fischel, in Oriens, Vol 9/1956*
- ۸۳- متن فرانسوی این یادداشت در ضمن مجلد ۵۵ مجموعه ذیل :
Bibl. de l'ecole des chartres, Paris 1894
چاپ شده است. همچنین رجوع شود به :
de Sacy, Memoire de l'academie des inscriptions, Paris 1882, Vol VI
- ۸۴- مراجعه شود به مواضع ذیل از فهرست ویلسون :
Wilson, Bibl. of Pers. / 144, 169-170, 186, 194.
- ۸۵ - مثلاً رجوع شود به کلمه خرم آباد در یادداشتهای قزوینی
ج ۳ / ۷۵ - ۷۳.
- ۸۶ - : *Sauvaget [Cahen], Introd / 64*
- ۸۷ - برای اطلاع اجمالی از حاصل قسمتی از تحقیقات باستانشناسی و تاریخی تولستوف و دانشمندان شوروی ، مراجعه شود بترجمه آلمانی کتاب خوارزم کهنه او :
Tolstov, Auf den Spuren den Altchorzmischen kultur, 1953
- ۵۸- *Barthold, Turkestan /16-17*
- ۵۹- رکنیه : *Schefer, Chrestomathie Persane. ج ۱*
در این کتاب شفر در فصل نخستین فضائل بلخ نقل شده است . این کتاب را صفی‌الدین ابوبکرین عبدالله در ۶۱۰ بعربی تألیف کرده است و در سال ۶۷۷ آن را بقارسی ترجمه کرده‌اند :
- Storey, Pers. Lit. Vol I/1297.*
- ۶۰- *Wustenfled, Uber die Quellen des Werkes ibn - Challikan, Gottingen 1837.*
- ۶۱- از جمله تواریخ قدیم ترکی که در باب تاریخ ایران هم ممکن است مفید باشد کتابهایی از قبیل صحایف الاخبار منجم‌باشی (استنبول ۱۲۸۵) تواریخ آل عثمان درویش احمد عاشق پاشا زاده (استانبول ۱۳۳۲) نخبه‌التواریخ محمد بن محمد الدرنوی (استانبول ۱۲۷۶) ، تلج التواریخ سعدالدین خواجه افندی (استانبول ۱۲۷۹) ، تاریخ محمد همدانی (استانبول ۱۲۹۷) را درینجا می‌توان نام برد که راجع بتاریخ اوایل صفویه مخصوصاً می‌توان از آنها استفاده برد.
- ۶۲- *Rieu, Cat. of Turk. Manscrp. P /50-51*
- ۶۳- در باب تاریخ سری مغول مطالعات متعدد شده است از جمله رجوع شود به :
Haensich, E. Die Geheime Geschichte der Mongolen, Leipzig 1948.
Pelliot, P. Yuan - Ch,ao Pi-Shih Hist. Secrète des Mongols. 1949.
در باب نسب‌نامه چنگیزخان نیز مراجعه شود به :
Poucha, P. in F. Weller, s Festschrift, Leipzig 1954 / PP 442-452.
و مقاله کارل یان ، در جشن‌نامه ریپکا / ۱۲۸-۱۲۰
- ۶۴- *Barthold, Turkestan /44-45*
- ۶۵- *Franke, H. in Oriens Vol 3/1*
مقایسه شود با مقاله *Zehi Vlidi Togan* زکی ولیدی طغان در *Central Asiatic Journal, Vol VII, 1962.*
- ۶۶-
Bretschneider, Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources, London 1910.
- ۶۷- *Barthold, Turkestan /38*
- ۶۸- برای بعضی از مآخذ سریانی رجوع شود به ذیل مقاله راجع به نسطوریان در دائرةالمعارف هستانگس.
Ei(2) Vol I/ 657

از همه قرائن پیداست که خوارزم در زمان آبادی خویش وارث تمدنی قدیم بوده است .

۸۸ - *Corpus inscriptionum Arabicorum* , -

مقایسه شود با : *Sauvaget [Cahen], Introd, / 59*

۸۹ - از این قبیل است کتابهای ذیل :

Diez, E. Churasanische Baudenkmaeler, Berlin 1918.

Diez, E. Die Iranische Kunst, 1944.

Sarre, Denkmaeler Persischen Baukunst. 7 Bde.

Berlin 1901 - 1910

۹۰ - رجوع شود به : *Sauvaget [Cahen] Introd / 21 - 23*

۹۱ - در باب اینگونه اسناد مغولی رجوع شود به مقاله

Pelliot در آثار ایران/ ۱۹۳۶ ، *Erich Haensich* ، مجله *Oriens*

ج ۲ شماره ۲ ، مقاله *Minorsky* در *BSOAS* ج ۱۶ (۱۹۵۴)

و همچنین رجوع شود به :

Cleaves, F.W. in Harvard Journal of Asiatic Studies

Vol 16.

بهرحال از اسناد مغولی آنچه درموزه تهران است عبارتست

از چند نامه و پروانه عبور ، و چند قطعه کوتاه دیگر .

۹۲ - مثلاً رجوع شود به مقاله حسین نمجوانی در مجله *ینما* ،

سال چهارم/ شماره ۸ .

۹۳ - رجوع شود به *Barthold, Turkestan / 33*

۹۴ - *Levy, JRAS, 1946 / 74-78*

مکاتبات رشیدی را محمد شفیق طبع کرده است (لاهور ۱۹۴۵) .

۹۵ - رجوع شود به : از سمنی تاجامی . چاپ اول ۲۴۰ -

۲۳۹ ، ۴۳۹ ، ۴۳۷ ، و همچنین تاریخ ادبیات ایران براون ج ۴ - ترجمه

یاسمی ۵۵ - ۵۳ و ۶۰ - ۹۵ .

۹۶ - رجوع شود به :

Sauvaget [Cahen] Introd. / 18, 188 - 189

۹۷ - مثلاً رجوع شود به تحقیقات مایلز در تاریخ مسکوکات

ری ، راجع بدیالمة ری و استعمال لقب شاهنشاه در بین آنها :

Miles, G. C. The Numismatic History of Rayy,

New - York 1938 / 154 - 186

۹۸ - دارالضربهایی که درین روزگاران در بلاد مختلف

بود و پولهای رایج مورد نیاز را هم تبدیل می کرد در واقع تا حدی

بمنزلة بانک و صندوق خزانة نیز بود . در ایران بعد از اسلام از عهد

اموی دارالضربهایی تازه غیر از آنچه در عهد ساسانیان وجود داشت نیز

تدریجاً بوجود آمد و بر حسب اهمیت اداری و نظامی و تجاری بلاد این

دارالضربها بیش و کم وسعت و اهمیت داشت . برای مزید اطلاع درباره دارالضربهای ممالک اسلامی رجوع شود به :

EI (2) Vol 2/120 - 121.

۹۹ - ذیلا بعضی از کتابهای مهم و مشهور را درین باب

می توان ذکر کرد :

Mayer, Bibliography of Moslem Numismatics
London 1954.

Walker, J. Cat. of the Arab - Sassanian coins.
London 1941.

Stuart Poole, R. The coins of the shahs of Persia.
London 1887.

Markov, A. Inventarnyi katalog musul' manskikt
monet imper. Ermitazha, St, Pet. 1896.

Lane - Poole. Cat. of Oriental Coins in B. M.
London 1875 - 1890.

Thomas, Ed. Coins of the kings of Ghazni, London
1859.

۱۰۰ - شدالازار که به المزارات یا مزارات شیراز نیز معروف

است شامل ۳۱۵ ترجمه حال است از مدفونین شیراز و با آنکه در بعضی

موارد مندرجاتش از مسامحات و اغلاط خالی نیست فواید تاریخی بسیار

دارد . متن عربی کتاب با اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال در طهران

منتشر شده است (طهران ۱۳۲۸ ش) و ترجمه فارسی آن نیز که بوسیله

پسر مؤلف فراهم آمده است بنام هزارمزار در شیراز بطبع رسیده است .

۱۰۱ - *Blachère, Extraits des géographes*

Arabes, Paris 1958

۱۰۲ - *Gabriel, A. Die Erforschung Persiens / 20.*

Gabriel, Erforsch. / P 21 - ۱۰۳

۱۰۴ - ترجمه فارسی نسبه کهنهیی متعلق بحدود قرن پنجم

و ششم هجری ازین کتاب اصطخری در دست است که با اهتمام ایرج افشار

در طهران منتشر شده است (۱۳۴۰) .

Barthold, Turkestan / 20 - ۱۰۵

Gabriel, A. Die Erforsch. / 22 - ۱۰۶

۱۰۷ - راجع بمؤلف این کتاب و تحقیق هویت او پروفیسور

مینورسکی در مجموعه : *A Locust's leg / 189 - 196* (= ران

ملخ) مقالهیی دارد .

Barthold, Turkestan / 12 - ۱۰۸

de Goje, Bibl. Geogr. Arab, I, PP VII - VIII - ۱۰۹

۱۱۰ - هفت کشور کتابی است فارسی در جغرافیای هفت اقلیم

Bazin, Frère. *Memoire sur les dernières années du regne du Thamas - kouli - Kan...* Paris 1780.

۱۲۲ - در باب مؤلف حاجی بابا بحث است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجتبی مینوی، پانزده گفتار / ۲۹۶ - ۳۶۹، سعید نفیسی، مجله جهان نو، سال ۳، عباس اقبال، مجله یادگار، سال اول.

۱۲۳ - راجع به مسافرت Melgonov و دارن Dorn رجوع شود به:

Barthold, *Decouverte* / 320.

۱۲۴ - رجوع شود بمقاله Teufel در مجله ZDMG/37 و همچنین Hinz در همان مجله سال ۱۹۳۴.

۱۲۵ - تاریخ بی دروغ، یا تاریخ صحیح بی دروغ، در طهران بوسیله انجمن اخوت چاپ شده است.

۱۲۶ - مثلاً حکایت حسن مؤدب در باب مجلس گفتن شیخ / ۷۱، و حکایت عشق‌بازی درویشان و مجلس قوالان / ۹۰، و سماع قوالان طوس در بازار نساپور / ۱۰۳، و چهارسوی کرمانیان در نساپور / ۲۱۱.

۱۲۷ - مقامات ژنده پیل، طبع حشمت مؤید، طهران ۱۳۴۰ - راجع به جواز عبور / ۱۴۴ (حکایت ۱۲۵)، راجع بیاج و خمس که ملحدان از ولایت رستاق می گرفته‌اند / ۱۰۳ (حکایت ۷۳).

۱۲۸ - مثلاً رجوع شود به فردوس المرشدیه / ۱۲۵-۱۲۴ (آمدن قصه‌گویان در مسجد) ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۷۹ (احوال زردشتیان کازرون)، سیرت‌الشیخ‌الکبیر ص / ۱۰ (حکایت عمر ولیث و درویش)، شرح تعرف ۹۹/۱ (حکایت یعقوب بن لیث و سهل بن عبدالله).

۱۲۹ - صحت انتساب سیاست نامه به خواجه از اشارات و تاریخ‌هایی که در تضاعیف کتاب آمده است محرزست. در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار / ۱۳ و ۱۴۷ نیز که از مآخذ نسبة نزدیک بهمه خواجه نظام‌الملک بشمارست کتاب به خواجه منسوب شده است.

۱۳۰ - از نوادر ملا صالح قزوینی نسخه‌ی بشماره ۴۵۰۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست. رجوع شود به فهرست کتب دانشگاه ج ۳۴۵۲/۱۳، بعضی مطالب کتاب مثل وضع اصفهان در زمان مؤلف، اسلام آوردن مرزبان زرتشتی، انواع دزدان و حکایت مخشان و تایب شدن عیاران فواید تاریخی واجتماعی دارد.

۱۳۱ - سعید نفیسی، راهنمای کتاب. سال سوم، شماره ۵. بعلاوه اصل کتاب هم چاپ عکسی شده است. مسکو ۱۹۶۵.

۱۳۲ - شاهنشاه نامه یا چنگیز نامه احمد تبریزی شامل هجده هزار بیت است و بنام سلطان ابوسعید موشح گشته است. رجوع شود به از سندی تا جامی، چاپ دوم / ۱۴۷.

که در حدود سنه ۷۴۸ جهت امیر مبارزالدین محمد تالیف شده است و نسخی از آن در کتابخانه ملی تبریز هست.

۱۱۱ - الرسالة‌الثانیه تحت عنوان سفرنامه بودلف در ایران بوسیله سید ابوالفضل طباطبائی ترجمه شده است. تهران ۱۳۴۲.

۱۱۲ - تطیله که اروپائیان آن را Tudela می‌خوانند امروز یک بخش از ولایت Navarre ناوار در شمال اسپانیاست. در قدیم مخصوصاً ناحیه یی آباد و حاصلخیز بوده است. تطیلی اعنی شاعر عربی بدین ولایت منسوب بوده است. امروز تطیله در ۷۸ کیلومتری شمال غربی سرقسطه Saragosse واقع است رجوع شود به: صفة جزیره‌الاندلس، قاهره ۱۹۳۷/۶۴.

El (1), French. Vol 4 / 862.

Gabriel, *Erforschung* / 43 - ۱۱۳

۱۱۴ - رجوع شود به:

Barthold, *La Decouverte de l'Asie* / 105 - 107.

Gabriel *Erforsch.* / 55 - ۱۱۵

۱۱۶ - مراد از دریا‌های سه گانه که نیکیتین گفته است: دریای خزر، اقیانوس هند و بحر اسود است. مسافرت نیکیتین اگرچه از لحاظ تجارت برای روسیه چندان اهمیت نداشته است از جهت جمع‌آوری بعضی اطلاعات بسیار مفید بوده است. رجوع شود به: Barthold, *La Decouverte de l'Asie* 201 - 202.

۱۱۷ - گزارش سیاحت اولتاریوس بسبب دقت نظر مؤلف و هم بسبب قضاوت بالنسبه بیطرفانه او در اغلب قضایا - چیزی که در آن روزگار بسیار نادر بوده است - اهمیت تمام دارد. رجوع شود به:

Barthold, *Decouverte* / 136.

Gabriel, *Erforsch.* / 88 - 93.

۱۱۸ - رجوع شود بمقاله نگارنده تحت عنوان سعدی در اروپا، مجله سخن، سال سوم ۵۸۶ - ۵۷۲ و کتاب هاتری ماسه راجع بسعدی: Massé, H. *Essai sur le Poete Saadi*, Paris 1919.

Gabriel, *Erforsch.* / 106 - ۱۱۹

۱۲۰ - کتاب پادری کرومینسکی را میرزا عبدالرزاق بیگ دنبلی، بدستور شاهزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه، از روی ترجمه ترکی آن که تاریخ سیاسی خوانده میشود بقارسی درآورده است. و این ترجمه موسوم است به بصیرت نامه در گزارش استیلای افغان. رجوع شود به فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ۱۶۱۶/۱۰ و به: Rieu, *Suppl.* No. 63.

۱۲۱ - نامه های طیب نادر شاه، بوسیله دکتر علی اصغر حریری بفارسی ترجمه شده است و در ضمن مجله یقما سال/ سوم و هم جداگانه جزء نشریات انجمن آثار ملی در طهران طبع شده است.

۱۴۲ - برای ملاحظه آراء دانشمندان در باب این کتاب رجوع شود بمقاله مینورسکی در :

Gottingische Gelehrte Anzeigen, 1953. Nr. 3/4.
که تحلیل دقیق عالمانه‌ی در باب این کتاب و بیان ارزش آن کرده است.

۱۴۳ - لئون کاهون از صفات سلحشوری و تعصب قومی و جرأت و شجاعت مغول ستایش بسیار کرده است و جنبش ینی‌توران یا توران جوان بی‌شک تا حد زیادی بآن مدیون است. رجوع شود به :
Browne, A Lit. His. of Pers. Vol 3

Barthold, Turkestan / 59. - ۱۴۴

۱۴۵ - جالب آنست که براون از « قضاوت دقیق وی » که متضمن بیان فواید هجوم مغول برای تمدن عالم است عباراتی نقل می‌کند. رجوع شود به : از سعدی قاجاری چاپ دوم / ۱۷ - ۱۶ بهر صورت تألیف آن کتاب در چهار جلد ضخیم ، بدون آشنائی بالسنه شرقی نوعی گستاخی است. نیز رجوع شود به :

Barthold, Turkestan / 59

۱۴۶ - دو مقاله مینورسکی درین باب مخصوصاً در خور توجه است :

Minorsky, A Soyurghal of Qassim b. Jahangir (903/1498), BSOAS, 1939.

Minorsky, The Aq - qoyunlu and land reforms. BSOAS 1952.

۱۴۷ - این مقاله مینورسکی در مجله انجمن سلطنتی آسیای
Journal of the Royal central Asian Society, 1940.

مرکزی چاپ شده است و عنوانش چنین است :

Minorsky, the Middle East in Western Politics in the 13th, 15th, and 17th, Centuries.

۱۴۸ - کتاب اسمیرنوف موسوم است به :

Smirnov: ocherki istorii Izucheniya islama VSSR. Moscow 1954.

که تحلیلی از آن بقلم *Nikita Elisséeff* در مجموعه مقالات اهدائی به ماسینیون ج ۲ ، موسوم به :

Melanges Louis Massignon, Vol 2 / 23 - 76.

و تحلیل و تلخیصی نیز تحت عنوان ذیل :

Islam and Russia, London 1956.

با مقدمه‌ی بقلم خانم لمتون منتشر شده است. از این دو تحلیل بخوبی می‌توان دریافت که طرز تحقیق علماء امروز شوروی در باب مسائل تاریخی با آنچه در نزد دیگران متداول است چگونه تفاوت دارد .

۱۳۳ - رجوع شود به *Storey, Pers. Lit. / 333.*
عجیب است که رضاقلی خان هدایت این شهشاهنامه صبارا بر شاهنامه فردوسی ترجیح می‌دهد .

۱۳۴ - بحرالجواهر شهشاهانی یا بحرالجواهر فی علم‌الدفاتر ، در تهران و اصفهان چاپ شده است . مؤلف عبدالوهاب بن محمد امین نام داشته است و کتابش برحسب تقسیم و تبویب او شامل دو بحر و یک ساحل است و مخصوصاً بحر دوم بسبب اشتمال بر آداب صنایع و مکاسب و مشاغل اهمیت مخصوص دارد .

اما فروغستان کتابی است در علم سیاق ، بیان ولایات محرومه ، بیان خالصجات و موقوفات و تشخیص تنکایا و مدارس و مساجد و معابر و بقاع و معادن و قنوات و طرق و پلها . مؤلف کتاب محمد مهدی اصفهانی است متخلص به فروغ ، و آن را در زمان محمد شاه قاجار و بنام او در سنه ۱۲۵۸ تألیف کرده است . میرزا مهدی فروغ از منشیان و دیوانیان معروف عهد قاجار بوده است و برای شرح حالش می‌توان رجوع کرد به مجمع الفصحا / ج ۲ ، ریحانة الادب ، (تحت عنوان بهجت) / ج ۲ ، *EI (1)* .

۱۳۵ - حسین مؤنس ، تاریخ‌التمدن الاسلامی ، جرجی زیدان ، ۵۶/۲ ج .

۱۳۶ - رجوع شود به : لمتون ، مالک و زارع در ایران ترجمه منوچهر امیری ۶ - ۵ - ۱۵ .

۱۳۷ - از این گونه کتابها در غالب فهرست های نسخ خطی کتابخانه‌ها می‌توان یافت : مجموعه الصنایع ، و رساله نخلبندیه در فهرست ریهو *Rieu* ج ۲ / ص ۴۸۹ مجموعه الصنایع در فهرست دانشگاه ج ۱۲ / ۲۸۵۹ و رساله قلع آثار ، در همان فهرست ج ۱۳ / ۳۲۸۶ .

۱۳۸ - در رساله اعجاز هراتی راجع به جشن نوروز و بهار اصفهان و تفریحات اهالی جویناره و دردشت و احوال قهوه‌خانه‌ها و تفرجگاه‌های اصفهان اطلاعاتی آمده است . رجوع شود به فهرست دانشگاه ج ۹ / ۱۳۹۷ و در باب رساله اخلاق و سیاست ابراهیم سلطان رجوع شود به همان فهرست ج ۱۲ / ۲۹۷۶ .

۱۳۹ - برای ماده الحیوة رجوع شود فرهنگ ایران زمین ۲۷۰/۱ - ۲۰۵ . و خطابه این‌جانب در بیست و ششمین کنگره بین‌المللی شرق شناسان در دهلی نو .

۱۴۰ - تاریخ طبرستان ، ج ۲ / ۱۲۳ - ۱۲۲ .

۱۴۱ - رجوع شود به : *ZDMG, Vol 65 / P 349*

گزیده مراجع

نیز بجهات چند جز بندرت و در موارد بسیار ضروری ذکر نشده است . برای اینگونه کتابها و همچنین کتابهایی که ذکرشان بمناسباتی در اصل تألیف رفته است و در این فهرست گزیده نام

درین فهرست گزیده‌ی از بعضی مراجع آورده می‌شود . کتابهایی که با نام و نشان کافی در اصل رساله ذکرشان رفته است درین شمار نیامده است . از کتابهای خطی و ترجمه‌ها

و نشان آنها نیامده است به کتابهای مشهور فهرست خطی و چاپی باید رجوع کرد. بعضی ازین گونه فهرست ها و همچنین کتابهایی که متضمن کتابشناسی های مفید هستند در این فهرست گزیده به علامت * ممتاز شده اند.

/ آتشکده ، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، طبع بمبئی ۱۲۷۷ ،
۱۲۹۹ / ق ، طبع سید جعفر شهیدی طهران ۱۳۳۷ ش ،
طبع حسن سادات ناصری ، طهران ۴ - ۱۳۳۶
/ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه ، تألیف ابوریحان بیرونی ،
طبع لاپزیگ ۱۹۲۳
/ آثار البلاد ، تألیف زکریا بن محمود قزوینی ، طبع گوتا ،
۱۸۴۸ - ۵۰
/ آثار العجم ، تألیف میرزانصیر حسینی (فرصت شیرازی) ،
طبع بمبئی ۱۳۵۴ ق
/ آثار الوزراء تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی ، طبع
میرجلال الدین حسینی ، طهران ۱۳۳۷
/ آغاز فرقه حروفیه ، تألیف ه. ریتز . ترجمه حشمت مؤید
(فرهنگ ایران زمین) طهران ۱۳۴۱

/ ابوبکر الصدیق ، تألیف عمر ابوالنصر ، بیروت ۱۳۵۳ ق
/ احسن التواریخ ، تألیف حسن بیگ روسلو ، با ترجمه انگلیسی
سیدون ، ۲ جلد ، کلکته ۴ - ۱۹۳۱
/ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم . تألیف مقدسی ، لیدن ۱۸۷۶ ،
لیدن ۱۹۰۶
/ احقاق الحق ، تألیف قاضی نورالله شوشتری ، طبع سنگی ، طهران
۱۲۷۳ ق
/ الاحکام السلطانیه ، تألیف ماوردی ، چاپ انگر ، بون ۱۸۵۳ ،
قاهره ۱۲۹۸
/ الاحکام السلطانیه ، تألیف قاضی ابی یعلی محمد بن الحسن
الفراء الحنبلی ، طبع مصر ۱۹۳۸
* / احوال و اشعار رودکی ، تألیف سعید نفیسی ، ۳ جلد ، طهران
۱۳۱۹ - ۱۳۰۹ ش
/ اخبار الدول ، تألیف ابوالعباس احمد بن یوسف القرمانی ،
بغداد ۱۲۸۷
/ اخبار الدوله السلجوقیه ، تألیف صدرالدین الحسینی ، باهتمام
محمد اقبال ، لاهور ۱۹۳۳

/ الاخبار الطوال ، تألیف ابوحنیفه دینوری ، طبع لیدن ۱۸۸۸ ،
جزو سلسله ترائنا قاهره ۱۹۶۰
/ اخبار برامکه ، مؤلف مجهول ، باهتمام میرزا عبدالعظیم خان
گرکانی . طهران ۱۳۱۲ ش
/ ادب الکتب ، تألیف ابوبکر الصولی ، قاهره ۱۳۴۱
* / الادب فی ظل بنی بویه ، تألیف محمود غناوی الزهیری ،
مصر ۱۹۴۹
/ ارشاد الاریب الی معرفة الادیب رجوع شود به معجم الادباء یا قوت
/ از پرویز تا چنگیز ، بقلم سیدحسن تقی زاده ، طهران ۱۳۱۰ - ۹
* / از سعدی تا جاسی ، تاریخ ادبی ایران ، تألیف ادوارد براون ،
ج ۳ ترجمه علی اصغر حکمت طهران ۱۹۴۸
/ از طاهریان تا مغول ، تألیف عباس پرویز ، طهران ۱۳۱۶
/ از ماست که بر ماست (خاطرات و یادداشتها) ابوالحسن
بزرگ امید ، طهران ۱۳۳۵
/ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ، لاین عبدالبر القرطبی ، ۲ جلد ،
طبع حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۶
/ اسد الغابه فی معرفة الصحابه ، ابن اثیر الجزری ، ۵ جلد ، مصر
۱۲۸۵ - ۶
/ الاشارة الی محاسن التجارة ، لابی الفضل الدمشقی ، قاهره ۱۳۱۸
/ الاصابه فی تمییز الصحابه ، لاین حجر العسقلانی ، ۸ جلد ،
قاهره ۵ - ۱۳۲۳
/ اصل الشیعة و اصولها ، تألیف محمد حسین آل کاشف الغطاء ،
عراق ۱۹۴۴
/ اعتقادات فرق المسلمین ، تألیف امام فخرالدین الرازی ، طبع
مصر ۱۳۵۶
/ الاعلاق النفیسه ، تألیف ابن رسته ، لیدن ۱۸۹۱
/ الاغانی (کتاب) ، تألیف ابوالفرج الاصفهانی ، مصر ۳ - ۱۳۲۲
طبع دارالکتب المصریه ۵۷ - ۱۳۴۵
/ الامامة و السیاسه تألیف ابن قتیبه الدینوری ، ۲ ج ، مصر
۱۹۳۷ ، قاهره ۱۹۵۷
/ الاسوال (کتاب) تألیف الامام ابی عبید القاسم بن سلام ، قاهره
۱۳۵۳
* / اسیر کبیر و ایران ، تألیف فریدون آدمیت ، طهران ۱۳۳۴
/ انتخابات البهیة در تاریخ طبرستان و گیلان ، باهتمام
برنهاردارن ، سن پتربورغ ۱۸۵۷
/ انساب الاشراف ، تألیف بلاذری ، تحقیق الدكتور محمد حمیدالله ،
دارالمعارف بمصر ۱۹۵۹ جزء ۴ و ۵ فلسطین ۱۹۳۸

/ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز ، تألیف محمد باقر ویجویه ،
 طبع سنگی ، ۱۳۲۶ ق
 / اهم الفرق الاسلامیة ، بقلم الدكتور البیرنصری نادر ، بیروت ۱۹۵۸
 / اولین قیام مقدس ملی (خاطرات مهاجرت) ، حسین سمیعی
 و امان الله اردلان ، طهران ۱۳۳۲
 / ایام العرب فی الاسلام ، تألیف محمد ابوالفضل ابراهیم -
 علی محمد البجاوی ، مصر ، ۱۹۵۰
 / ایران در جنگ بزرگ ، تألیف مورخ الدوله سپهر ، طهران
 ۱۳۳۶ ش
 * / ایران شاه ، تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان ، پورداد ،
 بمبئی ۱۹۲۶

۵ / بابک خرم دین ، تألیف سعید نفیسی ، طهران ۱۳۳۳
 / باب و بهاء را بشناسید ، تألیف حاجی فتح الله مفتون یزدی ،
 حیدرآباد دکن ، ۱۹۵۱
 / البایون و البهائیون فی حاضرهم و ماضیهم بقلم السید عبدالرزاق
 الحسنی . صیدا ۱۹۵۷
 / باپتر زبورک یا قسطنطنیه ، تألیف عبدالحسین هژیر ، طهران ۱۳۲۲
 / بحار الانوار ، محمد باقر مجلسی ، طبع طهران ۱۲ - ۱۳۰۱
 ۶ / بحرین ، تألیف سعید نفیسی ، طهران ۱۳۳۳
 / بحیره ، تألیف فزونی استرآبادی ، طهران ۱۳۳۸
 / البدء و التاریخ ، تألیف مطهر بن طاهر المقدسی ، باهتمام و با ترجمه
 فرانسوی کلیمان هوار ، طبع پاریس ۱۹۱۹ - ۱۸۹۹
 / البدایة و النهایة فی التاریخ ، تألیف ابن کثیر القرشی ، ۱۴ جلد .
 مصر ۱۳۵۱ - ۸
 ۷ / بدایع الازمان فی وقایع کرمان تألیف ابو حامد کرمانی ، فراهم
 آورده دکتر مهدی بیانی ، طهران ۱۳۲۶
 / بدایع الوقایع ، تألیف زین الدین محمود واصفی ، ۲ جلد ، طبع
 سکو ۱۹۶۱
 ۸ / برسکیان ، بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی ، تألیف لوسین بووا
 ترجمه عبدالحسین سیکده طهران ۱۳۳۶
 ۹ / یستان السیاحه ، تألیف حاجی زین العابدین شیروانی ، طبع
 سنگی طهران ۱۳۱۵ ق
 / بلدان الخلافة الشرقیة ، تألیف گی لسترنج ، ترجمه بشیر فرنیسیس -
 کورکیس عواد ، بغداد ۱۹۵۴

/ بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان ، تألیف
 محمد حسین آیتی ، طهران ۱۳۲۷ ش
 / بهجة الصدور ، تألیف حاج سیرزا حیدر علی اصفهانی ، بمبئی
 ۱۳۳۱ ق
 / بیان الادیان تألیف ابوالمعالی الحسینی العلوی ، بتصحیح عباس
 اقبال ، طهران ۱۳۱۲ - باب پنجم در (فرهنگ ایران زمین)
 طهران ۱۳۴۱
 / البیان و التبیین ، تألیف جاحظ ، بتحقیق و شرح حسن السندوبی ،
 قاهره ۱۹۴۷
 ۱۰ / بیست مقاله قزوینی ، ج ۱ و ۲ ، چاپ جدید ، طهران ۱۳۳۲

/ پنجاه سال نفت ایران ، نگارش مصطفی فاتح ، طهران ۱۳۳۵
 / تاریخ آل مظفر ، محمود کتبی ، باهتمام عبدالحسین نوائی ،
 طهران ۱۳۳۴
 / تاریخ اجتماعی و سیاسی ، تألیف سعید نفیسی ، طهران ۱۳۳۵ ش
 / تاریخ ادبیات ایران ، تألیف ادوارد براون ، ج ۴ ترجمه رشید
 یاسمی ، طهران ۱۳۱۶
 / تاریخ ادبیات ، تقریرات بدیع الزمان فروزانفر ، سلسله
 انتشارات مؤسسه و عظ و خطابه ۹ - ۱۳۰۸
 / تاریخ ادبیات ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ۳ جلد طهران
 ۳۹ - ۱۳۳۸
 ۱۱ / تاریخ ادبیات فارسی ، تألیف هرمان اته ، ترجمه دکتر رضازاده
 شفق ، طهران ۱۳۳۷
 ۱۲ / تاریخ ادبی ایران ، تألیف پرفسور براون ، ج اول ، ترجمه
 علی پاشا صالح ، تهران ۱۳۳۳
 / تاریخ ادبیات ایران ، تألیف ادوارد براون ، ج دوم ، ترجمه
 فتح الله مجتبائی ، طهران ۱۳۴۱
 / تاریخ اسلام ، تألیف دکتر علی اکبر فیاض ، انتشارات
 دانشگاه طهران ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۳۵
 / تاریخ الاسلام ، تألیف شمس الدین الذهبی ، ۴ جلد ، قاهره
 ۹ - ۱۳۶۷
 / تاریخ الاسلام ، الیاسی . . . تألیف حسن ابراهیم حسن ،
 قاهره ۱۹۲۵

- / تاریخ الاسم والملوك ، تأليف طبري ، طبع دخويه ۱۹۰۱ - ۱۸۷۶ ، طبع قاهره ۱۹۳۹
- / تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، نگارش دکتر مهدی ملک‌زاده ، ۷ جلد ، طهران ۱۳۲۸ ش
- / تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت ایران ، خطابه سید حسن تقی‌زاده ، طهران ، ۱۳۳۸ ش
- / تاریخ ایران ، تألیف عبدالله رازی طهران ۱۳۱۷ ش
- / تاریخ ایران ، تألیف سرجان ملکم ، بمبئی ۱۳۰۳ ، ۱۳۲۳
- / تاریخ ایلچی نظام شاه ، تألیف خورشاه ابن قباد الحسینی ، سندرج در ضمن منتخبات فارسی تألیف شارل شفر ، ج ۲ ، پاریس ۱۸۸۶
- / تاریخ بخارا ، تألیف نرشخی ، طبع شفر ، پاریس ۱۸۹۲ ، با تصحیح مدرس رضوی طهران ۱۳۱۷
- / تاریخ بختیاری یا خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیار ، تألیف عبدالحسین بن هدایت‌الله سپهر بدستور سردار اسعد بختیاری ، طهران ۱۳۲۷
- / تاریخ بغداد للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی ، ۴ جلد ، مصر ۱۹۳۱
- / تاریخ بلعمی ، ترجمه طبری بوسیله ابوعلی بلعمی بتصحیح محمد تقی بهار (وپروین گنابادی) طهران ۱۳۴۱
- / تاریخ بیداری ایرانیان ، تألیف ناظم الاسلام کرمانی ، چاپ دوم ، طهران ۱۳۳۲ ش
- / تاریخ بیهقی ، تألیف بوالفضل محمد بن حسین بیهقی ، کلکته ۱۸۶۲ ، ادیب ۱۳۰۷ دکتر غنی ودکتر فیاض ، طهران ۱۳۲۴ ش ، سعید نفیسی ۳۲ - ۱۳۲۶ ش
- / تاریخ بیهقی ، تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی ، بتصحیح احمد بهمینار ، طهران ۱۳۱۷ ش
- / تاریخ پانصدساله خوزستان ، نوشته احمد کسروی ، چاپ سوم ، طهران ۱۳۳۰ ش
- / تاریخ التمدن الاسلامی ، تألیف جرجی زیدان ، طبقه جدیدة ، راجعها وعلق علیها الدكتور حسین مؤنس ، جزء ، دارالهلل ۱۹۵۸
- / تاریخ جدید یزد ، تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب ، یزد ۱۳۱۷ ش
- / تاریخ جغرافیائی خوزستان ، نوشته سید محمد علی اسام شوشتری ، طهران ۱۳۳۱
- / تاریخ جراید و مجلات ایران ، تألیف محمد صدر هاشمی ، ۱۳۲۷ - ۱۳۳۲
- / تاریخ جرجان او کتاب معرفة علماء و اهل جرجان تألیف ابوالقاسم حمزة بن یوسف ابن ابراهیم السهمی طبع حیدرآباد دکن ، ۱۹۵۰
- / تاریخ حزین ، شیخ علی حزین ، چاپ سوم ، اصفهان ۱۳۳۲ ش
- / تاریخ جهانگشای ، تألیف علاء الدین عطا ملک جوینی ، ۳ جلد لیدن ۱۹۳۹ - ۱۹۱۲ ، باهتمام محمد رضوانی ۳ جلد در یک مجلد ، طهران ۱۳۳۷
- / تاریخچه نادرشاه ، تألیف ولادیمیر مینورسکی ، ترجمه رشید یاسمی ، طهران ۱۳۱۳ ش
- / تاریخ الحكماء ، تألیف ابن القفطی ، طبع لایپزیک ۱۹۰۳
- * / تاریخ طاهری ، تألیف سعید نفیسی ، طهران ۱۳۳۵ ش
- / تاریخ خانی ، تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین ، باهتمام برنهارددارن ، پطر بورغ ۱۲۷۴
- / تاریخ الخلفاء ، تألیف جلال الدین عبدالرحمن السیوطی ، مصر ۱۳۰۵
- / تاریخ الخمیس ، تألیف حسین بن محمد دیاربکری ۲ جلد ، مصر ۱۳۰۲
- / تاریخ الدخانیه ، بقلم شیخ حسن کربلائی ، اراک ۱۳۳۳
- / تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ، تألیف نصرالله فلسفی ، طهران ۱۳۱۶ ش
- / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، تألیف محمود محمود ، ۸ جلد ، طهران ۳۳ - ۱۳۲۸ ش
- / تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا ، تألیف نجفقلی حسام معزی ۲ جلد ، طهران ۶ - ۱۳۲۴ ش
- / تاریخ رویان ، تألیف مولانا اولیاء الله آسی ، طهران ۱۳۱۳ ش
- / تاریخ زندیه ، تألیف علی رضابن عبدالکریم شیرازی ، طبع ارنستیر ، لیدن ۱۸۸۸
- / تاریخ سفارت خلیل خان و محمدنبی خان به هندوستان ، بمبئی ۱۸۸۶
- / تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء ، تألیف حمزة بن الحسن - الاصفهانی ، برلین ۱۳۴۰ ق

- ۶ / تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران از گلناباد تا ترکمن چای ،
تألیف علی اکبر بیبا ، انتشارات دانشگاه طهران ۱۳۳۷ ش
- ۶۲ / تاریخ شوشتر تألیف سید عبدالله جزائری ، کلکته ۱۹۲۴
- / تاریخ شیخ اویس ، تألیف ابوبکر القطبی الاهری ، بسعی
و اهتمام بن فن لون ، لاهه ۱۳۷۵ ق
- / تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار ، بتصحیح عباس اقبال ،
۲ قسم ، طهران ۱۳۲۰
- / تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، تألیف سید ظهیرالدین المرعشی
با اهتمام برنهارددارن ، - پطربورخ ۱۲۶۶ ق ، چاپ طهران
۱۳۳۳ ش
- / تاریخ عالم آرای عباسی ، تألیف اسکندریگ منشی ، طبع سنگی ،
طهران ۱۳۱۴ ق ، چاپ سربی ۲ مجلد طهران ۵ - ۱۳۳۴ ش
- / تاریخ العراق بین احتلالین ، تألیف عباس العزاوی ، ۷ جلد ،
بغداد ۵ - ۱۹۵۳
- / تاریخ العراق الاقتصادي فی القرن الرابع الهجری ، تألیف
عبدالعزیزالدوری ، بغداد ۱۹۴۸
- / تاریخ العراق فی ظل بنی امیه ، تألیف الخربوطلی ، طبع
دارالمعارف بمصر ، قاهره ۱۹۵۵
- / تاریخ العرب قبل الاسلام ، تألیف الدكتور جواد علی ، طبع
بغداد ۵۶ - ۱۹۵۰
- / تاریخ عربستان و قوم عرب ، سخن رانی های سیدحسن تقی زاده ،
انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول ، دوره دوم ۹ - ۱۳۲۸
- / تاریخ عصر حافظ ، تألیف دکتر قاسم غنی ، تهران ۱۳۲۱
- / تاریخ عضدی ، تألیف احمد میرزا عضدالدوله ، بمبئی ۱۳۰۶
ق ، طهران ۱۳۲۸ ش
- / تاریخ الفارقی ، تألیف احمد بن یوسف الفارقی ، قاهره ۱۹۵۹
- / تاریخ الضرائب العراقيه ، تألیف عباس العزاوی ، بغداد ۱۹۵۹
- / تاریخ فرهنگ ایران ، تألیف دکتر عیسی صدیق ، چاپ سوم ،
طهران ۱۳۴۲ ش
- ✓ / تاریخ قاجاریه ، از مجلدات ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی
لسان الملک سپهر ، طهران ۱۳۱۵
- / تاریخ قم ، تألیف حسن بن محمد قمی ، بتصحیح سیدجلال طهرانی ،
طهران ۱۳۱۳ ش
- ۶۷ / تاریخ کاشان یا مرآت القاسان ، تألیف عبدالرحیم ضرابی مستخلص
بسبیل ، با اهتمام ایرج افشار ۱۳۲۵ ش
- ۶۷ / تاریخ کرمان (سالاریه) تألیف احمد علی خان وزیری ،
بتصحیح باستانی پاریزی ، طهران ۱۳۴۰ ش
- / تاریخ گزیده ، تألیف حمدالله مستوفی ، عکسی با تلخیص
انگلیسی ، سلسله اوقاف گیب ۱۹۱۳ - ۱۹۱۰ چاپ سربی
طهران ۱۳۳۹ ش
- ۶۸ / تاریخ گیتی گشای ، تألیف صادق نامی ، با دو ذیل آن ،
با تصحیح و تقدسه سعید نفیسی ، طهران ۱۳۱۷ ش
- / تاریخ گیلان ، تألیف عبدالفتاح فومنی ، با اهتمام برنهارددارن ،
پطربورخ ۱۲۷۴ ق ، رشت ۱۵ - ۱۳۱۴ ش
- / تاریخ گیلان و دیلمستان ، تألیف میر ظهیرالدین سرعشی ،
با اهتمام ه. ل. راینو . رشت ۱۳۳۰
- / تاریخ مبارک غازی ، تألیف رشید الدین فضل الله ، بسعی
و اهتمام کارل یان ۱۹۴۰ ، ۱۹۵۷
- / تاریخ مختصر احزاب سیاسی ، تألیف ملک الشعراء بهار ،
طهران ۱۳۲۳ ش
- / تاریخ مختصر ایران ، تألیف پاول هنر ، با حواشی و تعلیقات
دکتر رضا زاده شفق ، طهران ۱۳۱۴ ش
- / تاریخ مختصر الدول ، تألیف ابن العبری ، بیروت ۱۸۹۰ ،
بیروت ۱۹۵۸
- / تاریخ مختصر زندگانی ... سپهسالار تنکابنی با یادداشت های
او ، با اهتمام عبدالصمد خلعت بری ، طهران ۱۳۲۸
- / تاریخ مدرسه عالی سپهسالار ، تألیف ابوالقاسم سحاب ، طهران
۱۳۲۹ ش
- ✓ / تاریخ مشروطه ایران ، تألیف دکتر نورالله دانشور علوی ،
طهران ۱۳۳۵ ش
- ✓ / تاریخ مشروطه ایران ، تألیف احمد کسروی تبریزی ، چاپ سوم ،
طهران ۱۳۳۳ ش
- / تاریخ معاصر یا حیات یحیی ، تألیف یحیی دولت آبادی ،
۴ جلد ، طهران ۳۶ - ۱۳۳۰ ش
- ✓ / تاریخ مفصل ایران از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری ،
تألیف عباس اقبال ، طهران ۱۳۱۲ ش
- / تاریخ ملازاده ، در ذکر مزارات بخارا ، تألیف احمد بن محمود
المدعو بمعین الفقراء ، با اهتمام احمد گلچین معانی ،
طهران ۱۳۳۹
- / التاریخ المنصوری ، تألیف محمد بن علی الحموی ، مسکو ۱۹۶۰

- ۶/ تاریخ نامه هرات یا تاریخ سیفی ، تألیف سیف بن محمد یعقوب هروی ، باهتمام محمدزیر صدیقی ، کلکته ۱۹۴۳
- ۷/ تاریخ نصاری العراق ، تألیف رفائیل ابواسحق ، بغداد ۱۹۴۸
- ۸/ تاریخ نیشابور ، تألیف الحاکم نیشابوری ، طبع دکتر یحیی کریمی ، طهران ۱۳۳۹
- ۹/ تاریخ النقود العراقية لغابعدالعهود العباسیه ، طبع بغداد ۱۹۵۸
- ۱۰/ تاریخ نگارستان ، تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری ، طبع سنگی ۱۸۲۹ ، بمبئی ۱۲۷۵
- ۱۱/ تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجاریه ، تألیف جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه ، بسعی واهتمام عباس اقبال ، طهران ۱۳۲۷
- ۱۲/ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ، تألیف شاهزاده نادر پیرزا ، طهران ۱۳۲۳ ق
- ۱۳/ تاریخ ورزش باستانی ، بقلم حسین پرتویضائی ، طهران ۱۳۳۷
- ۱۴/ تاریخ و صاف ، تألیف و صاف الحضرة ، طبع بمبئی ۱۳۲۹ ق ، طهران ۱۳۳۸ ش
- ۱۵/ تاریخ هجده ساله آذربایجان ، تألیف احمد کسروی ، چاپ دوم ، طهران ۱۳۳۳ ش
- ۱۶/ تاریخ یمینی ، تصنیف ابونصر محمد بن عبد الجبار عتبی ، لاهور ۱۳۰۰ ق
- ۱۷/ تاریخ یزد ، تألیف جعفر بن محمد جعفری ، باهتمام ایرج افشار ، طهران ۱۳۳۸
- ۱۸/ تاریخ یزد ، تألیف عبدالحسین آیتی ، طبع یزد ۱۳۱۷ ش
- ۱۹/ التاريخ اليعقوبی، تألیف ابن واضح اليعقوبی، طبع بیروت ۶-۱۹۵۵ ، طبع نجف ۱۳۵۸
- ۲۰/ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام منسوب به سید مرتضی بن داعی رازی ، بتصحیح عباس اقبال ۱۳۱۳ ش
- ۲۱/ التبصیر فی الدین ، تألیف ابوالمظفر الاسفزاری ، طبع مصر ۱۹۵۵
- ۲۲/ تتممة الیتیمه ، تألیف ثعالبی ، طبع عباس اقبال ، ۲ جلد ، طهران ۱۳۵۳
- ۲۳/ تجارب الاسم و تعاقب الهمم ، تألیف ابوعلی مسکویه ، طبع عکسی کائناتی ۱۹۱۷-۱۹۰۹ ، طبع آمد روز ۱۹۱۶-۱۹۱۴
- ۲۴/ تجارب السلف ، تألیف هند و شاه نخبجوی ، باهتمام عباس اقبال ، طهران ۱۳۱۳
- ۲۵/ تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار ، رجوع شود به تاریخ و صاف
- ۲۶/ تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب ، تألیف شیخ عباس قمی ، طهران ۱۳۶۹ ق
- ۲۷/ تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء ، تألیف ابواسحق هلال صابی ، لیدن ، ۱۹۰۴
- ۲۸/ تحفة العالم ، تألیف میر عبداللطیف شوشتری ، بمبئی ۱۲۶۳
- ۲۹/ تحفة ساسی ، تألیف سام میرزای صفوی ، با تصحیح وحید دستگردی طهران - ۱۳۱۴ ش
- ۳۰/ تحولات سیاسی نظام ایران ، تألیف جهانگیر قائم مقامی ، طهران - ۱۳۲۶ ش
- ۳۱/ تذكرة الخواص ، تألیف سبط ابن الجوزی ، طبع نجف ۱۳۶۹
- ۳۲/ تذكرة حزين ، تألیف حزين لاهیجی ، چاپ دوم اصفهان ، ۱۳۳۴
- ۳۳/ تذكرة شاه طهماسب ، بقلم خودش ، نشریات کاونانی ، برلین ۱۳۴۳
- ۳۴/ تذكرة الشعراء دولتشاه سمرقندی ، لیدن ۱۹۰۱
- ۳۵/ تذكرة شوشتر - تألیف سید عبدالله شوشتری ، کلکته ، ۱۹۲۴
- ۳۶/ تذكرة الملوك - باهتمام بینورسکی ، طبع سلسله اوقاف گیب ۱۹۴۳ ، طهران ۱۳۳۲ ش .
- ۳۷/ ترجمه تاریخ طبری ، ابوعلی بلعمی ، کانپور ۱۳۳۴ ه . ق - قسمت مربوط به ایران باهتمام دکتر محمد جواد مشکور - طبع طهران - ۱۳۳۷ ه . ش
- ۳۸/ ترجمه تاریخ یمینی ، بقلم جرفاذقانی ، طبع سنگی - طهران - ۱۲۷۳ ه . ق
- ۳۹/ ترجمه بحاسن اصفهان ، بقلم حسین بن محمد بن ابی الرضاء آوی ، باهتمام عباس اقبال - طهران ۱۳۲۸ ش .
- ۴۰/ تصنیفات خیرخواه هراتی - بکوشش - و - ایوانف طهران - ۱۹۶۱
- ۴۱/ تلبیس ابلیس - تألیف جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی ، طبع مصر ، ۱۳۴۷
- ۴۲/ تلخیص تاریخ نبیل زرندی ، باهتمام اشراق خاوری ، طهران ، ۱۳۲۴ ش
- ۴۳/ التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع - تألیف ابوالحسین محمد بن احمد الملطی ، استانبول ۱۹۳۶
- ۴۴/ التنبیهات الجلیه فی کشف اسرار الباطنیه ، تألیف محمد کریم خراسانی ، طبع نجف ۱۳۵۱ ه . ق
- ۴۵/ التنبیه والاشراف ، تألیف علی بن حسین علی سعودی ، طبع مصر ۱۳۵۷
- ۴۶/ تواریخ آل سلجوق - تاریخ سلجوقیان کرمان ، تألیف محمد بن ابراهیم . لیدن ۱۸۸۶
- ۴۷/ تیمورتاسه (منظوم) ، عبدالله هاتفی ، مدرس ، ۱۹۵۸

۶۶ / ثورة الزنج ، تأليف فيصل السامر - بغداد - ۱۹۵۶
۶۷ / ثورة الزنج وقائدها على بن محمد - تأليف احمد علي - بيروت ۱۹۶۱

۶۸ / جامع التواريخ ، فضل الله رشيد الدين ج ۳ ، باکو ۱۹۵۷
۶۹ / جامع التواريخ رشیدی - تأليف رشيد الدين فضل الله طبع كاترسر ،
با ترجمه فرانسوی ، پاریس ۱۸۳۳
۷۰ / جامع التواريخ ، رشيد الدين فضل الله ، (اسماعیلیه) ، دانش پژوه -
زنجان - طهران ۱۳۳۸

۷۱ / جامع التواريخ ، رشيد الدين فضل الله (غزنویان و آل بویه) ،
بسمی احمد آتش ، انقره ۱۹۵۷
۷۲ / جامع التواريخ ، رشيد الدين فضل الله ، ۲ جلد ، بکوشش دکتر
بهمن کریمی ، طهران ۱۳۳۸
۷۳ / الجزء الثامن ، من تاريخ ابي الحسين هلال بن المحسن الصابي -
مصر - ۱۹۱۹

۷۴ / جزیه در اسلام ، دانیل دنیت - ترجمه دکتر محمد علی موحد
تبریز ۱۳۴۰ ش
۷۵ / جمهرة انساب العرب لابی محمد علی بن سعید بن حزم الاندلسی ،
طبع دارالمعارف ، مصر - ۱۹۴۸
۷۶ / جوامع الحكایات ولواعی الروایات ، تأليف محمد عوفی (پانزده باب)
طهران - سنگی ، ۱۳۳۵ ش

۷۷ / الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه - تأليف محیی الدين عبدالقادر
الحنفي ، ۲ جلد - حیدرآباد دکن ۱۳۳۲
۷۸ / جهان نامه - تأليف محمد بن نجیب ابن بکران ، طبع بسکو - بکوشش
دکتر محمد امین ریاحی ، طهران - ۱۳۴۲
۷۹ / جهانگشای نادری ، تأليف میرزا مهدی خان ، طهران - ۱۲۷۰
تبریز ۱۲۶۴ - تبریز - ۱۳۱۴ ق

۸۰ / چند تاریخچه - از احمد کسروی ، طهران ۱۳۲۴ ، طهران ۱۳۲۶
۸۱ / چهار مقاله ، نظامی عروضی ، با اهتمام محمد قزوینی - اوقاف گیب -
لیدن ، ۱۹۰۹ - با اهتمام دکتر محمد معین ، طهران ۱۳۳۳
۸۲ / چهل مقاله کسروی گرد آورنده یحیی ذکاء ، طهران - ۱۳۳۵ ش

۸۳ / حاج میرزا آقاسی ، حسین سعادت نوری ، مجله یغما (مقالات
مسلسل)
۸۴ / حبیب السیر فی اخبار افراد البشر - تأليف غیاث الدین بن همام الدین
محمد الحسینی مشهور به خواندسیر ۲ مجلد - بمبئی ۱۸۵۷ -
۱۸۴۷ - طهران ۴ مجلد ، چاپ کتابخانه خیام ، ۱۳۳۰

۸۵ / حدود العالم من المشرق الى المغرب ، بار تولد ، ۱۹۳۰ ، سید
جلال طهرانی ۱۳۱۴ ش ، بکوشش دکتر منوچهر ستوده ،
طهران ۱۳۴۰ ق

۸۶ / حقایق الاخبار ناصری - تأليف میرزا سید جعفر خان حقایق نگار
خورسوجی - طهران ۱۲۸۴
۸۷ / الحوادث الجامعه لابن الفوطی . بغداد ، ۱۹۳۲
۸۸ / الحیوان (کتاب) جاحظ ، بشرح و تحقیق عبدالسلام محمد
هارون (۷ جزء) ۴۵ - ۱۹۳۸

۸۹ / خاطرات سیاسی میرزا علیخان اسین الدوله - بکوشش حافظ
فرمانفرمایان - طهران ، ۱۳۴۱ ش
۹۰ / خاطرات و خطرات - تأليف مهدیقلی هدایت - مخبر السلطنه
طهران - ۱۳۲۹ هـ . ق

۹۱ / خالد بن ولید ، تأليف عمر ابوالنصر ، بیروت ۱۳۵۹ ق
۹۲ / خاندان نوبختی ، تأليف عباس اقبال - طهران - ۱۳۱۱ ش
۹۳ / الخراج فی الدولة حتی منتصف القرن الثالث الهجری ، تأليف
محمد ضیاء الدین الریس ، مصر ۱۹۵۷
۹۴ / خطط المقریزی - قاهره ۱۹۲۷ - ۱۹۱۱
۹۵ / الخلافة ، محمد رشیدرضا ، قاهره ۱۹۲۳
۹۶ / خلسه یا خوابنامه اعتماد السلطنه ، مشهد ۱۳۲۴
۹۷ / الخوارج فی الاسلام ، عمر ابوالنصر ، بیروت ۱۹۴۹
۹۸ / الخوارج والشیعه - یولیوس فلهوزن ، ترجمه عبدالرحمن بدوی ،
قاهره ۱۹۵۸

۹۹ / دانشمندان آذربایجان - تأليف محمد علی تربیت ، طهران ۱۳۱۴ ش
۱۰۰ / دبستان المذاهب - ملا محسن فانی - چاپ لکنهو ۱۸۸۲
۱۰۱ / دستورالوزراء - تأليف غیاث الدین مغروف به خواندسیر - بتصحیح
وبمقدمه سعید نفیسی طهران ۱۳۱۷ هـ - ش
۱۰۲ / دعائم الاسلام - تأليف قاضی نعمان - طبع دارالمعارف بمصر ،
جلد ۲ - ۶۰ - ۱۹۵۱

۱۰۳ / دو قرن سکوت - تأليف عبدالحسین زرین کوب ، طهران ۱۳۳۰
(چاپ جدید با تجدید نظر) طهران ۱۳۳۶ ، ۱۳۴۴
۱۰۴ / دول الاسلامیه - خلیل ادهم ، ترجمه طبقات السلاطین استانبولی
لین بول ، طبع استانبول ۱۹۲۷ ، ۱۳۴۴
۱۰۵ / دو کتاب نفیس از . . . تاریخ صفویان : خلاصه التواریخ ،
تاریخ ملاکمال ، بتصحیح ابراهیم دهگان ، اراک ۱۳۳۴ ش

- / دول الاسلام - تأليف حافظ شمس الدين ابو عبدالله الذهبي ،
الطبعة الثانية ، ٣ جلد حيدرآباد دکن ٥ - ١٣٦٤
- / الديارات ، تأليف ابوالحسن علي بن محمد الشاهشتي - بغداد -
١٩٥١
- / دون ژوان ايراني تأليف اروج بيك بيات ، ترجمه مسعود
رجب نيا - طهران ١٣٣٨
-
- / ذكر اخبار اصبهان - تأليف حافظ ابي نعيم اصبهاني ، ٢ جلد ، ليدن -
١٩٣١
- / ذيل جامع التواريخ رشيدى ، تأليف حافظ ابرو ، با مقدسه دكتر
خانبا با بياني ، طهران ١٣١٧ هـ . ش
- / ذيل تاريخ عالم آراى عباسى ، چاپ سهيلي خوانسارى ، طهران -
١٣١٧ هـ . ش
- / ذيل ظفرنامه شاسى از حافظ ابرو ، پراك ١٩٣٢ ، طهران ١٣٢٨
-
- / راحة الصدور وآية السرور - تأليف محمد بن علي بن سليمان الراوندى ،
چاپ اوقاف گيب ١٩٢١
- / راحة العقل ، للداعى احمد حميد الدين كرماني ، قاهره ، ١٩٥٢
- / رجال آذربايجان در عصر مشروطيت ، تأليف مهدي مجتهدى ،
طهران ١٣٢٧ هـ . ش
- / رجال صدر مشروطيت تأليف ابوالحسن علوى ، يغما سال پنجم ،
طهران ١٣٣١
- / رساله الارشاد فى احوال الصاحب الكافى اسماعيل بن عباد ، تأليف
ابوالقاسم احمد قوبائى اصفهانى ، طهران
- / الرساله الثانيه لابي دلف سعيرين المهلهل الخزر جى ، سينورسكى -
طبع قاهره ١٩٥٥ ، طبع مسكو ١٩٦٠
- / رساله الحسيه فى الاسلام لابن تيميه ، مصر - ١٣١٣
- / رساله مادة الحيوه ، اثر نورالله آشپز شاه عباس ، با مقدسه ايرج
افشار (فرهنگ ايران زمين) طهران ١٣٣٢
- / رساله مجديه - تأليف نجد الملك سينكى - با مقدسه سعيد نفيسى ،
طهران - ١٣٢١ ش
- / رستاخيز ايران - مدارك مقالات و نگارشات خارجى - ١٣٢٣ -
١٢٩٩ گرد آورده فتح الله نورى اسفنديارى ، طهران ١٣٣٥
- / رسوم دارالخلافة تأليف ابي الحسين هلال بن المحسن الصابى ،
عنى بتحقيقه ميخائيل عواد ، بغداد ١٩٦٤
-
- / روزنامه سیرزا محمد کلانتر فارس - باهتمام عباس اقبال ،
طهران ١٣٢٥ ش
- / روضات الجنات تأليف سیرزا محمد باقر خونسارى ، طهران ١٢٨٧
- / روضات الجنات فى اوصاف مدينة هرات ، تأليف معين الدين
محمد الزمخى الاسفزارى بتصحيح سيد محمد كاظم امام ، ٢
بخش - طهران - ٩ - ١٣٣٨
- / روضة الصفاء فى سيرة الانبياء والملوك والخلفاء تأليف محمد بن
خاوند شاه ابن محمود معروف به سيرخواند (٧ جلد) طبع لكهنو
١٣٣٢ هـ . ق ، طبع طهران (١٠ ج با ٣ جلد تتمه بقلم
رضاقلی خان هدايت) ، ١٢٧٠ هـ
- / ريحانة الادب تأليف مدرس خياياني تبريزى ، ٦ جلد - طهران -
٣٣ - ١٣٢٦ ش
-
- / زبدة النصره و نخبة العصر ، عماد الدين اصبهانى ، اختصار
فتح البندارى ليدن ١٨٨٩
- / زندگانی شاه عباس اول - ٥ جلد ، تأليف نصرالله فلسفى ،
طهران - ٤١ - ١٣٣٢
- / زندگانی شگفت آور تيمور - ابن عرب شاه ترجمه محمد على نجاني ،
طهران ١٣٣٩
- / زين الاخبار - تأليف ابوسعيد عبدالحى بن ضحاک بن محمود
گرديزى ، بسعى و اهتمام محمد ناظم برلين ، ١٩٢٨ ، طهران
١٣٢٧ هـ . ش - قسمت تاريخ ساسانيان تا صفاريان باهتمام
سعيد نفيسى ، طهران ١٣٣٣
-
- / سازمان ادارى حکومت صفوى ، شامل ترجمه تعليقات سينورسكى
بر تذكرة الملوك ، ترجمه مسعود رجب نيا ، طهران ١٣٣٤
- / سپهسالار اعظم ، تأليف و نگارش محمود فرهاد معتمد ، طهران
١٣٢٥
- / سبائك الذهب فى معرفة قبائل العرب ، محمد اسين البغدادى ،
بمشى ١٢٩٦ هـ . ق
- / سخن و سخنوران ، تأليف بديع الزمان بشرويه خراسانى ، ٢
جلد ، طهران ١٢ - ١٣٠٨
- / سرزمين هاى خلافت شرقى ، جغرافياى تاريخى ، تأليف لسترنج ،
ترجمه محمود عرفان طهران ١٣٣٧
- / سفرنامه اين بطوطه ، ترجمه محمد على موحد ، طهران ١٣٣٧

/سفرنامه حکیم ناصر خسرو، بانضمام روشنائی نامه و سعادت نامه، برلین، ۱۳۴۱ ق

/سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، بکوشش محمد دبیرسیاقی، طهران، ۱۳۴۱

/سفرنامه کرمان و بلوچستان تألیف فیروز میرزا فرمانفرما، بکوشش منصوبه نظام مافی طهران ۱۳۴۲

/سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا - طهران ۱۳۳۷

/سلجوقنامه - تألیف ظهیرالدین نشابوری، طبع طهران ۱۳۳۲ هـ. ش

/سلسله النسب صفویه - تألیف حسین بن شیخ ابدال پیرزاده زاهدی، انتشارات ایرانشهر، برلین ۱۳۴۳ ق

/سمط العلی للحضرة العلیا، تألیف ناصرالدین منشی کرمانی، طهران ۱۳۲۸ هـ. ش

/سیاست نامه یاسیزالملوک تألیف ابوعلی حسن بن علی نظام الملک - باهتمام سید عبدالرحیم خلخالی طهران ۱۳۱۰ ش

/سیاستگران دوره قاجاریه - نگاشته خان ملک ساسانی - طهران ۱۳۳۸ ش

/السيرة النبویه، تألیف ابن هشام - طبع مصطفی السقاء، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلبي ۴ مجلد، مصر ۱۹۳۶

/سيرة المؤید فی الدین، تقدیم محمد کابل حسین - قاهره ۱۹۴۹

/سیرت جلال الدین سینکبرنی، با تصحیح سجتبی سینوی، طهران ۱۳۴۴ ش.

/سيرة سلطان جلال الدین سنکبرتی، تألیف محمد بن احمد النسوی، طبع هوداس پاریس ۱۸۹۱ طبع دارالفکر العربی ۱۹۵۳

/سيرة عمر بن عبدالغریز - تألیف عبداللہ بن عبدالحکم، مصر ۱۹۵۴

/شد الازار فی حظ الاوزار عن زوار المزار، تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی بتصحیح محمد قزوینی - طهران ۱۳۲۸ ش

/شذرات الذهب فی اخبار بن ذهب، لابن عماد الحنبلی، ۸ ج، قاهره ۱۳۵۰

/شرح حال عباس میرزا ملک آراء، با مقدمه بقلم عباس اقبال، طهران ۱۳۳۵ هـ. ش

/شرح زندگانی بن یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، طهران ۱۳۲۴ - ۵ ش

/شرح نهج البلاغه، لابن ابی الحدید (۴ جلد) طبع مصر، مطبعه دارالکتب العربیه، ۱۳۲۹

/شرف نامه بدلیسی، تألیف شرف خان بدلیسی باهتمام ه. د. ه. ولادیمیر زرنوف (جلد ۲، ۸ - ۱۸۷۶)

/شمس الحسن، تألیف تاج السلما نی، با ترجمه آلمانی، باهتمام رویمر، ویسبادن ۱۹۵۵

/شهداء الفضیله، تألیف عبدالحسن بن احمد الایینی، نجف، ۱۳۲۹

/شهریاران گمنام، کسروی تبریزی، ۳ بخش، طهران ۸ - ۱۳۰۷ هـ. ش

/شیخ صفی و تبارش، احمد کسروی - طهران ۱۳۲۳

/الشیخان، طه حسین، طبع دارالمعارف بمصر - قاهره، ۱۹۶۰

/الشیعة وفنون الاسلام - بنید حسن صدر - صیدا ۱۳۳۱ ق

/شیرازنامه، تألیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زکوب شیرازی، بتصحیح بهمن کریمی طهران ۱۳۱۰ ش.

/صحائف الاخبار، تألیف منجم باشی (ترکی) ۳ جلد ۱۲۸۵

/الصبح الاعشی، تألیف قلقشندی، المطبعة الامیریة ۱۹۲۴

/الصراع بین الموالی والعرب، تألیف الدكتور محمد بدیع شریف، مصر ۱۹۵۴

/صفة جزيرة العرب لابی محمد الحسن بن احمد الهمدانی، طبع لیدن ۱۸۸۴

/صفوة الصفا - تألیف توکلی بن اسمعیل معرف به ابن بزاز، بمبئی ۱۳۲۹ ق

/صلة تاریخ الطبری لعریب بن سعد القرطبی، طبع دخویه لیدن، ۱۸۹۷

/ضحی الاسلام تألیف احمد امین، ۳ جلد، قاهره، ۱۳۵۱ - ۵

/طبقات الکبری، لابن سعد، لیدن ۱۳۲۲ ق

/طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲ ش.

/طبقات الشافعية الکبری، تألیف تاج الدین السبکی، طبع مصر ۱۳۲۴ هـ. ق

/طبقات ناصری، تألیف قاضی مهناج سراج، طبع عبدالجی حبیبی، طبع کلکته ۱۸۶۴، کویته لاهور ۱۳۲۸ هـ ش ۱۹۵۸

/طبرسی و مجمع البیان، تألیف دکتر حسین کریمان، ۲ جلد، طهران، ۴۱ - ۱۳۴۰ ش.

/طرائق الحقایق، حاج نایب الصدر، طهران، سنگی، ۱۳۱۹ ق

/ظفرنامه شامی ، تألیف نظام الدین شامی ، بسعی و اهتمام فلیکس
تاور ۲ جلد ، بیروت ۱۹۳۷ و پراگ ۱۹۵۶
/ظفرنامه یزدی ، تألیف شرف الدین علی یزدی ، ۲ جلد ، کلکته
۸-۱۸۸۷ ، ۲ جلد طهران ۱۳۳۶ ش .

/عباسنامه (تاریخ شاه عباس ثانی) تألیف محمد طاهر و حیدر قزوینی ،
بتصحیح ابراهیم دهگان ، اراک ۱۳۲۹ هـ ش
/العثمانیه ، لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ ، مصر ۱۹۵۵
/عتبة الکتبه ، مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر ، تألیف
ستتجب الدین بدیع جوینی طهران ۱۳۲۹ ش
/عجائب المقدور فی نواب تیمور ، تألیف ابن عربشاه ، مصر ۱۳۰۵
/علی و بنوه تألیف طه حسین ، طبع دارالمعارف ، قاهره ۱۹۵۳
/العرب قبل الاسلام ، جرجی زیدان ، طبعه جدیده ، باهتمام حسین
سونس ، بدون تاریخ

/العراضه فی الحکایة السلجوقیه ، تألیف وزیر محمد بن محمد بن
(بن عبدالله) النظام الحسینی یزدی ، لیدن ۱۹۰۹
/عصری خبری یا تاریخ امتیازات ایران ، ابراهیم تیموری ،
طهران ۱۳۳۲

/عقد العلی للموقف الاعلی - تألیف احمد بن حامد کرمانی ، ملقب
به افضل کرمان ، سنگی ، طهران ۱۲۹۳ ق ، به تصحیح
و اهتمام علی محمد عامری ۱۳۱۱ ش
/العقد الفرید ، تألیف ابن عبدربه ۴ جلد طبع مصر ، بازهر الآداب
در هاشم ۱۳۰۲ ، ۴ جلد مصر ۱۹۲۸ ، ۷ جلد قاهره طبع
لجنة التألیف ، ۵۳ - ۱۹۴۰

/عیون اخبار الرضا ، ابن بابویه ، صدوق طهران ۱۲۷۵
/عیوان الاخبار - تألیف ابن قتیبه ۴ ج ، قاهره - ۳۰ - ۱۹۲۵
/عیوان الانباء فی طبقات الاطباء ، تألیف ابن ابی اصیبعه ، طبع مصر
۱۳۰۰ ، ۱۲۹۹ هـ ق

/عین الدوله و رژیم مشروطه ، بقلم مهدی داودی ، طهران -
۱۳۴۱ ش
/العواصم من القواصم ، لابی بکر بن العربی ، المطبعة السلفیه ،
۱۳۷۱ هـ

/غزالی نامه - تألیف جلال همائی ، طهرانی ، ۱۸ - ۱۳۱۵

/فارسانمه ابن البلخی ، بسعی و اهتمام ، گای لسترانچ ور. نیکلسون ،
طبع اوقاف گیب ، کمبریج ۱۹۲۱
/فارسانمه ناصری (تاریخ) تألیف حاج میرزا حسن فسائی ، طهران
۱۳۱۴

/الفاروق عمر بن خطاب ، تألیف بشیر یموت ، بیروت ، ۱۳۵۳
/فتنه باب ، تألیف اعتضاد السلطنه ، باهتمام عبدالحسین نوائی ،
طهران ۱۳۳۳

/الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی موسوم به شرح یمینی ،
۲ جلد ، مصر ، ۱۲۸۶

/الفتنة الكبرى ، تألیف طه حسین ، طبع دارالمعارف ، مصر ۱۹۵۳
/فتوح البلدان ، بلاذری ، طبع دخویه ۱۸۶۶ ، طبع دارالنشر للجامعین ،
بیروت ۱۹۵۷

/فجر الاسلام ، تألیف احمد امین ، طبع لجنة التألیف و النشر ، مصر ،
۱۳۴۷

/الفخری فی آداب السلطانیة والدول الاسلامیه ، تألیف محمد بن
طباطبای معروف به ابن الطقطقی ، طبع گوتا ۱۸۶۰
طبع مصر ۱۳۴۰

/فرخی سیستانی - تألیف دکتر غلامحسین یوسفی ، مشهد ، ۱۳۴۱
/فرق الشیعه ، تألیف ابی القاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری
القمی ، طبع استانبول ۱۹۳۱

/الفاروق عمر ، محمد حسین هیکل ، ۲ جزء مصر ، ۱۳۶۴ ق
/الفرق بین الفرق ، تألیف ابی منصور عبدالقاهر بغدادی ، قاهره
۱۹۴۸

/فرقة اسماعیلیه ، تألیف مارشال گگ . س هاجسن ، ترجمه فریدون
بدره ای ، تبریز ۱۳۴۳

/الفصل فی الملل و الاواء و النحل (کتاب) ، للإمام ابن خزم
الظاهری و بهاشه الملل و النحل للشهرستانی ۵ جزء مصر ،
۴۸ - ۱۳۴۷

/فکر آزادی ، دکتر فریدون آدمیت - طهران ، ۱۳۴۰ ش
/فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه ، ۲ جلد تألیف
شیخ عباس قمی - طهران ۱۳۲۷

/فهرست کتابهای چاپی ، گردآورده خانبا باشار ، طهران ، ۱۳۳۷
/فهرست مقالات فارسی ، ایرج افشار ، طهران . ۱۳۴۰

/الفهرست ، تألیف محمد بن اسحق الوراق معروف به ابن الندیم ،
طبع لیبزیک ۲ - ۱۸۷۱ ، مصر ۱۳۴۸

۳۷ / فهرست کتابخانه دانشگاه طهران نگارش محمد تقی دانش پژوه و علی تقی سنزوی ، ۱۴ مجلد انتشارات دانشگاه طهران
 ۳۸ / فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی ، ج ۷ در ۲ جزء تألیف احمد گلچین معانی ، شهید ۱۳۴۶
 ۳۹ / فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات ، نگارش محمد تقی دانش پژوه ، مجله دانشکده ادبیات ، سال هشتم .
 / فوات الوفيات - تألیف محمد بن شاکر الکتبی ، ۲ جلد ۱۲۹۹ ق ، قاهره ۱۹۵۱
 / فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقه ، تألیف ابو حامد محمد بن محمد الغزالی ، در مجموعه الجواهر الغوالی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۴۳

/ قابوس و شمگیر زیاری ، تألیف عباس اقبال ، برلین ، ۱۳۴۳ ق
 / قابوسنامه عنصر المعالی ، باهتمام دکتر غلامحسین یوسفی ، تهران ۱۳۴۶ ش .
 / قرارداد رزی ، شیخ حسن کربلانی و مقدم ابراهیم دهقان ، چاپ اراک . رجوع شود به : تاریخ الدخانیه .
 / القصد والاسم فی التعریف باصول انساب العرب والعجم ، تألیف ابو عمر النمری القرطبی قاهره ۱۳۵۰ ق .
 / قصص العلماء ، میرزا محمد تنکابنی ، طهران ، ۱۳۰۹ ، طهران ، ۱۳۱۳
 / قندیه ، در بیان سزات سمرقند ، بکوشش ایرج افشار طهران ، ۱۳۴۳ ق
 / قواعد عقاید آل محمد - تألیف محمد بن الحسن الدیلمی الیمانی ، طبع مصر ، ۱۳۶۹ هـ . ق
 / قیام آذربایجان و ستارخان ، تألیف اسمعیل امیرخیزی ، تبریز ۱۳۳۹

/ الكاسل فی التاریخ ، تألیف عزالدین ابن الاثیر جزری ، ۱۴ مجلد طبع تورنبرگ ، لیدن ۷۶ - ۱۸۶۶
 / کتاب اخبار سکه ، تألیف ابوالولید محمد بن عبدالله الازرقی ، طبع وستفالد ، لایپزیک ۱۸۵۸
 / کتاب الاصنام ، لابن الکلبی ، بتحقیق احمد زکی پاشا ، لپزیگ ۱۹۴۱
 / کتاب الاعلاق النفیسه ، تألیف (ابوعلی احمد بن عصر) ابن رسته ، طبع لیدن سنه ۲ - ۱۸۹۱

/ کتاب اعلام الناس بما وقع للبراسکه مع بنی العباس ، تألیف محمد دیاب الاتلیدی ، طبع مصر ، ۱۲۹۶
 / کتاب الاغانی ، تألیف ابوالفرج اصفهانی ، طبع مصر ، ۳ - ۱۳۲۲
 / کتاب الانتصار والرد علی ابن الراوندی الملحد ، تألیف ابوالحسن عبدالرحیم خیاط المعتزلی ، مصر ، ۱۳۴۴ هـ . ق .
 / کتاب الانساب ، تألیف سمعانی ، طبع لیدن ، ۱۹۱۲
 / کتاب البلدان - یعقوبی ، لیدن ، ۱۸۶۰ ، نجف ۱۹۱۸
 / کتاب البخلاء لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ البصری ، باهتمام وان فلوتن ، لیدن ، ۱۹۰۰
 / کتاب بغداد ، لابن طیفور ، قاهره ۱۹۴۹
 / کتاب الخراج ، للقاضی ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم - بولاق ۱۳۰۲ ، قاهره ۱۳۵۲
 / کتاب الخراج لیحیی بن آدم القرشی ، طبع لیدن ۱۸۹۵
 / کتاب الخراج ، تألیف قدامة بن جعفر ، لیدن ، ۱۳۰۶
 / کتاب دول الاسلام ، تألیف ذهبی ، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۳۷
 / کتاب دیار یکره ، تألیف ابویکر طهرانی ، باهتمام نجاتی لوغال ، فاروق سویر ، انقره ۱۹۶۲
 / کتاب سی و شش صحیفه در مسائل حکمت و تأویلات ، بتصحیح هوشنگ اجاقی ، طهران ۱۹۶۱
 / کتاب الصارم المسلول علی شاتم الرسول ، تألیف ابن تیمیه ، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۲
 / کتاب الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزنادقه ، تألیف شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی ، طبع مصر ۱۳۲۶ هـ . ق
 / کتاب صورة الارض ، تألیف ابن حوقل ، لیدن ۲ جلد ، ۱۹۳۹ - ۱۹۳۸
 / کتاب طبقات الاسم ، تألیف قاضی صاعد اندلسی ، طبع بیروت ، ۱۹۱۲
 / کتاب سیره صلاح الدین الایوبی ، تألیف ابن الشداد ، مصر ۱۹۰۳
 / کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب . تألیف جمال الدین احمد بن علی ، بمبئی ۱۳۱۸
 / کتاب الفراید ، میرزا ابوالفضل گلپایگانی . قاهره ۱۳۱۵ ق
 / کتاب الکنی والاسماء لابی بشر الدولابی ، طبع حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۲ ق
 / کتاب محاسن اصفهان ، تألیف المافروخی ، بتصحیح سید جلال الدین حسینی ، طهران ، ۱۳۱۲

- ۱/ کتاب معجم البلدان یا قوت حموی ، طبع و وستنفلد، لپیترینگ ، ۷۱-۱۸۶۶ طبع بیروت
- ۲/ کتاب مسالک الممالک ، لاصطخری ، طبع لیڈن ، ۱۹۲۷
- ۳/ کتاب المعارف ، لابن قتیبة الدینوری ، طبع ثروت عکاشه ، مصر ، ۱۹۶۰
- ۴/ کتاب المقالات و القرق ، تصنیف سعدین عبداللہ الاشعری ، بتصحیح ، الدكتور محمد جواد مشکور طهران - ۱۹۶۳
- ۵/ کتاب النقص - تألیف عبدالجلیل قزوینی ، طبع طهران ، ۱۳۳۱
- ۶/ کتاب الوزراء و الکتاب ، تصنیف جهشیاری ، طبع قاہرہ ، ۱۹۳۸
- ۷/ کشف الظنون ، تألیف حاجی خلیفہ کاتب چلبی ، لاپیترینگ ۵۷ - ۱۸۳۵
- ۸/ کفایة الطالب ، لابی عبداللہ الکججی ، طبع نجف ۱۳۵۶
- ۹/ الکواکب الدریدہ فی مآثر البہائیہ - تألیف عبدالحسن آوارہ ، مصر ، ۱۳۴۲
-
- ۱۰/ گاہ شماری در ایران ، تألیف سیدحسن تقی زاده - طبع طهران ۱۳۱۶ ش . ۵
- ۱۱/ گزارش نامہ ایران - درچهاربخش ، نگارش سہدقلی ہدایت - طهران ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۳۳ ش
- ۱۲/ گشایش و رہایش ، (منسوب بہ) ناصر خسرو ، با تصحیح سعید نفیسی ، چاپ دوم ، طهران ۱۹۶۱
-
- ۱۳/ لباب الالباب ، محمد عوفی ، طبع اوقاف گیب ۱۹۰۶ ، بکوشش سعید نفیسی ، طهران ۱۳۳۵ ش
- ۱۴/ لب التواریخ - تألیف یحیی بن عبداللطیف حسینی یا حسنی سیفی قزوینی - طبع طهران ۱۳۱۴ ش . ۵
- ۱۵/ لسان العرب - تألیف ابن منظور ، طبع بصر ، ۱۳۰۸ - ۱۲۹۹
- ۱۶/ لسان المیزان ، تألیف ابن حجر العسقلانی . طبع حیدرآباد دکن ۳۱ - ۱۳۲۹
- ۱۷/ المآثر و الآثار - تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنہ - طبع سنگی - طهران ، ۱۳۰۶ ش ق
- ۱۸/ مآثر السلطنیہ (مآثر سلطانی) تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی متخلص بہ مفتون - تبریز ۱۲۴۱
- ۱۹/ مازیار - محبتی مینوی ، با یکہ ڈرام تاریخی از صادق ہدایت - طهران ۱۳۱۲ ش
- ۲۰/ مسالک و ممالک و زارع تألیف دکتر ک . س . لمٹون . ترجمہ سنوچہر اسیری ، طهران ۱۳۳۹
- ۲۱/ مانی و دین او ، دو خطابہ از سیدحسن تقی زاده ، بانضمام ستون عربی و فارسی ، دربارہ مانی و مانویت و آنچه بدین موضوع مربوط است . فراہم آوردہ احمد افشار شیرازی ، طهران - ۱۳۳۵
- ۲۲/ مجالس المؤمنین ، تألیف قاضی نوراللہ شوشتری ، سنگی تبریز ، بدون تاریخ ، طهران ۱۲۶۸
- ۲۳/ مجمل التواریخ ، در تاریخ زندیہ ، تألیف ابوالحسن بن محمد اسین گلستانہ ، طبع مدرس رضوی طهران . ۱۳۲۰ ش ۵
- ۲۴/ مجمع التواریخ : در تاریخ اقراض صفویہ ، تألیف میرزا محمدخلیل سرعشی صفوی ، بتصحیح عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۲۸ ش
- ۲۵/ مجمل فصیحی - تألیف فصیح خوافی ، بتصحیح محمود فرخ ، ۳ جلد ، مشہد ۴۱ - ۱۳۳۹
- ۲۶/ مجمل التواریخ و القصص ، بتصحیح ملک الشعراء بہار ، طبع طهران ، سنہ ۱۳۱۸ ش -
- ۲۷/ مجموعہ استاد و مدارک چاپ شدہ در بارہ سید جمال الدین مشہور بہ افغانی ، جمع آوری و تنظیم اصغر مہدوی - ایرج افشار ، طهران - ۱۳۴۲ ش
- ۲۸/ مختصر تاریخ مجلس ایران - از انتشارات کاوہ ، برلین ، ۱۳۳۷ ش ۵ ق
- ۲۹/ المختصر فی اخبار البشر تألیف ابوالفداء صاحب حماة ، طبع قسطنطنیہ ۱۲۸۶ ش ۵ ق
- ۳۰/ سرآة الجنان و عبرة الیقظان - تألیف امام ابو محمد عبداللہ بن اسعدیافعی ، ۴ جلد ، حیدرآباد دکن ۱۳۳۷
- ۳۱/ سرآة الزمان فی تاریخ الاعیان ، تألیف سبط ابن الجوزی ، المجلد الثامن ، حیدرآباد دکن ۱۹۵۱
- ۳۲/ سرزہای ایران . نگارش مہندس محمد علی بخیر ، طهران ۱۳۲۴ ش
- ۳۳/ مروج الذهب - تألیف مسعودی ، طبع پاریس - ۹ جلد ، ۷۷ - ۱۸۶۱ ، طبع مصر ۲ جلد ۱۳۴۶ - تحقیق محمد مجیب الدین ۴ جلد ، قاہرہ ۱۹۴۸
- ۳۴/ مزارات ہرات ، امیراصیل الدین عبداللہ دشتکی ، طبع سنگی ، ہرات ۱۳۱۰ ق
- ۳۵/ المسالک و الممالک ، تألیف ابن خردادبہ ، طبع دخویہ ، لیڈن ۱۸۸۹

- ۱/ مسالك و ممالك ، ترجمه كتاب اصطخرى ، بكوشش ايرج افشار ، طهران . ۱۳۴۰
- ۲/ مسالك الممالك ، للاصطخرى - ليدن ، ۱۹۲۷
- ۳/ مسامرة الاخيار و مسامرة الاخبار ، تأليف محمود بن محمد الاقسرائى ، انقره ۱۹۴۴
- ۴/ المستجاد من فعلات الاجواد ، تأليف ابوعلی محسن بن علی تنوخى ، طبع دمشق ۱۹۴۶
- ۵/ المستطرف للابشيهى ، ۲ جلد ، قاهره ۱۲۷۹ ، مصر . ۱۳۰۰
- ۶/ معجم قبائل العرب ، تأليف عمر رضا كحاله ، دمشق ۱۹۴۹
- ۷/ المضاف الى بدايع الازمان ، تأليف حميد الدين بن حامد كرماني ، باهتمام عباس اقبال طهران ۱۳۳۷ ش
- ۸/ مطالعاتى در باب بحرين و جزاير خليج فارس ، تأليف عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۲۸
- ۹/ مطلع سعدين و مجمع بحرين ، تأليف كمال الدين عبدالرزاق سمرقندى ، بتصحيح محمد شفيق ۲ جلد ، لاهور ، ۹-۱۹۴۶
- ۱۰/ مطلع الشمس ، تأليف محمد حسن خان صنيع الدوله ، طبع سنگى ، طهران ، ۳-۱۳۰۱ ، ه ق ،
- ۱۱/ المعارف لآين قتيبة الدينورى ، مصر ، ۱۳۰۰ ق
- ۱۲/ معالم القرية فى احكام الحسينيه ، لآين الاخوه ، بتصحيح روين ليوى ، اوقاف گيب ، كمبريج ۱۹۳۷
- ۱۳/ معجم الادبا ، ياقوت حموى ، ليدن ، ۱۹۱۶ - ۱۹۰۹
- ۱۴/ معجم المطبوعات العربية و المعربة ، اليان سر كيس يوسف ، مصر ۱۹۲۸
- ۱۵/ مفتاح باب الابواب ، تأليف محمد سهدى خان زعيم الدوله (ترجمه) چاپ دوم ، طهران . ۱۳۴۰ ش
- ۱۶/ مقاتل الطالبين و اخبارهم ، (كتاب) و بهاسمه منتخب المراثى و الخطب لفخر الدين احمد النجفى ، طهران
- ۱۷/ مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين ، تأليف ابوالحسن على بن اسماعيل الأشعري استانبول ، ۳۰-۱۹۲۹ ، مصر ۱۹۵۰-۵۴
- ۱۸/ مقاله شخصى سياح ، كه در تفصيل قضيه باب نوشته است ، طبع سنگى ۱۳۰۸ ه ق
- ۱۹/ مقدمة ابن خلدون ، باهتمام كاتر بر ، طبع پاریس ، ۱۸۵۸ ، بيروت ۱۹۵۶
- ۲۰/ مقدمة فى تاريخ صدر الاسلام ، تأليف عبدالعزيز الدورى ، بغداد ، ۱۹۴۹
- ۲۱/ سكارم الاثار ، در احوال رجال دورة قاجار ، تأليف سیرزا محمد على معلم حبيب آبادى اصفهان ۱۳۳۷ ش
- ۲۲/ ملخص تاريخ نو ، تأليف يعقوب خان انجدانى ، نگارش ابراهيم دهگان ، اراك ۱۳۳۲ ش
- ۲۳/ الملل و النحل ، للشهرستانى ، طبع ليپزيك ، ۱۹۲۳ ، قاهره ۱۹۴۸
- ۲۴/ سمدوحين سعدى ، محمد قزوینى ، (سعدى نامه ، تعليم و تربيت ۷/) طهران ، ۱۳۱۶ ش
- ۲۵/ مناقب بغداد ، تأليف جمال الدين ابوالفرج الشهير بابن الجوزى ، بغداد ۱۳۴۲ ه ق
- ۲۶/ مناقب عمر بن عبدالعزيز ، لابن الجوزى ، ليپزيك ۱۸۹۹
- ۲۷/ منتخب التواريخ مظفرى ، تأليف صديق الممالك شيبانى ، طبع سنگى ، طهران ۱۳۲۳ ه ق
- ۲۸/ منتخب التواريخ معينى ، منسوب به معين الدين نطنزى ، بتصحيح ژان اوين ، طهران ۱۳۳۶ ه ش
- ۲۹/ منتخبات اسماعيليه ، دكتور عادل عوا ، دمشق ، ۱۹۵۸
- ۳۰/ المنتظم فى تاريخ الملوك و الاسم ، تأليف جمال الدين ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزى ، ۶ جلد طبع حيدرآباد دکن ۹-۱۳۵۷
- ۳۱/ منتظم ناصرى ، تأليف محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، ۳ جلد طهران ، ۱۳۰۰-۱۲۹۸ ق
- ۳۲/ مواهب الهى تأليف معين الدين بن جلال الدين محمد يزدى ، مشهور به معلم ، مجلد اول ، به تصحيح و مقدمه سعيد نفيسى ، طهران ، ۱۳۲۶
- ۳۳/ مهمان نامه بخارا ، تأليف فضل الله روزبهان ، باهتمام دكتور سنوچهر ستوده ، طهران ۱۳۴۱ ش
- ۳۴/ ميرزا تقى خان امير كبير ، تأليف عباس اقبال آشتياني ، طهران ۱۳۴۰ ش
- ۳۵/ نامه عالم آراى امينى ، تأليف محمد كاظم ، دفتر اول : مشتمل بر عكس نسخه با مقدمه بقلم سيكلوخاما كلاى مسكو . ۱۹۶۰
- ۳۶/ نامه تنسر ، بسعى مجتبى مينوى ، طهران ۱۳۱۱ ش
- ۳۷/ نامه دانشوران تأليف شمس العلماء عبدالرب آبادى ، عبدالوهاب قزوینى ، ابوالفضل ساوجى ، و حسن طالقانى ۷ ج ، سنگى طهران ۱۳۲۴-۱۲۹۶ ش
- ۳۸/ نزهة القلوب ، تأليف حمد الله مستوفى قزوینى ، بكوشش محمد دبيرسياتى ، طهران ۱۳۳۶

- ۱/ نسائم الاسحار من لطائف الاخبار ، در تاريخ وزراء ، منسوب به ناصرالدين منشي کرمانی بتصحیح ميرجلال الدين حسینی ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۸ ش
- ۲/ نصف جهان فی تعريف الاصفهان ، تأليف محمدسهدی اصفهانی ، بتصحیح دکتر بنوچهرستوده ، طهران . ۱۳۴۰ ش
- ۳/ نظام التواريخ تأليف بيضاوی (ناصرالدين عبدالله بن عمر بيضاوی) طبع طهران ۱۳۱۳
- ۴/ نقشه المصدور ، شهاب الدين خرنديزي ، بتصحیح دکتر يزدگردی ۱۳۴۳
- ۵/ نقطويان يا پسيخانيان ، از صادق کیا ، ايران كوده ، شماره ۱۳ ، طهران . ۱۳۲۰ يزدگردی
- ۶/ نهاية الادب فی معرفة انساب العرب ، تأليف قلفشندی ، بغداد ۱۹۵۸
- ۷/ نهاية الادب فی فنون الادب للنويری ، دارالکتب المصریة ، ۱۹۳۱
- ۸/ نهضت سرداران در خراسان ، تأليف ای پ ، بطروشفسکی ، ترجمه کریم کشاورز (فرهنگه ايران زمين / ۱۰) طهران ۱۳۴۱
- ۹/ وزارت در عهد سلاطين بزرگ سلجوقي ، تأليف عباس اقبال ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۸ ش .
- ۱۰/ وفيات الاعيان فی انباء ابناء الزمان ، تأليف قاضي ابن خلکان ، بالشقايق النعمانية در هاشم ، ۲ جلد ۱۳۱۰ طبع سنگی ۲ جلد طهران ۱۲۸۴ ، طبع محمد محیی الدين عبدالحمید ، ۶ جلد ۹ - ۱۹۴۸
- ۱۱/ وقایع روزانه دربار ناصرالدين شاه تأليف اعتماد السلطنه ، طهران
- ۱۲/ وقعة صفين ، تأليف نصر بن مزاحم المنقري ، قاهره ، ۱۳۵۶
- ۱۳/ هدية الاحباب ، تأليف حاج شيخ عباس قمی ، طهران ۱۳۳۲
- ۱۴/ هشت مقاله تاريخی وادبی ، نصرالله فلسفی ، انتشارات دانشگاه طهران . ۱۳۳۰ ش
- ۱۵/ هفتاد و سه ملت ، باهتمام وتصحيح دکتر محمد جواد مشکور ، طهران ۱۳۳۷ ش
- ۱۶/ هفت باب با پاسيدنا ، بسعی ولاديمير ايوانوف ، چاپ بمبئی ۱۹۳۳
- ۱۷/ يادداشتهاي روزانه اعتماد السلطنه بکوشش ايرج افشار ، طبع طهران ۱۳۴۴ ش - خاطرات روزانه رجوع شود به : وقایع روزانه
- ۱۸/ يادداشتهاي تاريخی راجع به فتح تهران و اردوی برق ، تأليف علی ديوسالار ، چاپ طهران
- ۱۹/ يادداشتهاي قزوینی ، بکوشش ايرج افشار ، انتشارات دانشگاه طهران
- ۲۰/ يتيمة الدهر فی شعراء اهل العصر ، تأليف ابی منصور عبدالملک الثعالبي ، مصر ۳ - ۱۳۵۲
- ۲۱/ اليزيديون فی حاضرهم وماضيهم ، بقلم السيد عبدالرزاق حسني ، صيدا ، ۱۹۵۱
- ۲۲/ اليزيدية ، صديق الدولجی ، موصل ، ۱۹۴۹
- ۲۳/ اليزيدية قديماً وحديثاً لاسماعيل بك چول ، باهتمام الدكتور قسطنطين زريق ، بيروت ۱۹۳۴
- ۲۴/ يك كلمه ، تأليف ميرزا يوسف تبريزي ، طبع سنگی ، ۱۲۸۷

- /Andreas, F.C. Die Babis in Persien. Leipzig 1896
- /Angiolello, G.M., Breve Narratione della Vitta et fatti del Signor Ussuncassano Re di Persia. 1525
- /Arnold The Caliphate of Islam. Oxford 1924
- /Arnold The Preaching of Islam. London 1935
- /Arunova-Ashrafian Gosudarstvo Nadir-Shacha Afshara. Moshva 1958
- /Avery, P., Modern Iran, London 1965
- /Barthold La Decouverte de l'Asie. Paris 1947
- /Barthold Herat unter Husein Baiqara. Leipzig 1937
- */Barthold Mussulman Culture. Calcutta 1934
- /Barthold Die Persische Su'ubiya. in Zeitsch. für Assyriologie, 26
- /Barthold Turkestan down to the Mongol Invasion. 2nd ed. 1958
- */Barthold Ulug Beg und seine Zeit. Leipzig 1935
- /Barthold Zur Geschichte der Saffariden. in Noeldeke's Festschrift I
- /Bausani Persia Religiosa. Milano 1959
- /Bayani. K. Les relations de l'Iran avec l'Europe occidentale à l'epoque Safavide, Paris 1937
- /Bayhal Uzun Hasan'in Osmanlilara Karsi hati mücadeleye hazirliklari. Belleten XXI, 1957
- /Beazley, Ch. R. The Texts and versions of John de Plano Carpini. Cambridge 1903
- /Becker, C.H. Bartholds Studien über Chalif und Sultan, in Der Islam VI, 1916
- /Becker, C.H. Islamstudien. Berlin, 1924
- /Bedik, P. Cehil Sutun, Vienna 1678
- /Bellan, L. Chah Abbas I, sa vie, son histoire. Paris 1932.

- /Benjamin, S. G. W. *Persia and the Persians*. London 1887.
- /Benjamin of Tudela *Travels of Rabbi Benjamin*. 1783.
- /Berchem, M. Van., *La propriété Territoriale et l'impôt foncier*. Genève 1886.
- /Berchet, G. *La Repubblica di Venezia e la Persia*. Turin 1859.
- /Blachère, R. *Le problème de Mahomet*. Paris 1952.
- /Blochet, E. *Le Messianisme dans l'hétérodoxie musulmane*. Paris 1903.
- /Blochet *Introduction à l'histoire des Mongols*. Leiden-London 1910.
- /Boldyrév *Očerki iz geratscogo obscestva na rubeze xv-xvi vv*
- /Bosworth. *Ghaznevid Military organisation. Islam*, 1960
- /Bosworth *The Ghaznavids*. Edinburg 1963
- /Bouvat, L. *Essai sur les rapports de la Perse avec l'Europe*. 1918
- * /Bouvat, L. *Les Barmécides*. Paris 1912
- /Bouvat, L. *L'empire mongole*. Paris 1927
- /Berezin, I. N. *Petushestviye Po severnoy Persii*. Kazan 1852
- * /Brockelmann, C. *Geschichte der Arabischen Literatur 5 vols, Vienna und Lyden 1898-1942*
- /Brockelmann, C. *Geschichte des islamischen Volker*. Muenchen 1943=
- * /Brockelmann, C. *History of the Islamic peoples*, New-york 1960
- /Brosset *Histoire de la Georgie*. St. Petersburg 1856-7
- /Brosset *Collection d'historiens armeniens*. St. Petersburg. 2 Vols 1814-6
- * /Browne, E. G. *A literary history of Persia 4 Vols*. Cambridge 1928-30
- * /Browne, E. G. *Materials for the study of Babi religion*. Cambridge 1918
- /Browne, E. G. *The Persian Revolution of 1905-1909*. Cambridge 1910
- /Browne E. G. *A year amongst the Persians*. London 1893
- /Buhl *Das Leben Muhammeds*, Heidelberg 1955
- /Bussé *Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen*. 1959
- /Caetani, L. *Annale dell'Islam*. 10 Vols, Milan 1905-1926
- /Caetani, L. *Chronographia islumica*. 5 Vols, Paris 1912
- /Cahen, C. *Le Maleknameh et l'histoire des origines Seljoukides*. Oriens 11, 1943
- /Cahun, L. *Introduction à l'histoire de l'Asie*. Paris 1896
- /Canard *Arminiya E I, Nouvelle éd. Vol I*
- /Carra de Vaux *Les Penseurs de l'Islam*. 5 Vols, Paris 1921-1926
- /Chabot *Chronique de Michel le Syrien*. 3 Vols, 1899-1910.
- /Chalmazarian, V. *Histoire des Guerres et des conquêtes des Arabes en Arménie*. Paris 1856.
- /Challegey, F. *Petite Histoire des grandes religions*, Paris 1941.
- /Champdor, A. *Tamerlan*. Payot-Paris 1957.
- /Chapsman, L. *The Fourth Voyage into Persia*, Hak. Ser 1598.
- /Chardin *Voyages du chevalier Chardin, en Perse et d'autres lieux de l'orient*. Par L. Langles. 10 Vols. Paris 1811.
- /Chavanne *Documents sur les Toukiou occidentaux*. St. Petersb. 1903.
- /Clairac, L. A. *Histoire de Perse depuis le commencement de ce siècle*. 3 Vols Paris 1750.
- /Clavijo, R. G. de, *Embassy to Tamerlane*. London 1928.
- /Contarini, A. *The Journal of Ambrose Contarini*, Edinburgh 1811.
- /Curzon, Lord. *Persia and the Persian question*. 2 Vols, London 1892.
- /Creswell, K. A. C. *Early Muhammedan Architecture 2 Vol*, Oxford 1932-1940.
- /Dauson *The Mongol Mission*. London 1955.
- /Defrémery *Hist. des Sultans Ghourides*. Paris 1884.
- /Defrémery *Memoire sur la destruction de la Dynastie de Mozaffariens*. Paris 1845.
- /Deguignes, J. *Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mongols, et des autres Tartares occidentaux, ouvrage Tiré des livres chinois*. 4 Vols., Paris 1756-58.
- /Dennett, D. C. *Conversion and the poll Tax in early Islam*, Cambridge (Mass) 1950.
- /Dieulafoy, Jane. *La Perse, la Chaldée et la Susiane*, Paris 1887.
- /D'ohsson, C. *Histoire des Mongols*. 4 Vols, La Haye 1834-1835.
- /Donaldson *The shiite religion*. London 1933.
- /Dorn *Ueber die Einfalle des Alten Russen in Tabaristan*. 1875.

- /Dozy *L'Histoire de l'islamisme*. Paris 1879.
 /Dozy *Die Israeliten zu Mekka*. Leipzig 1864.
 /Drouville, G. *Voyage en Perse*. Paris 1828.
 */Du Mans, R. *Estat de la Perse en 1660*, Paris 1890.
 /Dutemple, E. *Les Kajars. Vie de Nasser-ed-din chah*. Paris 1873.
 /Edwards, A. *The Voyage... in Persia*. Hak. 1598-9
 */Etwell-Sutton, *A Guide to Iranian Area Study*. Michigan. 1952.
 /Erdmann, F. *Temudschin der Unererschütterliche*, Leipzig 1862.
 */Ettinghausen, R. *A selected and annotated bibliography of books and Periodicals*. Washington 1952-4.
-
- /Farmer, H. G. *A History of Arabian Music*. London 1929.
 /Faruk Sümer *yüzy ilda oguzlar*. Ankara. Dil ve Tarik. Fak. Dergisi 1958.
 /Fekle *Die Sjaqat-Schrift*. 2 Bde. Budapest 1955.
 /Ferrier, J. P. *Voyage en Perse... 2 Vols* Paris 1860
 /Ferté *Vie de Sultan Hossein Baikara*. Paris 1898.
 /Feuquier, Dr. *Trois ans à la cour de Perse*. Paris 1906.
 /Fischel *A New latin Source on Tamerlane's conquest of Damascus*. Oriens 9, Lieden 1956.
 /Fischel *Ibn khaldun and Tamerlane*. Berkeley 1952.
 /Fischel W. J. *The Jews in the Economic and political life of mediavel Islam*. London 1937
 /Fraser, J. B. *Narrative of a journey into Khorasan*. 1825.
 /Fraser J. B. *Travels in Koordistan*. 2 Vols 1840.
 /Frye, R. N. *Iran*. London 1954.
 /Frye, R. N. *The Heritage of Persia*. N. Y. 1962.
 */Frye, R. N. *The History of Bukhara*. Cambridge (Mass) 1954.
-
- */Gabriel, A. *Die Erforschung Persiens*. Wien 1952.
 /Gardane, Ange de. *Journal d'un voyage dans la Turquie d'Asie et la Perse*. Paris 1809.
 /Gardane, Alfred. *Mission du général Gardane en Perse*. 1865.
 /Gardet, L. *La cité musulmane*. 1954.
 /Gaudesroy-Denombynes *Mahomet, sa Vie et sa doctrine*. Paris 1945.
 /Gibb *Mohammedanism*. Oxford 1954.
 /Gilanenz, P. S. *The Chronicles*, Lisbon 1959.
- /Gobineau, *Religions et philopies dans l'Asie centrale*, Paris 1899.
 /Gobineau *Trois ans en Asie*. Paris 1859.
 /Goeje, M. J. de; *Memoire sur les Carmathes du Bahrain et les Fatimides*. Leyden 1886.
 /Goldziher *Le Dogme et la loi de l'Islam*. Paris 1958.
 /Golpinarli *Islam ve Türk illerinde Fütüvet teskilati ve kaynaklari*. Iktisat Fak. Mecmuasi, Istanbul, 1949.
 /Guillaume., *Islam*, P. B. London 1956.
 /Guillaume *New light on the life of Mohammed*, Manchester University Press
 /Guillon *Essai bibliographique sur les dynasties musulmanes de l'Iran*, Madrid 1957.
 /Greaves, R. L. *Persia and the Defence of India 1884-1892*. London 1959.
 /Grousset, R. *L'empire mongol*. Paris 1941.
 /Grousset *L'empire des steppes*. Paris 1939.
 /Grunebaum, G. E. Von, *Medieval Islam*. Chicago 1946.
-
- /Hannekum, W. *Persien im Spiel des Maechte 1900-1907*. Berlin 1938.
 /Hanway, J. *The revolution in Persia*. 4 vols, 1753.
 /Hazard, H. W., *Atlas of Islamic History*, Princeton 1954.
 */Hinz, W. *Aufstieg Irans zum Nationalstaat*. Berlin 1936.
 /Hinz, W. *Iran, Politik und Kultur*. Leipzig 1938.
 /Hitti *History of the Arabs*. 6 the éd. London 1956
 /Hodgson, M. *The order of Assassins*. The Hague 1955.
 /Horn, P. *Geschichte Irans in islamischer Zeit in G. I. Ph. Bd. II*, Strasb. 1895-1904.
 /Horst, H. *Timur und Hoga Ali*. Wiesbaden 1958.
 /Howorth, H. H. *History of the Mongols*. 4 Vols, London 1876-88.
 /Huart, C. *La religion de Bab*. 1888.
 /Huebschmann *Zur Geschichte Armeniens und der ersten Kriege der Araber*, Leipzig 1875.
-
- /Ivanov, M. S. *Babidskie vosstaniya v Irane 1848-1852*, Moskow 1936.
 /Ivanov, M. S. *Ocerk istorii Irana*, Moskva 1952.
-
- /Jenkinson *The voyage*. Hak. Soc. 1598.

- /Kabir, M., *The Buwayhid Dynastys of 'Baghdad*, Calcutta 1964.
- /Kaempfer, E. *Journey in Persia and other oriental countries*. 1736.
- /Kafesoglu *Harizmsahlar*, 1956.
- /Kafesoglu *Sultan Melikschah devrinde Büyük Selcuclu imperatorlugu*. Istanbul 1953.
- /Keddie, N., *Religion and Rebellion in Iran* London 1966.
- /Koprulu *Les origines de l'empire ottomane*. Paris 1935.
- /Köymen *Büyük Selcuklu imperatorlugu Tarihi*. Ankara 1954.
- /Krausse, A. *Russia in Asia*. New york-London 1899.
- /Krusinski, J. T. *The history of the revolution of persia*. Dublin 1729
-
- /Lambton *Islamic society in Persia*. London 1957.
- /Lammens *Fatima et les filles de Mahomet*. Romae 1912.
- /Lammens *La Mecque à la veille de l'Hégire*. Beyrouth 1924.
- /Lammens *L'Islam*. Beyrouth 1926.
- /Lammens *Siècle Omayyade*. Beyrouth 1930.
- /Lammens *Le Triumvira Abou Bakr, Omar et Abou Obaida*.
- /Lane-Poole, S. *The Mohammedan dynasties*. London 1894.
- /Lang, D. M. *Georgia and the fall of the Safavid Dynasty*. BSOAS 1952.
- /Langer, W. *The Diplomacy of imperialism 1890 1902*. New york-London 1935.
- /Laurent *Byzance et les Turcs Seldjoucides dans l'Asie occidentale*. Paris 1913-1941.
- /Laurent *L'Arménie entre Byzance et l'Islam*. Paris 1919.
- /Lenczowski, G. *Russia and the West in Iran*, Ithaca, 1949.
- /Le Strange *Bagdad during the Abbasid Caliphate*. Oxford 1924.
- /Le Strange *The Lands of the Eastern Caliphate* 1930.
- /Lesueur, E., *Les Anglais en Perse*, Paris 1921.
- /Levy, R. *The Social Structure of Islam*. Cambridge 1957.
- /Levy, R. *An introduction to the Sociology of Islam 2 Vols*. London 1931-33.
- /Lewis, B. *The origins of ismailism*. Cambridge 1940.
- /Litten, W. *Persien, von der "Penetration pacifique" zum "Protektorat"*. Berlin 1920.
- /Lockhart *De Volton's Noticia*. BSOAS. 1926-7.
- /Lockhart *The Fall of the Safavi dynasty*. Cambridge 1958.
- /Lockhart *Nadir-Shah*. London 1938.
- /Lohkegaard, F. *Islamic taxation in the classic Period*. Copenhagen 1950.
-
- /Malcolm, Sir J. *The history of Persia*. 2 Vols London 1828.
- /Malcolm, Sir, J. *Sketches of Persia*. 2 Vols, 1815.
- /Marçais *Manuel d'art musulman*. 2 Vols, Paris 1926-7.
- /Margoliouth *Mohammed and the rise of Islam*. London-New york 1906.
- /Markham, C. R. *A general Sketch of the history of Persia*, 1870.
- /Martin, G. B. *German-Persian Diplomatic relation 1873-1912*. Mouton 1959.
- /Mauss, G. *Loi de la Numismatique musulmane*. Paris 1898.
- /Mez, A. *Die Renaissance des Islams*. Heidelberg 1922.
- /Miles, G. C. *Rare Islamic Coins*. New york 1950.
- /Millspaugh, A. C. *Americans in Persia*, Washington, 1942.
- /Minorsky, V. *La Domination des Daylemites*. Paris 1932.
- /Minorsky, V. *Esquisse d'une histoire de Naderchah*. Paris 1934.
- /Minorsky, V. *Les etudes historiques, géographiques sur la Perse*. Acta orientalia 1932, 1937, 1951.
- /Minorsky, V. *A History of Sharvan and Darband* 1958.
- /Minorsky, V. *Iran Islamico*. Roma 1956.
- /Minorsky, V. *La Perse entre la Turquie et Venise* 1933.
- /Minorsky, V. *Persia in 1478-90*, 1957.
- /Minorsky, V. *Studies in Caucasian History*. 1953.
- /Morier, J. *The adventures of Hajji Baba*. 3 Vols 1824-8
- /Morier, J. *A Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinople*. 1812.
- /Mukrimin, H. *Turkiye Tarihi, I, Anadolun fethi*, 1944.
- /Muir *The Caliphate, its rise, decline, and fall*. Edinburgh 1924.
- /Mueller, A. *Der Islam in Morgen-und Abendland*. 2 Bde, Berlin 1885-7.

- /Murray, G. *The Foreign Policy of sir Ed. Grey 1906-15*. Oxford 1915
-
- /Nazim, M. *The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazna*, 1931.
- /Nicolas, A. L. M. *Seyyed Ali Mohammed dit le Bab*. Paris 1905.
- /Nikitine, A. *The Travels of A. Nikitine*. Hak. Soc. 1857.
- /Noeldeke, Th. *Orientalische Skizzen*. Berlin 1892=
- /Noeldeke, Th. *Sketches from eastern History*. London 1892.
- /Noeldeke, Th. *Orientalische Studien*= Noeldeke's *Festschrift*.
- /Noeldeke-Schwally *Geschichte des Qurans*. Leipzig 1909-38.
-
- /Oléarius, A. *Relation du Voyage en Moscovie, Tartarie, et Perse*. Paris 1639.
- /Otter, J. *Voyage en Turquie et en Perse*. 2 Vols, 1748.
- /Ouseley, W. *Travels in Various Countries of the East*. 3 Vols, 1819.
-
- /Pearson, J. D., *Index Islamicus*, Cambridge, 1958.
- /Perier, J. *Vie d'al-Hadjdjadj ibn yousof* 1904.
- /Polak, J. E. *Persien, das Land und seine Bewohner*. 2 Bde, Leipzig 1865.
- */Pope, A. U. A. *Survey of Persian Art*. London-New York 1928-36.
- /Porter, R. Ker. *Travels in Georgia, Persia, Armenia*. 2 Vols, 1821-2.
- /Prawdin, M. *The Mongol Empire*, London 1953.
-
- /Rabino, H. L. *Coins, Medals, and seals of the Shahs of Iran*. London 1945.
- /Rabino, H. L. L. *Histoire du Mazandaran* (. J. A.) 1943-5.
- */Rieu, Ch. *Catalogue of Persian Manuscripts in B.M.* London 1881-3.
- */Rieu, Ch. *Catalogue of Turkish Manuscripts in B. M.* London 1888.
- /Roemer *Die Babi-Behais*, Potsdam 1912.
- /Roemer *Der Niedergang Irans nach dem Tode Ismails des Grausamen* 1939.
- /Roemer *Die Safawiden, ein orient. Bundesgenosse des Abendlands*. (Saeculum) 1953.
- /Roemer *Ueber Urkunden zur Geschichte Aegyptens und Persiens in Islamischer Zeit* (ZDMG) 1957.
- /Rogers *Bey Catalogue of a collection of Moham-
medan Coins*, London 1883.
- /Rosenkranz, G. *Die Bahai*. Stuttgart 1949.
- /Ross, E. D. *The Early years of Sháh Ismail* (JRAS), 1896.
- /ROSS, E, D. *Sir Anthony Sherley, his persian
adventure*, London 1933.
- /Rothstein, G. *Die Dynastie der Lahmiden*. Berlin, 1899.
- /Ryckmans, G. *Les religions arabes préislamiques*. Louvain 1951.
-
- /Sachau, E. *Ein Verzeichniss Muhammedanischer
Dynastien*. 1923.
- /Sadighi, Gh. *Les mouvements religieux au II et
III siecle de l'Hegire*. Paris 1938.
- /Sanson *Estat present du royaume de Perse*. Paris 1694.
- /Sanders, J. H. *Tamerlane*. London 1936.
- /Sarwar, Gh. *History of shah Isma'il, Aligarh* 1939
- /Sayli, Aydin. *Ulug Beg ve Sememerhand-deki ilim
Faaliyeti Hakkinda Gıyasüddin Ankara* 1960
- /Schildtberger, H. *Reisen nach Asien und Africa*,
Muenchen 1859.
- /Schwarz, P. *Iran im Mittelalter, nach den arabi-
schen Geographen*. 9 Bde Leipzig 1926-36.
- /Sebeôs. *Histoire d'Heraclius*. Paris 1904.
- /Shafi' M. *Fresh light on the sultan Mahmud*.
(Islamic culture) 1938.
- /Shuster, W. M. *The Strangling of Persia*. New
york 1920.
- /Skrine, F. *Expansion of Russia 1815-1900* Cam-
bridge 1903.
- */Spuler, B. *Die Mongolen in Iran*. 2. Auflage,
Berlin 1955.
- */Spuler, B. *Geschichte der Islamischen Laender*. 3
Bde. Leiden 1952-9=
- */Spuler, B. *Muslim World*. Leiden 1960.
- */Spuler, B. *Iran in Früh-Islamischer Zeit*. Wiesbaden
1952.
- /Spuler, B. *Les Mongols dans l'histoire*. Paris 1961.
- */Spuler-Forrer. *Der vordere Orient in Islamischer
Zeit*. Bern 1954.
- */Storey *Persian Literature*. London 1935, 36, 53.
- /Sykes. P. M. *A History of Persia*. 3 rd ed. London
1930.
- /Sykes. P. M. *Ten Thousand miles in Persia* 1902.

/Tectander Reise nach Persien. Richenberg 1889.
/Tiesenhausen Monnaies des khalifes orientaux. St
Petersb., 1873.
/Thevenot, J. Voyage de Thevenot en Europe, Asie,
et Afrique. 5 vols, Amsterdam 1727.
/Tor Andrae Les origines de l'Islam. Paris 1955.
/Tor Andrae Mohammed. London 1956.
/Turan, O. Le droit terrien sous les seldjoucides de
Turquie. (R E I), 1948.
/Turan, O. Les Seldjoucides et leurs sujets non-
musulmans (Studia Islamica) 1. 1954.
/Tritton, A. S. The Caliphs and their non-Muslim
subjects. Oxford 1930.
/Tritton, A. S. Materials on Muslim education in
the Middle Ages. London 1957.

/Valle, Pietro della. Fameux voyage de—. 4 Vols,
Paris 1664.
/Van Vloten Recherches sur la domination arabe.
Amsterdam 1894.
/Von Kremer Kulturgeschichte des Orients unter
den Chalifen 2 Bde Vienna 1875-7.

/Walker, J The Coinage of the Second Saffarid
Dynasty in Sistan. New York 1936.
/Watson, R. G. History of Persia. London 1866.
/Watt, M. Muhammad at Mecca. Oxford 1953.
/Watt, M. Muhammad at Medina. Oxford 1956.
/Weil, G Geschichte der Chalifen. 3 Bde. Man-
nheim 1848-51.
/Wellhausen, J. Das Arabische Reich und sein
Sturz. Berlin 1902=

/Wellhausen, J. The Arab Kingdom and Fall. Cal-
cutta 1927.
/Wellhausen J. Reste arabischen Heidentums. 2.
Auflage Berlin 1897.
/Wellhausen, J. Skizzen und Vorarbeiten. Heft, 6
Berlin 1899.
/Wilber, D. N., Iran: Past and present, Princeton
1958.
*/Wilson, A. T. A Bibliography of Persia. Oxford
1930.
/Wilson, A. T., The Persian Gulf, Oxford 1928.
/Wilson, A. T., South West Persia, London 1941.
/Wüstenfeld, F. Die Geschichtschreiber der Araber
und ihre Werke. Gottingen 1882.
/Wüstenfeld, F. Register zu den genealogischen
Tabellen der arabischen Stämme und Familien.
Gottingen 1853.

/Yate, C. E., Khurasan and Sistan, Edinburgh —
London, 1900.

/Zambaur Manuel de Généalogie et de chronologie
pour l'histoire de l'Islam. Hanovre 1955.
/Zeki Velidi Togan Mogollar devrinde Anadolu,
nun iktisadi vaziyeti 1931.
/Zeki Velidi, T. Tarihde usul. Istanbul 1950.
/Zeno, Caterino A Narrative of Italian travels in
Persia. Hak. Soc., 1873.
/Zhukovskiy, V. A Nedauniye Kazni babidov. 1888.
/Zhukovskiy, V. A. Rossiyskiy imperatorskiy Kon-
sul F. A Bakulin. 1927.





www.KetabFarsi.com

زمان زردشت

از: ذبیح بهروز

در امور کلی و جزئی جهان و جهانیان به وجود آمده در اصل در یک قالب دوازده هزار سالی و شش دوره ۱۵۰۸ سالی فرسی مربوط بهم ریخته شده است.

آن دوره‌ها و هزاره‌ها و سال خورشیدی ثابت طوری بهم زنجیر شده اند که اگر موضع نجومی یک روز یا یک سال در این مدت طولانی معلوم شود وضع هر دو نسبت بهم و نسبت به سال خورشیدی معلوم خواهد شد.

علت این که فقط شش دوره ۱۵۰۸ سالی فرسی را با هزاره‌های دوازده گانه و سال خورشیدی وفق داده اند این است که فقط در یک سورد وقت تحویل در اول فروردین فرسی وقت طلوع مرئی مرکز قرص خورشید به افق نیمروز می‌باشد. در دوره‌های دیگر وقت تحویل کمی اختلاف پیدا می‌کند.

این بود خلاصه آنچه پیش از رصد عصر زردشت در دست داریم.

زردشت شب دوشنبه پنجم دلو مطابق ششم ماه اول هزاره دهم و بیست و دوم ماه ربیع الاول ۲ در سال ۳۲۵۸ تاریخ پیشدادی ۱۷۶۷ سال بیش از تاریخ میلادی از مادر متولد شده.

زردشت در سن چهل و سه سالگی شالوده رصد جدیدی را ریخت و تقویمها و تاریخ‌های پیش از خود را تصحیح و کبیسه نمود و چند دوره نجومی برای مقاصد گوناگونی وضع کرد.

در این سال رصد است که نقطه اعتدال پس از تقریباً ۲۵۸ قرن از ثور با حرکت قهقرائی به حمل انتقال پیدا میکند.

چون مدارک پراکنده شرقی و غربی دوره زندگی زردشت از میلاد و هجرت و رصد و رحلت با روز هفته و ماه و سال فرسی و خورشیدی و قمری و دوره‌های نجومی و هزاره‌ها و سیر و انتقال نقطه اعتدال و حوادث مهم و مشهور تاریخی ارتباط دارد لهذا لازم است که پیش از داخل شدن در اصل موضوع راجع به قسمتی از دستگاه کرونولوژی باستانی ایران و رصد خانه نیمروز و تقویم‌های اساسی این دستگاه شرح مختصر و جامعی بدهیم.

در سباحت علم نجوم و کرونولوژی اگر صدها کتاب و مدرک از بزرگترین ریاضی دانها و سنجمان و سورخان و دانشمندان در دست باشد ولی با حساب و رصد های قدیم و جدید که باهم اختلافی ندارند مطابقت نکند ارزشی نخواهد داشت. پس در این صورت معلوم است که کم کردن یا اضافه کردن ارقام مخصوصی بر سالهای یک تاریخی که بر اساس رصدهای دقیق گذاشته شده چندان به صرفه جعل کننده نیست بلکه بعد از روشن شدن حساب می‌توان به جهات ضعف جعل کننده و همچنین عصری که یک جعلی از جعلها در آن صورت گرفته پی برد.

روش علمی و فنی برای تعیین عصر زردشت این است که اول به دستگاه کرونولوژی باستانی ایران آشنائی پیدا کنیم و بعد روایات پراکنده و متناقض را بررسی و تصحیح نمائیم.

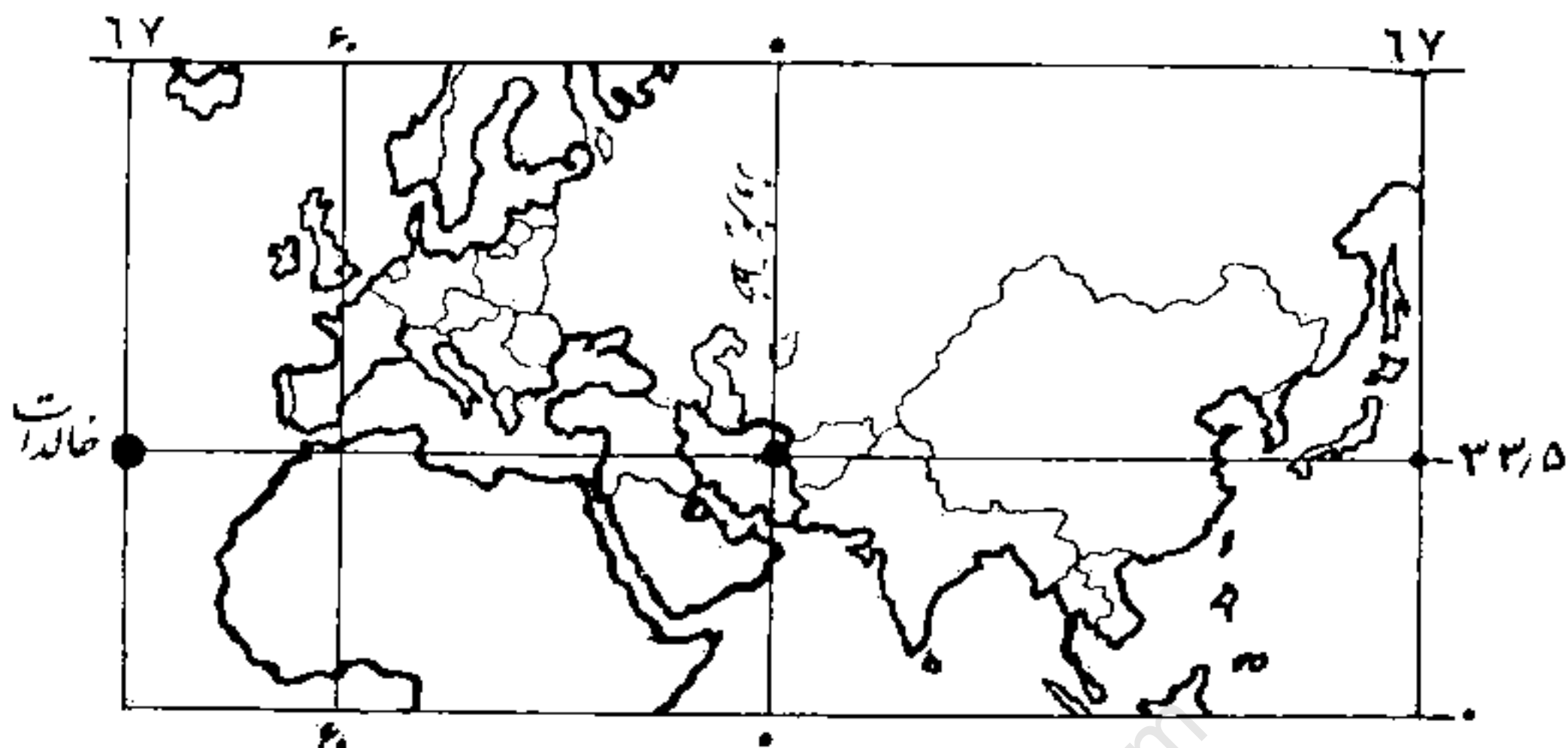
دستگاه سالماری یا کرونولوژی ایران

علم نجوم و دستگاه کرونولوژی ایران باستان که در نتیجه اعتقاد پیشینیان به تقدیس کواکب و تأثیر اوضاع آنها

- ۱ - اصطلاح کرونولوژی از اصطلاحات جدید چهار قرن گذشته است ولی سالماری از اصطلاحات قدیمی ایرانی می‌باشد.
- ۲ - در توقیعات تقویمها ولادت زردشت را بیستم ربیع الاول داده‌اند ولی بنا بر حسابهای قدیم روز دوشنبه پنجم دلو و ششم فروردین فرسی مطابق بیست و دوم ربیع الاول می‌باشد.

رصد خانه نیمروز

دایره نیمروز یا نصف النهار رصد های قدیم از موضع نیمروز در استان سیستان می گذشته و تمام حسابهای دستگاه کرونولوژی ایران مربوط به این نصف النهار باستانی جهانی می باشد.



چه اندازه اطلاع از ریاضی و نجوم و جغرافی لازم داشته است، این اثر قدیمترین اثر علمی و فنی بشر است که اکنون در زیر توده‌هایی از خاک و شن پنهان شده است.

منجمان قدیم برای کسب اطلاع از سرزمین های دور دست و تعیین عرض و طول شهرها و ستارگان نگهبان هریک از آنها از راه خشکی و دریا به چهارسوی جهان سفر میکردند و هزینه این کارهای علمی و اکتشافی را اوقاف و یا دولتهای وقت می پرداختند.

وسائل سفر اکتشافی در چند هزار سال پیش اسب و شتر و کشتی بادی بود و پیشرفتهایی که تا اواخر قرن نوزدهم میلادی در جغرافی و نقشه برداری شده همه با این وسائل باستانی سفر انجام گرفته است.

تقویم فرسی * باستانی

قدیمی ترین تقویم دستگاه کرونولوژی ایران تقویم فرسی (دورگرد) است که آن را تقویم دینی و یزدگردی هم گفته اند.

سالهای این تقویم ۳۶۵ روزی است و چون در حدود ۶ ساعت از سال خورشیدی ثابت کوتاها تر می باشد روزهای آن

* فرسی جمع فارس در عربی نیست زیرا که در آن زبان یاء نسبت به جمع نمی چسبید. این اصطلاح چنانکه از ترکیب خود کلمه معلوم است اصطلاحی قدیمی است.

طول این رصد خانه تقریباً ۶ درجه شرقی گرینویچ و عرض آن تقریباً ۳۳/۵ درجه شمالی است.

علت این که عرض این ناحیه را ۳۳/۵ درجه گرفته اند این است که تا عرض ۶۷ درجه شمالی تقریباً اقلیم های هفتگانه دارای روز و شب هستند ولی در نواحی بالا تر از ۶۷ درجه تا ۹ درجه شمالی فقط یک روز و یک شب در مدت سال وجود دارد و لهذا منجمان قدیم آن قسمت از کره زمین را به حساب آبادانی نیاورده اند.

استیاز این نقطه چنان که نوشته اند این است که هر وقت مرکز قرص خورشید به محاذات نصف النهار رصدخانه برسد و نیمه روز گردد تمام دنیای قدیم (آسیا، اروپا، آفریقا) روز است یا بعد از ظهر محلی یا پیش از ظهر محلی. در دنیای قدیم هیچ موضع دیگری نمی توانسته چنین استیازی را از نظر رصد واحکام نجوم و جغرافی در برداشته باشد.

همچنین قابل تذکر است که مبدأ و مأخذ جهات اصلی چهارگانه نزد منجمان قدیم همان دو دایره و همی سابق الذکر بوده که به مرکز رصدخانه مرور سیکرده.

لازم به شرح نیست که پیدا کردن چنین موضع متناسبی برای یک رصد خانه جهانی در چند هزار سال پیش

در مدت ۱۵۰۷ سال خورشیدی در فصول سال سیر می کند و به همین علت است که آن را فرسی یا دوره گرد ناسیده اند.

۱۵۰۸ سال فرسی با اختلاف بسیار ناچیزی معادل ۱۵۰۷ سال خورشیدی است.

اولین روز اولین دوره ۱۵۰۸ سالی فرسی در سالی است که در آن وقت تحویل هنگام طلوع سرئی مرکز آفتاب به افق نیمروز اتفاق افتاده است.

آخرین دوره که دوره ششم است در سارس ۱۰۰۴ میلادی به پایان رسیده.

بعد از دوره اول مبدأ دوره های دیگر درست در هنگام طلوع مرکز سرئی آفتاب به افق نیمروز واقع نمی شود.

میزان متوسط این اختلاف طوری ثابت است که می توان از روی آن شماره دوره ها را به دست آورد.

در سال ۱۷۶۷ پیش از میلاد روز چهارشنبه اول فروردین فرسی اول هزاره دهم است پس در این صورت روز

شنبه سی ام اسفند ماه یزدگردی مطابق هفدهم ژانویه سال ۱۲۳۲ میلادی و بیست و دوم ربیع الاول ۶۲۹ هجری هزاره

دوازدهم به پایان میرسد.

سال ۱۱۷۰۰ هزاره ها مطابق سال ۲۷۱ تاریخ مجوسی و ۹۳۱ میلادی و ۳۱۹ هجری است.

مبدأ تاریخ مجوسی سال ۶۶۰ میلادی می باشد. در این سال رصد سهمی برای تعیین طول سال مجوسی اجرا شده است.

سال مجوسی یا سجست طولانی ترین سالهای دستگاه کرونولوژی ایران است و این سال را در اصطلاح جدید اروپائی آنومالیستیک می گویند. منجمان ایرانی طول این سال را از چند

راه پیدا می کرده اند.

همچنین اول دوره های ششگانه ۲۷۶ سال پیش از انتهای هزاره سوم است.

یکی از تاریخهایی که از اول دوره سوم ۱۵۰۸ سالی شروع می شود و در چند مورد مهم به کار رفته تاریخ پیشنهادی است. راجع به این تاریخ بعد از این تذکری داده خواهد شد.

باری ارتباط سالهای فرسی با هزاره ها و دوره های ششگانه طوری است که اگر موضع نجومی یک روز از سالهای

فرسی نسبت به یکی از تاریخهای مشهور معلوم باشد می توان سراسر حساب هزاره ها و دوره ها را روشن کرد.

تقویم فرسی باستانی را زردشتیان و دهقانان تا کنون

به کار می برند و در تقویمهای سالانه معمولی ستون مخصوصی دارد و هیچگونه تغییری در نظم قدیمی آن رخ نداده است.

تقویم بهیژکی مثل تقویم فرسی تقویمی دینی است. مبدأ این تقویم چهارشنبه نوزد سال موش و سال

رصد زردشت است. این مبدأ پس از چند کیسه منظم به دست آمده تا این که ترتیب نمازها و جشنها مشوش نشود و بعلاوه

با هزاره ها و دوره های قبل و بعد کاملاً مربوط باشد.

اساس تقویم بهیژکی دوره ۱۴۴۰ سالی می باشد و این دوره دوازده نوبه ۱۲ سالی برای کیسه دارد.

برای اینکه نمازها و جشنهای مذهبی تقریباً در فصول ثابت سال واقع شود در آخر هر نوبه ۱۲ سالی فرسی یک ماه سی روزی اضافه می کردند.

دوره اول بهیژکی در سال ۲۸۵ پیش از تاریخ میلادی به پایان میرسد.

کیسه هفتم از دوره دوم در سال ۵۵۰ میلادی که سال ۲۰ پادشاهی انوشیروان باشد اجرا شده است.

۱۲ سال بعد از آن تاریخ یعنی در سال ۶۷۰ میلادی کیسه هشتم از دوره دوم نیز اجرا شده است.

این سال ۴ سال چهارم پادشاهی یزدگرد سوم ساسانی می باشد و در این سال کیسه اول فروردین فرسی در

پنجم حزیران بوده.

چون سراسر سال بهیژکی نسبت به سال خورشیدی ثابت پیشرفت منظمی دارد لهذا اگر روزی از روزهای تاریخ هجری

یاری را مطابق یک روز از بهیژکی داده باشند می توان از روی این همزمانی مبدأ بهیژکی و در نتیجه تاریخ رصد زردشت را بدست آورد.

تاریخهای بسیاری بعد از ساسانیان با تاریخ بهیژکی و معادل آن از تاریخهای دیگر داده شده که برای روشن

شدن حساب این تقویم اهمیت دارد.

تقویم شمسی قمری نوزدی

ظهر سه شنبه اول سال موش ۶۲۹۹۶۲ روز پیش از شنبه اول تاریخ میلادی نقطه اعتدال پس از تقریباً ۲۵۸

قرن با حرکت قهقرائی بار دیگر از برج ثور به حمل انتقال پیدا میکنند. در این لحظه انتقال و تحویل طالع این سال موش

به افق نیمروز سرطان و قمر در ثور بوده است.

همچنین این سه شنبه اول شهر رمضان و مبدأ حساب سالهای قمری و دوره کبیسه سی سالی و دوره ۲۲۸ سالی و نوبه های ۱۹ سالی قمری شمسی می باشد.

کسر سال خورشیدی از زمانهای بسیار قدیم نزد بنجمان ایران تقریباً ۲۴۲۲/ روز است. این مقدار را در قدیم از چند راه پیدا می کرده اند و ما در اینجا فقط دوره ساده آن را تذکر می دهیم.

۱ - با تقسیم ۳۶۵ روز بر ۱۵۰۷ سال خورشیدی.
۲ - با تقسیم ۶۸۳ روز بر ۲۸۲۰ سال خورشیدی.
سالهای کبیسه دوره ۳۰ سال قمری ایرانی که از سال رصد زردشت شروع می شود از قرار ذیل است :

| | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ۲ | ۵ | ۸ | ۱۱ | ۱۳ | ۱۶ | ۱۹ | ۲۱ |
| ۲۴ | ۲۷ | ۳۰ | | | | | |

سالهای کبیسه هجری قمری در دوره سی سال از قرار ذیل است :

| | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ۲ | ۵ | ۷ | ۱۰ | ۱۳ | ۱۶ | ۱۸ | ۲۱ |
| ۲۴ | ۲۶ | ۲۹ | | | | | |

سالهای کبیسه دوره سی سال قمری تاریخ هجری با حساب مطابقت نمی کند. و بهمین علت است که سال ۲۹ بجای سال ۳۰ کبیسه شده است.

این اشتباه از اینجا پیدا شده که سال اول تاریخ هجری را که با حساب قدیم سال کبیسه بوده به غلط مبدأ کبیسه دوره ۳۰ سال قمری قرار داده اند.

خلاصه با در نظر گرفتن معلومات فوق یعنی طول سال خورشیدی و سالهای کبیسه دوره ۳۰ سال قمری می توان با محاسبه معمولی تقویم شمسی قمری دقیق هر سالی را به افق نیمروز از سال هوش ۱۷۲۵ پیش از میلاد تا هر تاریخی را که مطلوب باشد استخراج نمود و با رصدهای جدید تطبیق کرد.

قابل ملاحظه است که بنا بر روایتی در شب جمعه اول حمل سال ۴۲۵ میلادی که سال جلوس یزدگرد اول ساسانی است نقطه اعتدال به صفر درجه حمل رسیده بود و در این صورت ملاحظه می شود که مدت سیر نقطه اعتدال در برج حمل بنا بر رصدهای قدیم ۲۱۵ سال بوده است.

با وجودیکه در حدود ۱۶ قرن است که نقطه اعتدال در برج حوت سیر میکند این سنت قدیمی تحویل به حمل را بنجمان در تقویمها حفظ کرده اند و این خود یکی از مدارک سهم دستگاه کرونولوژی قدیم ایران می باشد.

تقویمهای شمسی قمری نوروزی از نظر احکام نجوم ودقت در حسابها و تنوع احتیاج به چند قسم ماه برای سالهای خورشیدی مختلف و دو قسم ماه برای سالهای قمری دارند که همه آنها را در کتب نجوم ضبط کرده اند.

برای اینکه احتیاجی به ضرب و تقسیمهای طولانی برای استخراج تقویمهای شمسی قمری پیدا نشود دو دوره نجومی از ظهر سه شنبه اول حمل که مبدأ حسابهای شمسی و قمری است وضع کرده اند.

اول - دوره ۲۸۲۰ سال خورشیدی :

این دوره بیست و یک نوبه ۱۲۸ سالی و یک نوبه ۱۳۲ سالی دارد

دوم - یک دوره ۲۸۲۰ سالی قمری.

۲۸۲۰ ماه قمری معادل ۲۲۸ سال خورشیدی با اختلاف تقریباً یک روز است

۲۲۸ سال خورشیدی دوازده نوبه ۱۹ سالی دارد.

با در نظر گرفتن دوره ها و نوبه های شمسی قمری می توان از روی جدولهای مخصوص روز نوروز را در هفته و ماه قمری باسانی بدست آورد و بعد تقویم شمسی قمری سال مطلوب را نوشت.

قابل توجه است که نوروز سالهای خورشیدی ثابت را پیش از عصر رصد خیام نوروز سلکانی و سلوکی و ملکی و سلطانی می گفتند که بایستی ترجمه اصطلاح باستانی شهر یاری باشد. نوروز فرسی و نوروز بهیژکی هم دو نوروز دیگر است که هر یک با صفت مخصوص خود از نوروز سلطانی تمیز داده می شده اند.

در دستگاه کرونولوژی ایران برای این تقویم دو قسم روز داشته اند یکی روز خورشیدی و دیگری روز قمری.

مبدأ روز خورشیدی ظهر است و تا سال ۱۹۲۵ در اروپا هم مبدأ روز مثل قدیم در ایران ظهر بوده ولی بعد از آن تاریخ مبدأ روز را تغییر داده اند.

مبدأ روز قمری نیمه شب است و به همین جهت از قدیم آن را شام پت یعنی نیمه شب می گفتند. این اصطلاح قدیمی بعدها در فارسی بصورت شنبه و شنبه درآمده است.

تقویم نوسردی شمسی قمری

مبدأ این تقویم مثل تقویم شمسی قمری نوروزی ظهر سه شنبه اول سال موش و اول حمل حقیقی و اول رمضان، ۱۷۲۵ سال پیش از تاریخ سیلادی می باشد.

در این تقویم باستانی سال چهارم را کبیسه می گیرند و چون طول سال از میزان واقعی آن کمی بیشتر گرفته شده در هر ۱۲۸۲ سال یک روز با تقویم خورشیدی ثابت اختلاف پیدا میکند.

اساس این تقویم یک دوره ۱۹۳۲ سالی است.

۱۹۳۲ سال حاصل ضرب ۷ در ۱۲ در ۲۳ می باشد و لهذا معلوم است که در وضع این دوره روزهای هفته و نام سال در دوره دوازده سالی حیوانی و همچنین میزان سیرقهقرائی یک روز معین از ماههای قمری در هر ۸۴ سال در نظر گرفته شده است.

ظاهراً وضع این تقویم در دستگاه کرونولوژی ایران بیشتر از نظر احکام نجوم و پیشگوئیهای رمزی بوده است.

مثلاً اگر می گفتند که حادثه ای در سال اسب که اول نوسرد سه شنبه بیست و یکم ماه قمری می باشد پیش می آید برای اهل فن آسان بود که تعیین کنند این حادثه در سال ۱۰۱۵ تاریخ رصد زردشت (۷۱۱ پیش از سیلاد) واقع خواهد شد.

آثار مهمی از تقویم نوسردی در دستگاه کرونولوژی ایران دیده می شود

از مهمترین این آثار تقویمهای نوسردی شمسی قمری است که در اوائل قرن بیستم سیلادی در مغرب سرزمین چین پیدا شده.

چند تقویم از این تقویمها را مجله انجمن پادشاهی آسیائی انگلستان در سال ۱۹۴۵ سیلادی چاپ کرده بی آنکه تاریخ آنها را داده باشد.

تاریخ این تقویمها از هشت تا یازده قرن پیش از سیلاد است.

تاریخ واقعی سیلاد زردشت

تاریخ عصر زردشت را از سیلاد و هجرت و رصد و رحلت می توان از چندین راه بدست آورد ولی ما برای اختصار

در ذیل فقط به ذکر دوره از ساده ترین آنها برای پیدا کردن تاریخ سیلاد واقعی اکتفا می کنیم.

راه اول

یکی از تاریخهایی که برای سیلاد زردشت داده شده سال ۳۲۵۸ است این تاریخ، تاریخ پیشدادی است و مبدأ آن صبح جمعه اول بهار و اول فروردین فرسی، سال موش ۵۰۲۵ سال پیش از تاریخ سیلادی می باشد.

این روز اول دوره سوم از دوره های ششگانه است که آخرین آنها در مارس سال ۱۰۰۴ سیلادی به پایان میرسد و در این سال هم اول فروردین فرسی در اول بهار افتاده است.

در سال مبدأ تاریخ پیشدادی ساعت تحویل کمی پیش از طلوع آفتاب به افق نیمروزی باشد. در پایان ۳۲۵۸ سال خورشیدی تحویل شنبه و روز آخر سال خورشیدی است و نیز این روز سی ام اردیبهشت فرسی می باشد.

روز ششم فروردین فرسی در این سال دوشنبه و ۵۵ روز پیش از یکشنبه نوروز و ۱۷۶۷ سال پیش از تاریخ سیلادی است.

زردشت در سالی که شاه گشتاسب به تخت نشسته زائیده شده است. دقیقی در شاهنامه تاریخ جلوس گشتاسب را با این بیت داده است:

همی تافتی بر جهان یکسره ز اردیبهشت آفتاب از بره
اگر هیچ یک از معلومات دیگر مربوط به تاریخ ولادت زردشت مثل روز دوشنبه و ماه ربیع الاول و غیره در نظر گرفته نشود بازی توان از روی این بیت دقیقی تاریخ ولادت زردشت را پیدا کرد.

بنا بر این بیت دو تاریخ برای سیلاد زردشت پیدا می شود. یکی ۲۶۰ پیش از تاریخ سیلادی و دیگری ۱۷۶۷ سال پیش از تاریخ سیلادی. معلوم است که سال ۲۶۰ پیش از سیلاد با عصر زردشت مطابقت نمی کند.

راه دوم

در هزاره هفتم دوران عالم که هزاره جم و هزاره میزان است در ایران طوفان برف ویران کننده ای آمده و مبدأ تاریخ مهمی شده است.

مبدأ تاریخ طوفان پنجشنبه سیزدهم ماه اردیبهشت فرسی ۴۴۸۱ سال خورشیدی پیش از تاریخ سیلادی می باشد.

همچنین در برخی از روایات شماره روزها را از روز ولادت زردشت تا روز سه شنبه فروردین فرسی سال ۷۴۷ پیش از تاریخ میلادی داده اند.

از مبدأ تاریخ طوفان تا روز سه شنبه اول فروردین فرسی سال ۷۴۷ پیش از میلاد ۳۷۳۰ سال فرسی و ده ماه و ۲۲ روز است.

ولادت زردشت ۲۷۱۰ سال فرسی و شش روز بعد از مبدأ تاریخ طوفان است.

برای سهولت ۲۷۱۰ سال فرسی را به سالهای خورشیدی تبدیل می‌کنیم ۲۷۱۴ سال می‌شود. در این صورت

$$۴۴۸۱ - ۲۷۱۴ = ۱۷۶۷$$

از این قرار سال ۱۷۶۷ پیش از میلاد تاریخ حقیقی ولادت زردشت است که با حساب و رصد کاملاً مطابقت دارد.

دوره های تاریخ سازی

یکی از تاریخ‌هایی که در مدارك شرقی برای میلاد زردشت داده اند سال ۳۸۸ پیش از تاریخ میلادی است.

در این مورد ۱۳۷۹ سال فرسی از سالهای ولادت زردشت کم کرده‌اند علت انتخاب این سالها برای تقلب این است که اگر ۱۳۷۹ سال فرسی را از سالهای یک تاریخ کم کنیم در روز هفته و ماه سال فرسی تغییری پیدا نمی‌شود. چنان که ملاحظه شد ولادت زردشت ۱۷۶۷ سال پیش از تاریخ میلادی است و قتیکه ۱۳۷۹ سال از آن سالها کم کنیم تقریباً ۳۸۸ باقی می‌ماند.

به روایتی سال بعثت حضرت رسول (ص) ۶۱۲ میلادی است. در صورتیکه ولادت زردشت در ۳۸۸ پیش از میلاد باشد بعثت در سال هزاره زردشت واقع می‌شود و قابل توجه است.

تاریخ یزدگردی اصلی از سه شنبه اول فروردین فرسی سال ۷۴۷ پیش از میلاد شروع می‌شود. و قتیکه مبدأ این تاریخ را ۱۳۷۹ سال پائین تر بیاوریم یک تاریخ یزدگردی جعلی خود بخود در سال ۶۳۲ میلادی پیدا می‌شود.

در سال ۶۳۲ میلادی پادشاهی به نام یزدگرد بر تخت ساسانیان نبوده است.

یزدگرد سوم ساسانی در سال ۶۷۲ میلادی مطابق سال ۹۴۳ مهربی اشکانی جلوس کرده و کیبسه هشتم از دوره دوم ۱۴۴۰ سالی بهیژکی در سال چهارم جلوس او اجرا شده و پس از چهارده سال پادشاهی در ۶۸۵ میلادی مرده است.*

زردشت ۷۷ سال زندگی کرده و اگر میلاد او در ۳۸۸ پیش از میلاد گذاشته شود سال وفات او ۳۱۱ پیش از میلاد می‌شود.

عدد ۳۱۱ که در اینجا خود بخود پیدا شده قابل توجه می‌باشد زیرا که مبدأ تاریخ جعلی اسکندری ۳۱۱ سال پیش از تاریخ میلادی توهم شده است.

بنا بر آنچه گذشت معلوم است که روز و ماه ولادت زردشت چندان شهرت داشته که تاریخ سازان در قرن سوم هجری سجبور شده‌اند که آنها را در حساب منظور نمایند.

روایت از قول جاماسب حکیم

چنانکه سابقاً تذکر داده شد ۲۷۱۰ سال فرسی و شش روز بعد از تاریخ طوفان زردشت از مادر متولد شده.

اگر سالهای فرسی فوق را به سال خورشیدی تحویل کنیم ولادت زردشت ۲۷۱۴ سال خورشیدی بعد از طوفان می‌باشد.

روایتی از قول جاماسب حکیم نقل شده که ولادت زردشت در سال ۱۳۰۰ تاریخ طوفان در ماه شباط (فوریه) بوده.

در این روایت ملاحظه می‌شود که ۱۴۱۴ سال خورشیدی از سال ولادت زردشت نسبت به مبدأ تاریخ طوفان کم شده است.

علت اینکه تاریخ سازان این سالها را برای تقلب انتخاب کرده‌اند این است که اگر از سالهای خورشیدی یک تاریخی ۱۴۱۴ سال خورشیدی کم کنیم تغییری در روز هفته و ماه سال پیدا نمی‌شود.

* چنانکه به غلط شهرت دارد یزدگرد در سال ۶۳۲ میلادی به تخت نشسته و در سال ۶۵۲ بدست آسیابانی کشته شده است. بنابراین روایات معتبر دیگری، ۹۱ سال در تاریخ ساسانیان اختلاف وجود دارد. این اختلاف را تواریخ چین تأیید می‌کند زیرا که در سال ۷۴۳ میلادی سفرای ساسانیان به چین رسیده‌اند.

در این روایت هم ملاحظه می‌شود که تاریخ سازان ماه ولادت زردشت را از ناچاری به حساب آورده اند.

از دو روایت بالا که در آنها سال ولادت زردشت در حدود ۱۴ قرن از جای اصلی خود پائین تر کشانیده شده معلوم است که تقلب در قرن سوم هجری صورت گرفته و مقصود تاریخ سازان این بوده که سال بعثت را طوری در هزاره زردشت قرار دهند که روز هفته و ماه ولادت که شهرت داشته تغییری نکند.

قابل توجه است که با این تاریخ سازی که زمینه‌اش تاریخ طوفان جم بوده دو مبدأ دیگری برای تاریخ اسکندری و دیگری بنام تاریخ یزدگردی خود بخود پیدا شده است.

بعدها پس از نزدیک شدن دستگاه خلافت به کلیسا سال ۳۸۸ پیش از میلاد برای ولادت زردشت با عصر افلاطون و ارسطو دیگر درست در نمی‌آمده و لهذا ۲۵۸ سال بر ۳۸۸ اضافه کرده‌اند که در نتیجه سال ولادت زردشت در ۶۴۶ پیش از میلاد قرار گرفته است.

در این تاریخ دوسی هم تاریخ سازان مجبور شده‌اند که از عدد مشهور و معلوم ۲۵۸ که شرحش با تفصیل از گنجایش این مختصر بیرون است برای مغالطه استفاده کنند این عدد در چند جای سهم با عصر زردشت ارتباط دارد که مهم‌ترین آنها پایان دوره دوم تاریخ طوفان جم است.

در سال ۲۵۸ تاریخ رصد زردشت دوره دوم تاریخ طوفان به نقطه اصلی نجومی خود که نود روز پیش از اول بهار باشد برسیگردد و مبدأ تاریخ دقیق جدیدی سیگردد که حسابهای سهم بسیاری در شرق و غرب مربوط بان مبدأ جدید می‌شود.

آثار الباقیه

در یک روایت در آثار الباقیه سال ۳۱۹ هجری مطابق ۹۳۱ میلادی را که سال رصد سهمی است سال ۱۰۰۰ ولادت زردشت داده است.

در این صورت ولادت زردشت ۵۷۰ سال پیش از تاریخ میلادی واقع می‌شود و با روایات دیگر تناقض دارد.

قانون مسعودی

در قانون مسعودی ولادت زردشت را ۱۲۱۸ سال پیش از تاریخ یزدگردی معمولی داده است.

چون تاریخ سازان تاریخ را مربوط به تاریخ یزدگردی کرده و در زمان یزدگرد کبیسه هشتم از دوره دوم ۱۴۴۰ سالی اجرا شده سالهای ۸ کبیسه ۱۲۰ سالی را که عبارت از ۹۶۰ سال باشد بر عدد مشهور و معلوم ۲۵۸ اضافه کرده ۱۲۱۸ سال بدست آمده است.

بنا بر این روایت جعلی ولادت زردشت در سال ۵۸۶ میلادی واقع می‌شود.

در اینجا هم ملاحظه می‌شود که تاریخ ساز ناچار شده از شهرت کبیسه هشتم در زمان یزدگرد سوم و عدد ۲۵۸ که مربوط به عصر زردشت است در این جعل استفاده کند.

روایات کلاسیک

در روایات کلاسیک اختلاف زیادی در عصر زردشت دیده می‌شود فقط یکی از این روایات است که حدود عصر زردشت در آن درست داده شده.

سویداس مورخ بیزانسی عصر زردشت را ۵۰۰ سال پیش از جنگهای ترواسی گذارد. این جنگها در قرن سیزدهم پیش از میلاد اتفاق افتاده و لهذا عصر زردشت در قرن هجدهم پیش از میلاد واقع می‌شود که با حساب و رصد و روایات شرقی مطابق است.

مرحوم پرفسور ادوارد براون در جلد اول تاریخ ادبی ایران اولین تاریخی را که برای عصر زردشت داده همان هجده قرن پیش از میلاد است.

ارقام بزرگ دیگر که در روایات کلاسیک آمده همه اغراق آمیز است و تاریخ تمدن بشری و نیز پیشرفت تدریجی علم نجوم در ایران چنین قدمتی را برای عصر زردشت نمی‌تواند بخود بپذیرد.

در قدیم مرسوم بوده که تاریخ بزرگان را برای دقت در تاریخ گذاری با ساه و روز بدهند. در چند مورد تاریخ ولادت زردشت و تاریخ طوفان جم را نسبت به تاریخ معلوم دیگر با روز و ساه داده‌اند.

بنظر ما همه روایات کلاسیک که در آنها ارقام بزرگ آمده بایستی قبل از شوش شدن بصورت ذیل باشد :

« زردشت در هزاره ششم آدم (کیومرث) شش هزار ماه که عبارت از پانصد سال است پیش از جنگهای تروا سی زیسته » .

در خاتمه تذکر ذیل را لازم میدانم

بسیاری از دانشمندان غرب که در ضمن تحقیق نتوانسته اند روایات شوش منسوب به بیرونی را برای عصر زردشت قبول کنند سعی کرده اند عصر وی را چند قرن بالاتر ببرند . این تاریخهای جدیدی هم هر چند به عصر زردشت نزدیک تر است ولی اساس علمی ندارد .

چنانچه سابقاً تذکر داده ایم دوره زندگی زردشت بارضد و حسابهای دقیق بخوبی مربوط است و تا این محاسبات به رصدخانه ای رجوع نشود محال است که به نتیجه مطلوب رسید .

اولین بررسی علمی ساده این است که معلوم کنند در چه سالی نقطه اعتدال از ثور به حمل انتقال پیدا کرده .

در این سال که اول حمل فرض شده وقت تحویل به افق نیمروز ظهر و طالع سال سرطان و قمر در ثور و اول رمضان بوده است و دوره های سی سالی قمری و دوازده سالی حیوانی و نوبه های ۱۹ سالی قمری شمسی از این سبدا شروع می شود که ۱۷۲۵ سال پیش از تاریخ میلادی می باشد .

دعوی شده است که دوره های ۱۹ سالی قمری شمسی را در سال ۴۳۳ پیش از میلاد کشف کرده اند ، این سال مطابق سال ۱۲۹۳ تاریخ رصد زردشت و اول نوبه شصت و نهم از نوبه های نوزده سالی می باشد .

در آثار الباقیه هم سبدا این نوبه های قمری شمسی با سال رصد زردشت مطابقت دارد ولی اخیراً ملاحظه شد که در آن تغییری به غلط داده اند .



ثلاثه غساله

از: مجید یکتائی

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود

در نسخه‌ای از دیوان حافظ که نگارنده هجده سال پیش تصحیح نمود و انتشار یافت برخی ابیات شکل را در حاشیه تفسیر و توجیه کرده است ولی در معنی ثلاثه غساله با آنکه عقاید مختلفی را بیان داشته‌ام باختصار گزاشیده است.

در باره شان نزول این غزل چنانکه نوشته‌ام سلطان غیاث‌الدین اسیر یا پادشاه بنگاله^۱ حافظ را بهند دعوت میکند و حافظ با شوق و اشتیاقی که بدیدار شاه و درك مجلس سلطان داشت باین سفر تن درنداد.

این نکته شایان توجه است که پادشاهان هند چون پادشاه بنگاله و پادشاهان بهمنی دکن مانند شاه محمود که اشتهار حافظ را شنیده بودند خواهجه را بهند دعوت کرده‌اند پادشاه اخیر همان کس است که نوشته‌اند حافظ بقصد دیدار او تا کناره‌های خلیج و تنگه هرمز می‌رود و طوفان دریا او را از سفر بازسیدارد و در غزلی بمطلع زیر باین موضوع اشاره کرده است:

دسی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درجست
کلاهی دلکش است اما بترك سر نمی‌ارزد
بس آسان می نمود اول غم دریا بیوی سود
غلط کردم که یک طوفان بصد گوهر نمی‌ارزد
بطلب دیگر آنکه برخی نوشته‌اند که مطلع غزل
«ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود» را شاه سلطان غیاث‌الدین

که بفارسی شعر میسروده گفته و آنرا بوسیله پیکی با هدایایی به نزد حافظ فرستاده است که غزل را حافظ تمام کند و حافظ غزل را ساخته و چنانکه در این غزل اشاره کرده است در سلوک شعر طی زمان و مکان نموده و غزلی را که یکشب سروده با کاروانیان به بنگاله فرستاده است.

در معنی ثلاثه غساله تعبیرات بسیار است از جمله گفته‌اند که سرو و گل و لاله نام سه ساقی در مجلس بزم سلطان غیاث‌الدین بوده که هر یک جامی از شراب بوار دین داده و غساله نام مطربی در مجلس او بوده است بطوریکه روایت میکنند سلطان غیاث‌الدین پادشاه بنگاله را بیماری سخت عارض میشود تا آنجا که دست از جان می‌شوید در حال نزع سه کنیز از کنیزکان خویش را بنام سرو و گل و لاله بر می‌گذیند که غسالگی او کنند اما پس از آن بهبودی می‌یابد و از آن پس سه کنیز طرف لطف و محبت شاه واقع میشوند روزی در مجلس بزم شاه این مصراع را بر زبان می‌آورد «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود» اما از ساختن مصراع دیگر خود و شاعران دربار او عاجز می‌مانند تا آنکه سخن از قدرت و توانائی حافظ در نظم پیش می‌آید شاه مصراع را با پیکی بشیراز خدمت خواجه می‌فرستد حافظ هم بدون توجه به حالات سه کنیز مصراع دیگر و بقیه غزل را یکشبه ساخته و بخدمت سلطان غیاث‌الدین می‌فرستد
چنانچه عقیده داشته باشیم مطلع این غزل را سلطان غیاث‌الدین سروده باشد میتوان این تعبیر را پذیرفت اما اگر مصراع اول نیز از حافظ باشد و حافظ مجلس سلطان غیاث‌الدین را درك نکرده باشد قبول آن دشوار می‌نماید.

۱ - سلطان غیاث‌الدین بن اسکندر را مرحوم دکتر غنی سلطان غیاث‌الدین محمد بن سلطان عمادالدین احمد دانسته است و بعضی غیاث‌الدین پیرعلی کورت پادشاه هرات - ۷۷۲ هجری که بامر امیر تیمور کشته شد و برخی سلطان محمود شاه بهمن از پادشاهان بهمنی دکن دانسته‌اند ولی سلطان غیاث‌الدین بن اسکندر فرمانروا یا پادشاه بنگاله بوده است که در سال ۸۶۷ هجری بسطنت رسید و او را شبلی نعمان در شعرالمجم (جلد دوم) سلطان غیاث‌الدین بن سلطان سکندر فرمانروای بنگاله دانسته است.

بتعبیر دیگر: سنظور از سرو سرو قاست یار و منظور از گل کنایتی از فصل گل و لاله جام باده باشد که بدان هنگام روی سخن با ثلاثه غسله باشد.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله آب و خاک و آفتابست که پاک کننده و پرورنده سرو و گل و لاله است و چون شراب جان بخش باشد.

بتعبیر دیگر: سه جام باده بوده است که در هر مجلس بیایی به واردین می بخشیده اند و پس از آن دیگر اگر زیادتی طلب می شده خود باید بنوشد.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله - در نزد شراب خمر معمول بوده است که بعد الطعام علی التوالی برای شستن فضول طعام و اخلاط رذیه سه قدح باده میخورده اند^۱

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله سه جام شراب باشد که با غذا نوشند و در آن شفاء و تندرستی باشد جام اول عطش را فرو نشاند و دویم غذا را گوارا سازد و سوم نفس را بهجت و سرور بخشد و زیاده بر آن زیاده باشد^۲

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله زنگ هایی است که هنگام رقص در سه انگشت دست میکرده اند و هر یک با صدایی دربر-انگیختن شنوندگان اثر داشته است.

بتعبیر دیگر: سیخواران را رسم بوده است که هر روز با مداد سه جام شراب نوشند تا رفع خمار گردد.

بتعبیر دیگر: سه جام شراب بوده که یکی را با مداد نوشند که غسله باشد و دیگری نیمروز که اکاله گفته اند و سومی را شامگاه که خواب آور و نواسه یا نائمه گفته اند.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله سه جام صبحی بوده که آنرا غسله گفته اند چون غسل و تطهیر بعده کند و پیش از غذای پنجگانه نوشند که آنرا خمسه هاضمه نیز گفته اند و چون پس از غذای هفتگانه نوشند سبعه نائمه گفته اند.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله و خمسه اکاله و سبعه نواسه جاسهایی از شراب بوده که ثلاثه آن غم از دل زداید و خمسه آن مشهی و سبعه آن خواب آور باشد.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله سه ماه بهار باشد که در آن سه ماه باده نوشند چنانکه حافظ فرماید:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خورونه ماه پارسا میباش
یعنی با سه قدح باده «قدح پاشنه شتری». با این بحث بنوشیدن سه قدح باده منتهی میشود. «^۳ و محصول بیت: ای ساقی زمان مصاحبت سرو و گل و لاله است یعنی فصل بهار است پس این بحث یعنی این مصاحبت باید با ثلاثه غسل یعنی باده انجام گیرد^۴ حاصل آنکه ای ساقی بواسطه فرا رسیدن بهار و حدیث سرو و گل و لاله ثلاثه غسله را غنیمت دان.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله سه جام شراب باشد که بدان صبحی کنند چنانکه گفته اند:

نوشی چو ثلاثه غسله طبعت نکند هوس نواله

بتعبیر دیگر: سه جام شراب بوده که با غذا نوشند و در آن تند رستی و سلامت باشد چنانکه گفته اند:

شرب النبیذ علی الطعام ثلاثه فیها الشفاء و صحة الابدان
بتعبیر دیگر: سه جام شراب بوده که ثلاثی و سه حرفی است

که تطهیر کننده است این تعبیر را قدسی از مرشد خود داور^۵ شیخ مفید شیرازی که از شعرا بوده و در دیوان حافظ غور و مطالعه داشته نقل میکند که شبی خواجه حافظ را در خواب دیدم که در تالار حافظیه نشسته نزد او رفتم و معنی این شعر از او پرسیدم - خواجه گفت دیگران چه میگویند؟ چند معنی که می دانستم بیان داشتم فرمود هیچکدام مقصود من نبوده است بلکه مراد من از ثلاثه غسله لفظ ماء است که سه حرفی است و شوینده چیزهاست و چون بیدار شدم بیاد آمد تمام اشجار و گلها که می رویند بجهت آب است و آنها را بصورتها و رنگهای مختلف پدید می آورد و همچنین است ماء وجود که بواسطه او هر موجودی بجهت قابلیت آن بشکلی و صورتی بظهور می رسد^۶

بتعبیر دیگر: حدیث سرو گل و لاله مسبب است از نشاط و انبساطی که در خوردن ثلاثه غسله موجود می شود و ثلاثه غسله سه جامی است که بعد از ثلاثه نواسه و انبساطی

۱ - شرح سودی بر حافظ ترجمه ستار زاده جلد دوم ۲ - و قیل القدح الاول یکسر العطش و الثانی یمری الطعام و الثالث یفر النفس و ما زاد علی ذلك فضل (نقل از کتاب محاضرات راغب اصفهانی) ۳ - شرح سودی بر حافظ. روسردی جلد دوم دیده شود ۴ - شرح سودی بر حافظ جلد دوم ۵ - شیخ مفید شیرازی محمد بن عبدالتبی متخلص بداور مرشد قدسی بوده است و میرزا محمد داور پسر چهارم وصال شیرازی بوده که گاهی با هم اشتباه شده اند. ۶ - حاشیه حافظ قدسی دیده شود.

که در خوردن ثلثه غساله موجود می‌شود و ثلثه غساله سه جاسی است که بعد از ثلثه نواسه بینوشند و ثلثه نواسه را نیز بعد از ثلثه اکاله می‌آشامند باین معنی که چون سه پیاله خورند سیل باکل میکنند و چون سه پیاله دیگر خورند خواب و خمار عارض شود و چون سه پیاله دیگر خورند فرح و حال خوش و سیل تفرج پیدا میشود^۱

ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده عمرو بن الاطنابه اشعار ذیل را سروده است :

علانی و عللا صاحباً واسقیانی من المداسة رباً
ما ابالی اذا اصطبحت ثلاثا ارشیدا دعوتنی ام غویاً^۲

اکنون با توجه به تعبیرات بالا چنان معلوم میشود که مقصود از ثلثه غساله سه جام می‌بوده است اما دراینکه این سه جام را کی و چگونه می‌نوشیده اند روایات مختلف است ولی آنچه مسلم است سنتی بوده است که بتازه واردان سه جام می‌بزیان می‌داده و در این اندازه می‌نوشی خواص بسیار بوده که آنرا شوینده و زاینده غم و اشتها آور و گوارنده غذا دانسته‌اند و زیاده بر آن را زائد .

چنانکه فردوسی در شاهنامه در داستان اسفندیار میفرماید هنگامیکه اسفندیار در راه روئین دژ بر سر دو راهی میرسد فرود می‌آید و از گرگسار که یک پهلوان تورانی بوده و باسارت او در آمده می‌خواهد وضع راه را بپرسد گرگسار را بیزم خود سی‌آورد و در شب اول که می‌خواهد او در مستی راست گوید چهار جام باده باو می‌نوشاند :

بفرمود تا خوان بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند
وزان پس بفرمود تا گرگسار
شود داغ دل پیش اسفندیار
بفرمود تا جام زرین چهار
دما دم بیستند بر گرگسار
در شب دوم همینکه گرگسار را آوردند:
سه جام پیش داد و پرسش گرفت
که اکنون چه گوئی چه بینم شکفت
در شب سوم اسفندیار دستور میدهد :

بفرمود تا پیش او گرگسار
بیامد بداندیش و بد روزگار

سه جام می لعل فاشش بداد
چو اهریمن از جام می گشت شاد
در شب چهارم :

بفرمود تا داغ دل گرگسار
بیامد نوان پیش اسفندیار
می خسروانی سه جامش بداد
بخندید وزان ازدها کرد یاد
در شب پنجم که گرگسار را پیش اسفندیار بردند :

ببردند پیش یل اسفندیار
چو دیدار او دید پس شهریار
سه جام می خسروانیش داد
بهدگر گسار از سی لعل شاد
در شب ششم :

از آن پس بفرمود تا گرگسار
بیامد بر نامور شهریار
بدادش سه جام دما دم نبید
می سرخ و جام از گل شنبلیله

چنانکه می بینیم در تمام مجالس گرگسار که وارد میشود باو سه جام می میدهند و آنجا که چهار جام می او را داده اند فردوسی نیز واژه بستن را بکار برده چنانکه هنوز هم ستداول است که بناف او بستند کنایت از بسیار خوراندن باشد . همچنین در نوز نامه آمده است که در آغاز نیز سه جام شراب می‌نوشیده اند چنانکه «... شربت سوم بدو دادند بخورد و سرش گران شد و بخفت و تا دیگر روز بهوش نیامد و چون بهوش آمد پیش سلک آوردندش از او پرسیدند که آن چه بود که دیروز خوردی و خویشتن را چون میدیدی ؟ گفت نمیدانم چه می‌خوردم اما خوش بود کاشکی امروز سه قدح دیگر از آن بیافتمی نخستین قدح بدشخواری خوردم که تلخ مزه بود چون در معده ام قرار گرفت طبعم آرزوی دیگر کرد چون دو قدح بخوردم نشاطی و طربی در دل من آمد که شرم از چشم من برقت و جهان پیش من سبک آمد پنداشتم میان من و شاه هیچ فرقی نیست و غم جهان بردل من فراموش گشت و سوم قدح بخوردم بخواب خوش در شدم ...»^۳

۱ - نقل از داور .
۲ - به نقل از الموسیقی العراقیه تألیف عباس عزوی بغداد ۱۹۵۱ .
۳ - نوز نامه : حکایت اندر معنی پدید آمدن شراب .

چنانکه سی بینیم قدح اول مشهی و قدح دویم بهجت اثر و قدح سوم خواب آور بوده است.

مفاهیم عرفانی

گل ولاله و سرو در مسالک سیر و سلوک مراتب دیدار شاهد ازل است و ساقی در اصطلاح عرفانی فیض بخش عالم معنی و مرشد.

بنا بر این ثلاثه غسله و سرو و گل ولاله سه مرحله تغسیل و تهذیب و مجرد نفس از سه حجاب آثار وجودی، صفات ذاتی و وجود برای وصول بدرجه فنای در معشوق است. بتعبیر دیگر: گویند ثلاثه غسله سه مرحله تهذیب قلب است که در هر مرحله فنائی دست دهد و ابتدا گل و پس از آن لاله و سپس سرو را بینند.

بتعبیر دیگر: ثلاثه غسله از نظر عارفان توحید ذاتی و صفاتی و افعالی است که روح را از آرایش پلیدی شرك از ذات و صفات و افعال پاک سازد.

بتعبیر دیگر: « بدانکه جمعی دل خود را بمصقله لا اله الا الله صیقل مینمایند بقدر صفای قلب و تربیت آن پس اول سر مبارک نورانی بجهت ایشان ظاهر میشود و در اصطلاح این طایفه آنرا گل میگویند و بعد از آنکه تصفیه قلب زیاده شد و تورانیت دل ترقی نمود تا کمر آن صورت را روشن سی بینند آن را لاله میگویند و همینکه سرو یا روشن سی بیند آنرا سرو میگویند و مصرع اول اشاره باین معنی است چنانکه هر کس از اصطلاح این طایفه خبر دارد علم قطعی دارد که همین خواسته ثلاثه غسله یعنی سه مرتبه در هر مرتبه فنائی روی

سیدهد که آن فنای آثاری و افعالی و فنای صفاتی و فنای ذاتی باشد ۱ در مرتبه اول گل سی بیند در مرحله دوم لاله در مرحله سوم که ذاتی باشد سرو.

بتعبیر دیگر: متشرعان گویند که مقصود از ثلاثه غسله سه مرحله مراقبت مداومت و محاسبه با خدای خود است.

بتعبیر دیگر: در تصوف سه مرحله برای خداشناسی وجود دارد:

۱ - لاله الا هو

۲ - لاله الا الله

۳ - لاحول ولا قوة الا على العظیم

اولی مرحله ایست که آنرا مراد به سرید تفهیم میکند و روشنی حقیقی در قلبش پیدا میشود و اگر مداومت دهد گل میروید و باندازه یک لاله میشود و چون بمرحله لاله الا الله میرسد باز مداومت دهد لاله بزرگ میشود و باندازه سرو قاست میکشد و بمرحله وصول میرسد این مرحله ایست که باید خرقة واگذارد و در همین بحث مقصود از ساقی مراد است که نشأت بوی بخشیده.

باز قابل ذکر است که در عرفان سرو معرفت باشد و ساقی مرشد فیاض فیض بخش مطلق یا فیاض عالم معنی و نا گفته نماند که درخت سرو نماینده تثلیث میستراست که در آثار ایرانی آنرا نماینده عرفان گرفته اند و بقتله خرقة ای سروی است که سر آن بعلامت فروتنی و بنا زخم شده است.

حال بر طالبان است که یکی از معانی ظاهر را درک کنند یا یکی از مفاهیم تصوف و عرفانی را استنباط نمایند.

مبسنمای ریاضی عروض فارسی

از

مسعود فرزاد

جدول ۲ - کنسها :

| | | | | | | | | |
|---|-------|-----|-------|------|-----|-----------|--------|------|
| ع | (ع) | ب | پ | ت | (ط) | ث | (س، ص) | ج |
| چ | ح | (ه) | خ | د | ذ | (ز، ض، ظ) | ر | |
| ژ | ش | غ | (ق) | ف | ك | (نرم) | | |
| ك | (سخت) | گ | (نرم) | گ | گ | (سخت) | | |
| ل | م | ن | و | (v=) | و | (w=) | ی | (y=) |

بعضی توضیحات راجع به جدول صداهای الفبائی فارسی :

۱ - معمولاً سه وویل آ، اُ، ا در کلمات به شکل منفرد یا واحد میآید و در شمارش عروضی فقط یکی حساب میشود.

۲ - نیز معمولاً سه وویل آ، او، ای بحال دوغلو یا دو نوبت متوالی در کلمات فارسی تلفظ میشود و در اسلای صحیح نیز باید دو بار (یعنی به ترتیب 'áá'، 'uu'، 'ii') نوشته شود و معادل دو واحد فنتیک در عروض فارسی حساب شود.

۳ - هر یک از سه وویل آ، او، ای قبل از حرف ن (بشرطی که این حرف در آخر جمله واقع شده باشد یا حرف ملفوظ بعد از آن کنسن باشد) بصورت منفرد میآید مثلاً در جان، چون، کین، یا جاندار، چون من، کین توز. ۴ - اما اگر حرف ملفوظ بعد از آن وویل باشد، هر یک از وویلهای سه گانه مورد اشاره در همه موارد (حتی در خود کلمات فوق) به شکل دوغلو در میآید و باید توأم (ii' uu' áá) نوشته شود و معادل دو واحد فنتیک در

اوزان شعری فارسی بی هیچ اغراق خوش آهنگترین اوزان شعری جهان است. بعبارت دیگر عروض فارسی کاملترین و دقیقترین عروض جهان، و به همین مناسبت یکی از مایه های پیشوائی فرهنگی ایران نسبت به سلسله دیگر روی زمین میباشد. عروض فارسی شعبه مستقلی از علم ریاضی است و آن را با وجود وسعت حیرت انگیزش میتوان در چهار جدول به ترتیب ذیل خلاصه کرد :

۱ - صداهای الفبائی (فنتیک)

۲ - سیلابهای عروضی

۳ - ارکان

۴ - اوزان

قسمت اول

الفبای شفاهی یافتیک فارسی

کوچکترین واحد در عروض فارسی عبارت از یک حرف فنتیک است، از این حروف که مجموع آنها به نظر من در لهجه عادی فارسی سی و دو تاست، شش عدد وویل است و بیست و شش عدد کنسن، بدین قرار :

جدول ۱ - وویلهای :

| | | | | | |
|----|-----|--------------|----|-----|----------------|
| آ | (a) | مثلاً در کمر | آ | (á) | مثلاً در چاپار |
| اُ | (o) | » » گلبن | او | (u) | » » توتون |
| اِ | (e) | » » سمج | ای | (i) | » » دیرین |

عروض فارسی حساب شود ، مثلاً درجانی (jáanii) چونین (chuunin) و کینه (kiine)

۵ - سادۀ فارسی همزه وع را عیناً مانند یکدیگر تلفظ میکنیم و به این دلیل این هردو علامت مکتوب از نظر فارسی ، یعنی در الفبای شفاهی لهجه عادی فارسی ، یک صدا پیش نیست . همچنین است ت (ط) و ث (س ص) و ح (ه) و ذ (ز ، ض ، ظ) و غ (ق) .

۶ - همزه به نظر من کنسن ساده است . یعنی تشخیص بعضی از علمای فنتیک دایر بر این که همزه نیم وویل یا نیم کنسن است اشتباه است . اصلاً در فنتیک صحیح ، و به هر حال در عروض فارسی ، هیچگونه نیم وویل یا نیم کنسن وجود ندارد و هر حرف شفاهی یا کنسن ساده است یا وویل ساده .

۷ - همزه در فارسی مانند هر کنسن دیگری گاهی در اول کلمه بیاید مثلاً در احمد و علی و آمد و عالی ، گاهی در وسط مثلاً در مؤسن و معبدو و مسعود و مسؤل و بالاخره گاهی در آخر ، مثلاً در شی و بطؤ و بطی و منبع و منبع و تابع .

۸ - همچنین همزه (یا زمانند هر کنسن دیگر) میتواند بحال بشدد ، یعنی در واقع دو نوبت بلافاصله پشت سرهم در کلمه بیاید چنانکه در مقرر آمده است .

۹ - هر کلمه و حتی هر سیلاب در هر زبان باید شفاهاً با کنسن شروع شود و گرنه عملاً قابل تلفظ نیست ، و در هر مورد که این کنسن ابتدائی یکی از کنسنهای متعارف از قبیل ب ، ک ، س و امثال آن نباشد مسلماً آن کنسن عبارت از همزه است ، مثلاً در آغاز کلمات ذیل : اگر (agar) علی (alii) ، این (in) ، عیش (eysh) ، او (uu) .

۱۰ - همانطور که ع عربی از حیث تلفظ در حقیقت یک همزه غلیظتری است ، شفاهاً یک حرف هم که با همزه عادی فارسی دارای همین نسبت فنتیک منتهای در جهت مخالف میباشد وجود دارد . به عبارت دیگر این همزه نرمتر شاید به همان اندازه که عین عربی از همزه غلیظتر است ، از همزه سلاختر میباشد . و مورد استعمال آن منحصر به محاوره عادی است .

۱۱ - یک علامت مکتوب مستقل برای همزه فارسی و یک علامت مستقل دیگر برای همزه نرمتر لازم داریم . این مطلب درباره سایر زبانهای عمده نیز صادق است .

۱۲ - اگر عبارت « پس از این » را در نظر بگیریم از

حیث تلفظ یا عدم تلفظ همزه در آغاز « از » یا « این » چهار حالت مختلف میتوانیم داشته باشیم . یعنی میتوانیم همزه را در هر دو کلمه ، یا فقط در اولی ، یا فقط در دومی تلفظ کنیم ، و یا در هیچکدام تلفظ نکنیم . در هر یک از این صورتهای وزن عروضی مجموع عبارت « پس از این » بشرح ذیل تغییر میکند :

جدول ۳ - تلفظ و حذف همزه

| پس | از | این | |
|-----|----|-----|--------|
| --- | + | + | مفعولن |
| --- | + | - | فاعلن |
| --- | - | + | مفعولن |
| --- | - | - | فعلن |

۱۳ - در هر یک از سه صورت اول میتوانیم همزه سلفوظ را برداریم و هر کنسنی که میل داشته باشیم (مثلاً ب ، ک ، م) بجای آن بگذاریم و وزن مجموع عبارت « پس از این » هیچگونه تغییری نخواهد کرد . این آزمایش تأیید میکند که همزه معادل هر کنسن دیگر است و مانند آنها باید در شمارش عروضی یک واحد محسوب شود . این نکته با گذاشتن کنسن ت بجای همزه بنحوی که در جدول ذیل نموده شده است روشن میشود .

جدول ۴ - تأیید کنسن بودن همزه

| پس | تز | تین | |
|-----|----|-----|-----------------|
| --- | + | + | پس تزتین مفعولن |
| --- | + | - | پس تزین فاعلن |
| --- | - | + | پسزتین مفعولن |
| --- | - | - | پسزین فعلن |

۱۴ - هر الفبای کاملی باید برای هر یک از صداهای مستقل اساسی شفاهی در زبان مربوط به خود یک علامت مستقل ساده در کتابت داشته باشد و در املائی آن زبان نیز

دولت (dowlat) ، رهرو (rahrow) ، هوچی (howchii) و غیره .

۱۹ - بهمین نحوای (i) مثلاً در دیرین (diirin) وویل است ولی «ی» (y) مثلاً در خیر ، یار و نای (kheyr, yáár, nááy) کنسن ساده است . باز معتقدم که نظر بعضی از علمای فنتیک دایر بر اینکه ی (y) نیم کنسن یا نیم وویل است بشهادت محاسبات دقیق عروضی فارسی که به تعبیر دیگر سندیت ریاضی دارد اشتباه است .

قسمت دوم

سیلابهای عروضی

۱ - صداهای منفرد الفبائی جمع میشوند و سیلاب عروضی در زبان فارسی تشکیل میدهند . در عروض فارسی فقط دو نوع سیلاب داریم ، کوتاه که دو حرفی است و بلند که سه حرفی است .

۲ - سیلاب کوتاه عبارت از یک کنسن و پس از آن یک وویل است و فرمول حروف آن را میتوان به شکل cv نشان داد . مانند «به» (be) ، «تو» (to) .

۳ - سیلاب بلند عبارت از همان سیلاب کوتاه است که یک حرف فنتیک به پایان آن افزوده شده باشد . و این دو حالت مختلف دارد . اگر این حرف سوم کنسن باشد فرمول سیلاب بلند CVC میشود ، مثلاً من (man) ، کم (kam) ، زین (zin) . اگر حرف سوم وویل باشد این وویل در همه حال تکرار همان وویلی است که حرف دوم آن سیلاب عروضی را تشکیل میدهد و فرمول این قسم از سیلاب سه حرفی عبارت از CVV میباشد . مثلاً با (báá) ، بو (buu) پی (bii) .

۴ - از حیث طول زمانی که برای تلفظ بصرف میشود بعقیده من هر حرف فنتیک اعم از کنسن یا وویل عیناً معادل هر حرف فنتیک دیگر (چه کنسن و چه وویل) میباشد . از جمله بهمین دلیل است که هر دو نوع سیلاب دراز عروضی (CVC و CVV) عیناً معادل یکدیگر هستند ، یعنی در حقیقت حرف سوم که در یک صورت کنسن و در صورت دیگر وویل است عیناً یک اندازه عروضی دارد .

هرگز نباید هیچ صدائی بغیر این ترتیب نموده شود یا در کنایت نا نموده بماند . نیز هیچ علامتی نباید هیچوقت جز همان یک صدای مربوط خود را برساند . از این حیث همه الفباهای موجود در دنیا دارای تقائص متعدد هستند . از جمله الفبای جاری فارسی علامات مستقل رضایت بخش برای هیچیک از وویلهای ندارد و برای هر یک از چند صدای واحد دیگر علامات متعدد و در حقیقت زائد و مکرر دارد . مثلاً الفبای لاتین علامات واحد برای صداهای آ ، ژ ، چ ، ش و چند صدای الفبائی مهم دیگر ندارد و ارزش صدائی بسیاری از علامات منفرد مکتوب آن منفرد و منحصر نیست . این عیوب و عیوب دیگر همه الفباها باید بالمآل رفع شود و این امر جز بوسیله مطالعات علمی و تصمیم و توافق بین المللی میسر نخواهد بود .

۱۵ - ک دارای دو صدای مختلف است و به نظر من لازم است که برای هر یک از آنها یک علامت مکتوب جدا گانه و ساده و مستقل داشته باشیم . به این ترتیب کار اسلای آسانتر و دقیقتر میشود . مثلاً تفاوت لغت «کار» در تلفظ فارسی عادی و در لهجه ترکی هیچ چیز جز تفاوت دو نوع ک که اولی نرم است (مثلاً در «کنون» و «کانون») . و دومی سخت یا غلیظ است (مثلاً در «کتاب» یا «کیمیا») نیست .

۱۶ - همچنین دو نوع گاف در تلفظ داریم یکی نرم (مثلاً در «گمراه» و «گاهگاه») و دیگری سخت یا غلیظ (مثلاً در «گردن» و «گهگیر») . این دو گاف مختلف نیز باید با دو حرف مکتوب مختلف نموده شود .

۱۷ - البته صدای «او» (u) مثلاً در «دوست» و «کوکو» که وویل است غیر از صدای w مثلاً در «جور» (jowr) و گودال (gowdáál) است که یک کنسن عادی است . بعضی از علمای فنتیک w را نیم وویل یا نیم کنسن خوانده اند ، ولی برطبق حسابهای عروضی ایران که دقت ریاضی دارد و حاکم بر علم فنتیک است مسلم است که w کنسن تمام است و اصلاً هیچگونه نیم کنسن یا نیم وویلی وجود ندارد .

۱۸ - وقوع w در لهجه عادی زبان فارسی مسلم است منتها منحصر است به بعد از ا^۰ (o) در ترکیب دو حرفی ow چنانکه در کلمات ذیل مشاهده میشود :

دو (dow) از دویدن ، جو (jow) ، مورد (mowred) ،

قسمت سوم

ارکان

۱- سیلابهای عروضی به نوبت خود جمع شده گروههای متمایزی در وزن شعر تشکیل میدهند. ما این گروهها را در اصطلاح عروضی سنتی خودمان به نام رکن میشناسیم.

۲- عدد چهار در عروض فارسی بسیار مهم است زیرا از کان اساسی عروضی ما همه چهار سیلابی هستند و اوزان اساسی ما نیز همه چهار رکنی میباشند.

بعلاوه علم عروض فارسی به نظر سن شبیه به یک عمارت چهار طبقه است که طبقه اول یا به اصطلاح هم کف ساختن حروف فنتیک است، طبقه دوم از آن سیلابهای عروضی، طبقه سوم محل ارکان است و بالاخره طبقه چهارم مقام اوزان.

۳- به نظر من یکی از مهمترین قواعد در عروض فارسی آن است که هر رکنی (وبالتبع هر وزنی) باید به سیلاب بلند مضموم باشد. از اینرو هر وقت مشاهده کنیم که وزنی دارای رکنی است که به سیلاب کوتاه ختم شده است باید در صحت تعیین ارکان آن وزن شک کنیم و چنین نتیجه بگیریم که سیلابهای عروضی آن وزن باید به نحو دیگری گروه بندی شود تا در تقسیم ارکان جدید هر رکنی به سیلاب بلند ختم گردد.

۴- باین ملاحظات شاید بتوان گفت که پدرهای ارکان عروضی فارسی رکنی است که از چهار سیلاب بلند ساخته شده و آن عبارت از «مفعولاتن» (---) میباشد.

۵- نخستین نحوه اشتقاق یک رکن عروضی از رکن دیگر عبارت از آن است که با حفظ بلند بودن آخرین سیلاب عروضی رکن پدر، یکی از سیلابهای دیگر آن که بلند است تبدیل به یک سیلاب کوتاه بشود.

۶- پس اگر چه خود مفعولاتن (---) در اوزان فارسی مورد استعمال ندارد و فعال نیست، بوسیله کوتاه شدن یکی از سیلابهای بلندش (سواى سیلاب آخرش که نباید کوتاه باشد) سه رکن دیگر بدست میآوریم که هر یک به نوبت خود پدر یکی از سه خانواده ارکان و اوزان اساسی فارسی هستند به این ترتیب:

جدول ۶ - نحوه اشتقاق ارکان سه عمارت اساسی

| اول | مفاعیلن | — — — — | برائز کوتاه کردن | نخستین | سیلاب بلند مفعولاتن |
|-----|---------|---------|------------------|--------|---------------------|
| دوم | فاعلاتن | — — — — | » » » | دومین | » » » |
| سوم | مستفعلن | — — — — | » » » | سومین | » » » |

۵- پس سیلاب کوتاه در عروض فارسی همواره یک مجموعه دو واحدی محسوب میشود و سیلاب بلند یک مجموعه سه واحدی. به تعبیر دیگر در عروض فارسی میتوان با حفظ دقت کامل عدد ۲ را بجای سیلاب کوتاه و عدد ۳ را بجای سیلاب بلند بکار برد.

۶- کلمات یک سیلابی در زبان فارسی هست که دارای چهار یا پنج حرف فنتیک است و نمونه های آن ذیلاً عرضه میشود.

جدول ۷ - کلمات چهار حرفی و پنج حرفی یک سیلابی

| | | |
|-------|------|-------|
| dard | درد | cvcc |
| duud | دود | cvvc |
| biist | بیست | cvvcc |

۷- هر سه نوع اگر برابر یکی از سیلابهای غیر از سیلاب آخر مصرع واقع شوند در عروض فارسی معادل دو سیلاب عروضی (اول یک بلند و بعد یک کوتاه) تقطیع میشوند، به این ترتیب (—) . ولی در برابر سیلاب آخر مصرع معادل یک سیلاب بلند عروضی محسوب میگردند و این افزایش یک یا دو کسب در پایان مصرع از تغییرات جزئی و مجاز شمرده میشود.

۸- علامت بین المللی برای سیلاب کوتاه عروضی مانند ن بی نقطه (—) است و برای سیلاب بلند مانند یک خط افقی کوتاه (—)

۹- در عروض فارسی سیلاب اساسی سیلاب بلند است و سیلاب کوتاه نسبت به آن فرعی است.

۱۰- ما خط خود را از راست به چپ ولی در همین خط اعداد را از چپ به راست مینویسیم، به همین نحو معتقدم باید در فارسی خط عروضی بین المللی را نیز که حروف آن عبارت از — و — باشد از چپ به راست بنویسیم و بخوانیم.

۷ - اینها ارکان سه گانه اساسی فعال در عروض فارسی هستند و در عروض سنتی فارسی اوزان سه گانه اساسی مبتنی بر آنها هر یک به اسمی بقرار ذیل خوانده میشوند:

- ۱ - مفاعیلن = هزج
 ۲ - فاعلاتن = رمل
 ۳ - مستفعلن = رجز

۸ - از خود این سه رکن اساسی میتوان (باز بدون دست زدن به سیلاب آخر که هیچوقت نمیتواند کوتاه باشد) بر اثر کوتاه کردن یکی از سیلابهای بلند باقی مانده اش سه رکن چهار سیلابی ثانوی ساخت . چون نخستین سیلاب مفاعیلن کوتاه است ایجاد سیلاب کوتاه ثانوی را در هر یک از این سه رکن از رکن دوم که فاعلاتن باشد شروع می کنیم به این ترتیب :

جدول ۷ - نحوه اشتقاق ارکان سه گانه چهار سیلابی ثانوی

| | | | | | | |
|---------|---------|-------------------|--------|---------------|---------|---------|
| فاعلاتن | — — — — | بر اثر کوتاه کردن | نخستین | سیلاب بلند در | فاعلاتن | — — — — |
| مستفعلن | — — — — | » » » | دومین | » | مستفعلن | — — — — |
| مفاعیلن | — — — — | » » » | سومین | » | مفاعیلن | — — — — |

۹ - بموجب این نحوه اشتقاق ارکان چهار سیلابی ثانوی از ارکان اولیه در عروض فارسی روشن و ثابت میشود که اوزان مبتنی بر مفاعیلن (— — — —) از خانواده مفاعیلن (هزج) هستند، اوزان مبتنی بر فاعلاتن (— — — —) از خانواده فاعلاتن (رمل) و اوزان مبتنی بر مستفعلن (— — — —) از خانواده مستفعلن (رجز) .

۱۰ - به نظر من باید یک رکن چهار سیلابی دیگر

که مستفعل (— — — —) باشد و دارای نحوه اشتقاق استثنائی و خاصی است بر اینها افزود

۱۱ - دیدیم که یک طریق اشتقاق رکنی از رکن دیگر آن است که یکی از سیلابهای بلند رکن پدر (سوی آخرین سیلاب آن) ببدل به سیلاب کوتاه شود . طریق ثانی برای اشتقاق رکنی از رکن دیگر آن است که آخرین سیلاب رکن پدر حذف شود . این طریق جدول ذیل را برای اشتقاق ارکان سه سیلابی به دست میدهد :

جدول ۸ - نحوه اشتقاق ارکان سه سیلابی از ارکان چهار سیلابی

| رکن مشتق سه سیلابی | | | اصل چهار سیلابی | |
|--------------------|--------|-------|-----------------|---------|
| (فعولن) | مفاعی | — — — | مفاعیلن | — — — — |
| (غیر مستعمل) | فعول | — — — | مفاعیلن | — — — — |
| | فاعیلن | — — — | فاعلاتن | — — — — |
| | فعیلن | — — — | فاعلاتن | — — — — |
| (غیر مستعمل) | مفعول | — — — | مستفعلن | — — — — |
| (غیر مستعمل) | فاعیل | — — — | مفتعلن | — — — — |

۱۲ - اولاً روشن میشود که بدین طریق سه رکن سه سیلابی قابل استفاده به دست میآید به شرح ذیل :

جدول ۹ - خانواده عروضی سه رکن فعال سه سیلابی

| | | | | | |
|-------|---------|-------|------------|-------|-------|
| (هج) | مفاعیلن | — — — | از خانواده | فعولن | — — — |
| (رسل) | فاعلاتن | — — — | » | فاعلن | — — — |
| (رسل) | فعلاتن | — — — | » | فعلن | — — — |

فارسی مشاهده میشود عبارت از ارکان بلند تر است که قسمتی از آن مورد حذف عروضی واقع شده است.

۱۵ - معتقدیم یک رکن سه سیلابی دیگر نیز یعنی مفعولن که دارای نحوه اشتقاق خاصی است در عروض فارسی مورد استعمال دارد و باید به علامت بین المللی - - - - - نموده شود.

۱۶ - سومین طریق برای اشتقاق رکنی از رکن دیگر افزودن یک سیلاب بلند به آخر آن است. باز اساس کار را برشش رکن اولیه و ثانویه عروضی فارسی قرار میدهم و جدول ذیل را به دست میآوریم :

جدول ۱۰ - نحوه اشتقاق ارکان پنج سیلابی از ارکان چهار سیلابی

| پنج سیلابی | | چهار سیلابی | |
|------------|-----------|-------------|---------|
| — — — — — | مفاعیلاتن | مفاعیلن | — — — — |
| — — — — — | مفاعلاتن | مفاعلن | — — — — |
| — — — — — | فاعلاتاتن | فاعلاتن | — — — — |
| — — — — — | فعلاتاتن | فعلاتن | — — — — |
| — — — — — | مستفعلاتن | مستفعلن | — — — — |
| — — — — — | مفتعلاتن | مفتعلن | — — — — |

باشد یا در گذشته در شعر فارسی مورد استفاده قرار گرفته است یا میتواند در آینده مورد استفاده قرار بگیرد.

۱۹ - اینجا میتوانیم یک قدم دیگر نیز در زمینه اشتقاق ارکان پیش برویم و سیلاب ما قبل آخر هر یک از شش رکن پنج سیلابی فوق را (که در همه حال سیلاب بلند است) کوتاه کنیم. جدول ذیل به دست میآید :

۱۳ - ثانیاً معلوم میشود که سه رکن سه سیلابی مفعول (— — —) و فعول (— — —) و فاعل (— — —) چون مختوم به سیلاب کوتاه هستند در عروض فارسی به کار برده نمیشوند و اگر وزنی دارای یکی از این ارکان باشد باید چنین نتیجه گرفت که در تشخیص ارکان آن وزن اشتباه رخ داده است و در رکن بندی آن باید تجدید نظر بعمل بیاید.

۱۴ - رکن عادی در زبان فارسی چهار سیلابی است. با حذف سیلاب آخر میتوان از آن یک رکن سه سیلابی به دست آورد. ولی رکن دو سیلابی و یک سیلابی نداریم. و آنچه بصورت یک سیلابی یا دو سیلابی بجای رکن در بعضی اوزان

۱۷ - هر رکن عروضی که بیش از سه سیلاب بلند عروضی متوالی داشته باشد ثقیلتر از آن است که در شعر فارسی قابل استفاده باشد. به این دلیل مفاعیلاتن (— — — — —) در شعر فارسی به کار نرفته است. و حتی فاعلاتاتن (— — — — —) نیز برای فارسی ثقیل است.

۱۸ - اما ارزشش رکن پنج سیلابی فوق چهار رکن که عبارت از مستفعلاتن ، مفاعلاتن ، فاعلاتاتن و مفتعلاتن

جدول ۱۱ - اشتقاق ارکان پنج سیلابی ثانوی از ارکان پنج سیلابی سنگینتر

| با کوتاه کردن سیلاب ماقبل آخر | | سیلاب ماقبل آخر بلند | |
|----------------------------------|----------|----------------------|---------|
| — — — — | مفاعیلتن | مفاعیلتن | — — — — |
| — — — — | مفاعلتن | مفاعلتن | — — — — |
| — — — — | فاعلاتتن | فاعلاتتن | — — — — |
| — — — — | فاعلاتتن | فاعلاتتن | — — — — |
| — — — — | مستفعلتن | مستفعلتن | — — — — |
| — — — — | مستفعلتن | مستفعلتن | — — — — |

هر رکنی که سیلابهای کوتاه متوالی آن سه تا یا بیشتر باشد سریعتر از آن است که در شعر فارسی قابل استفاده باشد.

۲۱ - ولی سوای مفتعلتن سی بینیم که با کوتاه کردن سیلاب ماقبل آخر در شش رکن پنج سیلابی دست راست، پنج رکن جالب به دست میآید که همه در شعر فارسی مورد استفاده بوده یا در آینده قابل استفاده است و آن پنج تا اینها هستند: مفاعیلتن، مفاعلتن، فاعلاتتن، فاعلاتتن و مستفعلتن.

۲۲ - آخرین نکته راجع به این جدول عجالتاً این است که «فاعلاتتن» در عروض سنتی فارسی «مفاعلتن» خوانده شده است، ولی به نظر من نام «فاعلاتتن» برای آن مناسبتر است زیرا میسرماند که اشتقاق این رکن بطرز صحیح از فاعلاتتن و فاعلاتتن (پدر بحر و سمل) است.

۲۳ - میتوان جدول جامع ذیل را از ارکان فعال و قابل استفاده فارسی با نمودن نحوه اشتقاق و ارتباط آنها تنظیم نمود:

۲ - اینجا مشاهده میشود که آخرین رکن یعنی — — — — یا مفتعلتن دارای سه سیلاب کوتاه متوالی است.

جدول ۱۲ - جدول جامع ارکان عروضی فعال قابل استفاده فارسی با تقسیم آنها به خانواده‌هایشان

| | | | | |
|--------------|------------------------|------------|------------|--------------|
| مفعولن — — — | مفاعیلن | مفاعلتن | مفاعلتن | |
| فعولن — — — | (مفاعیلتن) (— — — —) | مفاعلتن | مفاعلتن | |
| | مفاعیلتن | | | |
| فاعلتن — — — | فاعلاتتن | فاعلتن | فاعلتن | فاعلتن — — — |
| | (فاعلاتتن) (— — — —) | فاعلاتتن | فاعلاتتن | |
| | فاعلاتتن | | | |
| | مستفعلن | مستفعلن | مستفعلن | |
| | مستفعلن | | | |
| | مستفعلاتتن | مستفعلاتتن | مستفعلاتتن | |
| | مستفعلتن | | | |

یادداشت: در این جدول، ارکانی که در قوسین قرار داده شده اند فعال نیستند و فقط برای نشان دادن نحوه اشتقاق رکن یا ارکان دیگر ذکر شده اند.

جدول ۱۳ - ارکان عروضی فعال فارسی ، فورمولهای بین المللی و عددی و سنتی و فارسی ، و تعیین جمع واحدهای فنتیک هر يك از آنها

| | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|-----------|---------|---|---|---|---|----|----|
| تن | تن | تن | ت | مفاعیلین | — — — — | ۲ | ۳ | ۳ | ۳ | ۱۱ | |
| تن | ت | تن | ت | مفاعیلن | — — — | ۲ | ۳ | ۲ | ۳ | ۱۰ | |
| تن | تن | ت | تن | فاعلاتن | — — — — | ۳ | ۲ | ۳ | ۳ | ۱۱ | |
| تن | تن | ت | ت | فعالتن | — — — — | ۲ | ۲ | ۳ | ۳ | ۱۰ | |
| تن | ت | تن | تن | مستفعلن | — — — | ۳ | ۳ | ۲ | ۳ | ۱۱ | |
| ت | ت | تن | تن | مستفعل | — — — | ۳ | ۳ | ۲ | ۲ | ۱۰ | |
| تن | ت | ت | تن | مفتعلن | — — — | ۳ | ۲ | ۲ | ۳ | ۱۰ | |
| تن | تن | ت | | فعولن | — — — | ۲ | ۳ | ۳ | | ۸ | |
| تن | ت | تن | | فاعلن | — — — | ۳ | ۲ | ۳ | | ۸ | |
| تن | ت | ت | | فَعْلَن | — — — | ۲ | ۲ | ۳ | | ۷ | |
| تن | تن | تن | | مفعولن | — — — | ۳ | ۳ | ۳ | | ۹ | |
| تن | ت | تن | ت | مفاعیلین | — — — — | ۲ | ۳ | ۳ | ۲ | ۳ | ۱۳ |
| تن | تن | ت | تن | مفاعلاتن | — — — — | ۲ | ۳ | ۲ | ۳ | ۳ | ۱۳ |
| تن | ت | ت | تن | مفاعیلن | — — — — | ۲ | ۳ | ۲ | ۲ | ۳ | ۱۲ |
| تن | ت | تن | ت | فاعلاتتن | — — — — | ۳ | ۲ | ۳ | ۲ | ۳ | ۱۳ |
| تن | تن | تن | ت | فاعلاتتن | — — — — | ۲ | ۲ | ۳ | ۳ | ۳ | ۱۳ |
| تن | ت | تن | ت | فعالتن | — — — — | ۲ | ۲ | ۳ | ۲ | ۲ | ۱۲ |
| تن | تن | ت | تن | مستفعلاتن | — — — — | ۳ | ۳ | ۲ | ۳ | ۳ | ۱۴ |
| تن | ت | ت | تن | مستفعلن | — — — — | ۳ | ۳ | ۲ | ۲ | ۲ | ۱۳ |
| تن | تن | ت | تن | مفتعلاتن | — — — — | ۳ | ۲ | ۲ | ۳ | ۳ | ۱۳ |

قسمت چهارم

اوزان

۱ - هر وزن کامل فارسی مرکب از چهار رکن کامل است و از نظر دیگر منقسم بر دو نیمه کاملاً متساوی و متقارن است. پس از هر رکنی باید یک خط کوتاه عمودی برای تفکیک آن از رکن بعدی گذاشت. در میان رکن دوم و سوم در هر وزن کامل باید دو خط کوتاه متوازی عمودی گذاشت تا معلوم بدارد که اینجا نه تنها فاصله رکن دوم و سوم است بلکه نیمه وزن یا به تعبیر دیگر مرکز عروضی یا لولای وزن نیز هست.

۲ - اهمیت تعیین لولای وزن در این است که بلافاصله پس از لولا (یعنی از آغاز رکن سوم) نیمه اول وزن که عبارت از رکن اول و دوم است شروع به تکرار شدن میکند، و عین سیلابهای آن به همان ترتیب برای نوبت دوم در وزن میآید. این نکته برای تقطیع صحیح اوزانی که کامل نیستند، یعنی قسمتی از اول یا از آخرشان حذف شده است، سنتهای اهمیت را دارد و تا کنون به آن توجه نشده بود.

۳ - هیچگونه تغییراتی که در ضمن اشتقاق وزنی از وزن دیگر لزوم پیدا میکند در هیچ موردی به مرکز عروضی یا لولای وزن نمیرسد و آن را تغییر نمیدهد. از این قرار بر فرض نیز از نیمه اول وزن پدر فقط یک یا دو سیلاب آخر آن در وزن جدید بر جا مانده باشد، آن دو خط کوتاه عمودی متوازی که علامت مرکز عروضی وزن است بخوبی نشان میدهد که نحوه اشتقاق وزن کنونی از وزن پدر کدام بوده و با مقایسه با نیمه دیگر وزن، کدام سیلابها از کدام نیمه وزن پدر حذف شده است.

۴ - وزن کامل عروضی در فارسی عبارت از چهار رکن کامل است.

۵ - گاهی فقط یک رکن چهار بار تکرار میشود.

مثلاً:

مفاعیلین | مفاعیلین || مفاعیلین | مفاعیلین

در موارد دیگر دو رکن مختلف یکی پس از دیگری میآیند و هر دو رکن به همان ترتیب نیمه اول در نیمه دوم تکرار میپذیرند - مثلاً

مفاعیلن | فعلاتن || مفاعیلن | فعلاتن

۲۴ - گفتیم که در وزن شعر فارسی، یعنی در حقیقت در ارکان عروضی ایران، دو سیلاب بیشتر نداریم، کوتاه (دو حرفی)، و بلند (سه حرفی)، که علامات بین المللی آنها به ترتیب u و - است. اگر به فرمولهای ارکان عروضی که همراه سلطه عرب به زبان فارسی وارد شده است نظر بیفکنیم می بینیم برای هر یک از این دو سیلاب چندین تعبیر مختلف آورده شده که در حقیقت اغتشاشی در ذهن ایجاد میکند. اگر فقط به ارکان قابل استفاده چهار سیلابی و سه سیلابی اکتفا کنیم متوجه میشویم که در آنها سیلاب کوتاه به این شش اسم مختلف خوانده شده است: م، م، ع، ع، ف، ت نیز سیلاب بلند به این نه اسم مختلف خوانده شده است: عی، عو، ئن، لا، تن، تف، فا، مس، سف.

۲۵ - شایسته است اسامی متعدد را که همه برای بیان مطلب واحد آمده اند به اصطلاح واحدی تبدیل کنیم. به این ترتیب در مورد سیلاب کوتاه کار را لااقل شش برابر، و در مورد سیلاب بلند لااقل نه برابر ساده تر و صحیحتر خواهیم کرد. اگر هم نخواهیم علامات بین المللی را در فارسی بکار ببریم برای آنکه افکار را از آشفتگی و تشوش در تشخیص ارکان (و بالتبع اوزان) رهائی بخشیم میتوانیم از فرمولهای «ت» و «تن» که گاهی در عروض سنتی فارسی هم به ترتیب برای نمایاندن سیلابهای کوتاه و بلند به کار رفته است استفاده کنیم، و همان دو فرمول روشن فارسی را به جای فرمولهای قدیم و متعدد و بی منطق مأخوذ از عربی اختیار نماییم.

۲۶ - به این ترتیب جدول شماره ۳ برای ارکان عروضی ماقابل مطالعه خواهد بود: (ضمناً در دست راست معین شده است که هر یک از این ارکان عبارت از چند حرف فنتیک یا واحد زمانی است).

۲۷ - در ستون دوم از دست راست، معادل عددی هر یک از ارکان با جانشینی ۲ برای سیلاب کوتاه (-) و جانشینی ۳ برای سیلاب بلند (—) نموده شده است. این ستون مانند ستون سوم از دست راست که در آن معادل هر رکن به خط عروضی بین المللی نموده شده است باید از چپ به راست خوانده شود. نیز باید ۳ را کشیده تلفظ کرد تا معادل (-) باشد.

میتوان نوع اول از اوزان فارسی را یک رکنی یا بسیط و نوع دوم را دو رکنی یا مختلط خواند. غیر از این دو نوع هیچ وزن عادی سهمی نداریم.

۶ - اشتقاق وزنی از وزن دیگر به یکی از طرق ذیل صورت میپذیرد:

اول - اشتقاق رکن اساسی وزن دوم از رکن اساسی وزن پدر.

دوم - آمدن رکن متفاوتی بجای رکن اول (وسوم) یا دوم (وچهارم) وزن پدر

سوم - حذف سیلاب آخر از وزن پدر

چهارم - حذف رکن اول و سیلاب آخر از وزن پدر

پنجم - حذف قسمتی از نیمه اول وزن پدر. این قسمت محذوف ممکن است یک سیلاب یا دو سیلاب یا بیشتر باشد. در هر حال به مرکز عروضی یا لولای وزن نمیرسد و در حد اکثر یک یا دو سیلاب عروضی قبل از رسیدن به لولا به پایان میرسد.

۷ - جدول اساسی اوزان عادی شعر فارسی را باید از بالا به پائین به سه قسمت منقسم نمود، که قسمت اول مخصوص خانواده مفاعیلن (— — — یا هزج) باشد و قسمت دوم مخصوص خانواده فاعلاتن (— — — یا یارسل) و قسمت سوم مخصوص خانواده مستفعلن (— — — یا رجز)،

۸ - اما از راست به چپ باید چهار ستون داشت. ستون دوم از راست را میتوان به اوزان کامل (چهار رکن کامل) تخصیص داد. اینها اوزانی هستند که هیچگونه حذفی چه از اول آنها و چه از آخر آنها بعمل نیامده است. در سوازات هریک از این اوزان در عرض، درستونهای دیگر میتوان اوزانی را که به وسیله حذف از آنها مشتق شده اند جا داد. اولین ستون دست راست مخصوص اوزانی خواهد بود که از اوزان کامل بوسیله حذف قسمتی از اولشان مشتق شده اند. ستون سوم از دست راست برای اوزانی است که اصل اشتقاق آنها حذف آخرین سیلاب از وزن پدر است، و ستون چهارم از دست راست خاص اوزانی است که بوسیله حذف تمام رکن اول به اضافه سیلاب آخر وزن پدر پدید آمده اند. مثال:

جدول ۱۴ - نمونه یک سطر از جدول اوزان فارسی و نحوه اشتقاق وزنی از وزن دیگر بوسیله حذف

| با حذف از اول | کامل | با حذف سیلاب آخر | با حذف رکن اول و سیلاب آخر |
|-----------------------------------|--|--|--|
| لن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن | مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن | مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن | مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن |

همه اوزان عادی فارسی در سجد روشن خود در این جدول جا پیدا میکنند.

۹ - جدول استحانی شماره ۱۵ برای اصول تنظیم شده است.

یادداشت تکمیلی ۱ :

تأثیر تغییرات مجاز عروضی در محاسبه حروف فنتیک هر مصرع چنانکه اشاره شد، و میتوان استنباط کرد، حساب کردن

این که هر مصرع شعر فارسی که به هر وزنی گفته شده است یا گفته خواهد شد دارای چند حرف فنتیک یا واحد زمانی تلفظ میباشد کاملاً امکان پذیر است، زیرا عده سیلابهای کوتاه و بلند در هر وزنی معین است و چون هر سیلاب کوتاه معادل عدد دو، و هر سیلاب بلند معادل عدد سه است، حساب کردن دقیق مجموع واحدهای زمانی یا حروف فنتیک هر وزنی کار آسانی است. بمنظور اندازه گیری واحدهای تلفظی در هر مصرعی،

جدول ۱۵ - طرح عمومی اوزان شعری فارسی با تقسیم آنها بر سه خانواده عروضی و تعیین چگونگی تأثیر حذف در اشتقاق اوزان غیر کامل

| با حذف رکن اول و سیلاب آخر | با حذف سیلاب آخر | کامل | با حذف از اول |
|--|---|--|--|
| مفاعیلن مفاعیلن فعولن فعلاتن مفاعیلن فعولن | مفاعیلن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن | مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعولن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن (مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن) فعولن فعولن فعولن فعولن فعالن فعولن فعالن فعولن | مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن تاتن مفاعیلن فعلاتن تاتن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن |
| فاعلاتن فاعلاتن فاعلن فعلاتن فاعلاتن فاعلن | فاعلاتن فاعلاتن فاعلن فعلاتن فاعلاتن فاعلن | فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن • • • فعلاتن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن (فعلاتن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن) فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (فعلاتن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن) فعلاتن فعولن فعلاتن فعولن | فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن فعولن فاعلاتن فعولن |
| مستفعلن مستفعلن فاعلن مستفعل مستفعل مفعولن مفتعلن مفتعلن فاعلن | | مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مفعولن مستفعلن مفعولن مستفعل مستفعل مستفعل مفعولن مستفعل مفعولن مستفعل مفعولن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن | مستفعلن مستفعلن مستفعلن مفعولن مستفعل مستفعل مفعولن فعولن مفتعلن مفتعلن مفتعلن فعولن مفتعلن مفتعلن مفتعلن |

یادداشت : در این جدول اوزان غیر فعال در قوسین قرار داده شده اند و علت ذکر آنها منحصر آن است که نحوه اشتقاق رکن دیگری نموده شود .

سوی حساب کردن دو برای هر سیلاب کوتاه و سه برای هر سیلاب بلند، چند نکته فرعی ذیل را نیز باید در نظر گرفت:

۱ - سکنه شعری عدّه حروف هر مصرعی را که در آن واقع میشود به اندازه یکی کم میکنند، زیرا سکنه عبارت از آن است که وزن شعر مستلزم پشت سرهم آمدن بلافاصله دو سیلاب کوتاه (یعنی - -) باشد که لفظاً عبارت از چهار حرف (یا کسن ، وویل ، کسن ، وویل : cvcv) باشد ، اما عبارت شعر فقط سه حرف نخستین را به دست داده باشد ، یعنی لفظ شعر در آن مورد خاص فقط معادل کسن - وویل کسن (cvc) که بخودی خود عبارت از یک سیلاب بلند است) باشد . در چنین حالی ناچار وجود حرف چهارم که همواره یک وویل است بموجب فرمول وزن شعر لازم است ولی در لفظ شعر وجود ندارد . پس باید برای آن مصرع مخصوص یک عدد از مجموع حروف فنتیک که فرمول کامل عروضی وزن اقتضا میکند کم کرد .

۲ - تغییر مجاز دیگری که در شمارش حروف فنتیک شعر تأثیر میکند وقوع یک سیلاب چهار حرفی مانند سرد یا دید (cvvc ، cvcc) است در شعر ، جز در برابر سیلاب آخر مصرع . در این صورت حرف چهارم این سیلاب ، خود بجای یک سیلاب کوتاه عروضی محسوب میشود . چون این حرف چهارم یک حرف بیش نیست ولی سیلاب کوتاه عروضی دو حرف (cv) میباشد ، وقوع چنین کلمه ای در شعر (جز در برابر سیلاب آخر مصرع) سبب میشود که یک عدد از مجموع حروفی که فرمول وزن عادی لازم دارد کسر گردد .

۳ - اگر آخرین سیلاب هر مصرعی از حیث لفظ شعر چهار سیلابی باشد ، چون آخرین سیلاب عروضی هر مصرعی باید بلند باشد و سیلاب بلند عروضی سه حرف بیش نیست وقوع این سیلاب چهار حرفی در لفظ شعر در این محل عدّه حروف وزن شعر را به اندازه یک عدد زیاد میکند .

۴ - و بالاخره اگر در لفظ شعر آخرین سیلاب مصرع پنج حرفی (cvvcc) باشد بهمان دلیل فوق (یعنی سه حرفی بودن سیلاب بلند عروضی) عدّه حروف مصرع به اندازه دوتا زیاد تر میشود .

هیچ عامل دیگری در تعیین عدّه حروف وزن شعر فارسی تأثیر ندارد .

یادداشت تکمیلی ۲ :

دوایر عروضی

در باره دوایر عروضی سخن بسیار گفته شده است . خلاصه نظر من در باره این دوایر به قرار ذیل است :

۱ - در میان ارکان عروضی که از حیث مجموع سیلابها یا یکدیگر مساوی هستند (یعنی مثلاً ارکان سه سیلابی یا چهار سیلابی یا پنج سیلابی) بعضیها از حیث عدّه سیلابهای کوتاه (و بالتجیه عدّه سیلابهای بلند نیز) با یکدیگر مساوی هستند . از آن جمله مفاعیلن و فاعلاتن نه تنها هر یک مرکب از چهار سیلاب عروضی است بلکه هر یک از آنها مرکب از یک سیلاب کوتاه و سه سیلاب بلند عروضی میباشد .

۲ - در نتیجه این دوشباهت (تساوی مجموع عدّه سیلابها و تساوی عدّه سیلابهای کوتاه یا بلند در هر رکن) اگر هر یک از این ارکان را در یک خط یا یک دایره چند بار پشت سرهم بنویسیم و آن خط یا دایره را با شروع از محل های متفاوت (یعنی از سیلاب اول یا دوم یا سوم یا چهارم) به گروههای چهار سیلابی تقسیم کنیم ، در هر یک از این موارد یکی از ارکان دیگر که دارای دوشباهت فوق با رکن مورد نظر است به دست بیاید .

۳ - محض توضیح میتوانیم به خط ذیل که از توالی یک سیلاب کوتاه و سه سیلاب بلند عروضی ساخته شده است توجه کنیم : (از چپ بر است خوانده شود .)

بسته باینکه از کدام سیلاب شروع کنیم و این خط را به گروههای چهار سیلابی تقسیم نمائیم گروههای ستوالی از هر یکی از ارکان ذیل به دست بیاید :

جدول ۱۶ - نمونه محتویات یکی از دوایر عروضی

| سیلاب : | باشروع از | رکنی که به دست میآید | فرضول بین المللی |
|---------|-----------|----------------------|------------------|
| اول | مفاعیلن | — — — — | — — — — |
| دوم | مفعولات | — — — — | — — — — |
| سوم | مستفعلن | — — — — | — — — — |
| چهارم | فاعلاتن | — — — — | — — — — |

۶ - دو خاصیت توأم ، یعنی تساوی مجموع سیلابهای ارکان ، و تساوی عدده سیلابهای کوتاه (یا بلند) در آنها ، اساس تشکیل دوایر بحر در عروض سنتی ما قرار گرفته است .
۷ - برای هر یک از این دوایر نیز اسم مغلق و به نظر من بی مناسبتی اختیار شده است .

۸ - به عقیده من شباهتهای دوگانه‌ای که مذکور شد از نظر عروضی بکلی بی فایده است ، ویگانه نکته اساسی و مفید و مؤثر در این میان عبارت از محل سیلاب یا سیلابهای کوتاه در هر رکن است . مثلاً در ارکان اساسی چهارسیلابی (مفاعیلن ، فاعلاتن و مستفعلن) یگانه نکته‌ای که از نظر عروضی اهمیت دارد آن است که محل یگانه سیلاب کوتاه در مفاعیلن اول ، و در فاعلاتن دوم ، و در مستفعلن سوم است . به مناسبت همین وجه اختلاف است که هر یک از این سه رکن استقلال پیدا کرده ، یکی از سه خانواده اساسی اوزان فارسی را تشکیل داده است .

۹ - چون در دوایر عروضی نکته مؤثر که عبارت از محل سیلاب یا سیلابهای کوتاه در ارکان دارای عدده تساوی مجموع سیلابها ، و نیز عدده تساوی سیلابهای کوتاه یا بلند است مورد توجه قرار نگرفته و فقط دوشباهت موجود ولی غیر مؤثر (یعنی

۴ - جدول کامل گروههای ارکانی که به این ترتیب از روی خط واحد یا تقسیم به گروههای متساوی منتها باشروع از محل متفاوت (یعنی از سیلاب اول یا دوم و غیره) به دست میآید به قراری است که در جدول شماره ۱۷ نشان داده شده است .

۵ - محض کامل بودن جدول ، ارکانی هم که به سیلاب کوتاه ختم میشوند و جز در مورد استثنائی مستفعل (— — —) در عروضی فارسی به کار نمیروند در محل خود نشان داده شده اند .

جدول ۱۷ - گروههای ارکانی که میتوانند دوایر عروضی تشکیل بدهند .

| ملاحظات | از سیلاب ۵ | از سیلاب ۴ | از سیلاب ۳ | از سیلاب ۲ | باشروع از : سیلاب ۱ | بلند | کوتاه | مجموع سیلابها |
|-----------------------|---------------------|----------------------|---------------------|---------------------|------------------------|------|-------|------------------|
| | — | — | فاعِلن — — — | مفعول — — — | فَعولن — — — | ۲ | ۱ | ۳ |
| | — | — | فاعِل — — — | فَعول — — — | فَعْلن — — — | ۱ | ۲ | ۳ |
| | — | فاعلاتن — — — — | مستفعلن — — — — | مفعولات — — — — | مفاعیلن — — — — | ۲ | ۱ | ۴ |
| سیلابهای کوتاه متناوب | — | — | — | فاعلات — — — — | مفاعیلن — — — — | ۲ | ۲ | ۴ |
| سیلابهای کوتاه متوالی | — | مفتعلن — — — — | مستفعل — — — — | مفاعیل — — — — | فاعلاتن — — — — | ۲ | ۲ | ۴ |
| | مفعولاتن — — — — | مفعولاتات — — — — | مفاعیلان — — — — | فاعلاتان — — — — | مستفعلاتن — — — — | ۴ | ۱ | ۵ |
| | فاعلاتات — — — — | مفاعلاتن — — — — | فاعلاتتن — — — — | مستفعلات — — — — | مفاعیلتن — — — — | ۳ | ۲ | ۵ |
| سیلابهای کوتاه متوالی | مفتعلاتن — — — — | مستفعلتن — — — — | مفعولاتت — — — — | مفاعیلات — — — — | فاعلاتان — — — — | ۳ | ۲ | ۵ |
| | فاعلاتت — — — — | مفاعلات — — — — | فاعلاتتن — — — — | مفتعلات — — — — | مفاعیلتن — — — — | ۲ | ۳ | ۵ |

تساوی، مجموع عددهای سیلابها، و همچنین تساوی عددهای سیلابهای کوتاه یا بلند در هر کتب (اساس ساختمان آن دوایر را تشکیل میدهد، بد نظر من همه دوایر عروضی بیپهوده و زائد است.

۱ - نکته دیگر که بیپهودگی دوایر عروضی را تأیید میکند آن است که بعضی از آنها بعضی اوزان را به ماسعرفی میکنند که خود بسیار نادر، بلکه مغلوط و به هر حال بیپهوده هستند.

یادداشت تکمیلی ۳ :

اصالت عروض فارسی

۱ - نمیدانم چرا گاهی گفته میشود که عروض فارسی از عروض عرب گرفته شده است؟ باید متوجه بود که ما با دو مطلب بکلی مختلف مواجه هستیم، و درست بودن اولی بهیچوجه دلیل درست بودن دومی نمیشود. مطلب اول این است که البته اصطلاحات عروضی ما چنانکه حسن قطان و شمس قیس و عروضیون دیگر فارسی پس از ایشان تا زبان خود ما به کار برده‌اند و می‌برند از زبان عربی گرفته شده و همراه تمدن اسلامی در ایران پذیرفته شده است. ولی اگر پرسیده شود اوزان شعری فارسی از کجا آمده است بهیچوجه نمیتوان استدلال کرد که چون اصطلاحات عروضی را از عرب گرفته‌ایم خود اوزان عروضی ما نیز دارای اصل عربی بوده است.

۲ - مسلم است که اوزان عروضی ما با وجود شباهت به اوزان عربی، خیلی خوش آهنگتر از آن اوزان است. نیز مسلم است که این رجحان بسیار بارز اوزان ما از حیث خوش آهنگی بر اوزان عربی همواره برقرار بوده است، یعنی حتی اوزانی که نخستین گروه شاعران ایرانی بعد از طلوع اسلام (رودکی و معاصرانش) در اشعار خود به کار بردند از اوزان متقابل عربی در آن وقت سوزوتر بود و اسوز نیز سوزوتر است.

۳ - پس اگر اوزان عربی نمونه و سرمشق بوده و ما

اوزان خودمان را از آنها اقتباس کرده باشیم باید پرسید مرحله تکمیل این اوزان عربی بنحوی که به دست رودکی و معاصرانش رسید در چه زمانی واقع بوده، چقدر طول کشیده و نشانیهای این دوره تحول و تکامل کجا یافت میشود؟ یکشبهه که نمیتوان یک سیستم جامع علمی و هنری را که مقرون به منتهای دقت ریاضی و مبتنی بر تقارن کامل باشد ایجاد کرد!

۴ - از طرف دیگر این سیستم عروضی که در تمام جهان و در سرتاسر تاریخ بی نظیر است از کجا به رودکی و معاصرانش رسید؟ به نظر من فقط یک حدس معقول در این باب میتوان زد و آن عبارت از این است که اوزان مورد بحث همان اوزان ایرانی قبل از اسلام است و در یکی از ادواری که عربستان جزو شاهنشاهی ایران بوده یا اعراب بنحو دیگری با تمدن ایران ارتباط یافته‌اند این وزنها را از ما اقتباس کرده‌اند، سنتها نتوانسته‌اند کمال ریاضی و دقت و ظرافت و خوش آهنگی سرمشق ایرانی خود را حفظ کنند و بالنتیجه اوزان ما را با مقداری عدم دقت در زبان خود به کار برده‌اند و می‌برند. واضح است که هر وقت از دو چیز مختلف یکی سرمشق و دیگری تعریف و تقلید از روی آن باشد البته آن یکی که زیبا تر و کاملتر است سرمشق است نه برعکس.

۵ - نیز در خاطر داشته باشیم که نام آهنگهای متعدد از ایران قبل از اسلام به ما رسیده است. به گمان من کمتر میتوان شک داشت که همین اوزان عروضی کنونی ما اساس بعضی از آن آهنگها بوده است.

۶ - نکته جالب دیگر این است که هر چند اعراب سخت کوشیدند بسیاری از آثار فرهنگی ایران قدیم را از میان ببرند هیچ وقت نشنیده‌ایم که به فکر افتاده باشند که آهنگهای شعری ایران را نیز نابود کنند. بر فرض نیز چنین قصدی برای ایشان حاصل میشد از آنجائیکه وزن شعری، یا آهنگ، مانند کتاب یا عمارت یا قالی گوهر نشان نیست که جسم داشته باشد و شمشیر و کلنگ و آتش و امثال آنها به آن کارگر باشد، عملی کردن این منظور برای اعراب به منتهای درجه مشکل بلکه بکلی غیر ممکن میبود.

۷ - باری به نظر من اوزان شعری ایران قبل از اسلام با وجود تحولات عمیق حاصل از سلطه نظامی عرب، در اذهان ایرانیان محفوظ ماند (چنانکه امروز نیز میبینیم که ایرانی

عادی وزن شعر را بنا برغریزه ذاتی درست تشخیص میدهد و در خاطر نگاه میدارد) و بمحضی که وضع فرهنگی اقتضا کرد و شعرگفتن به زبان ممزوج جدید اسکان پذیر گردید نخستین شعرای عمده ما که تحت تأثیر عمیق ایران قبل از اسلام بودند، و محبت و تحسین ایشان نسبت به ایران باشکوه پیشین از فرد فرد ابیات ایشان آشکار است، از همان اوزان معهود ایرانی در شعر خودشان استفاده کردند، بلکه میتوان گفت در انتخاب اوزان عروضی کاری جز این نمیتوانستند و البته نمیخواستند بکنند.

۸ - در این بحث، اصل و ریشه وزن رباعی را نیز نمیتوان نادیده گرفت. نتیجه‌ای که سن بر اثر مطالعه و تجزیه جداول‌الخریب و آخرم‌قطان به آن رسیده‌ام این است که وزن رباعی $لن | مفتعلن || مفتعلن | مفتعلن$ است که بر اثر حذف سه سیلاب اول، از وزن ذیل مشتق شده است:

$مفتعلن | مفتعلن || مفتعلن | مفتعلن$. نیز گویا تا کنون در این بحث به ثبوت رسیده باشد که «مفتعلن» مستقیماً از «سستفعلن» مشتق شده و بالنتیجه وزن اخیر خود مستقیماً از وزن پدر خانواده رجز، یعنی

$سستفعلن | سستفعلن || سستفعلن | سستفعلن$ مشتق است. ناچار هر سیستم عروضی که دارای سستفعلن بوده دارای دو رکن اساسی دیگر یعنی مفاعیلن و فاعلاتن نیز بوده

است. و باز به همین دلیل، رکن «مفتعلن» در وزن رباعی ثابت میکند که دو رکن هم‌ردیف مفتعلن یعنی مفاعیلن و فاعلاتن، نیز جزو همان سیستم عروضی میباشند.

نتیجه‌ای که میخواهم بگیرم این است که اگر وزن رباعی دارای اصل ایرانی باشد (و این نکته روشن است که دارای اصل عربی نبوده است و اعراب آن را از ما گرفته‌اند) مسلم میشود که تمام این سیستم عروضی نیز مانند وزن رباعی (که جزء لاینفک آن است) دارای اصل ایرانی بوده و از ایران به عربستان رفته است.

۹ - خلاصه کلام این که، تا وقتی که مدعیان اقتباس اوزان عروضی ایران از عرب، بطرز معنی دوره و نحوه تکامل اوزان عرب را (به طوری که از همان آغاز ادبیات شعری در ایران اسلامی مورد استفاده عموم شعرای عمده ایران واقع شد) به ثبوت نرسانده باشند چاره‌ای نداریم جز آنکه یقین داشته باشیم که اوزان خوش آهنگ و بینظیر ما میراث مستقیم نیاکان قبل از اسلام ما بوده و اوزان عروضی عرب اقتباس ناقصی از سرمشق‌های عروض اصیل ما است، که خود نمونه کامل دقت و ظرافت هنری و علمی در سر تا سر جهان بوده است و به تمام احتمال همواره نیز خواهد بود.



سرگذشت واژه گل

از: دکتر بهرام قره‌وشی

استاد زبانه‌های کهن ایرانی در دانشگاه تهران

واژه‌ها نیز برای خود زندگی و سرگذشتی دارند. بوجود می‌آیند، درهم می‌آبیزند، تحول می‌پذیرند، ازدیاری بدیاری دیگر سفر می‌کنند، کوتاه و بلند میشوند و سرانجام گاهی می‌میرند. گاهی تحول و تغییر رنگ آنها چنان میشود که پس از چندی هیچ شباهتی با اصل نخستین خود پیدا نمی‌کنند و اثر تحول در سرزمین‌های مختلف و لهجه‌های گوناگون چنان تغییر شکل میدهند که شناختن آنها بسیار دشوار میگردد و برای یافتن آنها محتاج حساب‌های دقیق زبانشناسی میشویم.

سرگذشت گل نیز در زبان فارسی چنین است. گل در سرزمین ایران سابقه زیاد دارد. شعر و ادب ما از دیرباز تا کنون گلریز و گلپیز است و اگر می‌بینیم که در شعر و ادب پارسی بیش از دیگر سرزمین‌ها سخن از گل می‌رود برای آنست که مردم این سرزمین از دورانهای کهن به گل عشق می‌ورزیده‌اند و ایران زمین مهد پرورش گل بوده است. اگر نگاهی به تاریخ طبیعی پلین Pliny بیندازیم می‌بینیم که چقدر بوی گل و گیاه سرزمین گلخیز ایران را میدهد. میراثی که مغرب زمین از گل‌های گوناگون ایران برده است خود شایان گفتاری دیگر است.

در میان گلها، گل سرخ یا گل سوری بیشتر مورد توجه ایرانیان بوده و هنوز بوته‌های وحشی این گل در گوشه و کنار روستاها بفروانی دیده میشود و گلاب از زمانهای قدیم شناخته شده بود و در مراسم مذهبی و در طب بکار میرفت و هنوز هم مورد استعمال است و در جشن‌ها، عروسی‌ها و میهمانی‌ها هنوز گلاب سیگرداند.

واژه مرکب گلاب خود میرساند که گل مطلق بمعنی گل سرخ یا گل سوری است و در ادبیات فارسی نیز گل بیشتر به گل سوری اطلاق میشود. و شکل‌های مختلف این کلمه در دورانهای پیش از اسلام نیز بمعنی گل سرخ است.

به ریشه این واژه نخستین بار در اوستا بر میخوریم. این واژه بصورت ورد varedha چندین بار در اوستا آمده است از آنجمله است دروندیداد فرگرد ۱۶ بند ۲. معادل فارسی باستان این واژه در کتیبه‌های فارسی باستان نیاسده است ولی آنرا میتوانیم از روی کلمه اوستایی و بنا بر قواعد زبانشناسی ایرانی باز ساز کنیم. این کلمه در فارسی باستان میبایستی varda بوده باشد که در دوره فارسی میانه در پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی vart و vard میدهد و در فرهنگهای فارسی نیز بصورت «ورد» باقی مانده است. واژه ورد بمعنای گل در نام بسیاری از آبادیهای ایران باقی مانده است. ورد آورد vard-âvard که روستایی است نزدیک تهران و نامش مرکب است از vard و âvard بمعنی گل آور و نام سهرورد که روستایی است از روستاهای زنجان و مولد شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی است نیز از همین ریشه است. جزء اول کلمه سهرورد suhravard واژه suhr یا suxr است که صورت صحیح کلمه سرخ surx است و واژه سرخ surx فارسی شکل قلب شده SUXI است و سهرورد بمعنی سرخ گل است.

واژه ورد vard در دوره اشکانیان به ارمنستان راه می‌یابد و بصورت vard و بعدها در ارمنی جدید بصورت vârt بمعنی گل سرخ استعمال میشود. از مشتقات این کلمه در ارمنی میتوان نام خاص نوارت Nevârt را یاد آورد که از دو واژه ایرانی nev بمعنی نو و vârt بمعنی گل سرخ مرکب شده است و معنی آن نو گل یا غنچه گل سرخ است و نام زنان ارمنی است. همچنین نام خاص وارتوهی vârtuhi از واژه vârt و پسوند تانیث uhi ترکیب یافته و نام وارتوشی نیز از همین ریشه است. نام وارتان همان وردان پهلوی است و مرکب است از vart و پسوند اتصاف ân. و نیز کلمه «وارتاپت» که نام

خاص سردان ارسنی است از دو واژه ایرانی وارتا *vârta* و پت *Pet* ترکیب یافته است. وارتا بمعنی گل است و *Pet* همان واژه *Pat* پهلوی و *Paiti* اوستایی و بد فارسی است بمعنی سرور و رئیس و «وارتاپت» بمعنی گلبن یا باغبان باغ گل است.

واژه ورد *vard* از سوی دیگر بزبان اراسی راه یافته و از آنجا بزبانهای دیگر ساسی از جمله به عربی رفته است و ورد در فرهنگهای عربی بمعنی گل سرخ و رنگ سرخ یا شکوفه و گل زعفران آمده است. واژه ورد *vard* پهلوی از دوران فارسی سیانه اشکانی در زبان پارسی ولهجه‌های گوناگون آن تحولات گوناگون یافت. نخستین تحول این کلمه بنا بر قاعده زبانشناسی ایرانی ($rd=l$) است و در اوایل دوران اشکانی صورت گرفته است. این شکل کهن را در گویش سمنانی می‌بینیم که واژه *vârda* به وال *vâla* تحول یافته است و نیفتادن وایل آخر کلمه نشانی از قدمت آنست. در دوره‌های بعد تر با افتادن وایل *a* از آخر کلمه این واژه بصورت ول *vel* درآمده است. در برهان قاطع آمده: ول: بفتح اول و سکون ثانی بمعنی شکوفه باشد عموماً و شکوفه انگور را گویند خصوصاً. باباطاهر واژه ول را بمعنی گل استعمال کرده است:

سلسل زلف برور رفته دیری ول و سنبل بهم آئینه دیری
پریشان چون کری آن تار زلفان بهر تاری دل آویته دیری
که معنی آن چنین است

سلسل زلف برور ریخته داری گل و سنبل بهم آییخته داری
پریشان چون کنی آن تار زلفان بهر تاری دلی آویخته داری
در ترانه‌های روستایی این واژه گاهی بمعنی گل و گاهی بمعنی گلی که بدان عشق سیورزند یعنی یار و معشوقه آمده است:

شب تاریک و ره باریک و ول سست
کمون از دست من افتاد و بشکست
کمون دارون کمون از نو بسازید
ولم یاغی شده مشکل دهد دست
در دوره‌های بعد این واژه از *val* و *vel* تحول یافته بصورت گل *gul* و در لهجه‌ها *gella* درآمده است. در زبانشناسی تطبیقی ایرانی همواره یک *v* قدیمی با رنگ دادن به وایل بعدی خود بصورت *gu* درمی‌آید مانند *vishtâsp* که *gushtasp* شده و *vehrk* که *gurg* گرگ شده است و غیره.

بدین ترتیب واژه گل *gul* فارسی از واژه کهن اوستایی *varedha* درآمده است.

اما صورت اوستایی این واژه از شرق بسوی غرب گرائیده و در اطراف دریای سیاه و مدیترانه بهمین صورت رایج شده است و یونانیان آنرا بصورت ورودون *wrodhon* و بعدها با حذف *w* بصورت رودون *rodhon* پذیرفته‌اند. زبان لاتینی نیز این واژه را بقول سیه *Meillet* زبانشناس معروف فرانسوی، از تمدن مدیترانه‌ای گرفته است و این واژه چه در یونانی و چه در لاتینی جزو لغات مشترک هند و اروپایی نیست و عاریتی است از لهجه‌های شرقی ایرانی و با احتمال قوی از پارسی. واژه *rodhon* یونانی با افتادن *n* که جزء تصریفی است از انتهای آن بصورت *rodh* تحول یافته و سپس در همه کشورهای اروپایی بصورت *rosa* و *rose* درآمده است.

بنا بر نوشته پلوتارک در کتاب اردشیر بند ۲۷، نام یکی از شاهزاده خانم‌های اشکانی رودگونه *Rhodogune* است. این شاهزاده خانم اشکانی دختر مهرداد اول (قرن دوم پیش از میلاد) است که در سال ۱۴ پیش از میلاد بعقد ازدواج «دمتریوس نیکاتور» پادشاه سوریا که زندانی پدرش بود درآمد.

نام شهبانو رودگونه *Rhodogune* ایرانی مرکب است از واژه «رودو» *rhodo* بمعنی گل سرخ و گونه *gune* بمعنی گونه و «ردو گونه» یعنی گلگونه یا رزگونه یا کسی که گونه‌اش برنگ گل سرخ است. نام رودگونه *Rhodogune* می‌رساند که در دوران مهرداد اشکانی واژه *vareda* با حذف *v* و دادن رنگ آن به وایل بی رنگ *e*، در زبان پهلوی اشکانی بصورت *Rhodo* درآمده بوده است و شکل *rodhon* یونانی که *rose* از آن مشتق شده است گویا اقتباس بعدی این کلمه توسط یونانیان از زبان پهلوی اشکانی است. نام رودگونه توسط کورنی شاعر بزرگ دوره کلاسیک فرانسه با نمایشنامه معروف ردوگون *Rodogune* که شرح حال این شاهزاده خانم است در ادبیات فرانسه شهرت یافت.

بدین ترتیب از واژه *varedha* اوستایی واژه‌های *vard* و *vel* و *gol* و *rose* بمعنی گل سرخ در تمام زبانهای دنیای ستمدن راه یافت و این نمونه‌ای از یک برگ زرین از تمدن باستانی ماست.

نسخی درباره یعقوب لیث و آرامگاه او در خوزستان

از: محمد علی اسام شوشتری

آ - مقدمه :

حکومت را لازم نمی‌شمردند و جمله‌ی « لا حکم الا لله » ناظر باین عقیده بوده است .

هنوز روزگار فرمانروائی چهار خلیفه‌ی نخستین اسلام سپری نشده بود که بسیاری از ایرانیان از آن خواب طلائی که در آغاز اسلام دیده بودند بیدار شدند و دریافتند آن برابری و برادری که چشم می‌داشتند در جهان از گسترش دین اسلام میان فرزندان آدم حکمفرما شود ، جای خود را به یک تعصب تاریک نژادی داده و عنوان « الائمة من قریش » که در سقیفه بنی ساعده در سال یازدهم هجری همان روز بزرگ پیامبر بزرگوار اسلام پیش کشیده شده است ، حکومت جهانی اسلام را در قالب یک دین نژادی ویژه عرب فرو ریخته است .

از آن روز بوده که ارزش عنوانهای مهاجر و انصار و صحابی سست گردیده و بجای آنها عنوانهای نژادی از گونه « قرشی » و دیگرها جانشین شده است و همه کوششهایی که ایرانیان خواه دسته‌های مائوی و مزدکی و زروانی که پیش از ظهور اسلام به عربستان کوچ کرده بودند و خواه کسان دیگری که چشم براه ظهور « احمد بزرگوار » در سر هزاره بوده اند و همگی آنها در راه بر انداختن حکومت ساسانی که بر پایه طبقاتی استوار بود تلاشها بکار برده ، همه آن تلاشها به در رفته و حاصل آنها همه حوادث بزرگ این شده است که حکومتی خشن تر و ستمکاره تر از حکومت پیشین ، جانشین حکومت گذشته شود . حکومتی که از علم و فرهنگ نیز بی بهره بود .

نخستین واکنشی که بر ضد تغییر جهت حکومت اسلامی در صحنه سیاست هویدا شد ، ظهور دسته های گوناگون سرکشان معروف به خوارج است که همگی آنان نمی پذیرفته اند خدای تعالی همه‌ی جهان ، حکومت را منحصر به تیره‌ی قریش کرده باشد . حتی گروهی از ایشان که تندروتر بودند ، وجود

اندکی پس از این زمان است که کشاکش عدنانی و قحطانی میان اعراب پدید می‌آید و سبب جنگهای بسیار میگردد . از آنسو گروهی از روشن بینان ایرانی آیه‌ی شریفه‌ی « یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ، ان اکرمکم عندالله اتقیکم » را شعاری گرفته مسلمانان را به برابری و برادری نخستین می‌خواندند و می‌کوشیدند تا سگر آتش تعصب نژادی را که باردگر زنده شده بود ، بمیرانند . اما چون هواخواهان عرب برای پذیرفتن این ندای آسمانی گوش شنوا نداشتند و از اسلام تنها به حکومتش دلبسته بودند ، از این سو ایرانیان نیز خود را آزاد مردان خوانده نژاد و تبار خویش را بر تر و والاتر از آنان می‌ستودند . سرانجام گفتگویی که نخست بمنظور بازگشت به اساس اسلام آغاز شده بود ، سبدل به یک کشاکش نژادی گردید . باری ایرانیان برای بازگرفتن استقلال از دست رفته‌ی خویش از چندین راه آغاز به کوشیدن کردند . از یکسو گروهی که مسلمان شده بودند در بر انداختن حکومت نژادپرست اموی تلاشهای سخت بکار بردند تا در سال ۱۳۲ هجری در این راه کاسیاب گردیدند . از دیگر سو در نقاط دور دست حوزه‌ی خلافت شورشهایی نظیر شورش سقنق و بابک خرمدین و به آفرید و دیگران برپا شد که پیشوای هر یک از اینها آرزو داشت باری دیگر حکومتی نظیر حکومت ساسانی پدید آورد . لیکن همه‌ی این قیامها بدست خود ایرانیان که به اسلام دلبستگی داشتند سرکوب شد . در آن روزگار گروه بسیاری از مردم شهرها بویژه طبقه درس خوانده و روشن بین مسلمان شده بودند و پیشوایان این قیامها را گمراه میدانستند .

یکی از گرفتاریهای ایرانیان در آن روزگار این بود که در حکومت اسلام عنوان خلافت تا آنجا رنگ مذهبی داشت که احادیثی از زبان پیغمبر اسلام در وجوب اطاعت از هر حاکم هر چند بنده‌ی بینی بریده‌ای باشد، ساخته و پراکنده بودند و سرکشی بر ضد هر گونه حکومتی حتی مانند حکومت اسویان « شق عصای مسلمین » و گناهی بزرگ بشمار می‌آمد که موجب سباحت شدن خون قیام‌کننده می‌گردید. این باورها تا آنجا در دل‌های توده‌ی مردم ریشه داشت و پیشوایان دغلكار از آن بهره‌برداری می‌کردند که سرد پلیدی مانند عبیدالله بن زیاد توانست بنام همین اتهام حسین بن علی (ع) نوه پیغمبر اسلام را « سهدورالدم » قلمداد کند.

اینکه سیاست‌کسانی نظیر « فضل بن سهل و ابوسلم خراسانی و ابوسلمه خلال معروف به وزیر آل محمد و دودمان بربک بر این مبنا استوار بوده که با حفظ سنن خلافت تا آنجا که ممکن است به ایرانیان آزادی بخشند، تا رفته رفته اثر حدیث « الائمہ بن قریش » از میان رود، همین دشواریها بوده است.

هر چند این بحث اجتماعی شایسته تفصیل بیشتری است، لیکن در اینجا غرض من از گفتن این مختصر آنست که ذهن خواننده‌ی گفتار، به ارج قیام یعقوب لیث بهتر آگاه شود و نیک بداند این سردار دلیر ایرانی در چه محیط خفقان‌آوری اقدام به انقلاب برای بازگرفتن استقلال ایران و برداشتن حکومت عرب کرده است.

باری نخستین کسی که با داشتن باورهای درست مسلمانی بر ضد خلافت عباسی سردانه پیا ساخته و بر آن شده است دست آن خاندان غدر پیشه را با زور شمشیر از خلافت کوتاه کند و رشته زمامداری مسلمانان را بدست گیرد، یعقوب پور لیث مشهور به صفار است.

ب - تبار یعقوب

در کتابهای تاریخ و سیر عربی تنها نام پدر یعقوب را که لیث بوده ضبط کرده‌اند و چون در عرف آن زمان بویژه میان تازیان، پرداختن به برخی پیشه‌ها مانند بافندگی و رویگری از فرومایگی پنداشته میشد، همه جا این سردار دلیر را « صفار -

رویگر » خوانده و برخی نویسندگان نیز او را « خارجی » نامیده روانه دوزخش ساخته‌اند. در آن کتابها از پدر لیث که نیای یعقوب است دیگر نامی دیده نمیشود. لیکن در کتاب تاریخ سیستان که از نثرهای بسیار خوب پارسی است و در سده‌ی پنجم هجری بخاسه‌ی نویسنده گمنامی نوشته شده است، تبار این سردار دلیر زیر عنوان « ملک الدنيا صاحب القرآن ابی یوسف یعقوب بن اللیث » چنین آمده است: « اما نسبت او: یعقوب بن اللیث بن المعدل بن حاتم بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز »

منظور از قباد در این تبار زنجیره، شیرویه پسر پرویز است که بالقب قباد دوم جانشین پدر گردیده. باری ما دلیلی در دست نداریم که بتوانیم این تبار نامه را ساختگی انگاریم و درستی آنرا رد کنیم. بویژه آنکه یگانه دلیل کسانی که در درستی این تبار نامه شک کرده‌اند اینست که اگر یعقوب از دودمان ساسانی بوده چگونه پدرش برویگری اشتغال داشته است؟

پژوهش در اوضاع و احوال خاندان ساسانی، پس از پادشاهی خسرو دوم و کشتارهایی که در آن خانواده شده سپس بر افتادن حکومت آنان و در افتادن رشته فرمانروائی ایران بدست سردسی بیگانه، اثر تردید آور چنین توهمی را خواهد زدود. باری ما تا کنون دلیلی بر رد تبار نامه مندرج در تاریخ سیستان، نتوانسته‌ایم بدست بیاوریم.

برای اینکه ارزش قیام یعقوب و دلیری او در آن روزگار تاریک خوب شناخته شود، - روزگاری که مردم ساده لوح داشتن منشور حکومت را از خلیفه هر چند آن خلیفه در لجنزار فحشا و پلیدی غوطه‌ور باشد و بگفته بشار برد تخارستانی، خلیفه‌الله را باید در میان کنیزکان و تنبور زنان جست،^۱ تا چه اندازه حتی در کارهای شخصی نظیر معاملات و عقد زواج مؤثر می‌پنداشتنه‌اند، بگذارید داستانی را از صفحه ۲۲۳ تاریخ سیستان در اینجا بازگویم:

« یعقوب به نیشابور قرار گرفت. پس او را گفتند که مردمان نیشابور میگویند که یعقوب عهد و منشور امیرالمومنین ندارد و خارجی است. »

۱ - ضاعت خلافتکم یا قوم فالتمسوا خلیفة الله بین الرق و العود

نویسنده آن کتاب پس از آن افزوده است که یعقوب فرمان باحضار مردم داد و چون همه فراهم آمدند خادسی نزد یعقوب آمد و :

« تیغ پیش یعقوب نهاد و یعقوب تیغ بر گرفت و بجنابانید . آن مردم بیشتر بیهوش گشتند . گفتند مگر بجانها ما قصدی دارد . یعقوب گفت : تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم . اما شما شکایت کردید که یعقوب عید امیرالمومنین ندارد . خواستم که بدانید که دارم . مردمان باز جای و خرد باز آمدند . باز گفت یعقوب :

« امیرالمومنین را بیغداد نه این تیغ نشان دست ؟ گفتند بلی گفت : مرا بدین جایگاه نیز هم این تیغ نشانده . عهد من و آن امیرالمومنین یکی است . »

یعقوب که مردی خردمند بوده نخواست است با این کار بگوید : پایده حکومت من بر زور نهاده شده . بلکه خواسته است بمردم ساده دل فریب خورده بفهماند آنکه در بغداد بنام امیرالمومنین نشسته است ، نه مسلمانان او را برگزیده اند و نه از سوی پیغمبر اسلام عهد و منشوری در دست دارد . او بزور تیغ بر مسلمانان چیره شده و عهد و منشور او جز تیغ نیست . من نیز با زور این تیغ منشورش را از دستش خواهم گرفت و شر دستگاه فاسد او را از سر مسلمانان کوتاه خواهم کرد . این نکته دلیل است بر اینکه یعقوب گذشته از دلیری بی اندازه و خردمندی و دادگری بسیار دانا و با هوش بوده و در تاریخ اسلام و سرگذشت این دین پاک بینا . ولیکن باوری بحديث « الائمة من قریش » مطلقاً نداشته است .

ج - ایران دوستی یعقوب و خدمتی که بزنده کردن زبان فارسی کرده است .

یاد بسیاری از کارهای این سردار بزرگ ایرانی در مدت ۱۷ سال و نه ماه اسیری او در تاریخهای عربی و فارسی مانده است . هرگاه این کارها را یگان یگان در ترازوی پژوهش بسنجیم و بررسی کنیم سرانجام باین نتیجه خواهیم رسید که سردار بزرگ ایرانی از همه ی آن کوشش ها جز باز گردانیدن استقلال ایران و رسانیدن این کشور و مردم آن بشکوه دیرینه ای که سیداشته اند ، خیالی در سر نمیپورانیده است .

۱- تاریخ سیستان ص ۲۳۳

یعقوب پورلیث نخستین پادشاه ایرانی پس از اسلام است که فرمان داده زبان فارسی را با خط کنونی بنویسند و این بزرگترین خدمت او بعلمیت ایرانی است .

میدانیم پس از آنکه دولت ساسانی بر افتاد و سراسر ایران کم کم در حوزه ی خلافت عربی در آمد و زبان رسمی در دستگاههای دولتی زبان عربی شد و کتابها و نوشته های فارسی که بخط پهلوی نوشته شده بود رفته رفته برای مردم بویژه مسلمانان نا مفهوم و نا مأنوس گردید و کتابها و نوشته های عربی ، بکوشش ایرانیان مسلمان در دو قرن اول اسلامی ، جانشین کتابهای فارسی شد .

هر چند در همان زمان یا ز در سراسر ایران زبان فارسی رایج مانده بود و زبان عربی نتوانسته بود ، چنانکه در مصر و سوریا و فلسطین شده ، جانشین زبان محلی گردد ، با اینهمه زبان فارسی از جایگاه زبان رسمی دولتی فرو افتاده و خطی که با آن فارسی نوشته میشد ، آهسته آهسته داشت فراموش و متروک میگردد و بیم آن میرفت اگر چند قرن دیگری بر این روال بگذرد ، زبان فارسی بصورت یک لهجه محلی آسپخته بزبان عربی در آید و جایگاه والایی را که دارا است بکلی از دست بدهد . حتی استعمال آن در میان شهر نشینان فراموش گردد .

یعقوب نخستین کسی است که باین خطر بزرگ پی برده است و سخنگویان را تشویق کرده بفارسی شعر گویند و زبان فارسی را بخط رایج برای نوشتن عربی (نسخ) بنویسند . بی شک برداشتن چنین گامی در آن روزگار که زبان عربی را زبان رسمی فرشتگان میدانستند ، کاری بسیار دلیرانه بوده که از کسی جز یعقوب لیث ساخته نبود .

گفته اند : چون یعقوب عربی نمیدانسته چنین کرده است . من بچنین سخن سستی نمیتوانم باور داشته باشم . زیرا می بینیم مسعودی در کتاب مروج الذهب پس از یاد کردن رویداد دیرالعاقول و نیرنگی که یعقوب از برادر خلیفه خورد و منجر بنا کاسی او در گشادن بغداد گردید ، سه شعر زیر را یاد میکند و سرودن آنها را بیعقوب لیث نسبت میدهد .

خراسان احویها و اعمال فارس

وما اناسن ملک العراق بایس

إذا ما مورالدين ضاعت واهملت

ورثت فصارت كالرسوم الدوارس

خرجت بعون الله عيناً و نصرة

وصاحب آيات الهدى غير حارس^۱

بفرض که بگوئیم گوینده‌ی این شعرها خود یعقوب نبوده است و هوا خواهان او اینهارا پس از حادثه‌ی دیرالعاقول از زبانش سروده و بدهنها انداخته اند تا اثر ناکامی او را از صفحه‌ی اندیشه‌ی مردم بزدایند، باری نمیتوان باور کرد مرد هوشیار خردسندی مانند او پس از آنهمه سروکار داشتن با عرب زبانان زبان عربی را نمیفهمیده است. اجازه دهید مطلب را از زبان نویسنده‌ی تاریخ سیستان برایتان بازگوکنم. در آن کتاب چنین آمده :

« پس شعرا او را شعر گفتند بتازی » منظور نویسنده‌ی تاریخ سیستان پس از چیرگی یعقوب بر خوارج و گشادن شهرهای هرات و پوشنگ است.

قد اکرم الله اهل المصر والبلد

بملك یعقوب ذی الافضال والعدد

« چون این شعر بر او خواندند او عالم نبود در نیافت (؟). محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت چیزی که سن اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش او کس نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بر طریق خسروانی^۲ »

منظور نویسنده‌ی تاریخ سیستان از « طریق خسروانی » دستگاههای موسیقی است. خلاصه‌ی این سخن آنست که همه‌ی اوزان شعر فارسی در عصر ساسانی برابر اوزان شعر عرب نبوده است و اوزان دیگری که ترانه مانند بوده داشته است و نیز تا آن روز شعر فارسی بخط نسخ نوشته نمیشده است. جمله‌ی « و بدان روزگار نامه پارسی نبود » گواه گویایی بر این تعبیر است. اگر معنی سخن نویسنده‌ی تاریخ سیستان نه چنین باشد همه‌ی شعرهایی که بنام « فهلویات » مشهور است و هنوز هزارها بیت و ترانه از آنها در سراسر منطقه‌ی فارسی زبانان

ایرانی، از دامنهی پامیر تا خلیج فارس رایج است آشکارا خلاف این سخن را نشان میدهد.

اینکه در تاریخ سیستان آمده که از آن زمان شعر پارسی گفتن مشهور شده، باید منظور نویسنده شعر طبق اوزان عروضی جدید و نوشتن شعر بخط نسخ باشد نه چیز دیگر. باری از جمله شعرهایی که در آن کتاب در مدح یعقوب آمده و نوشته شده: آنها را بسام کورد پس از گشادن هرات سروده است شعری است که بعنوان نمونه در زیر آورده میشود.

مکه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم

د - سخن کوتاهی در سرگذشت یعقوب

در زمینه‌ی تاریخ برخی کارهای این سردار بزرگ بیان نوشته‌های تاریخ نویسان گاهی اختلاف دیده میشود. نویسنده در نوشتن این شرح حال کوتاه از گفته‌های محمد بن جریر طبری در گذشته بسال ۳۱ هجری که از تاریخهای معتبر و نزدیکترین سند تاریخی بزبان یعقوب است پیروی میکنم. لیکن در هر جا که نوشته‌ی او با دیگران اختلافی داشت، جای اختلاف را نیز تذکر خواهم داد.

متأسفانه تا کنون تاریخ تولد این سردار بزرگ بدست نویسنده نیفتاده است و نیز سندی ندیده‌ام که سالهای عمر یعقوب را معین کند تا از سنجدیدن دوره‌ی زندگی او با تاریخ در گذشتنش، تاریخ تولد او را معین کنیم. طبری تاریخ آغاز فرمانروایی یعقوب را نیز قید نکرده است ولی در سیانه شرح رویدادهای سال ۲۵۷ هجری نوشته است « در ماه ربیع الاخر یعقوب لیث بتهایی بیغداد فرستاد که مدعی بود آنها را از کابل بدست آورده است^۳ ».

نویسنده‌ی تاریخ سیستان آغاز فرمانروایی یعقوب را ۵ روز مانده از محرم سال ۲۴۷ هجری نوشته و افزوده است که در این سال او را « ملک الدنيا صاحب القران ابی یوسف بن الیث » نامیده‌اند.^۴

طبری در جلد هشتم صفحه‌ی ۱۵ در شرح وقایع سال ۲۵۹ هجری گفته است « گفته‌اند که در چهارم شوال یعقوب لیث به نیشابور درآمد و آنجا را گرفت و محمد بن طاهر را از حکومت برداشت و زندانی کرد. و نیز در حوادث سال ۲۶۰

۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۴۴۵ ۲ - تاریخ سیستان ص ۲۰۹ م ۲۱ ۳ - طبری ج ۷ ص ۵۹۸ ۴ - تاریخ سیستان ص ۲۰۰

هجری حسن بن زید طالبی را در ری شکسته کرد و او را تا طبرستان دنبال کرد و طبرستان را گرفت^۱ و باز افزوده است.

یعقوب در ماه شوال ۲۶۱ (هجری) براسهرمز روآورد و ابو احمد سوفی در بغداد از طرف برادرش اعلان کرد که والیگری خراسان و طبرستان و گرگان و ری و فارس و شرطه بغداد به یعقوب داده شده است.

اما یعقوب از عسکر مکرم بسوی واسط پیش راند و با اینکه سرور بلخی آب دجله را بر او باز کرده بود، یعقوب آنرا بست و از آن گذشته و در ۲۴ ربیع الاخر به «بازین» درآمد و از آنجا بنعمانیه پیش راند. سپس یعقوب بسوی دیرالعاقول که لشکر خلیفه در آنجا بود پیش آمد و دولشگر در شهر سیب (سیب بنی کوما) رویاروشدند.

هرچند در آغاز جنگ میسرهی لشکر یعقوب سیمنهی لشکر خلیفه را شکسته ساخت ولی سرانجام یعقوب شکست خورد و خودش با گروهی ازویژگان از میدان نبرد جان سلامت بدر بردند^۲. تاریخ جنگ دیرالعاقول بنوشتهی طبری ماه رجب سال ۲۶۲ هجری بوده و جنگ درجایی رخ داده است که «اضطربذ» نام داشته میانهی شهر سیب بنی کوما و شهر دیرالعاقول. در تاریخ سیستان تاریخ جنگ دیرالعاقول پنجشنبه هفتم شوال ۲۶۵ هجری قلمداد شده است. سعودی که کتاب سروج الذهب خود را در سال ۳۳۲ هجری تمام کرده است، تاریخ جنگ را نهم رجب ۲۶۲ هجری نوشته. همچنین قاضی ابن خلکان تاریخ جنگ را هفتم رجب ۲۶۲ ثبت کرده است.^۳

سعودی در کتاب التنبیه والاشراف که در سال ۳۴۵ هجری تمام شده است در بارهی این واقعه چنین گفته است:

بیرون شدن معتمد از سرمن رای (سمرقند) بسوی مدینه السلام (بغداد) روز شنبه سه روز از جمادی الاخر گذشته بود بسال ۲۶۲ با سپاهیان برای جنگ با صفار پیش راند تا رسید بجایی بنام اضطربذ میانهی سیب و دیرالعاقول در کنار دجله در آنجا جنگ با یعقوب لیث صفار رخ داد بروز یکشنبه هفت روز از رجب گذشته در همین سال. صفار شکست خورد و لشگرش بتاراج رفت و معتمد بسمرقند باز گشت و یعقوب بجندی شاپور.

و در شوال ۲۶۵ در آنجا درگذشت. بنا براین، نوشتهی تاریخ سیستان که روز جنگ را پنجشنبه هفتم شوال ۲۶۵ هجری ضبط کرده است در خور تردید و تأویل است.

علت شکست لشکر یعقوب در جنگ دیرالعاقول، چنانکه سعودی در کتاب سروج الذهب آورده باز کردن آب نهر سیب بر لشکرگاه او بوده. در نتیجهی این نیرنگ همهی فراخناک لشکرگاه در زیر آب دجله فرورفته و بشکل سردابی درآمد است. بعلاوه چنانکه در روایات دیگر آمده، ابو احمد طلحه ملقب به موفق برادر معتمد عباسی چون آثار شکست را در سپاه خلیفه می بیند، سر خود را برهنه و سویهایش را پریشان میسازد (در آن زمان هاشمیان گیسوی دراز فرو می هشتند و داشتن گیسوی بلند نشانی از خویشی با پیغمبر بود) و فریاد میکشد ای مسلمانان من هاشمی و برادر خلیفه و ولیعهد مسلمانان هستم. خلیفه منشور حکومت همهی شرق (در آن زمان شرق بتمام استانهایی گفته میشده که در شرق رود دجله نهاده شده بود) و شرطهی بغداد را بنام ابن خارجی فرستاد و او نپذیرفت و بی هیچ دلیل شرعی برخلیفهی مسلمانان یاغی شده و برآنست که ذراری پیغمبر را از دم تیغ بگذرانند. چنانکه نوشته اند: گروهی از سربازان یعقوب با این نیرنگ بصف مخالف پیوسته اند.

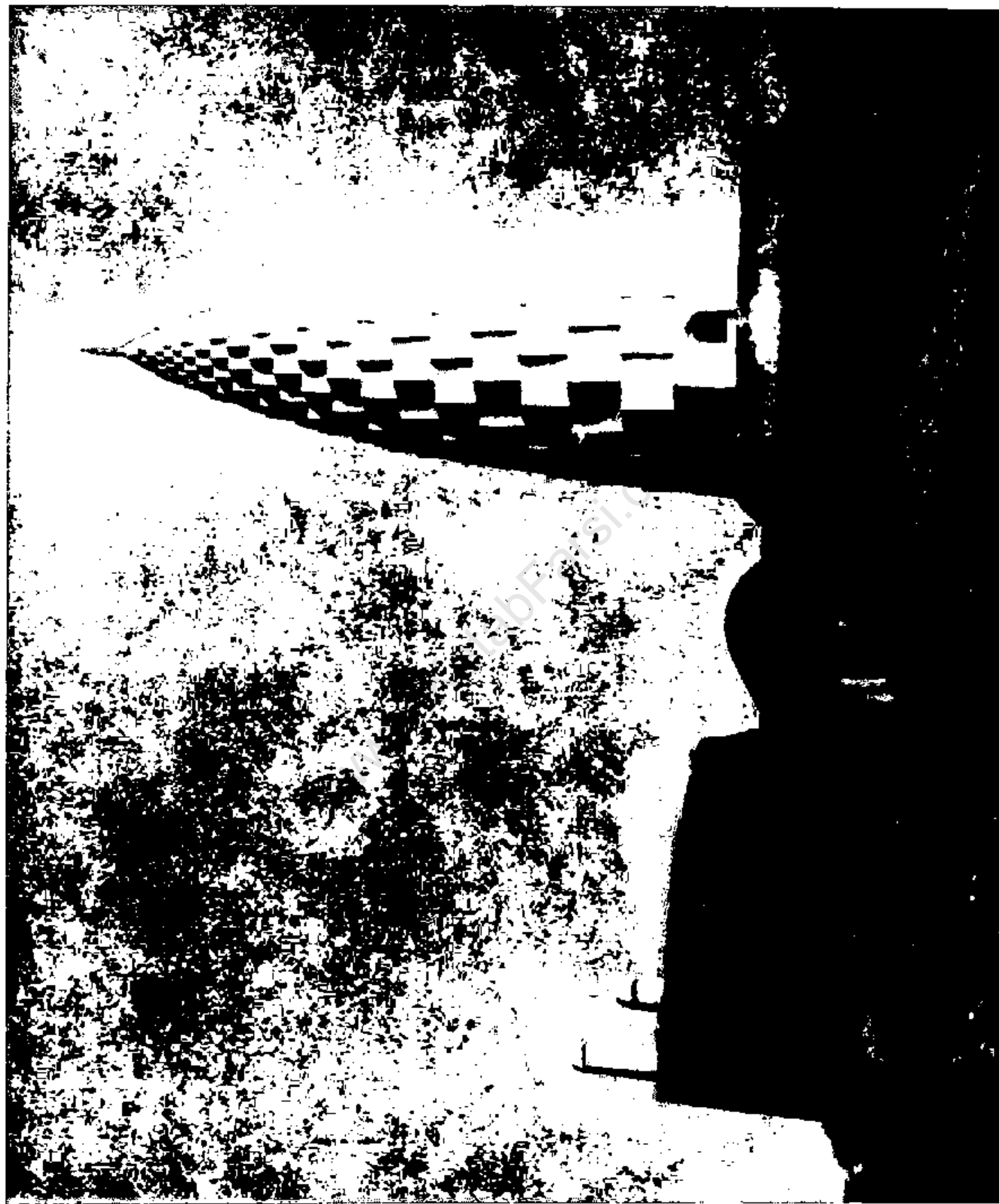
لیکن شکست دیرالعاقول با عبارت بهتر ناکامی یعقوب از گشادن بغداد، خللی در عزم سردار بزرگ ایران وارد نساخت. چنانکه طبری نوشته است یعقوب پس از حادثهی دیرالعاقول، بار دیگر در سال ۲۶۳ هجری از فارس بخوزستان بازگشته و پایتخت خود را مانند نیا کانش شهر جندی شاپور قرار داده است و همگی عمال خلیفه را از خوزستان بیرون رانده و در سال ۲۶۴ شهر صیمره را گرفته است. گویی میخواستند این بار از راه شمالی تر، بغداد هجوم برد تا مانند دفعهی گذشته گرفتار سیلابها و گل و لای تالابها نگردد. لیکن قضا بکمک خاندان عباسی شتافت و در سال ۲۶۵ هجری یعقوب در شهر شاپورگرد دیده از جهان بر بست و دستگاه پوشالی خلافت از بیم چنین دلاور بزرگی آسوده گردید.

علی بن حسین سعودی در جلد دوم کتاب سروج الذهب صفحهی ۴۴۴ تاریخ درگذشت یعقوب را هفت روز

۳ - سروج الذهب ج ۲ ص ۴۴۳ ابن خلکان ج ۲ ص ۴۷۰

۱ - طبری ج ۸ ص ۱۶ - ۲ - طبری ج ۸ ص ۲۰

۴ - التنبیه والاشراف ص ۳۱۹



شاه ابوالقاسم در روستای شاه آباد خوزستان که برخی آنرا آرامگاه یعقوب لیث دانسته‌اند

از ماه شوال مانده در سال ۲۶۵ هجری ضبط کرده است . نویسنده‌ی تاریخ سیستان نیز تاریخ درگذشت یعقوب را همین سال قید و چنین نوشته است « وفات یافتن یعقوب لیث بجندی شاپور . روز شنبه . ۱ روز مانده از شوال خمس وستین و سائتین قربان یافت و هفده سال و نه ماه اسیری کرد »^۱ .

پس بی تردید تاریخ مرگ این سردار دلیر ایرانی در اوایل یا اواسط ماه شوال سال ۲۶۵ هجری قمری در شهر جندی شاپور بوده است و همگی تاریخ نویسان در این مسئله یکسختی اند و اختلاف تنها در روزهای ماه شوال دارند . در اینکه این سردار بزرگ ایرانی در شهر جندی شاپور درگذشته و در آنجا بخاک سپرده شده تردیدی نیست و همه نویسندگان باین موضوع اشاره کرده اند . مثلاً استخری چنین گوید:^۲ .

« .. یعقوب پور لیث در آنجا نشیمن گرفت بواسطه آبادانی و فراوانی نعمت در آنجا و همانجا درگذشت و بخاک سپرده شد » .

محمد بن جریر طبری جای درگذشت یعقوب را «اهواز» نوشته و با توجه بمعنی این نام در آن عصر ، میانه‌ی سخن او و دیگران اختلافی نیست . زیرا نویسندگان آن زمان هر جا نام «اهواز» را بکار برده اند منظورشان همه‌ی خوزستان است نه شهر اهواز . و آنجا که می‌خواهند از شهر «اهواز» نام برند کلمه‌ی «سوق الاهواز» را که ترجمه‌ی «خوزستان بازار» فارسی است و نام شهر جنوبی اهواز در عصر ساسانی بوده است ، استعمال میکنند . شهر شمالی که در محل کوی کنونی شرکت نفت نهاده بوده و «هرمزد اردشیر» نام داشته است در تاخت و تاز اعراب ویران گردیده است .

در اینجا پیش از آنکه در زمینه‌ی منش و شخصیت یعقوب سخن گوئیم ، شایسته است برای روشن شدن نامهای جغرافیایی که در این بخش آمده است ، توضیحات کوتاهی بنویسم :

دیرالعاقول : شهری بوده در بخش نهر وان میانین در کنار دجله آنجا که بستر رود در نزدیک بغداد پیچ میخورد . عقله بزبان عربی بمعنی گره و پیچ خوردگی است .

سیب : در فاصله‌ی سه فرسنگی دیرالعاقول شهرک سیب که معروف به سیب بنی قوما و بنوشته‌ی طبری بنی کوما

است ، نهاده بوده است و نهری باین نام از آنجا میگذشته . سیب کلمه‌ی فارسی است و شکل اصلی فارسی آن «شیب» میباشد^۳ .
واسط : شهر بزرگی بوده که باسرحجاج بن یوسف ثقفی در کنار دجله ساخته شده بود و آنرا از آنجهت واسط میگفتند که فاصله‌ی آن از کوفه و بصره و اهواز یکسان بوده و در وسط راه این سه شهر نهاده شده بود .

اضطربید : این واژه باید نام دهی کوچک باشد زیرا در سراج جغرافیایی که در دست نویسنده بود نتوانستم آنرا پیدا کنم . بنظر میرسد کلمه فارسی باشد و شکل فارسی آن «اژدر بد» بوده باشد .

صمیره : مرکز شهرستان مهرگان کدک (سهرجان قذق) بوده که در شمال خوزستان در دامنه‌ی غربی کبرکوه (کبیرکوه) نهاده شده بود . این شهر در زمین لرزه سال ۲۵۸ هجری آسیب فراوان دیده است .

جندی سابور : در باره‌ی نام اصلی این شهر و تاریخ بنای آن در رساله‌ی جداگانه‌ای آنچه لازم بوده سخن گفته ام . خلاصه آنها آنکه :

یکم - نام این شهر پیش از روزگار ساسانی نیلادیا نیلاب بوده و نام اخیر بشکل «نیلاد» تا قرن چهارم هجری میان مردم خوزستان شناخته بوده است .

دوم - پس از آنکه شاپور اول بسال ۲۶۳ میلادی شهر جدیدی در نزدیک نیلاب قدیم ساخت ، نام شهر جدید را «شاپورگرد» نهاد . فردوسی این نام را برایمان نگهداشته است . یکی شارسان نام شاپورگرد پی افکند وپردخت و آزور کرد سوم - جندی سابور که ضبط آن در همه‌ی کتابها بفتح دال آمده است ، نامی بوده که مردم بشهر شاپورگرد داده بوده اند ، در روزگار پادشاهی شاپوردوم ساسانی (۳۷۹ - ۳۰۹ م) هنگامیکه این پادشاه بانتظار ژولین امپراطور روم در این شهر اقامت گزیده بود . شکل فارسی واژه گنده شاپور است بمعنی لشکرگاه شاپور و صدای «ه» ناسلفوظ در عربی بالف مقصوره بدل گردیده است .

چهارم - «به از اندیو شاپور» نام شهرستان بوده است نه نام شهر مرکز شهرستان . طبری باین موضوع صریحاً اشاره کرده است .

۱ - تاریخ سیستان ص ۲۳۳ . ۲ - کتاب المسالك ص ۶۵ . ۳ - فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی تألیف نویسنده بخش «س» دیده شود .

بازبین - ابن خردادبه این نام را بشکل « باذین » نوشته است. بنا بر این شکل فارسی واژه بادبان است که حرف الف دوم در آن اساله شده. او چنین گوید « از ایستگاه باذین بدیرمانه پایان توابع دجله بسوی اهواز سیزده ایستگاه است »^۱ باری امروز از شهر شاپورگرد (جندی سابور) اثری نیست و در جای آن دیهی بنام شاه آباد است که در عصر صفویه ایجاد گردیده است.

در دیه شاه آباد مقبره‌ای وجود دارد که بنام شاه ابوالقاسم مشهور است و این مقبره با احتمال قریب یقین آرامگاه یعقوب لیث سردار بزرگ و نخستین شهریار ایرانی پس از اسلام است. بسا بگویند کنیت یعقوب طبق نوشته تاریخ سیستان « ابی یوسف » بوده است نه ابوالقاسم. می‌گوییم: تنها بصرف توهمی که از این نکته پدید تواند آمد، نمیتوان موضوع را بیکبار سردود شناخت. بویژه که سی پنجم در بسیاری از جاها برای جلوگیری از زیانکاری متعصبان چه بسا نامهایی را بنامهای دیگری مشهور ساخته‌اند.

بنظر می‌آید این بنا را بیش از هر جای دیگر میتوان آرامگاه این سردار نامی ایرانی دانست بویژه که تا کنون نوشته و یا لوحی در آنجا بدست نیامده است که خلاف این حدس را ثابت کند و نشان دهد کسی که در زیر گنبد این بنا خفته است دیگری بجز یعقوب لیث است.

زیرا:

الف - همه‌ی نورخان جای درگذشت یعقوب لیث را شهر شاپورگرد (جندی شاپور) نوشته‌اند و در این قسمت میان آنان مطلقاً اختلافی نیست.^۲

ب - در آن زمان مطابق دستور پیغمبر اسلام نقل جناز را حرام میدانسته‌اند و هر کس در هر جا سیمیرد خیلی زود او را در همانجا بخاک سپردند.

ج - بیشتر نویسندگان محل دفن یعقوب لیث را تصریح کرده و مدفن او را در شهر شاپورگرد نوشته‌اند. از جمله استخری جغرافی نویسنده مشهور قرن چهارم هجری چنین گوید « یعقوب پورلیث در آنجا نشیمن گرفت بواسطه آبادانی و فراوانی نعمت در آنجا. و در همانجا درگذشت و بخاک سپرده شد ».^۳

د - دیه موسوم به شاه آباد که هم اکنون در مشرق دزفول قرار دارد، بطور مسلم در عصر صفویه بوسیله‌ی فتح علیخان پسر واخشتوخان والی خوزستان در سال ۱۰۵۰ هجری در جای شهر جندی شاپور قدیم ساخته شده است.^۴

پس مقبره‌ی معروف به « شاه ابوالقاسم » که هم اکنون در دیه شاه آباد برپا است یگانه بنایی است که میتوان آنرا آرامگاه این سردار نامی شناخت.

گنبد آرامگاه چنانکه در عکس می بینید از بهترین نوع گنبد های مخروطی است که در خوزستان نظیر آن بسیار است و این شکل گنبد ها را در آنجا « پیر » میگویند. لغت پیر باید یک معنی مجازی باشد. گویی این گنبد ها مخصوص آرامگاه پیران (اقطاب) بوده است و واژه رفته رفته بمعنی بنای آرامگاه و گنبد مخروط رایج شده. در آنجا گنبد های کروی را « گنیز » گویند.

یعقوب پورلیث از بزرگانی است که از روی نوشته های فارسی و عربی که در باره‌ی کارهایش مخالفان و موافقان او نوشته اند و بدست ما رسیده است، میتوان تصویری از شخصیت ممتاز او نگارید.

در خصوص دلیری او و مهارتش در فرماندهی و لشکر کشی نوشته بقدری زیاد است که آوردن آنها از حوصله‌ی این گفتار بیرون خواهد بود. همین قدر بس که این مرد بزرگ روزگاری بیش از بیست سال را بجهت رسیدن به هدف عالی خود که تجدید استقلال ایران بود، همه در جنگ و تاخت و تاز گذرانیده است و هیچگاه از تلاش و کوشش و انمانده و خسته نشده است. در سهارت او در فرماندهی کفایت توجه کنیم که یعقوب توانسته بود همگی ایران عصر ساسانی را بجز خاك عراق و الجزیره در زیر سلطه‌ی خویش در آورد. در تاریخ سیستان آمده است:

« در آنجا بود (منظور او شهر شاپورگرد - جندا سابور - است) و رسولان فرستادند، از ترکستان و هند و سند و چین و زنگ و روم و شام و یمن. همه قصدوی کرده بودند بنامها (ناسه ها) و هدیه ها و طاعت و فرمان او پذیرفته. آنجا قیام کرد تا همه فرا رسیدند و نامها (و ناسه ها) و خلعتها

۱ - المسالك ص ۲۲۵ ۲ - تاریخ سیستان ص ۲۲۳. مروج الذهب ج ۳ ص ۴۴۴. طبری ج ۸ ص ۲. التنبیه الاشراف ص ۳۱۹
۳ - کتاب المسالك ص ۶۵. یاقوت ج ۸ ص ۳۱۵ ۴ - تاریخ جغرافیائی خوزستان تألیف نویسنده ص ۲۲۶

یداد و بازگردانید و همه جهان اندر فرسان او شدند و او را
ملک الدنيا خواندند»^۱.

از عبارات تاریخ سیستان که نویسنده‌ی آن دوستدار
یعقوب بوده دست کم برمیآید که آوازه‌ی کارهای یعقوب در
بیرون از سرزهای ایران در پیچیده بوده و در آنجاها چنین
در یافته‌اند که در کشور ایران دولتی با اقتدار و عظمت حکومت
ساسانی بار دیگر پدید آمده است.

درباره‌ی نظم سپاهیان یعقوب و اطاعت صمیمانه‌ی
افسران و سربازان از او، علی بن حسین مسعودی داستانی آورده
است که مایه‌ی شگفتی است. او گوید:

« روزی یعقوب در فارس بلشگریانش فرمان داده بود
ستوران خود را بچراگاه ببرند پس پیشامدی روی نمود که
بایستی از آنجا کوچ کنند. بفرمان یعقوب منادی ندای کوچ
در داد که ستوران را از چریدن باز دارند. مردی از سربازان
را دیدند که علف از دهان ستورش گرفته بیرون کشید و نگذاشت
ستور آترا بچود و بفارسی خطاب بچیان گفت:

اسیرالمؤمنین دواب را از تر بریدند - در همان روز
مرد دیگری را در سپاهش دیدند که پایگاه والایی هم داشت
و زره آهنین بر تن برهنه پوشیده بود و جامه‌ای میان‌ه‌ی زره و تن
او نیست. وی میگفت: منادی امیر فریاد کشید رخت رزم پوشید.
من از یک پلیدی تن شویی سیکردم دیگر نتوانستم با پرداختن
پوشیدن جامه از سلاح پوشی بازمانم»^۲

درباره‌ی روش یعقوب در برگزیدن سربازان مسعودی
شرحی آورده که بسیار جالب و نماینده‌ی هوش تیز و مهارت این سردار
بزرگ در فرماندهی و شناسایی روح سپاهیگری است. مسعودی
بطور خلاصه چنین گوید:

همین که کسی برای خدمت سربازی نزد یعقوب سیامد،
وی پس از واریسی اندام و هیکل و ورزیدگی او در فن سپاهیگری،
پیشینه‌ی خدمت‌های سربازی او را جویا میشد و اگر او را از هر
جهت شایسته میدید از او سپرسید از مال و ستور و سلاح چه
همراه دارد. چون او فهرستی از اموال خویش را عرضه میداشت
یعقوب فرمان میداد همگی آنها را بفروشد و بپول نقد مبدل
سازند و آن پولها را بنام همان کس بصندوق میسپرد. آنگاه
همگی لوازم جنگ و زندگی حتی اسب و استر بفراخور درجه
و مقام او از خزانه بان کس میدادند.

اگر قضا را روزی یعقوب از او ناخشنود میشد و میخواست
او را از خدمت خویش بیرون راند، هرچه از خزانه در دست او
بود، پس گرفته میشد. لیکن پولی را که بابت فروش کالاهای
خودش در آغاز خدمت در خزانه داشت، با و پس میدادند و از
او رسید میگرفتند آنگاه او را بیرون میکردند.^۳

این رسم که یعقوب در برگزیدن و بیرون راندن
سپاهیان بکار می بسته، شیوه ایست که در عصر ساسانی نیز
رایج بوده و با افراد و افسران سپاه جاویدان بهمین گونه رفتار
میکرده‌اند.

یعقوب در وقت شناسی دقیق بوده و برای کارهایی که
باید انجام گیرد برنامه‌ی ماهانه‌ای تنظیم میکرد که روز بروز
بایستی انجام داده شود. بجهت نگهداری تاریخ هر روز از یک
گونه وسیله‌ی روز شماری (تقویم) که در ایران باستان برای
در دست داشتن تاریخ بکار میرفته، استفاده میکرد. این
وسیله درست مانند تقویمی بوده که امروز برای نگهداری تاریخ
روز و ماه و سال بر روی سیز اداره‌ها قرار میدهند. اجازه دهید
شرح این ابزار علمی را از زبان نویسنده‌ی تاریخ سیستان بشنویم.

« و دیگری روزهایگان بخشیده بود هر روز کاری را.
و غلابی را ۳ چوب تیر داده بود در جعبه که بسرمه هر روز
یکی تیر از این جعبه برگیر و فرا دست سن ده و شبانگاه بدیگر
جعبه اندر نه و بگوی هر روزی که چندین برگزیم و چندین
مانده است. غلام هر روز تیر پیش آوردی و فرا دست او دادی
و بگفتی که چند شمر چوب تیر است. یعقوب گفتی: دادی تیر
را مست. اول راستی باید کرد و کار آن روز یاد کردی و آنچه
ممکن بود شدی، بر آن باب تمام کردی. تا دگر روز و شمار
روز و ماه و سال بدان نگاهداشتی».

بیگمان این روز شمار از ابتکارات شخص یعقوب لیث
نیست بلکه از زمان باستان موجود بوده و در سیستان که مرکز
ستاره شناسی ایران بوده، این وسیله معروفیت داشته و یعقوب آنرا
بکار برده است. لیکن نکته‌ای که بسیار جالب توجه است آنست
که یعقوب برای کارهای خود برنامه‌ی ماهانه‌ای روز بروز از
پیش آماده کرده بوده است و این موضوعی است که در امر مدیریت
ارج بسیار دارد و برخی گمان کرده‌اند از ابتکارات اروپاییان
در علوم اداری است.

یاری بهره برداری از این وسیله علمی نشان علاقمندی

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۴۴۴

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۴۴۳

۱ - تاریخ سیستان ص ۲۳۱

یعقوب بوقت شناسی است و نماینده‌ی آنست که این مرد بزرگ
بخط نظم و آیین بسیار دل‌بسته بوده است.

درباره‌ی داد‌گری و داد‌دوستی این مرد نامی این قدر
روایات گوناگون در کتابهای عربی و فارسی آمده که اگر آنها را
فراهم سازیم ناسپرده شهرتی چون انوشروان خواهد یافت.
این قدر بس که یعقوب تا کسی با وی سر جنگ نداشت یا با او
خیانت نمی‌کرد، در برابر او دست بشمشیر نمی‌برد. آنچه بیشتر
سبب فتوحات شگرف یعقوب در مدت کوتاهی شده رفتار داد‌گرانه
و دلسوزی او نسبت به مردم است و تلاش شبانه روزیش در کوتاه
ساختن دست ستم بیگانگان از سر مردم و سرزمین ایران.
از اینرو بهر جا که رو می‌آورده، توده مردم با شور و گری بسیار
اورا پذیره میشدند.

یعقوب برخلاف زمامداران آن زمان در گرفتن مالیات

نیز داد و انصاف را رعایت میکرد و برای گرفتن مالیات
حدنصابی معین کرده بود و هر کس را که در آمدش در سال از
پانصد درهم (نزدیک پانصد تومان کنونی) کمتر بود از
از پرداخت مالیات بخشوده میداشت و باینگونه مردم از خزانه
دولت کمک میکرد. نویسنده‌ی تاریخ سیستان در این زمینه
گفته است :

« دیگر آنکه اندر ولایت خویش هر که را کم از
پانصد درهم وسعت بودی از او خراج نستدی و اورا صدقه
دادی ». ^۱

درباره‌ی سادگی یعقوب در زندگی شخصیش، مطالبی
در کتابهای عربی آمده است که بسیار آموزنده است و نشان
میدهد که این مرد در روزگار خود از بزرگان دانا و بینا و از
سالوکان زمان بوده است.

زبانهای ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه

از: دکتر احسان یارشاطر

استاد دانشگاه تهران و رئیس بخش زبان‌ها و فرهنگ‌ها خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا

کوهستانها و یا در میان گروههایی که نیرو و استقلال فطری بیشتری داشته‌اند دوام یافته است.

از این زبانها، اینجانب سابقاً زبان شال (در شاهرود خلخال) و زبان کجل و علاءالدین (در کاغذکنان خلخال) و زبان راند و اشتیارد (در جنوب غربی و جنوب قزوین) و زبان الویر و ویدر (در خرقان شرقی) را در ضمن چند مقاله معرفی نموده ام.^۲

در اینجا بذکر دسته‌ای از این زبانها که در رودبار الموت و الموت و کوهپایه رایج اند و هنوز انتشار نیافته‌می‌پردازم. و ضمناً برای آنکه از خصوصیات این زبانها نکته‌ای نیز روشن شده باشد بچگونگی تشخیص جنس در این زبانها، یعنی تشخیص مذکر و مؤنث، اشاره‌می‌کنیم.

الموت و رودبار الموت و کوهپایه که بیکدیگر متصل اند در شرق و شمال و شمال شرقی قزوین و دامنه کوهستان البرز قرار دارند. زبان غالب ساکنان این ناحیه زبان ایرانی است در میان این زبانها، بر حسب تشخیص مذکر و مؤنث، میتوان سه گروه عمده یافت.

جالب‌ترین این زبانها زبان سراغی است. و آن زبانی است که در هفت هشت ده از دهات رودبار الموت بان گفتگو

در نواحی شمال غربی ایران، زبان رایج اکثر ایرانیان ترکی است، ولی در گوشه و کنار این نواحی هنوز گروههایی هستند که بزبان کهن تر این سامان سخن میگویند. غالب این زبانها با وجود اهمیتی که دارد هنوز انتشار نیافته. اینجانب در طی چند سال گذشته در ضمن جستجوئی که برای یافتن بازمانده زبانهای ایرانی در سرزمین قدیم ساد در پیش گرفته بودم موفق شدم بعدهای از این زبانها دسترسی پیدا کنم و آنها را ضبط نمایم.

این زبانها که در سرزمینی که میان رودارس در شمال و سمنان و سنگسر در مشرق، و حدود ساوه و همدان در جنوب و مغرب گسترده است پراکنده‌اند بایکدیگر رابطه قوی دارند و اکثر آنها را میتوان از یک گروه بشمار آورد. از آنجا که سرزمین این زبانها در ساد قدیم قرار دارد و قواعد صوتی و دستوری آنها نیز منافی با آنچه از زبان مادها میدانیم نیست بجا خواهد بود اگر این زبانها را بعوض «تاتی» که نارساست و ظاهراً ترک زبانان مصطلح کرده‌اند^۱ «مادی» بخوانیم. خاصه آنکه در تاریخ ایران دلیلی در دست نیست که «تات زبانها»ی این نواحی از سحل دیگری باین سرزمین کوچ کرده باشد. و تردید نیست که لهجه‌های ایرانی این نواحی، بجز فارسی و کردی، بازمانده لهجه‌های سادهاست که تا کنون در نواحی دورافتاده و در پناه

۱ - مقاله Tat در دایرة المعارف اسلامی، چاپ ۱۹۳۶، بقلم و. مینورسکی دیده شود.

2 - "The dialect of Shahrud (Khalkhal)" *BSAOS*, XXII, 1, 1959;

"The dialect of Kajal" *ibid*, XXIII, 2, 1960;

"The Tâti dialect of Ramand" *A Locust's Leg*, London, 192;

"The dialects of Alvir and Vidar", *Mélange présenté à Georg Morgenstierne*, Wiesbaden, 1964

"Distinction of Feminine Gender in Southern Tâti Dialects" *Annali Instituto Oriental di Napoli*, 1967.

می کنند. مردمی که باین زبان متکلم اند و خود را «سراغی» می نامند گروه ممتاز و مشخصی هستند که اگرچه شیعی مذهب اند، مانند یزیدیه های عراق جز با گروه خود وصلت نمی کنند و آنها که در ایمان خود راسخ اند غذای دیگران را نمی خورند و یک رشته آداب و مراسم دارند که آنها را از ساکنان دیگر رودبار مشخص می کند. برخی ازین آداب سری است و جز با افراد گروه آشکار نیست و سراغیان متعهدند که سر این آداب را بروز ندهند. برخی دیگر کم و بیش دانسته است. مثلاً سراغیان حیوان آبستن را ذبح نمی کنند، وزن را تا چهل روز پس از وضع حمل از دیگران مجزا نگاه میدارند و جداگانه غذا میدهند. پنیر را با شیردان گاو و یا گوسفند بترتیبی خاص درست می کنند و جز آنرا نمی خورند. پنج روز آخر سال را روزهای مخصوص می شمارند و بعضی مراسم بجا می آورند و از جمله برای سردگان خیرات می کنند. ظاهراً مراسم خاصی برای غسل دارند و چون ببلوغ میرسند با آداب معینی برای رعایت سنن سراغی و نگاهداشتن اسرار آن عهد می بندند. کسانی را که این عهد را بشکنند از جامعه خود طرد می کنند. سراغیان بد رستی و پاکیزگی و تقید بعبادات مذهبی شهوورند. تعدد زوجات و متعه میان آنها معمول نیست و طلاق را نیز جایز نمیدانند. میان آنها شهوور است که بر حسب دستور امام هشتم حضرت رضا (ع) بتفصیلی که در اینجا مجال ذکر آن نیست از سراغه برودبار آمده و در آنجا ساکن شده اند. این داستان ممکن است اشاره ای بفشار و تعقیب مذهبی در برداشته باشد و هم در تسجیل شیعی بودن آنها بکار رفته باشد. سه امامزاده شهوور آنها، امامزاده قاسم، امامزاده پوشع و امامزاده یعقوب، در نزدیکی دکن ده مرکزی سراغیان قرار دارد. بعید نیست که نسب برخی عقاید و آداب آنان به مذاهب التقاطی و باطنی پیش از اسلام برسد. مردم غیر سراغی این نواحی غالباً بطعنه و تحقیر از سراغیان یاد می کنند و عموماً آنها را «کله بزی» میخوانند، هر چند این عنوان را در سایر نواحی گاه به «اهل حق» نیز میدهند.

زبان سراغی، مانند برخی از لهجه های تاتی طارم علیا (هزار رودی و نوکیانی) و اشهراردی و چالی (در رامند) و کرنی و کرلکی (در خلخال) زبانی نسبتاً محافظه کار است و بسیاری از خصوصیات کهنتر لهجه های مادی را حفظ کرده است و این نکته با جدائی سراغیان از اطرافیان خود غریب نیست.

از این خصوصیات یکی تشخیص جنس مؤنث است. جنس نه تنها در اساسی و ضمائر مشخص میشود، بلکه چنانکه در آن دسته از لهجه های مادی که تشخیص جنس را محفوظ داشته اند معمول است، در سوم شخص مفرد افعال نیز ظاهر میگردد، مثال (از لهجه دکن):

می افتد (برای مذکر) migená

می افتد (برای مؤنث) migenégâ

افتاد (برای مذکر) genestia

افتاد (برای مؤنث) genestéyâ

هم چنین ضمیر سوم شخص برای مؤنث و مذکر

تفاوت است :

| مؤنث | مذکر |
|-----------|------------|
| او avâ(n) | او av |
| اورا avâ | اورا ávi |
| سال او ca | سال او cey |

خاتمه اساسی مؤنث در حالت فاعلی ân - و در حالت

مفعولی â - است :

قوچ رفت nar šia

بز (مؤنث) رفت bez-ân šiân

بز را ببر bezà beba

بیل (مذکر) افتاد bil genésta

پارو (مؤنث) افتاد xüyân genestiân

اما اگر هم مؤنث بصورت هم جنس بکار برود علامت

تأیید آن می افتد و حکم اسم مذکر را پیدا می کند :

em asif püsüstá

این سیب پوسیده است (وقتی منظور سیب ها بطور کلی،

مثلاً گونی سیب، منظور باشد)

em asifân püsüstiân

این سیب پوسیده است (وقتی منظور یک دانه سیب

معین منظور باشد).

به همین لحاظ کلیه اساسی اشیاء غیر قابل شماره مانند

آب و شیر و آهن مذکر است. از طرف دیگر هم کلیه سیوه ها و

و درختان مؤنث است.

اعداد نیز با درجنس با معدود مطابقت می کنند.

مثلاً (یک) dö (دو) و sa (سه) را معدود مذکر،

ولی ünney و dönna و sadonâ بترتیب برای معدود مؤنث بکار میروند. بعد از عدد کلمه مؤنث دیگر علامت تأنث نمی گیرد و جنس آن از روی همان عدد مشخص میشود. وقتی بعد از اسم مؤنث ضمیر متصل بیاید، علامت تأنث، چنانکه در بعضی دیگر از لهجه ها معمول است، از اسم جدا میشود و بعد از ضمیر متصل قرار می گیرد، مثلاً:

دختر رفت kinân šîân
دخترم رفت kin-m-ân šîân

در رودبار الموت گذشته از سراغیانی که پای بند آئین خودند، سراغی های دیگری هستند که آئین سابق را ترک گفته اند و راه و رسم سایر شیعیان ناحیه را پیش گرفته اند.

ساکنین موشقین ازین دسته اند. سراغیان اصیل این گروه را طرد کرده اند و با آنان وصلت نمی کنند. لهجه موشقین، که نمونه خوبی از زبان سراغیان مطرود است، با زبان دکین که نمونه خوبی از زبان سراغیان اصیل است کمی متفاوت است و از جمله جنس در لهجه موشقین مشخص نمیشود.

نوع دوم از زبانهای این ناحیه زبانی است که در دهات الموت و برخی از دهات رودبار الموت بآن گفتگوسی کنند. سراغیان صاحبان این زبان را پشائی میخوانند. درین زبان بخلاف سراغی جنس مشخص نمیشود.

مثال از لهجه کوچنان الموت:

زن حسن رفت Hasan-i piar boššo

پدر حسن رفت Hasan-i zanag boššo

صرف اسامی و ضمائر و افعال نیز ساده تر است. در برخی از دهات رودبار الموت مانند دکین و وشته نیمی از مردم سراغی و نیمی پشائی اند و هر یک بزبان خود گفتگوسی کنند. زبان پشائی نه تنها ساده تر از زبان سراغی است، بلکه پیش از آنهم بزبان فارسی نزدیک است، هرچند هنوز مانند لهجه هائی که در رود بارگیلان و طالقان رایج است تحت تأثیر شدید زبانهای مجاور خاصه فارسی قرار نگرفته است. زبان رایج بلوک الموت (دهات گازرخان، معلم کلابه، کوچنان، کندان سر

و بسیاری دیگر) وهم چنین عده ای از دهات کوهپایه و رودبار «پشائی» است.

نوع سوم زبانی است که برخی از دهات کوهپایه و از جمله رزه جرد بآن گفتگوسی کنند. در زبان رزه جرد بخلاف زبان پشائی که بآن نزدیک است، جنس مشخص میشود، ولی فقط در مورد اشخاص، مثلاً:

پسرت کجاست sar-et ašgâ dare?
دخترت کجاست tar-i-t ašga daria?

در اسامی اشیاء و حیوانات تشخیص جنس از میان رفته است. اما نکته ای که در زبان رزه جرد تازگی دارد اینست که جنس نه تنها در فعل و ضمیر سوم شخص مفرد (اگر ناظر بانسان باشد) مشخص میشود، بلکه در دوم شخص هم جنس ظاهر میشود، یعنی علاوه بر «او»، «تو» هم صورت جداگانه برای مؤنث دارد:

| مؤنث | مذکر |
|--------------------|-------------------|
| تو ta | تو tö |
| او úna | او u |
| مال تو ešta | مال تو öštö |
| مال او cúna | مال او cu |
| تو افتادی tö katây | تو افتادی tö kati |
| او افتاد una káta | او افتاد u kat |

هم چنین درین زبان، تا آنجا که اینجانب اطلاع دارم، مورد یگانه ای برای تشخیص جنس در فعل امر دیده میشود و آن در فعل رفتن است:

برو (مؤنث) béša برو (مذکر) béšö

گذشته از زبانهای تاتی رایج در آذربایجان، قریب سیصد ده و آبادی در اطراف زنجان و قزوین و دره های شمال طهران و فیروزکوه و ساوجبلاغ و رودبار و الموت و کوهپایه و قشگلاره و ساوه و آشتیان و همدان هنوز بزبانهای مادی تکلم می کنند و از اینها جز معدودی ضبط نشده و انتشار نیافته. انتشار آنها موجب پیشرفت خاصی در علم بزبانهای ایرانی خواهد کرد.

لفظ ادب

باجست معنای اصلی و معانی فسی و ان گوناگون

که از آن جدا گشته است

از: پرفسور کارلو الفونسو نالینو

ترجمه مظفر بختیار

ادب تعریفی بسزا و شرحی که بر آورنده مطلوب باشد نمی یابید و البته این امر شگفتی آور نیست زیرا لغت نویسان مسلمان « باهده شوق و کوشش در خور ستایشی که در ضبط الفاظ غریب بکار می بستند بسا در اتقان تعریف مفردات شناخته تن زده گویی آنها را شایسته ذکر نمی دانسته اند. فی المثل ابن منظور (- ۱۳۱۱/۷۱۱) در قاموس عظیم خود لسان العرب لفظ « الحرف » را به معنی « کلمه » قید نمی کند ، با آنکه این واژه بدین معنی در زبان عربی دیرینه است ، و نه هیچیک از علمای لغت این کلمه را به معنی « اندک چیز » و « تکه کوچک » با وجود کثرت استعمال آن ، که از قرن اول هجری تا کنون در بین نویسندگان پایاست ، ثبت کرده اند .^۱

اما لفظ ادب ، بیشترینه لغویان در تعریف آن به

I
ادب از آن الفاظی است که بر اثر سرور زمان و دگرگونی عادات و آرمانها و خواسته های مردم در معنی اصلی آن تغییرات بسیار راه یافته است ، چندانکه اگر عربی جاهلی یا متعلق به قرن اول اسلامی هم اکنون زنده گردد و نام فنی را که به نام « ادبیات » تدریس می کنیم بشنود از حقیقت موضوع آن چیزی در نمی یابد . پس بجاست که به باجست معنی اصلی واژه ادب و لغزشهایی که در آن پدید آمده و اطلاق و حصر این لفظ در طول قرون ، از صدر اسلام تا به امروز ، پردازیم .

II
چون به لغت نامه های مفصل بنگرید برای واژه

۱ - میرزا محمدعلی شیرازی صاحب فرهنگ معیار اللغة (چاپ سنگی تهران ۱۳۱۱) بر این امر نیک آگاه بوده است و در این مورد در مقدمه معیار نقدی لطیف دارد ، (مترجم)

۲ - ر.ک. مقاله J. Weiss به عنوان *Die Arabischen Nationalgrammatiker und die Latiner* در مجله *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z.D.M.G.)*, 64, 1910, p. 368-374.

« در باره لفظ ادب و معنی آن تا کنون سخنان بسیار گفته اند اما این تحقیق شادروان نالینو (G. Nallino) برای خود مقامی دیگر دارد و مانند همه آثار وی از وسعت اطلاع و دقت نظر و استقراء فراوان سرشار است . استاد نالینو (۱۸۷۲ - ۱۹۳۸) از نامورترین خاورشناسانی است که در باره تاریخ علوم اسلامی و ادبیات عرب به مطالعه و تحقیق پرداخته اند ، کتاب او « علم الفلک تأریخه عند العرب » (چاپ رم ۱۹۱۱ ، تجدید چاپ بصورت افسر در تهران) از مراجع مهم تحقیق پیرامون تاریخ نجوم اسلامی است ، چنانکه همو زیچ الصابی از بتانی را تصحیح و به زبان لاتینی ترجمه کرده ، هم چنین « تاریخ الادب العربیة من الجاهلیة حتی عصر بنی امیه » (چاپ ۱۹۵۴) را که پس از مرگ نالینو توسط دخترش از روی یادداشتهای پدر ترتیب داده شد نوشته است ، جز اینها هم مقالات و آثار فراوان دارد . برای تفصیل بیشتر راجع به احوال و آثار نالینو بنگرید به :

M. Guidi, *Rivista degli studi orientali* XVIII, fasc. I, p. 155-157.

و مقاله عبدالرحمن بدوی در مجله الثقافة (۱: ۳۰/۱۵ - ۱۹) و مقاله محمد کردعلی در مجله المعجم العلمی العربی (۲۷: ۱-۱۶) . (مترجم)
* در ترجمه هر کجا که مقصود نویسنده از « عرب » اسلام یا مسلمان بوده است با توجه به اصطلاح بسیار نادرستی که متأسفانه عرب در عرف برخی از خاورشناسان یافته است آنرا به مسلمان برگردانده ایم .

کوتاهی نوشته اند که : «الادب : الظرف و حسن التناول» .
 و در المصباح المنیر^۱ از احمد مقری فیومی (- ۷۷۰ داند) چنین آمده است : «أدبته أدبا من باب ضرب : علمته رياضة النفس و محاسن الاخلاق . قال ابو زيد الانصاری^۲ : الادب يقع علی کل رياضة محمودة یتخرج بها الانسان فی فضیلة من الفضائل و قال الازهری^۳ نحوه . « و سید شریف علی محمد جرجانی [گرگانی] (- ۱۴۱۳/۸۱۶) در کتاب خود التعریفات^۴ گفته است : «الادب عبارة عن معرفة ما یحترز به عن جمیع انواع الخطأ ، آداب البحث صناعة نظریة یتستفید منها الانسان کیفیة المناظرة و شرائطها صیانة له عن الخطیة فی البحث و الزام الخصم و افعاله . و کذا فی قطب کیلانی^۵ . آداب القاضی هو التزامه لما ندب الیه الشرع من بسط العدل و رفع الظلم و ترک الميل» . از لغت نویسان تنها سید مرتضی حسینی زبیدی (- ۱۲۰۵/۱۷۹۱) در کتاب تاج العروس^۶ که در شرح قاسوس فیروز آبادی^۷ نگاشته شده و مفصلترین لغت نامه عربی است پیرامون معنی ادب تفصیل پردازی کرده گوید : «الادب (محرکة) : الذی یتادب به الادیب سمی به لانه یؤدب الناس الی المعامد و ینهاکم عن المقابح و اصل الادب الدعاء و قال شیخنا^۸ ناقلا عن تقریرات شیوخه الادب سلکة تعصم من قامت به عما یشینه . و فی المصباح هو تعلم رياضة النفس و محاسن الاخلاق . و قال ابو زید الانصاری الادب يقع علی کل رياضة محمودة یتخرج

بها الانسان فی فضیلة من الفضائل . و مثله فی التهذیب^۹ . و فی التوشیح هو استعمال ما یحمد قولا و فعلا^{۱۰} او الاخذ او الوقوف مع المستحسنات او تعظیم من فوقک و الرفق بمن دونک . و نقل الخفاجی^{۱۱} فی العنایة عن الجوالیقی^{۱۲} فی شرح ادب الکاتب الادب فی اللغة حسن الاخلاق و فعل المکارم و اطلاقه علی العلوم العربیة سولد حدث فی الاسلام و قال ابن السید البطلیوسی^{۱۳} الادب ادب النفس و الدرس ، و الادب «الظرف» (بالفتح) و «حسن التناول» هذا القول شامل لغالب الاقوال المذكورة و لذا اقتصر علیه المصنف .

این نوشته « با همه درازی خود گذشته از کوله آمد و کمبودی که در توضیح شرح نویس بچشم می خورد چندان روشنگر نیست و از بنیاد معنی ادب و کیفیت جدا گشتن معانی فراوان و مشهور از آن ، که بسا میان آنها در آغاز نیز علاقه بی به چشم نمی خورد ، چیزی دستگیر نمی کند . بنابراین باید از ستون نظم و نثر شواهد و نبشته هایی سودمند برای توضیح معنی اصلی و فرعی این لفظ برگزید و آنها را به ترتیب تقدم زمانی ، بی آنکه شواهد نو با کهنه در آمیزد ، مرتب گرداند تا حقیقت امر آشکار گردد .

بی گمان ادب نزد پیشینیان عرب فقط عبارت بوده است از «سنت»^{۱۴} یعنی راه و رسم گذشتگان که طریقه کردار و رفتار آیندگان شده بوده است ، به عبارت دیگر همه عادات کهنی که

- ۱ - المصباح المنیر ۶/۱ ، از چاپ بولاق ۱۳۱۶ .
 - ۲ - ابو زید سعید اوس انصاری در سال ۲۱۴ یا ۲۱۵ یا ۲۱۶ در گذشته است .
 - ۳ - ابو منصور محمد ازهری (۲۸۲ - ۳۷۰) مؤلف کتاب تهذیب اللغة .
 - ۴ - کتاب التعریفات ص ۱۴ ، از چاپ لپیژیک ۱۸۴۵ .
 - ۵ - قطب الدین کیلانی در نیمه دوم سده هشتم می زیسته و بر رساله آداب البحث از شمس الدین محمد سمرقندی شرح نوشته است .
 - ۶ - ج ۱ ص ۱۴۴ .
 - ۷ - محمد یعقوب فیروز آبادی (- ۱۴۱۴/۸۱۷) .
 - ۸ - مقصود ابو عبدالله محمد طیب فاسی است که بسال ۱۱۱۰ در فاس تولد یافته و در سال ۱۱۷۰ در مدینه در گذشته است .
 - ۹ - یعنی تهذیب اللغة ، رک ح ۳ .
 - ۱۰ - احمد محمد خفاجی (- ۱۰۶۹) ، بنگرید به کتاب او «شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل» ص ۲۳ از چاپ ۱۳۲۵ .
 - ۱۱ - ابو منصور موهوب احمد جوالیقی در سال ۵۳۹ در گذشته است . رجوع کنید به شرح او بر ادب الکاتب ابن قتیبه ص ۱۳ از چاپ ۱۳۵۰ .
 - ۱۲ - ابن سید بطلیوسی در سال ۴۴۴ تولد یافته و بسال ۵۲۱ در گذشته است . نام او ابن سید به کسر سین و یاء ساکن است . بنگرید به وقیات الاعیان از ابن خلکان زیر ترجمه شماره ۴۵۴ از چاپ فرنگک یا شماره ۳۲۰ از چاپهای دیگر .
 - ۱۳ - در باره سنت بنگرید به :
- De Landberg, *Etudes sur les dialects de l'Arabic méridionale*, Leiden 1901, II, p. 891-893. Noeldeke, *Fünf Mo'allaqat* II, Wien 1900, p. 91-92. I. Goldzieher, *Muhammedanische Studien*, Halle 1899-1890, I, p. 41, II p. 13.
- « نبشته را در این ترجمه معادل text فرنگی و «نص» عربی بکار بردیم .

عرب جاهلی خوی پذیر گشتن بدانها را برای آدسی واجب می‌پنداشته است. و می‌دانید که اخلاق در نظر ایشان تنها نگاهداشت سیره و روش اسلاف بود و بدان کار تفاخر می‌نمودند، چنانکه لبید در سعلقه^۱ خود گوید: (بحر کامل)

انا اذا التقت المجامع لم يزل منا لزاز عزيمة جسامها
و تقسم يعطى العشيرة حقها و مغدسر لحنوقها هضامها
من معشر سنت لهم آباؤهم و لكل قوم سنة و امامها
و در شعر ستلمس^۲ نیز آمده است: (بحر طویل)

وقد كنت ترجوان اكون لعقبكم زنيماً فما اجرت ان اتكلما
لاورث بعدى سنة يقتدى بها و اجلوعن ذى شبهة ان توهما
و در قصیده‌یی از سهم حنظله غنوی^۳ از شاعران مخضرم^۴
به معنی آیین و روش بکار رفته است: (بحر بسیط)

قد يعلم الناس انى من خيارهم
فى الدين دينا وفى احسابهم حسبا
لا يمنع الناس منى ما اردت ولا
اعطيهم ما ارادوا حسن ذا ادبا
که بوضوح ادب در اینجا به معنی سیره و طریقه است.

از آنجا که نزد تازیان جاهلی بنیاد تربیت و خرد

پروری یاد دادن آیین پیشینیان بود، ادب و تأدیب را بر نیکو سرشتی و فرهیختگی اطلاق کرده‌اند، شعر شاعری فزاری^۵ که ابوتمام در حماسه^۶ خود نقل کرده از همین باب است^۷:

(بحر بسیط)
اكنيه حين اناديه لا كرمه ولا القبه والسواة اللقبا
كذا كك ادبت حتى صار من خلقي انى وجدت ملاك الشيمة الادبا
از همین قبیل است شعر زنی از بنی هزان به نام ام‌الشواب
در عاق فرزند خود^۸: (بحر بسیط)

انشاء يمزق اثوابى يؤدبني ابعده شيبى عندى يبتغى الادبا
يا قول عبدالله سخارق معروف به نابعة بنی شیبان^۹ از شاعران
دوره اموی: (بحر بسیط)

ان الغلام مطيع لمن يؤدبه ولا يعطيك ذوسن لتأديب
آنگاه بر اثر محدود بودن دامنه معارف اعراب پارینه
(که دانستید بیشتر آن باز شناختن آیین پدران و مکارم و
مفاخر آنان بوده است) کلمه ادب عبارت از ادب گرفتن و
معرفت یافتن و تأدیب عبارت از یاد دادن و آگاه گردانیدن
گردید و ادیب معنی فرهنگ ور و آگاه بر امور بخود گرفت.
آنچه در حدیث نبوی^{۱۰} از قول [حضرت] علی ابوطالب [ع]

- ۱ - شرح القصائد السبع الطوال الجاهليات از ابن انباری، چاپ ۱۹۶۳، ص ۵۹۱ - ۵۹۳. شرح المعلقات السبع از زوزنی، چاپ بیروت ۱۹۶۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۵. (مترجم)
- ۲ - دیوان المتلمس، چاپ لیبزیک ۱۹۰۳، بیت ۱۵ - ۱۶.
- ۳ - خزانه الادب از عبدالقادر بغدادی ج ۴ ص ۱۲۴، چاپ بولاق ۱۲۹۹. بیت دوم در لسان العرب ۲۶۹/۱۶ نیز آمده است.
- ۴ - مخضرم در ادب عرب به شاعری اطلاق می‌گردد که دو دوره مختلف را در یافته باشد، مانند دوره جاهلی و اسلامی یا دوره اموی و عباسی، ولی استعمال آن در مورد شاعرانی که در دوره جاهلی و اسلامی می‌زیسته‌اند غلبه دارد. در باب این شاعران و طبقه آنها و اشتقاق مخضرم اقوال گوناگون است که باید به کتابهای مفصل چون: طبقات الشعراء از جمعی و کتاب الشعراء والشعراء از ابن قتیبه و طبقات الشعراء از ابن معتمر و معجم الشعراء از مرزبانی و جز آنها رجوع شود. (مترجم)
- ۵ - فزاری منسوب است به بطن فزاره از ذبیان که از اعراب قحطانی هستند (عجالة المبتدی ۱۰۱، نهاية الارب قلقشندی ۳۹۳)، گاه در روایت پاره‌یی از اشعار که شاعر ناشناخته بوده یا نامی بلند نداشته است به نام قبیله او بستند می‌کردند و از این رهگذر برخی مجموعه‌ها از اشعار قبایل گرد آمده که از آنها تنها اشعار الهذلیین که بچاپ هم رسیده بر جای مانده است. (مترجم)
- ۶ - کتب حماسه در ادب عرب اختیارات شعری و گزیده ابیات نغز بر حسب مضامین آنهاست و چون نخستین باب این کتب به اشعار حماسی اختصاص دارد آنها را بنام حماسه خوانده‌اند، و گرنه همه ابیات این حماسه‌ها پهلوانی و حماسی نیست، چنانکه حماسه بحتری ۱۷۴ باب گوناگون دارد. نخستین حماسه که در ادب عرب نوشته شد حماسه ابو تمام (-۸۴۶/۲۳۱) بود که در راه بازگشت از خراسان در همدان آنرا ترتیب داد و پس از او دیگران چون بحتری و برادران خالدی (خالدیین) و ابن شجری و مغربی یوسف محمد بیاس و صدرالدین ابوالفرج بصری به تقلید از وی به تنوین کتاب حماسه پرداخته‌اند. (مترجم)
- ۷ - الحماسة ۵۱۰ - ۵۱۱، چاپ بن ۱۸۲۸ - ۱۸۵۱؛ یا ج ۳ ص ۸۷ از چاپ بولاق ۱۲۹۶.
- ۸ - بهمین صورت در کتاب الحماسة از ابوتمام ص ۳۵۶ از چاپ بن؛ یا ج ۲ ص ۱۳۴ از چاپ بولاق نقل شده است، ولی در الکامل از مبرد، ص ۱۳۶ از چاپ لیبزیک؛ یا ج ۱ ص ۱۱۴ از طبع ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ چنین است:
انشأ يخرق اثوابى و يضربنى
أبعد ستين عندى تبغى الادبا
- ۹ - کتاب الحماسة از بحتری ص ۳۴۰ از چاپ لیدن [و دیوان نابعة بنی شیبان ص ۷۵، چاپ ۱۳۵۱].
- ۱۰ - بنگرید به النهایة فی غریب الحدیث والاثار از ابن اثیر ج ۱ ص ۳، چاپ ۱۳۱۱. والدرر المنشرة فی الاحادیث المشتهرة از سیوطی ص ۱۳ - ۱۴، چاپ ۱۳۰۷، در حاشیه الفتاوی الحدیثیة از ابن حجر.

هنگام شنیدن خطاب پیاسیر [ص] با فرستاده بنی نهد آمده است از همین باب است : « یا رسول الله سخن بنواب واحد و نراك تكلم وفود العرب بما لانفهم اكثره . فقال ادبني ربي فاحسن تأديبي و ربيت في بنى سعد » یا این بیت مقاتل مسعود عبیدی که بحتری در حماسه^۱ روایت کرده است : (بحرطویل)
 عرفت الليالى يؤسها ونعيمها و حنكنى صرف الزمان وادبا
 چنانکه در شعر ابو عطاء افلح یسار سندی^۲ از شاعران اواخر دوره اموی نیز بهمین معنی است : (بحروافر)
 اذا ارسلت في امر رسولا فافهمه و ارسله ادبيا
 وان ضيقت ذاك فلا تلمه على ان لم يكن علم الغيوب
 آشکارا سراد از ادیب در اینجا کسی است که از امری خاص آگاه گشته باشد .

III

اینها فقط معانی لفظ ادب در دوره جاهلی و قرن اول هجری بود . حال اگر پرسند که میان کلیه این الفاظ و معانی با سایر مفرداتی که از حروف « ادب » مشتق شده است مانند : الادب (به فتح اول و سکون دوم) به معنی شگفت و عجب ، و الادبة (به ضم اول و سکون دوم) ، و المأدبة (به فتح اول و ضم سوم) و المأدبة (به فتح اول و سوم) به معنی طعمانی که برای میهمانی یا عروسی راست کنند ، و ادب یأدب (از باب کرم) ادبا (به فتح اول و سکون دوم) به معنی طعام راست کردن برای میهمانی یا عروسی ، چه علاقه‌یی است ؟ پاسخ آنکه لغت شناسان در جواب بدین پرسش با آنچه پیش از این در نبشته نقل شده از تاج العروس آمد همداستانند . چنانکه فی المثل قول ابوزکریا یحیی تبریزی در شرح کتاب حماسه ابو تمام^۳ با آن موافق می افتد : « والادب اسم لما يفعله الانسان فيتزين به في الناس واصله من الدعاء والادب يدعوالى نفسه بحسنه » . و عبدالقادر بغدادی

در کتاب خزانه الادب^۴ گوید : « واشتقاقه من شئين يجوزان يكون من الادب وهو العجب ومن الادب مصدر قولك ادب فلان القوم يأدبهم اذا دعاهم ، قال طرفه^۵ : (بحررمل)

نحن في المشتاة ندعوالجفلى لا ترى الادب فينا ينتقر
 فاذا كان من الذى هو العجب فكأنه الشيء الذى يعجب
 منه لحسنه لان صاحبه الرجل الذى يعجب منه لفضله ، و اذا كان من الادب الذى هو الدعاء فكأنه الشيء الذى يدعوالناس الى المحاسد والفضل فينهاهم عن المقابح والجهل » و این وجه اشتقاق بخاطر زیاده تکلفی که دارد خالی از تردید نیست . ولی اگر کسی خواستار رأی خود من این درباره باشد سخنی جز باز گو کردن تخمینی که شادروان پرفسور فولرس (Vollers)^۶ رئیس پیشین کتابخانه خدیویه [دارالکتب] در یکی از آثار خود^۷ زده است ندارم : البته لفظ « الدأب » در اشعار جاهلی فراوان آمده است و معنی آن سرشت و خوی است که از معنی سنت و ادب بدور نیست . با آنکه شکل جمع واژه « الدأب » در کتابهای لغت یاد نشده است تواند بود که آنرا بر آداب جمع بسته باشند ، یعنی بروزن افعال ، چنانکه بئر برآبار و ثار بر آثار و رأس بر آراس و رأی بر آراء جمع بسته می شود . و چون نیکو سیرتی و ادب در نظر تازیان تنها در حفظ عادات پسندیده‌ای بود که از اسلاف و نیاکان خود به ارث می بردند شاید که لفظ آداب را عبارت از عادات ، یعنی به معنی آیین نیک ، بکار برده باشند . سپس بر اثر گذشت ایام برای مفرد این جمع که اصطلاحی متداول داشت صیغه تازه‌یی گرفته‌اند که « ادب » باشد . چنانکه تقی و التقى و التقوى از اتقى ، یا تخذ يتخذ تخذاً (از باب علم) از اخذ ، یا تله يتله تله (از همان باب) را از اتله گرفته‌اند و نظائر آن بسیار است . بنا بر این با آنکه پیوندی حقیقی میان لفظ ادب (به فتح اول و دوم) و ادب (به فتح اول و سکون دوم) = میهمان کردن و به طعام

۱ - الحماسة ص ۱۵۴ ، از چاپ لیدن .

۲ - کتاب الاغانى ۸۶/۱۶ ، از چاپ بولاق .

۳ - الحماسة ص ۵۱۱ ، از چاپ بن ؛ یا ۸۷/۳ ، طبع بولاق .

۴ - خزانه الادب ۲۴/۴ ، طبع بولاق .

۵ - بیت در دیوان طرفه ، قصیده ۵ بیت ۴۶ ، روایت شده است :

The Divans of the Six Ancient Arabic Poets, edited by Ahlwardt, p. 62.

۶ - کارل فولرس (۱۸۵۷ - ۱۹۰۹) خاورشناس آلمانی ، از آثار او گذشته از کتابی که نام آن در این مقاله آمده است انتشار دیوان متملس

با ترجمه آن به زبان آلمانی (چاپ ۱۹۰۲) و کتاب سودمندی پیرامون زبان عامیانه و ادبی در نزد پیشینیان عرب (چاپ ۱۹۰۶) است . (مترجم)

۷ - Vollers, *Katalog der Islamischen... Handschriften der Universitäts Biblioth., Leipzig 1908 p. 180.* - V

و سیهمانی خواندن) و جود ندارد این دو را بکردار دو شاخه از اصلی واحد انگاشته اند. مانند لفظ الزور (به فتح اول و سکون دوم) و الزور (به ضم اول) ^۱ که لفظ اول عربی ویژه است به معنی سیانه یا برسوی سینه و نیروی عزم و دیگری بنیاد فارسی دارد و معنی آن سخن دروغ و کژنهاد است ^۲.

IV

با ملاحظه آن دسته از متون قرن دوم هجری که از گزند تباهی و نابودی رسته و بدست ما رسیده است درسی یابیم که مراد از ادب پیوسته تصوف در نفس و حسن اخلاق ناشی از تربیت صحیح و نکوگرایی بوده است. سپس ادب بر معارف نیز اطلاق گردید، البته بجز معارفی که به دین و شریعت تعلق داشت زیرا علوم دینی از اواسط قرن اول برای خود ناسی جدا گانه یافت. از گویایه های آن کتاب کوچکی است از عبدالله مقفع [روزبه پارسی] (- حدود ۱۴) گزارنده کلیمه و دمنه در اخلاق و پند و اندرز و حکم به نام «الادب الصغیر» که آنرا شیخ طاهر جزائری در مجله المقتبس (سال ۱۳۲۶) بچاپ رسانیده و جدا گانه هم در مجموعه رسائل البلغاء ^۳ منتشر کرده است ^۴. اخیراً ادیب دانشمند احمد زکی بیک بر آن بود که ممکن است عنوان این کتاب به صورت «Le petit savoir faire» به زبان فرانسوی نقل شود. اما نگارنده چندان سازگاری بین عنوان عربی و فرانسوی مشاهده نمی کند. باری، ابن مقفع درباره

موضوع کتاب خود چنین سخن می دارد ^۵: «قد وضعت هذا الكتاب من كلام الناس المحفوظ حروفاً فيها عون على عمارة القلوب وصالها وتجلية ابصارها و احیاء للتفكير و اقامة للتدبير و دليل على محاسن الامور و مكارم الاخلاق ان شاء الله»، با توجه بدین کلام ملاحظه می فرمایید که مؤلف بر سر گردآوری اندرز و حکمت بوده است و ادب در نظر او قسمی از اخلاق عملی است. هم چنین در ضمن کتاب ادب و آداب به معنی طریق تصرف و تدبیر نفس ^۶ و تربیت نیک و تعلیم مکارم اخلاق ^۷ و گاه در معنی معارف دنیوی و هم معارف مطلق آمده است ^۸. هم چنین استعمال لفظ ادب در عنوان باب سوم از کتاب حماسه ^۹ ابوتمام (- ۲۲۸) خارج از عرف لغوی قدیم نیست، زیرا این باب متضمن اشعاری در حکم و اخلاق از قبیل شرم و پارسایی و خویشنداری از ناشایست و خوشرفتاری با مردم و سروت یاد و نستان است. و می دانید که امام ابو عبدالله بخاری [بخارائی] (- ۲۵۶/۸۷) کتاب ادب از الجامع الصحیح ^{۱۰} را به علم اخلاق عملی و آیین دوستی اختصاص داده است و مدار احادیث نبوی که در این بخش گرد آمده است تنها پیرسون حقوق فرزندان نسبت به پدر و مادر، پرداختن به کالمان و بیوگان، تیمارتیمان و دستگیری تهیدستان، نگاهداشت حقوق همسایگان، خوش زبانی، نرسی نمودن در کلیه امور، ترحم آوردن نسبت به ستوران، تعاون و یاری

۱ - در لغت نامه های عربی زور در هر دو معنی هم به ضم اول و هم به فتح اول و سکون دوم ضبط شده است. (مترجم)

۲ - در زبان عربی گذشته از معنی هایی که پرفسور نالینو برای این کلمه نوشته زور به معنی قدرت و نیرو و زور هم بکار رفته و در فرهنگ های معتبری چون جمهره اللغة و لسان العرب نیز بدان تصریح شده است. با آنکه در کتب معربات فقط لفظ «زور» به معنی نیرو معرب دانسته شده است (رك. المعرب جوالیقی ص ۱۶۵، شفاء الغلیل خفاجی ص ۱۳۹) و زمخشری در اساس البلاغه استعمال آنرا در مورد سخن نادرست و ناپسند و گواهی دروغ که در قرآن مجید نیز چهار بار آمده است در معنی مجازی کلمه می داند، گمان می رود که هر دو ماده از زبان فارسی به عربی رفته باشد زیرا در پهلوی زور هم با مصوت کوتاه هم با مصوت بلند، چنانکه در زبان فارسی نیز بهر دو وجه تلفظ می شده است، به معنی زور و نیرو و توانایی هم چنین دروغ و فریب و اغفال بکار رفته (بنگرید به فرهنگ پهلوی از آقای دکتر بهرام فرهوشی ذیل همین ماده) و از هر دو ماده ترکیباتی دیگر در زبان پهلوی هست که نمودار دیرینگی این هر دو معنی در زبان فارسی است. (مترجم)

۳ - رسائل البلغاء ص ۱- ۱۷، چاپ ۱۳۲۶. این رساله را احمد پاشا زکی هم در سال ۱۳۲۹ چاپ کرده است. [پرفسور Rescher نیز آنرا در سال ۱۹۱۵ به زبان آلمانی ترجمه کرده است].

۴ - مقایسه شود با الادب الوجیز للولد الصغیر که ترجمه یکی از رسائل ابن مقفع است به زبان فارسی به دست خواجه نصیرالدین طوسی. (مترجم)

۵ - A. Z. Bey, *Mémoire sur les moyens propres à déterminer en Egypte une renaissance des lettres arabes*, Cairo 1910, p. 20.

۶ - رسائل البلغاء ص ۳ از همان چاپ.

۷ - ص ۷، ۱۲، ۱۵.

۸ - ص ۷.

۹ - ص ۱۳، ۱۵، ۲.

۱۰ - کتاب الحماسة ۴۹۸ - ۵۳۷ از چاپ بن ۴ یا ج ۳ ص ۷۵ - ۱۱۲ از چاپ بولاق.

۱۱ - صحیح البخاری ج ۲ ص ۳۹ - ۷۱ چاپ بولاق ۱۲۸۹؛ یا ج ۴ ص ۱۰۸ - ۱۶۵ از چاپ لیدن.

سؤنان بایکدیگر، حسن خلق و سخاوت مندی، بخل ناخوشایند، روا داشتن بدگویی از پس تبهکاران و ریاکاران، سدیحه گویی نابجا، یازداشتن از حسد و رزی و از یکدیگر و ابریدن، بردباری نمودن در برابر گزند و آزار، خنده زدن و شوخی کردن، برادری نمودن و استوار داشتن پیمان دوستی، دیدار یکدیگر، آزمون، دوری از خشم، سیهمان نوازی، عطسه بروقت و آساکشیدن نابهنگام و امثال آنست.

و نیز کتاب الادب از شاعر نامدار ابن معتر (۹۰۸/۲۹۶) تنها مشتمل بر مواعظ و حکمی درباره اخلاق است. بهر تقدیر من نمیخواهم در آوردن شواهد و نبشته های ستون اطناب و رزم، زیرا بکار بردن کلمه ادب به معنی مکارم اخلاق و حسن انس و تصرف در نفس معروف است و پیوسته از دیرباز تا کنون متداول بوده است و همانست که برخی از نویسندگان از آن به «ادب نفس» تعبیر می کنند.

V

اما در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم از آن معانی اصلی، با بازماندن معانی قدیم ادب در عرف مردم، معنی های تازه یی بر طریق اطلاق و حصر جدا شدن گرفت. علت این امر گذشته از رشد طبیعی زبان پیشرفتهایی بود که در راه تمدن برای تازیان حاصل گردید و وسعت گرفتن قلمرو حکومت و مدت یافتن غلبه ایشان بر سلی که نژاد و زبان و دین و عادات و آرمانهای گوناگون داشتند، تحول یافتن تمدن و تازه گشتن کیفیت زندگانی و دگرگون شدن شیوه مملکتداری آنانرا بدنبال داشت. این سلسله اندک اندک با نودولتان عرب درآمیختند و در عمران و علوم آنها تأثیری عظیم برجای نهادند و تازیان را چنان دست فرسود خویش کردند که بر کس پوشیده نیست. بخصوص پس از آنکه عباسیان قوت گرفتند و دارالخلافه در سال ۷۶۲/۱۴۵ از دسشقی به بغداد - شهری نو بنیاد در دل سرزمینهایی که تمدن سامانی ایران را در اوج جلال و شکوه خود دیده بود - انتقال یافت بزرگزادگان

ایران نزد خلفای عباسی مراتب بلند یافتند، چندانکه تقریباً جز بزرگان ایران را به وزارت بر نمی داشتند.

پیش از این یاد کردیم که عرب گاه با کلمه «ادب» از کلیه آن اندک مایه فرهنگ و معارف این جهانی که داشته تعبیر می کرده است. این معنی مطلق چنانکه از رسائل اخوان الصفا^۱ برمی آید تا نیمه قرن چهارم محفوظ مانده است، نبشته رسائل چنین است: «واعلم یا اخی بأن العلوم التي يتعاطاها البشر ثلاثة اجناس فمنها الرياضية ومنها الشرعية الوضعية ومنها الفلسفية الحقيقية. فالرياضية فهي علم الادب التي وضع اكثرها لطلب المعاش وصلاح امر الحيوۃ الدنيا. وهي تسعة انواع اولها علم الكتابة والقراءة ومنها علم اللغة والنحو ومنها علم الحساب و المعاملات و منها علم الشعر و العروض و منها علم الزجر و الفأل و ما يشاكله و منها علم السحر و العزائم و الكيمياء و الحيل و ما يشاكلها و منها علم الحرف و الصنائع و منها علم البيع و الشرى و التجارات و الحرث و النسل و منها علم السير و الاخبار»، این نبشته البته دور از گفتار وزیر ناسر دار حسن سهل (۸۵۰/۲۳۶-۸۵۱) نیست که گفته بوده است: «الادب عشرة فثلاثة شهرجانية و ثلاثة انوشروانية و ثلاثة عربية و واحدة اربت عليهن. فاما الشهرجانية فضرب العود و لعب الشطرنج و لعب الصواج. اما انوشروانية فالطب و الهندسة و الفروسية. و اما العربية فالشعر و النسب و ايام الناس. و اما الواحدة التي اربت عليهن فمقطعات الحديث و السمر و ما يتلقاه الناس بينهم في المجاس»^۲. پیداست که وی از آداب همه فنون غیر دینی و آنچه را که در نظر ایرانیان خویشتن آرایی بدان برای مردم نژاده و فرهیخته بایسته بوده اراده کرده است.

در همین قرن سوم بسا ادب را (به معنی معارف و قوانینی که رعایت آنها ضروری بوده است) منحصر کرده اند در اسوری که آشنایی با آن بر طبقه خاصی از مردم واجب بوده است. چنانکه ابن قتیبه دینوری لغوی و تاریخ نویس و ادیب ناسر دار (۲۷۶ یا ۲۷۰) کتابی به نام ادب الکاتب یا ادب الکتاب نوشت و در آن کتاب آن دسته از علوم مربوط

۱ - بنگرید به رساله هفتم از قسم دوم رسائل اخوان الصفا ج ۱ ص ۱۸ - ۱۹، چاپ بمبئی ۱۳۰۵.

۲ - زهر الادب از حصری ج ۱ ص ۱۰۲، چاپ ۱۳۰۵ در حاشیه العقد القریدی [یاج ۱ ص ۱۴۰ از چاپ ۱۹۲۵-]. جعفر محمد بیٹی علوی (۱۱۸۲-) در کتاب مواسم الادب و آثار العجم و العرب ۱/ ۲-۳، چاپ ۱۳۲۶، این گفته را به ذوالریاستین فضل سهل برادر ابن حسن سهل نسبت داده است. هم چنین بنگرید به محاضرات الادباء راغب اصفهانی (۵۰۲-) ج ۱ ص ۷۲، چاپ ۱۳۲۶. البته این معنی ادب یکسره ایرانی است، رجوع شود به کتاب المعلمین از جاحظ در کتاب الفصول المختارة من کتب الجاحظ (در حاشیه الکامل مبره) ج ۱ ص ۲۲، چاپ ۱۳۲۳.

به زیان و لغت را که برای دیران ماهر در بایست است گرد آورد. ابوالفتح محمودحسین معروف به این کشاجم (- حدود ۳۵۰ یا ۳۶۰) هم کتاب ادب‌الندیم را برداخت که مجموعه‌یی است از نکته‌ها و ابیات و نوادر از برکردنی که بازگو کردن آنها بهنگام نشست و برخاست با حریفان و همنشینان شادمانی و گسترده دلی می‌آورد. کسانی هم که کتابهایی پیرامون ادب و وزراء تألیف کرده‌اند در آثار خود برای وزیران و برکشیدگان دولت اندرزهایی سودمند در فروع حکمت عملی و سیاسی فراهم آورده‌اند، و آنهایی که تصنیفاتی به عنوان ادب قاضی تدوین کرده‌اند در آنجا از قوانین شرعی قضا و داوری سخن گفته‌اند.

VI

گفته شد که ادب و آداب در اصل سیره و رفتار پاست و آیین نیک بوده است. اما در اواخر قرن سوم این معنی در غیر از مورد اخلاقیات بر شیوه‌یی که پیروی کردن از آن در فنی یا کاری واجب بوده است اطلاق گردید. چنانکه در کتاب العقد الفرید از ابن عبدربه (- ۳۲۸/۹۴۰) فی‌المثل بایی در آداب حکما و علما می‌یابیم و ابوابی دیگر نیز به نام « ادب حدیث و استماع » و « ادب نشست و برخاست » و جز آنها هست. اسام [محمد] غزالی (- ۵۰۵) نیز در کتاب خود احیاء علوم الدین « آداب نان خوردن » و « آداب ولایت داشتن » و غیر از آنها گنجیند^۱ که باز نوشت همه آنها در اینجا بدرازا می‌کشد. محمد علی طباطبا معروف به ابن طقطقی کتابی تاریخی تألیف کرد و آنرا « الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیة »^۲ نامید، وی درباره کتاب خود نوشته است که^۳ « انما هو موضوع للسیاسات والاداب التي یتتفع بها فی الحوادث الواقعة والوقائع الحادثة وفی سياسة الرعیة وتحصین المملكة وفی اصلاح الاخلاق والسیرة ». و بسیاری کتاب پیرامون آداب درس یعنی راه و رسم تعلیم و تعلم تصنیف کرده‌اند. و همگنان می‌دانند که « آداب المریدین »

سناهیج پیشرفت طالب در مدارج سلوک عرفانی بوده است. و آداب البحت نیز عبارتست از آیین سناظره که سراعات آن برای سناظره کنندگان رواست.

VII

اینکه بپردازیم به بیان اصل دیگر معانی ادب. شادخواری و آسودگی و نعمتمندی و تن آسانی و فراخ حالی در شهرهای عراق و جزیره^۴ و بخصوص بغداد در اوایل سده سوم هجری به غایت رسید و تازیان در آنجا بر چیزهایی دست یافتند که ابن خلدون در مقدمه معروف خود وصف آنرا نیکو به قلم آورده است^۵: « هرگاه سلتی غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف کشورداران پیش از وی بوده به چنگ آورد، نعمت و توانگری وی از هرگونه فزونی می‌یابد، و عادات ایشان نیز بهمان نسبت افزون می‌شود، و آنگاه از مرحله ضروریات و خشونت زندگی گام فراتر می‌نهند و به وسایل ناضرور و اشیاء ظریف و آرایش و تجمل می‌گیرند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی می‌کنند، و عاداتی را که برای بکار بردن وسایل تجملی لازم است نیز کسب می‌کنند. و در همه احوال از خوردنی و پوشیدنی گرفته تا فرشها شیفته انواع ظریف و تجملی آنها می‌شوند و در این باره بر یکدیگر تفاخر می‌کنند. و هم در خوردن خوراکیهای لذیذ و جامه‌های نیکو و فاخر و سوار شدن بر مرکوبات زیبا و تندرو بر سلتهای دیگر می‌بالند و جانشینان آنان در این امور بر پیشینان سبقت می‌جویند و سابقه وار آنها را تا پایان دولت و به میزان توانائی کشور خویش ادامه می‌دهند، و بهره و آسایش خود را در مملکت داری اینگونه امور می‌دانند تا در این باره آنرا به مرحله نهائی وحدی می‌رسانند که برای آن دولت بر حسب نیرومندی و عادات و رسوم گذشتگان آنان میسر است »^۶.

و هر کس کتاب الاغانی ابوفرج اصفهانی (- ۳۵۶/۹۶۷)

- ۱ - مقایسه شود با ترجمه فارسی آن بدست خود غزالی بنام کیمیای سعادت، رکن دوم، ج ۱ ص ۲۵۳، چاپ تهران ۱۳۱۹. (مترجم)
- ۲ - هندوشاه فرزند سنجر نخبجویانی این کتاب را چند سالی پس از تألیف (۷۰۱) باکاست و فزود به زبان فارسی ترجمه کرده و تجارب السلف نامیده است. وی در ص ۷ دیباچه کتاب خود نام کتاب ابن طقطقی را که از طرف مؤلف به کتبخانه زنگی شاه دامغانی ارمغان شده بوده است « منیة الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء » ذکر می‌کند، ولی در متن عربی این نام نیست. شاید این طقطقی برای زنگی شاه تحریر دیگری از کتاب خود فراهم کرده و بجای فخرالدین عیسی صاحب موصل که الفخری بنام اوست آنرا بنام زنگی شاه کرده باشد. (مترجم)
- ۳ - فصل اول ص ۱۹ از چاپ آلمان ۱۸۵۸.
- ۴ - چون آبهای دجله و فرات جلگه‌های بین‌النهرین علیا را در بر می‌گیرد، به این سرزمین جزیره گفته‌اند. (مترجم)
- ۵ - مقدمه ابن خلدون ص ۱۶۷، چاپ بیروت ۱۹۰۰ یا ج ۱ ص ۳۴۲ از ترجمه فرانسوی De Siane.
- ۶ - ترجمه فارسی مقدمه ابن خلدون ۱/ ۳۲۷. (مترجم)

و کتاب مروج الذهب مسعودی (۳۲۵ / ۹۵۶) یا کتابهایی همانند آن دورا پیش چشم کند یا بر دیوان شعرای این دوره نظرافکننده شوق مفرط مردم روزگارهارون الرشید و امین و مأمون و خلفای بعدی در کار مجالست و حریفی و گفت و شنید بهنگام شرابخواری پی خواهد برد و با این مایه معلومات حد دل بستگی مردم آن دوران را نسبت به آراسته گون کردن هر چیز و هر کار و تفنن گرائی در فرا گرفتن کلیه اطلاعات زیننده و دلپسند درسی یابد ، چند آنکه غایت تربیت و تهذیب در میان پاره‌یی از طبقات مردم تنها بکار بستن ظرافت و تجمل در پوشیدن جامه ، نیکو سخن گفتن و دوست گرفتن و نیک آسختن با دیگران بوده است. اگر بخواهید بر کنه حالات و رفتار این منتظران و رسم دانان بدرستی واقف گردید به کتاب الموشی^۱ از ابو طیب محمد اسحاق اعرابی معروف به و شاء (- ۳۲۵ / ۹۲۷) بنگرید که در آنجا به تفصیل به وصف آیین ظریفی پرداخته است و ابوابی پیرامون لباس ظریف و شان ، زی شلواری بند و پای افزار و سوز و گونه خاص نگین و انگشتری آنان ، کیفیت عطر اندائی و بکار بردن بوی خوش نزد ایشان ، که هر کس سر بازمی زد از آن گروه نبود ، هم چنین آداب طعام خوردن و باده گساری و بر شمردن چیزهایی که ظریفان از هدیه آنها فال بد زنند^۲ و گزیده‌یی از کلام دانشوران در مکاتبات سلیح و شیوه نامه نگاری و نوشت و خواند اهل ظرافت آورده است .

پس عجب نیست که لفظ ادب در میان آنان از ویژه معنی اخلاق پسندیده‌یی که دستاورده فرهیختن نفس بوده لغزیدن گرفته و عبارت گشته باشد از آنچه که نگاهداشت آن و دانستن و آراسته گردیدن بدان بر کسی که سر هم صحبتی و نشست و برخاست با زیرکان و رسم دانان و ناماوران قوم را داشته ، و در اظهار رسم دانی نیز تعمد می ورزیده ، واجب

بوده است . از نیروی در کتاب الموشی که نام بردیم میان « ظریف » و « ادیب » فرقی نهاده نیست .

کوتاه سخن اینکه مراد از ادب در بین پاره‌یی از طبقات مردم بغداد که در آغاز سده سوم می زیستند خوش منشی با هم نشینان و رسم دانی و آراستگی و تجمل در لباس پوشیدن و طعام خوردن و باده گساری و در سایر شؤون زندگی ، هم چنین دوستی و گشاده زبانی و نغز گوئی و از بر کردن اشعار و نکته ها و برگرفتن سایه‌یی از هر علم برای آرایش کلام بوده است . و اینها ، یعنی اخلاق نیکو و رسم دانی و اطلاعات زیننده فی المثل در کتابی چون العقد الفرید از ابن عبدربه اندلسی (- ۳۲۸ / ۹۴۰) در شمار ادب است ، و این معنی آشکارا از سراسر کتاب او و بخصوص از بابی که در آداب حکما و علما کرده است نیک بر می آید^۳ .

ازین معنی تازه و عام دو معنی خاص بر حسب گرایش برخی از اهل ظرافت نسبت به نوعی معین از منتظرانی جدا گشته است .

کسانی که به امور لذت بخش روح گرائیدند و آنرا بر دیگر چیزها برتری نهادند غایت ظرافت گری و رسم دانی را حاضر آمدن در مجالس و مقاسات و روایت امثال و حکایات و بازگفتن سخنان نغز و نمکین و سرگذشت ها و نوادر و یاد کردن داستان ها و اشعار می دیدند ، و البته از اطناب ممل کراهت داشتند و سلول کردن و بستوه آوردن نزد آنان از بدترین عیوب بشمار می رفت و تحذیر کردن از آن در تألیفات قرن سوم و چهارم بسیار می آید . فی المثل از اشجع سلمی شاعر هم روزگار هارون رشید روایت کرده اند که انس ابو شیخ نصری همدم جعفریجی [برمکی] در نخستین نشست خود با اشجع از وخواست تا پاره‌یی از اشعارش را بر خواند « قال الاشجع فانشدته فقال انك لشاعر فما يمنعك من جعفرین یحیی فقلت و من لی بجعفرین یحیی فقال

۱ - چاپ لیدن ۱۸۸۷ . و در سال ۱۳۲۴ هم بنام کتاب الظرف و الظرفاء چاپ شده است [تجدید چاپ در سال ۱۹۵۳ - مترجم] .
 ۲ - رسم دانان و اهل ظرافت اهداء پاره‌یی از چیزها را بمناسبت ایهام بعیدی که در نام آنهاست ناروا می داشته اند ، مانند « سفرجل » (به ، بهی ، آبی) زیرا جزء اول آن « سفر » گویای دوری و فراق است ، شاعری در این باره گفته است :

اهدت الیه سفر جلا فتطیرا
 خاف الفراق لان اول اسمه
 مه وظل متیما مستعجرا
 سفر فحق له بان یتظیرا

کتاب الظرف و الظرفاء ، تصحیح کمال مصطفی ، چاپ ۱۹۵۳ ، ص ۱۷۳ . (مترجم)

۳ - العقد الفرید ج ۱ ص ۲۰۶ - ۲۰۹ از چاپ مصر ۱۳۰۵ [اگر خواستید آنرا با چاپهای دیگر مقابله کنید بنگرید به :
 M. Shafi, Analytical Indices to the Kitāb al-'Ikd al-faraid , Calcutta 1935]

اما لفظ ادیب در « فصول فی الادب » و « فصول للجاحظ فی الادب » در ج ۲ ص ۱۸۹ - ۱۹۱ از همان کتاب ، به معنی حکیم است .

انا فقل ايياتاً على نحو ما رسم لي»^۱ . و در باب ۱۰۷ از سروج الذهب چنین آمده است^۲ : « وقد ذكر بعض المحدثين من اهل الادب ان من الادب عدم اطالة الحديث من التديم وان احلى لحديثه واحسن لموقعه ان يجتنب منه الاحاديث الطوال ذات المعاني المغلغلة (المحمولة من بلد الى بلد) والالفاظ الحشوية التي افتن باقتصاصها سمار المجلس وتعلق بها النفوس وتحتسى على اواخرها الكؤوس فان ذلك بمجالس القصاص اشبه منه بمجالس الخواص وقد ذكر هذا المعنى فاجاد فيه عبدالله بن المعتز ووصف ذلك من اوصاف اصحاب الشراب على المعاقرة فقال^۳ : (من بحر الخفيف)

بين اقداحهم حديث قصير هوسحر وما سواه كلام
وكان السقاة بين النداسي آلفات على سطور قيام»

بنابراین به علت تفنن گرائی ایشان در فرا گرفتن معلومات و اطلاعات زیبایی و دلپسند ، که سخت دلنگران بودند تا خسته کننده نباشد ، در عرف آنان چنین شهرت یافت که ادب عبارتست از سخنان سلیح و لطیفه ها و نکته ها و امثال و نوادر و اشعار زیبا و لطیف و بیان سرگذشت و تاریخ و سخن از سخن شکافتن بمناسبت یا به استطراد بادر نظر داشتن مقتضی حال . از اینرو گفته اند که « الفرق بين الاديب والعالم ان الاديب من يأخذ من كل شيء احسنه فيالفه والعالم من يقصد لمن من العلم فيتعلمه»^۴ و شاعری سروده است^۵ : (بحر طویل)

ارى العلم نورا والتأدب حلية فخذ منهما في رغبة بنصيب
وليس يتم العلم في الناس للفتى اذا لم يكن في علمه باديب
البنه نبايد پوشيده داشت که کتابهای فراوان در فن ادب بدین معنی خاص ، یعنی گرد آوری چامه ها و سرگذشتهای

شیرین و نوادر شگفت آور ، به منظور خوش طبعی و شوخی گری و انبساط خاطر نوشته اند . نخستین کس که این شیوه را در تألیفات خویش در پیش گرفت و نمونه برجسته این طرز نگارش گشت ابو عثمان عمرو و بحر جاحظ (-۸۶۹/۲۵۵) بود که در آثار ارزشمند و مشهور خود در هر راهی می پوید و نظم و نثر و هزل و طیبیت و داستان و سرگذشت را از هر دست بی هیچگونه ترتیبی در کنار هم می نهاد تا مبادا خوانندگان را ستوهی آرد ، ولی عجب اینکه مسعودی تألیفات جاحظ را در بهترین شیوه نظم و سامان دیده است^۶ . سخنان ابواسحاق ابراهیم حصری قیروانی (-۴۱۳ یا ۴۵۳) در وصف موضوع کتاب خویش زهر الادب و ثمر الالباب نیز بخوبی روشنگر مواد این قبیل تألیفات است^۷ : « هذا كتاب اخترت فيه قطعة كافية من البلاغات في الشعر والخبر والفصول والفقر سماحسن لفظه وسعناه واستدل بفحواه عن مغزاه ولم يكن شارداً حوشياً ولا ساقطاً سوقياً... ولم اذهب من هذا الاختيار الى مطولات الاخبار... وهو كتاب يتصرف الناظر فيه من نثره الى شعره ومطبوعه الى مصنوعه ومحاورته الى سفاخرته ومناقلته الى مساجلته... والفت له (اي لابي الفضل العباس بن سليمان) هذا الكتاب ليستغني به عن جميع كتب الاداب اذ كان موشحاً من بدیع البديع^۸ ولا تلى الميكالي^۹ وشهى الخوارزمي^{۱۰} وغرائب الصاحب^{۱۱} ونفيس قابوس^{۱۲} وشدورابي منصور^{۱۳} .

در بیشتری از موارد که در تألیفاتی چون : کتاب العقد الفريد ، که نام بردیم ، و کتاب المحاسن والمساوی^{۱۴} از ابراهیم محمد بیهقی از دانشمندان سده پنجم ، و کتاب

- ۱ - كتاب الاغانى ج ۱۷ ص ۳۳ ، از چاپ بولاق . و رجوع شود به : A. Mez, *Abulkásim*, Heidelberg 1902, p. VIII-IX.
- ۲ - سروج الذهب ج ۶ ص ۱۳۲ - ۱۳۳ ، از چاپ پاریس ۱۸۶۱ - ۱۸۷۷ .
- ۳ - دیوان ابن معتز ج ۲ ص ۶۳ ، باب پنجم ، از چاپ ۱۸۹۱ .
- ۴ - ارشاد الاریب الى معرفة الادیب (معجم الادیب - مترجم) از یاقوت ، ج ۱ ص ۱۷ ، چاپ ۱۹۰۷ .
- ۵ - ارشاد الاریب ج ۱ ص ۱۶ .
- ۶ - سروج الذهب ، در باب ۱۲۱ ، ج ۸ ص ۳۴ ، از همان چاپ پاریس .
- ۷ - زهر الادب ج ۱ ص ۲ - ۴ ، چاپ ۱۲۰۵ [یا ج ۱ ص ۱ - ۳ از چاپ ۱۹۲۵] .
- ۸ - یعنی بدیع الزمان احمد حسین همدانی (۹۶۹/۳۸۵ - ۱۰۰۷/۳۹۸) . [در باره او بنگرید به کتاب النثر الفنی فی القرن الرابع ، از زکی مبارک ج ۲ ص ۳۲۵ - ۳۵۶] .
- ۹ - ابوالفضل عبدالرحیم احمد میکالی (۱۰۳۸/۴۳۰) [بنگرید به همان النثر الفنی ج ۲ ص ۳۱۹ - ۳۲۴] .
- ۱۰ - ابویکر محمد عباس خوارزمی (۹۳۵/۳۲۲ - ۹۹۳/۳۸۳) [بنگرید به همان کتاب ج ۲ ص ۲۵۹ - ۲۷۶] .
- ۱۱ - یعنی صاحب بن عباد (۳۲۴ یا ۹۳۶/۳۲۶ - ۹۹۵/۳۸۰) [بنگرید به النثر الفنی ج ۲ ص ۳۴۳ - ۲۵۸] .
- ۱۲ - شمس المعالی قابوس وشمگیر (-۱۰۱۲/۴۰۳) [همان النثر الفنی ج ۲ ص ۲۷۷ - ۲۸۹] .
- ۱۳ - ابومنصور عبدالملک محمد ثعالبی (۹۶۱/۳۵۰ - ۱۰۳۸/۴۲۹) [بنگرید به النثر الفنی ص ۱۷۹ - ۱۹۰] .
- ۱۴ - ج ۱ ص ۲۰۱ ، ج ۲ ص ۷۴ - ۷۵ ، از چاپ ۱۹۰۶ (همچنین مراجعه شود به ج ۲ ص ۷۵ - ۹۲) .

ارشاد الادیب الی معرفة الادیب از یاقوت حموی^۱ (۶۲۶- / ۱۲۲۹) و شرح ابوعباس احمد عبدالعوسن شریشی (۶۱۹- / ۱۲۲۲) بر مقامات حریری^۲ و دیگر آثاری که بر شعر دن آنها بطول می انجامد، درستایش ادب و فضائل آن سخن می دارند مقصود این نوع از ادب، یعنی برگرفتن چیزی زیبا و نغز و طرّفه از هر فن و بخصوص از قطعات اشعار و داستانها و سرگذشتهای شیرین است.

اما معنی خاص دوم را که پیشتر بدان اشاره کردیم ظرفاً و رسم دانانی بنیاد نهادند که صنعت شعر و انشای بلیغ و دقائق زبان و لغت را بر دیگر انواع ظریفی ترجیح نهاده بودند. این قوم «ادب» را برای کلیه فنون ظریف سخنوری، نه تنها بر مقطعات و گزینه هایی از آن، و «ادیب» را برای کسی که در عربیت نیک سایه ور و دست اندر کار نظم و نثر باشد اصطلاح کردند. بکار رفتن کلمه «ادب» در این معنی چنانکه از نبشته ها هویدا است از نیمه اول قرن سوم هجری آغاز گشته است. از آن جمله است قول جاحظ^۳ (-/۲۵۵/۸۶۹): «طلبت علم الشعر عند الاصمعی فوجدته لا یحسن الاغریبه فرجعت الی الاخفش فوجدته لا یتقن الا اعرابه فعطفت الی ابی عبیده فوجدته لا ینقل الاما اتصل بالاخبار وتعلق بالایام والانساب فلم اظفر بما اردت الا عند ادباء الكتاب کالحسن بن وهب و محمد بن عبد الملك الزیات». معلوم است که ادبا یا ادیبان در اینجا کسانی هستند

که به زبان فرانسوی *gens de Lettres* یا *Lettrés* نامیده می شوند. جاحظ در جای دیگر گفته است^۴: «وانشد رجل قوماً شعراً فاستغربوه فقال والله ما هو بغریب ولکنکم فی الادب غرباء» پیدا است که ادب در اینجا عبارتست از صنعت نظم و نثر بلیغ. سراد سبرد (-/۲۸۵) از آداب در خطبه کتاب الکامل فی اللغة و الادب^۵ نیز همانست. و کتب آداب نیز چنانکه خوارزمی (-/۳۸۳، ۳۹۳ هم گفته اند) در یکی از رسائل خود از آنها سخن داشته است^۶ عبارتست از کلیه تصانیف زیبا و دلنشینی که در این فن به نظم و نثر پرداخته شده است: «ذکر السیدانه کتب جواب کتابی من وقت الظهر الی وقت العصر. ولقد استبطأته مع ما اعرفه من بعد غوره و غزارة بحرہ. ولکنی اغلقت لهذا الجواب بابی و ارحیت له حجابی و ضمنت الی نشر کتب آدابی و جلست من الدواوین بین آل الجراح^۷ و آل ثوابه^۸ و بین بنی الخصیب و بنی مقله^۹ و نشرت من المقابر آل یزداد^{۱۰} و آل شداد و حشرت من الاخرة ابن المقفع البصری^{۱۱} و سهل بن هارون الفارسی^{۱۲} و ابن عبدان المصری و الحسن بن وهب الحارثی و احمد بن یوسف المأمونی^{۱۳} و وضعت عن یمینی عهد اردشیر بابکان^{۱۴} و عن یساری کتاب التبیین و البیان^{۱۵} و بین یدی فصول بزرجمهر بن البختکان^{۱۶} و قبل ذلك رسائل سولانا الصاحب^{۱۷} عین الزمان و زین الشیب و الشبان فما زلت اسرق من هذا کلمة و اظن من ذاک فقرة و استعیر من هناك نادرة و وثیقة اغصب

- ۱- ارشاد الاریب، ج ۱ ص ۱۳-۲۷ از چاپ لیدن.
- ۲- شرح المقامات الحریریة از شریشی، در پایان مقامه سی و هشتم (ج ۲ ص ۱۸۰، از چاپ ۱۳۰۶).
- ۳- در العمدة از ابن رشیق، ج ۲ ص ۸۴، چاپ ۱۳۲۵، روایت شده است.
- ۴- در همان العمدة ج ۱ ص ۸۶.
- ۵- ج ۱ ص ۲، چاپ ۴-۱۳۲۳.
- ۶- رسائل الخوارزمی ص ۲۲، از چاپ ۱۳۱۲؛ یا ص ۳۰-۳۶ از چاپ قسطنطنیه ۱۲۹۷، ولی روایات این چاپ نادرست است.
- ۷- در بارة آل جراح: داوود جراح همروزگار مستعین (۲۴۸-۲۵۱) پدر، محمد فرزند، علی عیسی نواده، و فرزندانش ابن علی: عیسی و عبدالله که جملگی از سخنوران و مورخان بوده اند، بنگرید به الفهرست ابن ندیم ص ۱۲۸-۱۲۹ از چاپ لپیژینگ ۱۸۷۱.
- ۸- یعنی ابوالعباس احمد و پسر او ابو عبدالله محمد (الفهرست ص ۱۳۰).
- ۹- از آنهاست ابوعلی محمد ابن مقله (۲۷۲-۳۳۸) وزیر و دبیر و برادرش ابو عبدالله قاسم (وفیات الاعیان، ترجمه شماره ۸۰۸ از چاپ فرنگ و ۶۶۹ از چاپهای عربی، الفهرست ص ۹ و ارشاد الاریب ج ۳ ص ۱۵۰-۱۵۲).
- ۱۰- ابو عبدالله محمد یزداد سدید (-/۲۳۰)، وزیر مأمون بوده است و مجموعه رسائلی و دفتر شعری از او یجا مانده است.
- ۱۱- همان ابن مقفع معروف که منصور خلیفه در سال ۱۴۰/۷۵۷ به قتل او فرمان داد.
- ۱۲- سهل هارون دبیر مأمون و مدیر خزانه الحکمة بوده که در سال ۲۱۵ در گذشته است [بنگرید به ارشاد الاریب ج ۴ ص ۱۶۰-۱۷۱].
- ۱۳- شاید احمد یوسف قاسم (-/۲۱۳ یا ۲۱۴) سرپرست دیوان رسائل مأمون باشد (ارشاد الاریب ج ۲ ص ۱۶۰-۱۷۱).
- ۱۴- درباره عهد اردشیر بنگرید به تحقیقات مفصل دکتر احسان عباس در مقدمه کتاب عهد اردشیر، چاپ دار صادر بیروت ۱۹۶۷. (مترجم)
- ۱۵- کتاب معروف جاحظ.
- ۱۶- در این باره بنگرید به تحقیقات ما در کتاب علم الفلک...، چاپ رم ۱۹۱۱، ص ۱۹۰-۱۹۶.
- ۱۷- یعنی صاحب بن عباد، رک. ح ۱۱ صفحه قبل.

الاحياء على بيانهم وانبش الموتى من اكفانهم» وياقوت در كتاب ارشاد الاريب همين گونه لفظ ادبا را در تعريف كسانى كه فقط به نظم و نثر مى پردازند بكار مى برد. اين معنى در عرف عرب زبانان پيوسته پايا بوده است.

VIII

بارى ، اينك از معنى ديگرى سخن به داريم كه از ميان عالمان دين برخاسته است . اين قوم كه تدقيق و باريك بينى در باز شناختن رسوز زبان عربى را ، از جهت مفردات و عبارات ، براى تفسير نمودن قرآن يا شكافتن و شرح كردن واژه هاى دشوار و دور از ذهنى (غريب اللغة) كه در احاديث آمده بود از جمله واجبات شرعى مى دانستند ، پژوهشگرى در علومى را كه به لغت و شواهد شعر پيوستگى داشت بزرگتر دانش اين جهاني بلكه آنرا سر آغاز هر علم شرعى قرار دادند . چنانكه فى المثل امام ابو حامد غزالى (۵۰۰ / ۱۱۱۱) در كتاب احياء علوم الدين^۱ علوم شرعى را چهار بهر مى گرداند : نخست اصول فقه ، د ديگر فروع فقه ، س ديگر مقدسات ، و آنگاه متممات يعنى تفسير قرآن و علم حديث . سپس مى افزايد : « والضرب الثالث المقدسات وهى التى تجرى منه مجرى الالات كعلم اللغة والنحوين العلوم الشرعية وليست اللغة والنحوين العلوم الشرعية فى انفسهما ولكن يلزم الخوض فيهما بسبب الشرع اذ جاءت هذه الشريعة بلغة العرب وكل شريعة لا تظهر الا بلغة فيصير تعلم تلك اللغة آلة » . پس جاى تعجب نيست آنجاى كه دانستن زبان عربى را والاتر دانش اين جهاني مى پنداشتند ادب را - كه چنانكه گفتيم نام آن گاه بركليه معارف ، جز معارف دينى و شرعى ، اطلاق مى گرديد - منحصر در آن كرده باشند .

اما آنان در اين انحصار دو راه گوناگون در پيش گرفتند :

برخى بر آن بوده اند كه علم ادب يا ادبيات پرداختن به اشعار كهن و رسائل و تاليفات بليغ براى فرا گرفتن زبان فصيح

و بيرون كشيدن شواهد سودمند و باز شناختن دقت كلام و اسرار فصاحت است ، نه به قصد انبساط خاطر و دريافت لطف و زيبائى . سراد از ادب در كتاب روضة العقلاء و نزهة الفضلاء از امام حافظ محدث ابو حاتم محمد حبان بستى (۳۵۴) كه بابى جدا گانه در بر انگيختن به ادب آسوزى و لزوم فصاحت آورده^۲ همين است . از همين دست است قول عبدالله محمد معروف به ابن سيد بطلوموسى (۵۲۱ / ۱۲۲۷) در كتاب الاقتضاب فى شرح ادب الكتاب^۳ : « ان الادب له غرضان احدهما يقال له الغرض الادنى والثانى الغرض الاعلى . فالغرض الادنى ان يحصل للمتأدب بالنظر فى الادب والتمهر فيه قوة يقتدر بها على النظم والنثر . والغرض الاعلى ان يحصل للمتأدب قوة على فهم كتاب الله تعالى وكلام رسوله صلعم و صحابته ويعلم كيف تبني الالفاظ الواردة فى القرآن والحديث بعضها على بعض حتى تستنبط منها الاحكام وتفرع الفروع و تنتج النتائج وتقرن القرائن على ما تقتضيه سباني كلام العرب ومجازاته كما يفعل اصحاب الاصول . وفى الادب لمن حصل فى هذه المرتبة منه اعظم معونة على فهم علم الكلام وكثير من العلوم النظرية . فقد زهد الناس فى علم الادب و جهلوا قدر الفائدة الحاصلة منه حتى ظن المتأدب ان اقصى غاياته ان يقول آياتاً من الشعر . والشعر عند العلماء ادنى مراتب الادب لانه باطل يجلى فى معرض حق وكذب يصور بصورة صادق . . . » آنگاه گويد : « وحد المنطق كتاب يتخذ المتفلسفون مقدمة للعلوم الفلسفية كما يتخذ المتأدبون صناعة النحو مقدمة للعلوم العربية » . و اين خلدون علم ادب (يا ادبيات) را بدين معنى با مكانت و جاى گاهى كه در ميان ديگر علوم دارد بوضوح تعريف نموده است : « مطالعة قرآن وحديث ناگزير از فرا گرفتن علوم لساني به عنوان مقدمه است زيرا قرآن وحديث بر آن علوم استوار است . علوم لساني رشته هاى است از قبيل علم لغت ، علم نحو ، علم بيان و ادبيات »^۴ و در جاى ديگر گويد كه اركان علم زبان لغت و نحو و بيان و ادب است و آسوختن آنها براهل شريعت واجب است زيرا سرچشمه همه احكام شرعى كتاب وسنت

۱ - احياء علوم الدين ج ۱ ص ۱۴ - ۱۵ ، از چاپ ۱۳۰۲ (در پايان كتاب ۱۳۰۳) ، هم چنين بنگريد به كتاب الشعر و الشعراء از ابن قتيبه ص ۲ از چاپ ليدن ۱۹۰۴ ، و المفصل از زمخشر ص ۳ از چاپ ۱۳۲۳ ، و دلائل الاعجاز از عبدالقاهر جرجانى ص ۷ از چاپ ۱۳۲۱ .

۲ - روضة العقلاء از ابن حبان ، ص ۱۹۵ - ۲۰۰ از چاپ ۱۳۲۸ .

۳ - الاقتضاب ص ۱۴ - ۱۵ ، چاپ بيروت ۱۹۰۱ .

۴ - مقدمة ابن خلدون ، ص ۳۸۱ ، از چاپ بيروت ۱۸۷۹ ؛ ص ۴۳۶ از چاپ بيروت ۱۹۰۰ ؛ ص ۴۸۶ از چاپ ۱۳۲۷ ؛ يا ج ۲ ص ۴۵۲ - ۴۵۳

از ترجمه فرانسوى .

است^۱ . در دیگر موضع در تعریف علم ادب نویسد^۲ :
 « این دانش دارای موضوعی نیست که از اثبات عوارض یا نفی آن بحث کند بلکه مقصود از آن در نزد دانشمندان علوم زبان ثمره و نتیجه آنست که عبارت از سهارت یافتن در دوفن نظم و نثر بر حسب اسلوبها و مقاصد زبان است ، بهمین سبب سخنان عرب را برای حفظ کردن گرد می آورند به امید اینکه سلک آن زبان برای آنان حاصل شود از قبیل شعرهایی که متعلق به طبقه عالی شاعران است و سجع هایی که در زیبایی و استحکام با آن اشعار برابری باشد و مسائلی از لغت و نحو که در ضمن آنها متفرق و پراکنده است ، چنانکه جوینده و مطالعه کننده این گونه برگزیده های ادبی غالباً قسمت عمده قوانین عربی را استقراء می کند و در عین حال برخی از جنگها (ایام) ی عرب را می خواند و بدین وسیله به نکاتی که در باره این جنگها در اشعار شاعران آمده است پی می برد و همچنین انساب مهم و مشهور و اخبار عمومی را مورد مطالعه قرار می دهد و مقصود از فرا گرفتن همه اینها اینست که بر خواننده و جوینده ادب هیچیک از سخنان ادبی و شیوه ها و مضامین و مقاصد بلاغت عرب هنگام بررسی و پی جوئی آنها پوشیده نماند . زیرا سلک زبان به وسیله حفظ کردن هنگامی حاصل می شود که شخص آن مطالب را بفهمد و بنا بر این جوینده این سلک ناگزیر است به کلیه مسائلی که فهم او متوقف بر آنهاست روی آورد . پس ازین مقدمه اگر بخواهند حد این فن را یاد کنند می گویند : ادب عبارت از حفظ اشعار و اخبار عرب و فرا گرفتن از خرسن هردانش خوشه یی است و منظور از این دانش ها علوم مربوط به زبان و علوم شرعی فقط از راه ستون آنهاست که عبارتند از قرآن و حدیث ، زیرا در زبان عرب جز بوسیله ستون سزبور راهی به علوم نیست . سنتها شیوه یی را که برخی از متأخران بدان گرانیده اند باید از این قاعده استثناء کرد ، و آن اینست که این گروه از لحاظ شیفتگی به صناعت بدیع هنگام

آوردن «صنعت توریه» * در اشعار خویش سخن را به اصطلاحات علمی سوق می دهند از اینرو صاحب این فن با این کیفیت ناگزیر باید اصطلاحات علوم را بداند تا بتواند چنین اشعاری را بفهمد . و ما از برخی سشایخ خودمان در مجالس تعلیم شنیدیم که اصول و ارکان این فن چهار دیوان است :

۱ - ادب الکاتب ، از ابن قتیبه .

۲ - الکامل ، از سبرد .

۳ - البیان والتبیین ، از جاحظ .

۴ - نوادر ، از ابوعلی قالی .

و بجز این کتابهای چهارگانه هرچه هست بر سنوالم

آنهاست و فروعی از اصول سزبور می باشد .»

IX

اساس سلک دوم در حصر ادب ضمن علوم مربوط به لغت و زبان عربی طریقه کسانی است که از ادب علم صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و توابع آن یعنی علم قافیه و عروض را در نظر دارند ، و همه اینها بارای ابن سید بطلیوسی و ابن خلدون که نقل کردیم اختلاف دارد . به نظر من احتمال دارد که این معانی خاص تا پیش از پایان قرن پنجم پدیدار نگشته است باشد ، زیرا نگارنده در هیچیک از متونی که پیش از قرن سوم تألیف گردیده بدان برخوردده است . از نمونه های بکار بردن ادب در این معنی کتاب با ارزشی است از ابو برکات عبدالرحمن محمد انباری (۱۱۸۱/۵۷۷-) به نام نزهة الالباء فی طبقات الادباء که چون آنرا پیش چشم کنید جز نام لغویان و نحویان نامی دیگر نمی یابید . دیگر اینکه ابن خلکان در سر گذشت ابوزکریا یحیی تبریزی گوید^۳ : « و کانت له معرفة تامة بالادب من النحو واللغة وغيرهما ... و صنف فی الادب کتاباً کثیرة مفیده منها شرح الحماسة و کتاب شرح دیوان المتنبی و کتاب شرح سقط الزند ... و شرح المعلمات السبع و شرح

۱ - همان کتاب ص ۴۹۹ از چاپ ۱۹۷۹ ؛ ص ۵۴ از چاپ ۱۳۲۷ ؛ یا ج ۳ ص ۳۰۷ از ترجمه فرانسوی .

۲ - همان کتاب ص ۵۰۶ از چاپ ۱۸۷۹ ؛ ص ۵۵۳ از چاپ ۱۹۰۰ ص ۶۴۷ از چاپ ۱۳۲۷ ؛ یا ج ۳ ص ۳۲۸ - ۳۳۰ از ترجمه فرانسوی .

[ترجمه فارسی ۱۱۷۷/۲ - ۱۱۷۹ (مترجم)] .

۳ - و فیات الاعیان ترجمه شماره ۸۱۰ از چاپ فرنگک یا ۷۷۱ از چاپهای عربی .

* توریه صنعت ایهام است که اصطلاح دیگر آن نیز توجیه یا تمخیر است . ولی برای اطلاق به این صنعت همان توریه را مناسبتر دانسته اند ، تفصیل را بنگرید به خزانه الادب از ابن حجه ، چاپ ۱۳۰۴ ، ص ۲۳۹ - ۳۵۶ و کتاب المطول از سعدالدین تفتازانی ، چاپ عبدالرحیم ، ص ۳۳۶ . در ضمن سکاکی و به پیروی از تفتازانی صنعت توجیه یا محتمل الضدین را بجز توریه دانسته اند ، بنگرید به کتاب المطول ص ۳۵۲ و التلخیص از خطیب قزوینی ، چاپ عبدالرحمن برقوقی ۱۹۳۳ ، ص ۳۵۹ و ۳۸۴ . (مترجم)

المفضليات وله تهذيب غريب الحديث وتهذيب اصلاح المنطق وله في النحو مقدمات حسنة...» از این کلام ابن خلدون هویدا می‌گردد که ادب در نظر او همانند همانست که ابن انباری در نظر داشته یا ابو یعقوب یوسف محمد سکاکی (۶۲۶-۶۲۷) که در کتاب مفتاح العلوم^۱ گوید غرض از ادب پرهیز از خطا و ورزی در کلام عرب است و این ادب سشتمل است بر علم صرف و نحو و لغت و معانی و بیان.

باری، اختلاف علمای این فن در اقسام علم ادب خود سخنی دیگر است. پاره‌یی قسمی را مستقل قرار می‌دهند که در نظر دیگران جزئی از یکی از اقسام اصلی است. برخی برای علم ادب چهار قسم ذکر کرده‌اند، بعضی هشت و کسانی نیز دوازده قسم بر شمرده‌اند، و حتی نزد گروهی اقسام آن به چهارده قسم برآمده است. فی‌المثل سید شریف علی محمد جرجانی [گرگانی] (۱۴۱۳/۸۱۶-) علم اشتقاق را قسمی مستقل از ادب می‌داند، برخلاف سعدالدین مسعود عمر تفتنازانی (۷۹۲-) که آنرا در ذیل علم صرف می‌نهد. پاره‌یی از کسانی نیز بدیع را به تنهایی قسمی جداگانه بشمار آورده‌اند، در صورتی که گروهی دیگر آنرا تنه و دنباله علم معانی و بیان می‌دانند. اما بهر تقدیر من نمی‌خواهم در این قبیل مسائل که اکنون خارج از مقصود ماست در پیچیم.

X

گفتار ما باین نحوه تطور و حصر و اطلاق و اشتقاقاتی که بر اثر تأثیر علوم فرنگستان در علوم ملل شرق دستخوش کیفیت استعمال لفظ ادب شده است پایان می‌یابد. اما اینک مناسب می‌دانم که حاصل بحث گذشته را کوتاه گردانم، یعنی شواهد و نبشته‌هایی را که از این پیش آورده شد تا مباد سخنی را بی دلیل و گویا از من در یاد گرفته باشید از آن بیفکنم.

البته من از این تفصیل پردازی و گرانجانی پریم ندارم، زیرا برای اثبات سخن خود ناگزیر از آوردن شاهد و دلیل بودم. پس بنده اکنون از آن ظریفان و رسم‌دانانی که خسته کردن دیگران در آیین ایشان بدترین گناه بشمار می‌رفت نیست!

باری، ادب محتملاً در عرف عرب جاهلی عادات پسندیده و نیکویی بود که به سیرات از گذشتگان به آیندگان

۱ - مفتاح العلوم، چاپ ۱۳۱۷، ص ۳.

می‌رسید. و البته دور نیست که نام آن در پارینه از آداب که شکل جمع دأب است جداگشته باشد. سپس بر اثر آنکه عاداتی که از نیاکان به سرده‌ری می‌رسید اساس همه اعمال نیک مردم می‌گشت از رسم و سنت، بخصوص سیره پسندیده، بلفظ ادب تعبیر کردند. و چون یاد دادن عاداتی که از پیشینیان بیادگار باز مانده بود در نظر ایشان اساس هرگونه تعلیم و تربیت بلکه مهتر چیز دانستنی بشمار می‌رفت، کلمه ادب را بر کلیه معارف اطلاق کردند. و لفظ تعلیم و تأدیب را بکردار یکدیگر بی آنکه فرقی میان آن دو نهند بکار بردند و ادیب معنی آگاهی یافته گرفت.

پس از پدیدار شدن اسلام تا پایان قرن دوم معنی ادب پیوسته بر همان بنیاد دوران جاهلی، یعنی شیوه کردار و رفتار و حسن اخلاق طبیعی یا کسبی هم‌چنین جمله‌گی اطلاعات و معارف، استوار بود. جز آنکه این معارف در امور دنیوی انحصار یافت و بر علوم دینی اطلاق نگردید.

به دنبال تغییرات شگرفی که بر اثر آسختن تازیان با دیگر ملل در شکل اجتماع و آریانه‌های ایشان روی داد از معانی قدیم ادب معنی‌های تازه‌یی شکفته شد. این تحول در قرن سوم بهنگام دوران باروری تمدن اسلامی در شهر بغداد در وجود آمد.

گاه نیز دامنه معارفی را که پیش از آن تحت ادب می‌آوردند گسترش داده بر کلیه انواع علوم و فنون و صنایع و پیشه‌ها و ورزش‌ها، جز آنچه به امور شرعی بستگی داشت، نام ادب نهاده‌اند.

سپس بکار بردن ادب در این معنی کهنگی یافت چندانکه درستونی که پس از قرن چهارم نوشته شده است به نظائر آن بر نخورده‌ام.

گاهی هم ادب و ادبیات (آداب) را در مورد چیزهایی که معرفت یافتن بدانها نیازمند پرداختن به رشته خاصی از علوم بوده است حصر کرده‌اند. فی‌المثل «ادب الکاتب» بر کلیه فنونی که برای مایه و رنگستن در صناعت دبیری در بایست بوده است دلالت دارد.

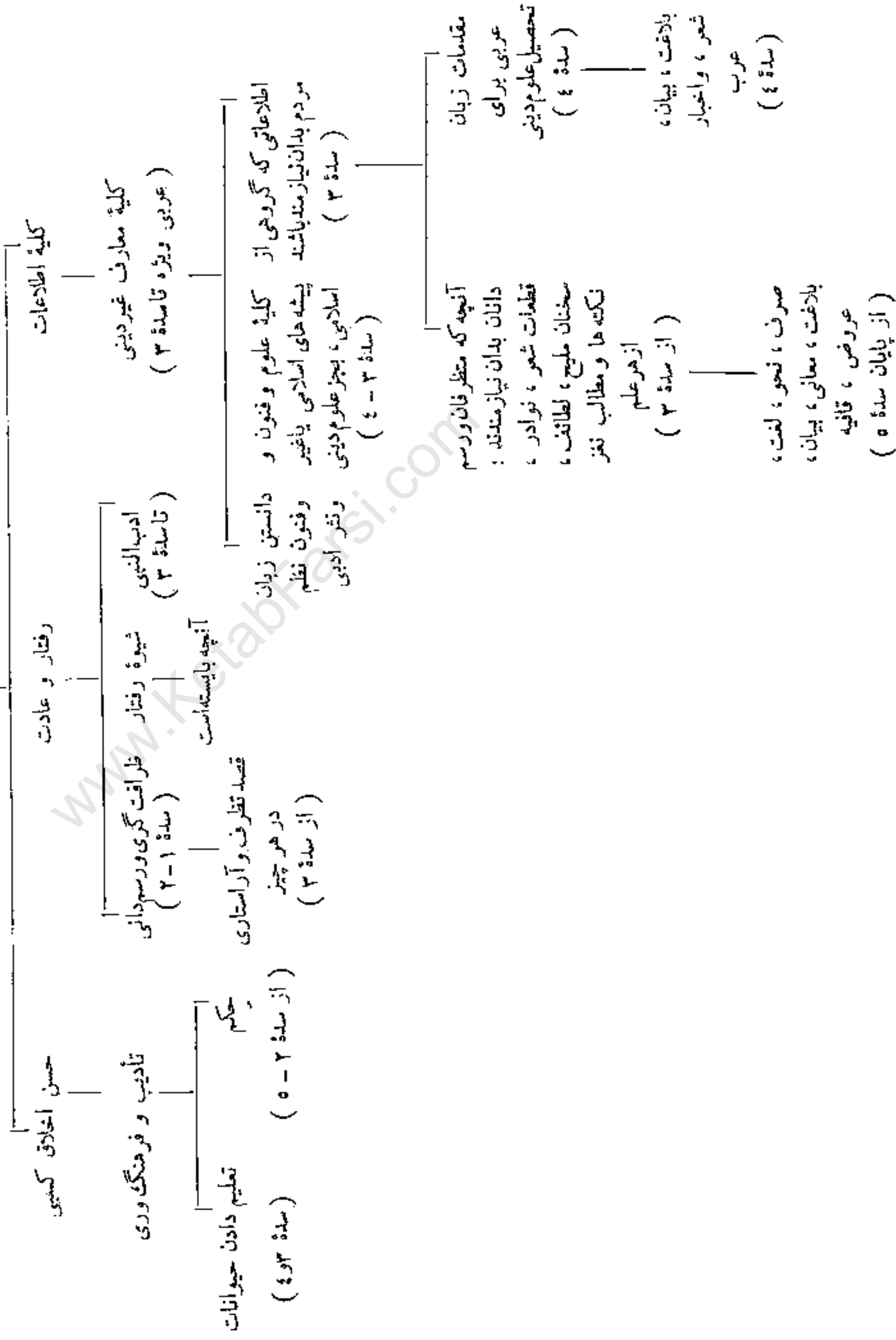
و گاهی ادب را به معنی راه و رسم نیز گرفتند و در غیر از آنچه که به اخلاقیات تعلق داشت در مورد اسلوب‌ها

نمودار تطور تاریخی معنی ادب

ادب

*

عادات ارثی و شیوه رفتار



www.KetabFarsi.com

وقواعدی که مراعات آنها را در اعمال خویش واجب می دانستند اطلاق کردند. همانند آداب طعام خوردن و آداب سفر کردن و آداب درس و آداب بحث و جز آن.

اساس‌دمانی که غایت کارشان ظرافت‌گری و رسم‌دانی بود و آنرا در کلیه امور خویش بکار می بستند ادب (یعنی سنت) را بر همه انواع نظرف ، و ادیب را بر ظرافت‌گرای و رسم‌دان اطلاق کردند . و از آنجا که تفنن‌گری و دانستن چیزهای شگفتی‌آور از هر علم و هنری در نظر ایشان جزئی از نظرف بشمار می رفت ادب را منحصر دانستند در نکته‌ها و سلیحه‌ها و نادره‌ها و لطیفه‌ها و چامه‌های شعر که طویل و خستگی‌آور نباشد ، و بر کسی نام ادیب نهادند که مایه‌هایی زیبا و دلنشین از هر علم و هنری برگیرد . و از ایشان هر که آزمند فرا گرفتن سبک‌ها و فنون شعری بود و از کلام شیوا بغایت لذت می برد ، ادب را تنها صنعت نظم و نثر دانست و کسی را ادیب خواند که دست اندر کار فنون ظریف نویسنده‌گی باشد .

کوتاه گفتار اینکه منتظران در تعریف ادب بر حسب اغراضی که در نظر هر گروه اهمیت بیشتر داشت سه راه گوناگون پیموده‌اند .

در همین قرن سوم گروهی که به علم‌دین و شریعت همت گماشته بودند در تعریف ادب شیوه‌ی خاص در پیش گرفتند ، زیرا هیچیک از علوم اسلامی نبود که به عربیت و متعلقات آن از قبیل علم اخبار و علم شعر بستگی نداشته باشد ، چه احتجاج در تفسیر قرآن و حدیث نبوی که جمله احکام شرعی بر آن دو استوار است به دانستن زبان عربی نیاز داشت ، و می‌دیدند که بیشترین ابواب اصول و فروع فقه نیز بر علم عربیت نهاده است و تفاسیر چنانکه زمخشری گوید آکنده است از روایاتی از سیبویه و اخفش و کسائی و فراء و دیگر نحویان مکتب بصره و کوفه * ، و در بیشتری از نپشته‌ها به قول آنان استناد می‌گردد .

۱ - المفصل از زمخشری ، ص ۳ از چاپ ۱۳۲۳ .

اینهمه آنان را به تبحر یافتن در رموز و اسرار لغت و زبان و دقایق نحو و گرد آوری اشعار قدیم و هر چه بدان بسته بود وا داشت . بنا بر این برخی از اینان ادب را در شواهد نظم و نثر و جمله اطلاعاتی که برای شرح آن دو ، چه از حیث لغت و چه از لحاظ معنی ، سودمند می افتاد منحصر کردند .

از قرن ششم بیست و نهم نیز برخی بر آن شدند که ادب تنها علم صرف و لغت و بیان است .

با این روشنگریها ملاحظه می‌کنید که گاه لغزیدن یک لفظ از معنی اصلی خود و یافتن معنی‌هایی دیگر گونه‌گویی خلاصه سرگذشت تحولات اجتماعی یک قوم است .

از بعد از نیمه سده گذشته که پیوند میان شرق و غرب استوار گشت و روابط علمی بین خاور و باختر فزونی گرفت و کتابها از زبان فرانسوی و انگلیسی در هر موضوع به زبان عربی گردانده شد ، کلمه ادبیات در بین مترجمان نظیر کلمه "littérature" فرنگی بکار رفت . این استعمال در هر صورت یک گونه انحراف از عرف اسلامی این کلمه ادب بود : نخست برای اینکه فرنگیان و پیروان آنها در شرق زمین ادبیات را بر آثار هر زبان اطلاق می‌کنند . برخلاف پیشینیان که با همه معانی فراوانی که لفظ ادبیات را بر آن‌ها اطلاق می‌کردند هیچگاه آنرا در مورد کتب و علوم غیر عرب بکار نبرده بوده‌اند . علت این امر بنا بر مشهور این بوده است که عربی گویان همیشه از پژوهشگری و تحقیق درباره ادبیات زبانهای بیگانه تن زده‌اند و کسی را از آنان سراغ نداریم که به زبان یونانی یا لاتینی یا عبری یا هندی یا سریانی یا قبطی تألیفی بر جای نهاده باشد . و البته عده کسانی هم که در گذشته به زبان فارسی یا ترکی پرداخته بودند اندک است و به تعداد انگشتان یک دست بر نمی‌آید . مانند ابو حیان محمد یوسف غرناطی (۷۴۵-۱۳۴۴)

* دو مکتب نحوی که بعد ها مکتب بغداد از تلفیق آن دو بوجود آمده است . برای تفصیل بیشتر بنگرید به کتاب الحیاة الادبیه فی البصره از دکتر احمد کمال زکی ، چاپ ۱۹۶۱ و مدرسة الکوفة از دکتر مهدی مخزومی ، چاپ ۱۹۸۵ . (مترجم) .

نویسنده کتاب الادراك للسان الاثراك^۱، و زمخشری « (۱۱۴۴/۵۳۸) که مقدمه الادب خود را به صورت یک فرهنگ عربی به فارسی نوشته است^۲. تعداد فراوانی از کتب علوم ریاضی و فلسفه و پزشکی و کیمیا و کشاورزی هم که به زبانهای فارسی و هندی و یونانی نوشته شده بوده است به زبان عربی ترجمه شده است، ولی از هیچیک از ادبای یونان و روم و هند نه یک کتاب تاریخ (بجز تاریخ مختصری از هروسیوس)^۳ و نه خطبه‌یی شیوا، نه یک شعر یا یکی از داستانهای زیبای یونانی به زبان عربی نقل شده است. با آنکه مسلمانان در تألیفات ارسطو مقام شاعران را بسی ستوده می‌یافتند و بلندسرتبگی فنون بلاغت و خطابه را نزد ایشان می‌دیدند و از آثار افلاطون به ارزش نهادن یونانیان به شعر و سخنوری و دیگر هنرهای زیبا در پرورش کودکان و نوجوانان پی‌می‌بردند، با اینهمه هرگز در شناخت ادبیات آنان رغبت‌نشان نداده‌اند و این ادبیات برای آنان ناشناخته مانده است. چندانکه ابو عثمان عمرو جاحظ که از زبردست‌ترین نویسندگان و دانشمندان و محققان اسلام است در کتاب البیان و التبيين^۴ گفته است: «انا لانعرف الخطب الالعرب والفرس، واما الهند فانما لهم معان سدونة و كتب مغلدة لاتضاف الي رجل معروف ولا الي عالم موصوف و انما هي كتب متوارثة و آداب علی وجه الدهر سائرة مذکورة. و لليونانيين فلسفة و صناعة منطق و كان صاحب المنطق نفسه یکی اللسان غیر موصوف بالبيان مع علمه بتمیيز الکلام و تفصیله و معانیه و بخصائمه و هم یزعمون ان جالیتوس كان انطق الناس ولم

یذکروه بالخطابة ولا بهذا الجنس من البلاغة»، این سخن البته بسیار شگفت‌انگیز است زیرا همه دانند که خطابه‌های یونانی خود سرسشق خطبای روم و کلیه سلسل غرب قرار گرفته و تاکنون نیز زبانزد هستند و این امر بر کسی که در ادبیات فرنگی دستی داشته باشد پوشیده نیست^۵. هم چنین پاره‌یی از داستانها و امثال هندی و ایرانی به زبان عربی ترجمه شده است ولی حتی یک کلمه از آن سرودهای بلند ایشان به زبان عربی در نیامده است.

باری، بخاطر اهمیت ندادن مسلمانان به فنون نویسندگی در بین سلسل غیر عرب، ادبیات یا آداب را تنها علوم مربوط به زبان عربی دانستند.

همروزگاران شرقی ما نیز از فرنگیان تقلید کرده دو معنی، یکی عام و دیگری خاص، برای کلمه ادب وضع کرده‌اند. معنی عام ادب عبارتست از کلیه آثاری که به یک زبان، چه در علوم و چه در نظم و نثر، تصنیف شده است. پس با این تعریف ادبیات مشتمل می‌گردد بر جمله تجلیات فکری علما و ادبای قوم که در قید کتابت آمده باشد. اما ادب در معنی خاص خود آثاری است از نظم و نثر که در قالبی ظریف ریخته و با شیوه نگارشی روان نوشته شده باشد. یعنی عبارتست از تمام فنون ظریف نویسندگی. بنا بر این ادبیات انواع اشعار و نقل‌ها و روایت‌ها و داستانها و امثال و حکم و محاضرات و مقامات و مناظرات و کتب تاریخ و سفرنامه و نظائر آنها را که با عبارت فصیح و انشای استوار نگارش یافته باشد در بر می‌گیرد.

* * *

۱- L. Bouvat, *Une grammaire turque du huitième siècle de l'hégire: "La pénétration dans la langue des turcs" d'Abou Hayyân al-Gharnâti* (Actes du XIVème congrès international des orientalistes, Alger 1905), Paris 1907 suiv. III, p. 44-78

و این کتاب الادراك در قسطنطنیه سال ۱۳۰۹ چاپ شده است. [همچنین بسال ۱۹۳۱]

۲- Samachsharii Lexicon Arabicum-Persicum, ed. J.G. Wetzstein, Leipzig 1844, 2 vols. - ۲

۳- از مؤلفان قرن پنجم بعد از میلاد است.

۴- البیان و التبيين از جاحظ، ج ۳ ص ۵۵ از چاپ ۱۳۱۳ [یا ج ۳ ص ۲۰ از چاپ ۱۳۵۱] و این گفتار در منتخبات البیان و التبيين در مجموعه خمس رسائل (ص ۲۲۳ از چاپ قسطنطنیه ۱۳۰۱) و کتاب علم الادب مقالات لمشاهیر العرب از اب شیخ ج ۲ ص ۲۳۱ از چاپ ۱۸۸۹ آمده است. ۵- در این مورد هم چنین بنگرید به کتاب التفضیل بین بلاغتی العرب و المعجم از ابواحمد حسن عبدالله سعید سکری (۹۹۳/۲۸۲)، این رساله در التفتحة البهیة والطرفة الشهیة ص ۲۱۸-۲۲۱، طبع قسطنطنیه ۱۳۰۲، چاپ شده است. هم چنین بدون نام مؤلف به عنوان فی بلاغة کلام العرب و کلام المعجم در ج ۲ ص ۱۲۶-۱۳۶ از کتاب مقالات لمشاهیر العرب که ذکر کردیم به طبع رسیده است. و این سکری استاد ابوهلال حسن عبدالله سهل (۳۹۵-) صاحب کتاب الصناعین است که نام و نسبت آنها و نام پدرشان یکسان است (بنگرید به بغیة الوعاة از سیوطی ص ۲۲۱، چاپ ۱۳۲۶).

نویسنده که در اینجا زمخشری را در سلسله عرب زبانانی در آورده است که به زبان فارسی پرداخته بوده‌اند گویا از این نکته غافل بوده است که امام ابوالقاسم محمود زمخشری، که از دیرباز «فخر خوارزم» خوانده شده است، بهنگام اقامت در بغداد در باره خود گفته بوده است: «من یک ایرانی هستم و از میان شما هیچ کس زبان عربی را بهتر از من نمی‌داند، اما از جمله عرب زبانان یک نفر بیایید که بفارسی درست سخن بگوید، تا معلومتان گردد که ایرانی چه مایه هوشمند است و عرب چقدر!» (زکریای قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ذیل خوارزم). زمخشری (۴۶۷-۵۳۸) در روستای زمخشر خوارزم از بلاد خراسان بزورگ متولد شده و هم در آنجا در گذشته است (نزهة الالباء از ابن انباری، ۴۸۵-۴۸۹؛ الانساب از سمعانی، ذیل زمخشر؛ ارشاد الاریب (معجم الادباء) از یاقوت حموی، ۱۲۶/۱۹-۱۳۵؛ و فیات الاعیان از ابن خلکان، ۱۹۷/۲-۲۰۰؛ بغیة الوعاة از سیوطی، ۲۸۸-۳۸۹) و ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹) سیاح معروف قرن هشتم آرامگاه او را که گنبدی فراز آن برآورده بوده‌اند در زمخشر زیارت کرده بوده است (رحلة ابن بطوطه، چاپ المكتبة التجارية الکبری، ۱۹۶۴ م. ۲۳۲/۱۰). (مترجم)

یادداشت مترجم

سخنی چند پیرامون بنیاد لفظ ادب و تقسیم بندی علوم ادبی

I

دیگر اکنون بسیاری از زبان‌شناسان و اهل لغت در پی کجایی بودن واژه ادب نیستند، زیرا تردید ندارند که واژه ادب از کلمه پهلوی *dip* (نوشتن) جداگشته است که بازمانده آن در زبان فارسی کنونی نیز دو کلمه متداول «دیر» (دیرستان، دیرخانه، دیرکل) و «دبستان» است و در این باره چند تن از متخصصان برجسته زبانهای ایرانی که نگارنده با آنان سخن داشته است شواهدی استوار گرد آورده‌اند.

طه حسین دانشمند هم‌روزگار مانیز تأویلات و اشتقاقات سست و نا دلپسندی را که در باب عربی بودن بنیاد لفظ ادب شده است و بیشتر به خیالپردازی می ماند باور نداشته و چون راهی به زبان‌های ایرانی نمی برده است و زبان‌شناسی هم در حیطة تخصص او نیست ادب را باز مانده بی می پندارد از یک زبان ساسی سرده^۱. اما با همه دیرینگی «ادب» در میان قوم متمدن و فرهنگ ور ایرانی آیا بیهوده نیست که گذشته یک واژه فرهنگی را در میان سراسر بی فرهنگ جستجو کرد؟

شواهدی که تا پیش از دوره اسویان برای اثبات وجود این لفظ در زبان و فرهنگ عربی دلالتگری می کند چندان

استوار نیست. بطبع هم کلمه ادب باید از هنگام شروع ترجمه آثار ایرانی به زبان عربی در زبان و فرهنگ تازیان راه یافته باشد، چنانکه پرفسور نیبرگ (Nyberg) تصور معنی ادب را اصولاً تحت تأثیر مدلول واژه فارسی «فرهنگ» می داند^۳. بهر تقدیر نیامدن این کلمه در قرآن مجید - با آنهمه مواردی که برای بکار رفتن آن هست - خود گواهی دیگر است بر نبودن لفظ ادب به این مفهوم در صدر اسلام^۴. شعر جاهلی نیز در این مورد پژوهشگر را نمی تواند هیچگونه یاری کند، زیرا بسیاری از محققان دست کم بیشترین آنرا بر ساخته و مجعول می دانند^۵.

در مورد استناد به حدیث نبوی «أدبني ربي فأحسن تأديبي» هم باز جای سخن است. زیرا در نقل حدیث دو رأی گوناگون هست: برخی نقل حدیث را به معنی روانی دارند، و برخی جایز دانسته‌اند. از اینرو علمای لغت در صحت استناد به احادیث و مآثورات در مسائل نحوی و لغوی تردید دارند. چه بیم آن می رود که الفاظ و عبارات مترادف بجای یکدیگر بکار رفته باشد^۶.

II

در باره تقسیم بندی علوم ادبی و مکانیت ادب در میان دیگر علوم اسلامی پرفسور نالینو بکوتاهی سخن گفته است، اما

۱ - رك. فرهنگ پهلوی، از آقای دکتر بهرام فره‌وشی، تهران ۱۳۴۶، زیر *dip*.

۲ - طه حسین، فی الادب الجاهلی، چاپ دارالمعارف، ۱۹۸۵، ص ۲۵.

3- Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi*, Gl. 70.

در لغت نامه‌های کهن عربی بفارسی ادب در معنی اسمی به فرهنگ و هنر و در معنی مصدری به فرهنگی شدن، ادیب شدن، دانشمند شدن و با فرهنگ شدن تفسیر شده است. بنگرید به مقدمه الادب از زمخشری، ۲۶۵/۱؛ المصادر زوزنی نسخه نورعثمانیه ترکیه (قدیمی‌ترین نسخه موجود المصادر است و میکروفیلم آن تحت شماره ۳۲۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به اشتباه به نام تاج المصادر بیهقی فهرست شده است)؛ تاج المصادر بیهقی نسخه شماره ۶۴۳ لالا اسماعیل ترکیه؛ جوامع اللغات و لوازم الروایات از ابوبکر حوایجی (۹)؛ نسخه خطی کتابخانه دانشمند ارجمند آقای احمد افشار شیرازی.

۴ - رجوع شود به مقاله «شرع و شعر» از مظفر بختیار در نامه دانشجو (نشر دانشگاه تهران)، فروردین ۱۳۴۶، ص ۵۸-۶۱.
۵ - نخست مارگلیوث (در مجله *JRAS*، ۱۹۲۵، ص ۴۹-۱۷) و پس از طه حسین در کتاب فی الشعر الجاهلی (چاپ ۱۹۲۶) که بعداً بنام فی الادب الجاهلی چاپ و تجدید نظر شد در باره اصالت ادبیات جاهلی شک کرده‌اند. انتشار کتاب طه حسین گروهی را سخت برانگیخت و سخنان مؤالف و مخالف بسیار گفته شد و مقالات و کتابهای فراوان نگارش یافت، بنگرید به:

C. Brockelmann, *Geschichte der Arabischen Literatur*, I, part 5, Leiden 1939.

و رساله زندگانی طفرانی از مظفر بختیار، نشر دانشکده ادبیات تهران ۱۳۴۴، ص ۴۳-۴۴؛ کتاب مصادر الدراسة الادبیه از یوسف اسعد داغر، چاپ بیروت ۱۹۶۱، ج ۱ ص ۲۱-۵۰؛ مصادر الشعر الجاهلی از ناصرالدین اسد، چاپ دارالمعارف ۱۹۵۶؛ مقاله دکتر صالح احمد العلی در کتاب الادب العربی فی آثار الدارسین، نشر دانشگاه آمریکائی بیروت ۱۹۶۱، ص ۹-۵۹ که این منابع شامل کتابنامه (Bibliography) های تفصیلی مآخذ تحقیق در باره ادبیات جاهلی است.

۶ - رك. مقاله «الاستشهاد بالحديث» از محمد خضر حسین در مجله مجمع اللغة العربیة ۱۹۹/۳، و تحقیقات سعید افغانی در کتاب فی اصول النحو، چاپ ۱۹۵۷، ص ۴۱-۵۴. در باب اثری که مکاتب کلامی در این امر داشته‌اند بنگرید به مقاله «معتزله» از مظفر بختیار در مجله معارف اسلامی، ۵۷/۳-۶۰.

از لحاظ اهمیت موضوع باید افزود که اندیشه تقسیم بندی علوم اسلامی تا آنجا که می دانیم با کندی ابو یوسف یعقوب (- بعد از ۲۴۷) آغاز شده است. این ندیم در الفهرست^۲ در شمار کتب فلسفی او از دو کتاب بنام « کتاب أقسام العلم الانسی » و « کتاب فی ماهیة العلم وأصنافه » نام می برد^۳. ابوزید بلخی (- ۳۲۲) شاگرد کندی نیز کتابی در اقسام علوم نوشته بوده است^۴. اما همه این آثار از میان رفته و از طرز آنها در تقسیم بندی علوم اسلامی آگاه نیستیم.

سپس فارابی ابونصر محمد (- ۳۳۹) کتابی به نام احصاء العلوم نوشت^۵. و این سینانیز رساله یی به عنوان « رساله فی أقسام العلوم العقلیة »^۶ گرد آورد. و جز آن در ابتدای منطق کتاب حکمة المشرقین و در مقدمه کتاب شفا نیز نسبت به تفصیل علوم را تقسیم کرده است. تقسیم بندی این دو فیلسوف بزرگ از علوم اسلامی اساس کلیه تقسیم بندیهای بعدی است.

باری، پس از آنکه تقسیم بندی علوم اسلامی و تدوین آثاری در موضوعات علوم شایع شد ادب و فنون وابسته بدان به اقسام گوناگون تقسیم گردید که چون در اینجا مجال نیست تا به مطالعه انواع این تقسیم بندیها بپردازیم به کتابشناسی بهترین منابعی که در این باره می توان از آنها بهره جست و نالینونام آنها را نبرده است می پردازیم (به ترتیب تقدم الفبائی نام کتابها):

ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد: از اکفانی، چاپ ۱۹۰۰

۰۰م

اقسام الحکمة: از خواجه نصیرالدین طوسی^۷.
جامع بیان العلم: از ابن عبدالبر، چاپ قاهره، بدون تاریخ.

جوامع العلوم: از ابن فرجون، سوتر (H. Suter) سعید بن فتحون اندلسی را مؤلف جوامع العلوم می داند. نام ابن فرجون که برخی او را یهودی دانسته اند^۸ شعیا ذکر شده است^۹. برخی هم بر آنند که وی شاگرد ابوزید بلخی بوده است. جوامع العلوم هنوز بچاپ نرسیده است و از آن چند نسخه خطی سراغ داریم^{۱۰}.

حدائق الانوار فی حقائق الاسرار: از امام فخر رازی است به زبان فارسی. از آنجا که در این کتاب پیرسون شصت علم بحث شده است آنرا « ستینی » هم خوانده اند. از حدائق الانوار ترجمه یی نیز به زبان عربی به نام جامع العلوم در دست است^{۱۱}. متن فارسی کتاب در هند چاپ سنگی شده است و اسسال یار دیگر بصورت افست به انضمام فهرست اعلام در تهران به طبع رسیده است.

سلوک المالك فی تدبیر الممالك: از ابوالربیع ناسی که بالمستعصم بالله عباسی (- ۶۴۰ - ۶۵۶) هم روزگار بوده است. این کتاب در سال ۱۳۳۹ هـ. چاپ شده است.
الشجرة الایلخانیة: از شهرزوری^{۱۲}.

- ۱ - در باره سال وفات کندی بنگرید به تحقیقات مرحوم قزوینی و آقای مینوی در تعلیقات چهار مقاله، تهران ۱۳۳۳، ص ۲۷۶.
- ۲ - الفهرست ص ۳۵۸، چاپ ۱۹۴۸، ص ۲۵۶ از چاپ فلوگل.
- ۳ - برای تعداد اسامی مؤلفات کندی نگاه کنید به الفهرست و:

Fluegel, *Al-Kindi*, Leipzig 1857.

و برای آثار موجود او رجوع شود به:

C. Brockelmann, *Geschichte der Arabischen Literatur I*, 209-210.

- ۴ - ارشاد الاریب الی معرفة الادیب از یاقوت حموی، ج ۱ ص ۱۴۳ از چاپ مارگلیو و تاریخ ادب عربی از بروکلمان، مذکور در فوق، ج ۱ ضمیمه ص ۴۰۸.
- ۵ - درباره احصاء العلوم بنگرید به تحقیقات آقای دکتر ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۱۹۳/۱ - ۱۹۴.
- ۶ - این رساله در فهرستهای آثار شیخ به نامهای مختلف ذکر شده است ولی در ابتدای متن رساله به همان نام اقسام العلوم العقلیه خوانده شده است. اقسام العلوم به زبانهای عبری و لاتین ترجمه شده و متن عربی آن یکبار در ضمن مجموعه تسع رسائل (الرسالة الخامسة، ص ۷۱ - ۸۰، چاپ ۱۳۲۸) و نیز با کتاب المفصل زمخشری (چاپ دهلی ۱۳۰۹، لکنهو ۱۳۲۳) چاپ شده است. بنگرید به فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا از آقای دکتر یحیی مهدوی، تهران ۱۳۳۳، ص ۴۱ - ۴۲ و مؤلفات ابن سینا از اب جرج شحانة فنواتی، چاپ دارالمعارف ۱۹۵۰، ص ۱۲ - ۱۵.
- ۷ - تاریخ ادبیات در ایران، از آقای دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۴۱، ص ۲۳۱/۳.

8 - M. Steinschneider, *Die Arabische Literatur der Juden*, Frankfurt 1902, S. 120.

9 - Franz Rozenhal, *A History of Muslim Historiography*, pp. 31-32.

10 - Oxpond, *ms. Or Fraser 183 (Ethé 1481) Fols. 36 b-46 a* (Rosenthal).

11 - C. Brockelmann, *Geschichte der Arabischen Literatur*, SI, S. 372.

12 - W. Ahlwardt, *Verzeichnis der Arabischen Hdss. Koenigl. Bibliothek zur Berlin*, Nr. 5003, Berlin 1887.

مفتاح العلوم : از ابو عبدالله محمد احمد یوسف خوارزمی ،
چاپ لیدن ۱۸۹۵ و چاپهای دیگر .
مفتاح العادة و مصباح الیادة : از طاش کبری زاده
چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۲۸ ه .
مفتاح العلوم : از سراج الدین یوسف ابوبکر محمد علی
ابو یعقوب سکاکی خوارزمی .
نقائس الفنون فی عرایس العیون : از محمد محمود آملی
که به زبان فارسی نوشته شده است . نام این کتاب را نقائس الفنون
فی مسائل العیون نیز نوشته اند^۱ . کتاب دو بار در تهران چاپ
شده است .

کنف الفنون : از مصطفی عبدالله کاتب چلبی (حاجی
خلیفه) ، چاپ لیبزیگ و لندن ۵۸ - ۱۸۳۵ و چاپ مطبعه المعارف
استانبول ۱۹۴۱ م . در همین کتاب ذیل موضوعات العلوم
(ج ۲ ستون ۱۹۰۵) پاره‌یی از کتب و رسائل که درباره
موضوعات علوم تدوین شده است معرفی می‌گردد .
مراتب العلوم : از ابومحمد علی احمد ابن حزم اندلسی
(-۴۵۶/۱۰۶۴) . متن کامل کتاب هنوز به چاپ نرسیده است
ولی ملقطاتی از آنرا شادروان میگوئل آسین پالاسیوس در مجله
"Al-Andalus" (نشریه سراسر تحقیقات اسلامی مادرید و غرناطه)
ج ۲ سال ۱۹۳۴ ، ص ۴۹ و ۵۲ نقل کرده است .

۱ - درباره کتابشناسی چاپهای مفتاح العلوم و شرحهای آن و شیوه سکاکی در تقسیم بندی علوم ادبی بنگرید به کتاب البلاغة عند السکاکی از دکتر
احمد مطلوب ، چاپ بغداد ۱۹۶۴ .
۲ - شدالازار ، تهران ۱۳۲۸ ، ص ۴۵۱ .

www.KetabFarsi.com

published by M. Bayani, M. Saba, O. Spies and H. Corbin. See the bibliography of S.H. Nasr, "Suhrawardī" in *A History of Muslim Philosophy*.

(6) The reason for this is explained by M. Mahdi in his "Alfarabi" in L. Strauss and J. Cropsey (eds.), *History of Political Philosophy*, New York, 1963, pp. 160-180.

(7) See S.H. Nasr, *Three Muslim Sages*, p. 79.

(8) See S.H. Nasr "Cosmographie en Iran pré-islamique et islamique, le problème de la continuité dans la civilisation iranienne", in G. Makdisi (ed.), *Arabic and Islamic Studies in Honor of Hamilton Gibb*, Leiden, 1965, pp. 506-524.

(9) See Afdal al-Dīn Kāshānī, *Musanafāt*, 2 vols, ed. M. Minovi and Y. Mahdavi, Tehran, 1331-1337 (A.H. solar).

fine Persian with a heavy Peripatetic leaning (9), is more difficult to understand than Suhrawardî and in technical vocabulary lies closer to Ibn Sînâ than to Suhrawardî. Tûsf, the author of the *Nasirean Ethics*, which is among the best known works of the Persian language, however, wrote natural and unlabored, although very refined, prose but his technical philosophical writings are in Arabic. As for the important figures of the later period, Mîr Dâmâd wrote a few philosophical Persian treatises of great difficulty and obscurity, Sadr al-Dîn Shîrâzî composed only a single work in Persian prose, his spiritual autobiography and defense, the *Sih asl*, and only the *hakîms* of the Qajar period like Hâjjî Mullâ Hâdî Sabziwârî and Mullâ 'Alî Zunûzî wrote extensive Persian treatises of note.

The Persian philosophical and mystical works of Suhrawardî therefore occupy almost a unique position in Persian literature. They include the first romances and initiatic narratives of Persian and some of the most lucid philosophical prose of the language. Moreover, they contain doctrines and treat problems which bear not only on the intellectual life of the past seven centuries in Persia and other domains of eastern Islam but also concern in a vital fashion those modern Persians who are torn between the pull of modern nationalism and Islamic culture, those who have not as yet become totally deaf to the call of Islam and their spiritual heritage.

NOTE

(1) Concerning his life and doctrines see O. Spies, *The Lovers' Friend*, Delhi, 1934; M. Horten, *Die Philosophie des Islam*, Munich, 1924; the two very significant prolegomena of H. Corbin to Suhrawardî, *Opera Metaphysica et Mystica*, vol. I., Istanbul, 1945, vol. II, Tehran-Paris, 1952; M. Iqbal, *The Development of Metaphysics in Persia*, London, 1908; S.H. Nasr, *Three Muslim Sages*, Cambridge, 1964; and S.H. Nasr, "Suhrawardî", in M.M. Sharif (ed.), *A History of Muslim Philosophy*, vol. I. Wiesbaden, 1963, pp.372-398. See also

M. Abû Rayyân, *Usûl al-falsafat al-ishrâqiyyah*, Cairo, 1959.

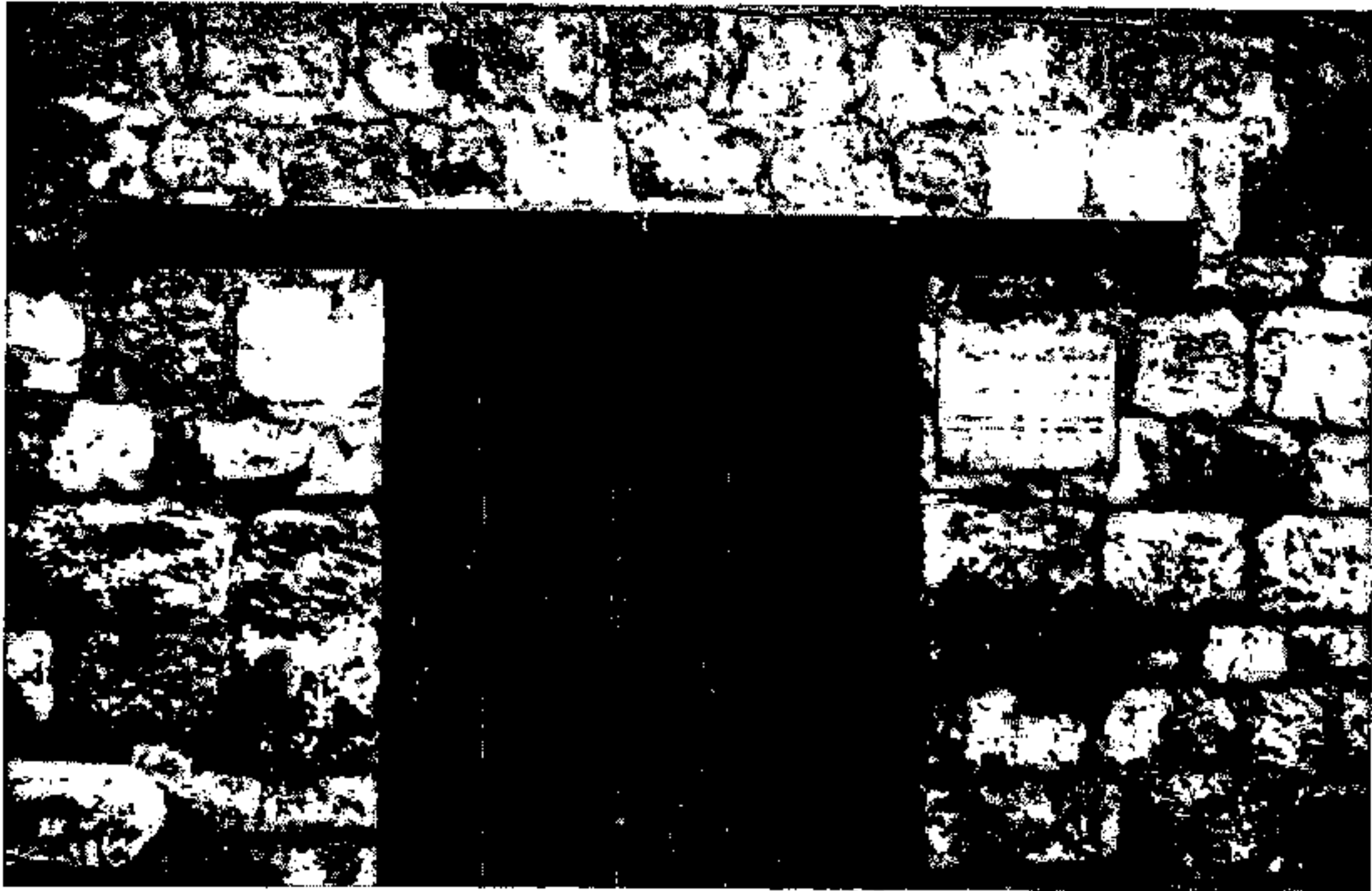
(2) Concerning the writings of Suhrawardî see the works by H. Corbin and S.H. Nasr cited above. For their classification see L. Massignon, *Recueil de textes inédites concernant l'histoire de la mystique en pays d'Islam*, Paris, 1929, pp. 111ff.

The studies of contemporary scholars on the writings of Suhrawardî are based mostly on the list given by Shahrazûrî, the great commentator of Suhrawardî's *Hikmat al-ishrâq* in his *Nuzhat al-arwâh wa raudat al-afrâh*. The excellent biography of Suhrawardî and the list of his works contained in this treatise have been published in O. Spies and S.K. Khatak (ed. and trans.), *Three Treatises on Mysticism* by Shihabuddin Suhrawardî Maqtul, Stuttgart, 1935, pp. 90-121 of the Persian and Arabic text.

(3) This edition which is now in press will be the third volume of the *Suhrawardî Opera Metaphysica et Mystica*, and is to appear in the collection of the Institut Franco-Iranien (Tehran-Paris).

(4) Shahrazûrî also mentions a commentary upon the *al-Ishârât wa'l-tanbîhât* of Ibn Sînâ and a treatise called *al-Mabda' wa'l-ma'âd* in Persian but neither of these has as yet been discovered. With the large number of works of Suhrawardî existing in both Istanbul and the libraries of the Indo-Pakistani sub-continent perhaps one should not give up hope as yet of discovering manuscripts of these works.

(5) To this group also belong several Arabic treatises such as *al-Ghurbat al-gharbiyyah* and *Fi 'ittiqâd al-hukamâ'* published by Corbin in vol. II of the *Opera* and *Risâlat al-abrâj*, known also as *Kalimat al-dhawqiyyah*, which I plan to include in the edition of Persian works because in structure and thought it belongs to this group. Some of these short treatises have been translated into English and French by O. Spies and H. Corbin. The original Persian texts of some have also been



حبس الدم ، زندان قلعه حلب که سهروردی پس از محکوم شدن به سرگ در آن زندانی بود.
Habs al-damm, the prison in the fort of Aleppo where Suhrawardi was imprisoned after being sentenced to death.



سزار سهروردی
The tomb of Suhrawardi



قلعه حلب که سهروردی در آن زندانی شد و از فرط گرسنگی یا طبق برخی روایات بر اثر افکنده شدن از دیوار قلعه جان سپرد.

The Fort of Aleppo where Suhrawardi was imprisoned and where he died either from hunger in prison or by being thrown from the wall of the fort.



بنائی در حلب که مزار سهروردی در آن قرار دارد و اکنون یک کلانتری است.
The building in Aleppo where the tomb of Suhrawardi is located. The building is now a police station.

عکسها از دکتر نصر

Photos taken by S.H. Nasr

correctly, Islamic wisdom and gnosis were the mirror in which Suhrawardî and through him an important element of Persian culture contemplated its past and once again brought to life its myths and symbols. (7) The relation between ancient Persian wisdom and Islam was, for Suhrawardî, like the relation between the Graeco-Roman heritage and Christianity for the medieval Byzantines and Latins and not as this situation appeared to the men of the Renaissance. It was a question of harmony and synthesis and not of opposition and antagonism. The case of Suhrawardî is a matter of utmost importance for the modern Persian intellectual for precisely this reason that he was conscious of the ancient heritage of Persia, wrote in excellent Persian and yet was a devout Muslim sage. The modern Persian today sometimes feels like the Renaissance European torn between Islam and the ancient heritage of Persia brought to life for him by modern nationalism. Suhrawardî presents for him the possibility of a synthesis and the solution of the problem of the encounter of Islam and ancient Iran, a problem whose solution can in fact be found only where Suhrawardî sought it, in the world of the immutable archetypes and essences. (8)

The secret of the expansion of Suhrawardî's influence and continuation of his teaching in Islam, and especially in the eastern lands of Islam where the Persian language and culture were dominant, lies in the fact that *Hikmat al-ishrâq*, the "Theosophy of the Orient of Light", corresponds to an intellectual possibility within the Islamic framework and has fulfilled a deep need of a particular type of Muslim intellectual. It not only drew from ancient Persian sources but was deeply rooted in the Quran and for this reason was able to appeal to Arabs, Indians, Turks and others who were not Persian nor displayed any particular interest in ancient Persian history. The spread of the school of Suhrawardî in both Anatolia and the Indian subcontinent cannot simply be brushed aside as unimportant. The spread of Islamic philosophy in India is in fact connected with the

school of Suhrawardî. The appearance of the school of *ishrâq* meant both the guarantee of the propagation of Islamic philosophy in a form that was closer to the heart of Islam than the earlier schools of thought and the creation of a school that was particularly close to the ethos of Persian Islam and spread wherever Persian Islamic culture was dominant. It also meant the creation of Persian philosophical prose which with Suhrawardî comes to its own for the first time.

Before Suhrawardî some noteworthy philosophers had written in Persian, chief among them Ibn Sînâ and Nâsir-i Khusraw. The latter wrote all of his philosophical works in Persian but being an Ismâ'îlî expounded a particular form of philosophy which did not accord with the dominant Peripatetic school. Ibn Sînâ for his part wrote the first Peripatetic work in the Persian language, the *Dânishnâmah-i 'alâ'î*. Yet, although he performed a laudable task, he employed an unknown terminology trying to avoid words of Arabic origin. The result was unsuccessful, as unsuccessful as someone trying to write philosophy in English without using terms of Latin origin. In fact it was so unsuccessful that today a Persian student understands Ghazzâlî's *Maqâsid al-falâsifah*, which is nearly the Arabic translation of the *Dânishnâmah* almost better than Ibn Sînâ's Persian original. This attempt, therefore, although heroic, set back the use of Persian as a serious language for philosophy for two centuries. Suhrawardî, in contrast to Ibn Sînâ, did not shy away from the use of words of Arabic origin that had become Persianized, and although a much greater defender of the wisdom of the ancient Persians did not grind any axes when it came to the question of language. His philosophical prose is therefore much more natural and easier to understand even for a modern Persian reader than the works of others who wrote philosophy in Persian.

Of this later group two bear comparison with Suhrawardî: one Afdal al-Dîn Kâshânî and the second Nasîr al-Dîn Tûsî. Kâshânî, the author of a large number of treatises in

tetralogy, consisting of *Muqâwamât*, *Mutâr-ahât*, *Talwihât* and *Hikmat al-ishraq*. The second group consists of the shorter initiatic and mystical romances, the earliest romances of the Persian language, which were mostly written during Suhrawardî's youth. (5) As for the third group it consists of the two treatises, both fairly long, whose attribution to Suhrawardî some have doubted but on the basis of evidence drawn from both manuscripts and the content of these works I believe to be by Suhrawardî, especially *Bustân al-qulûb* which is also mentioned by Shahrazûrî.

These works are among the most lucid and beautiful prose of the Persian language. In the initiatic treatises Suhrawardî uses an eminently symbolic language. Each treatise deals with a particular spiritual experience or "situation" within the spiritual universe. There is no expounding of doctrine explicitly but the depicting of a scene in which all the actors as well as the background symbolize different facets of the journey of the initiate toward spiritual realization and union with the "Beloved." The content of these treatises is not the same but the structure and vocabulary as well as the technical terminology is similar in these works. Quite naturally they all have the imprint of the particular genius of their author as well as the characteristic symbolism and language of *ishraqî* wisdom.

The larger works have a more systematic nature and treat more or less a complete cycle of doctrine, starting with physics, then leading through psychology to metaphysics. What is of particular interest is that in these treatises the physics resembles that of the Peripatetics and not that of *Hikmat al-ishraq* which is characteristic of the *ishraqî* school. But the psychology is already very far away from the *De Anima* of Aristotle or even the psychological treatises of Ibn Sînâ. It is fully an *ishraqî* psychology which considers the soul as a light that must seek, through the dark abysses of the cosmic labyrinth, the primordial, celestial abode from which it originated. The metaphysics is also an illum-

inationist doctrine much more metaphysical and mystical than rationalistic.

The language of these treatises makes use of the established technical vocabulary of Peripatetic (*mashshâ'î*) philosophy to which certain *ishraqî* terms are added, these terms being chosen without any artificiality or pedantry. Throughout, many references are made to both Greek and ancient Persian sages and the perennial wisdom which Suhrawardî considers to have originated from a divine source and to have been possessed by the elite (*khawâss*) among both the Greeks and the Persians. Also these works, especially the *Alwâh-i 'imâdî*, seem to have been written very late in life for in them there are references to his other writings.

A most remarkable feature of these treatises, and one which should dispel once and for all the claim of so many orientalists and a few modern Persian scholars that Suhrawardî represents a national Iranian cultural reaction against Islam or something of the like, is the very large number of Quranic verses present in these writings. If we study Islamic philosophy carefully we will discover the strange fact that the first person to have used the Quran extensively in philosophical texts is Suhrawardî who is claimed by so many as leading a movement against Islamic culture. In fact this was the farthest idea from the mind of Suhrawardî. In contrast to al-Fârâbî who never cited Quranic verses (6) and Ibn Sînâ who in his *al-Shifâ'* cited only a single Quranic verse, Suhrawardî has filled nearly every chapter of these works with Quranic verses. In fact he presents his whole metaphysical and philosophical doctrine as an exegesis upon the Quran. At the end of the *Alwâh-i 'imâdî*, he even interprets the mythical stories of ancient Persian kings and heroes in the light of the Quran.

What must be realized is that for Suhrawardî there was no tension between the elements of ancient Persian culture which he adopted in his world view and Islamic wisdom. As Massignon and Corbin have indicated so

**The Persian Works of Shaykh al-ishrâq
Shihâb al-Dîn Suhrawardî**

by

Seyyed Hossein Nasr

*Professor of Philosophy,
Faculty of Letters and Humanities,
Tehran University*

With the life and general philosophical and metaphysical doctrines of Shihâb al-Dîn Suhrawardî, entitled Shaykh al-ishrâq, the master of Illumination, or Shaykh al-Maqtûl or Shaykh al-shahîd, the martyred master, we are not concerned here. (1) They have been amply dealt with elsewhere. Here suffice it to say that in a very short life span of 38 years, a life that was interrupted so tragically, he founded a new intellectual perspective in Islam, the school of *ishrâq*, and composed over fifty works in Arabic and Persian which are among the most important writings in the annals of Islamic philosophy.

It is with the Persian works of this corpus that we are concerned although the metaphysical and philosophical message of Suhrawardî does not depend on the language in which he expressed himself but can be seen in both the Arabic and Persian works. The Persian writings, however, contain certain characteristics concerning both the Persian language and the whole cultural world view of Islamic Persia, so that despite belonging to the larger body of Suhrawardî's *Opera omnia*, they form a distinguishable group of their own. (2)

The Persian works of Suhrawardî that have survived, or at least been discovered until now and of which I am now preparing a complete critical edition, consist of thirteen works the attribution of two of which to Suhrawardî has been doubted by certain scholars (3). These works include:

- I. 1. *Partâw-nâmah* (*Treatise on Illumination*)
2. *Hayâkil al-nûr* (*The Temples of Light*)
3. *Alwâh-i 'imâdî* (*The Tablets dedicated to 'Imâd al-Dîn*)
- II. 4. *Lughat-i mûrân* (*The Language of Termites*)
5. *Risâlat al-tayr* (*The Treatise of the Bird*)
6. *Safir-i sîmurgh* (*The Song of the Griffin*)
7. *Rûzî bâ jamâ'at-i sūfiyân* (*A Day with the Community of Sufis*)
8. *Fî hâlat al-tifûlîyah* (*Treatise on the State of Childhood*)
9. *Âwâz-i par-i jibra'îl* (*The Chant of the Wing of Gabriel*)
10. *'Aql-i surkh* (*The Red Archangel*)
11. *Fî haqîqat al-'ishq* (*On the Reality of Love*) or *Mu'nis al-ushshâq* (*Lovers' Friend*)
- III. 12. *Bustân al-qulûb* (*The Garden of the Heart*)
13. *Yazdân shinâkht* (*On the Knowledge of God*) (4)

The division of these works into three groups is due to the different nature of each. The first group comprises large didactic treatises which resemble, although in more summary fashion, the very large Arabic didactic

bles de faire ce qu'a fait un Sohrawardi? Serons-nous capables de donner à la physique et aux sciences humaines de nos jours leur sens métaphysique encore informulé? Ou bien laisserons-nous le champ libre aux improvisations balbutiantes? Je viens de citer un propos mémorable du Ve Imâm. Je crois que lui fait écho un distique de Hâfez que je prendrais volontiers comme devise personnelle, car il répond aux questions que je viens de poser: "Vienne à souffler de nouveau l'inspiration de

l'Esprit-Saint, D'autres à leur tour feront ce que Christ faisait."

فیض روح القدس ارباز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیح می‌کرد

Téhéran
Mehr 1346
octobre 1967

Henry CORBIN

Professeur à l'Ecole des Hautes- Etudes
(Sorbonne)
Directeur du Dépt d'Iranologie
de l'Institut Franco - Iranien (Téhéran)

termes ne peut subsister sans l'autre, comment l'homme survivrait-il à la "mort" de son Dieu? La question est déjà résolue: l'homme ne lui aura pas survécu longtemps. Déjà, une philosophie toute récente pose que ce que nous appelons l'homme et l'humanisme n'est qu'une invention des tout derniers siècles, appelée à bientôt disparaître. L'homme: un rêve qui n'avait été rêvé par personne. Ce n'est plus le *ta'wil* du Livre, c'est le *ta'wil* de l'homme qui est ici manqué, faute peut-être d'entraînement préalable au premier...faute peut-être aussi d'avoir entendu parler de la dimension "polaire" de l'Homme Parfait (*Insân kâmil*).

J'ai conscience d'avoir dû condenser ces pages à l'extrême, pour satisfaire à d'étroites limites de temps et d'espace. Je n'essayerai pas de les récapituler pour conclure, car elles sont elles-mêmes une récapitulation sommaire. J'avais indiqué au début que cette actualité de la philosophie traditionnelle en Iran, dont j'ai essayé de suggérer le sens, nous concerne, nous philosophes d'Occident, aussi bien que nos confrères iraniens. Les pages qui précèdent auront illustré ce propos. A titre de conséquence, je voudrais spécialement attirer l'attention des jeunes philosophes iraniens sur l'exemple de notre collègue Gilbert Durand, professeur à l'Université de Grenoble, un jeune maître qui perpétue chez nous d'une façon brillante la tradition du regretté Gaston Bachelard. Dans ses récentes recherches, nous voyons le philosophe Gilbert Durand faire front simultanément d'une part, contre le formalisme du structuralisme, tout en donnant raison à celui-ci quant à sa volonté de perception synchronique, — et d'autre part contre une herméneutique qui, pour donner un contenu au schématisme vide proposé par le structuralisme, retombe dans la dis-

persion diachronique de l'historicisme. La philosophie a pour tâche de s'opposer à l'un et l'autre courant, en se proclamant "gnostique" et "docétiste": *gnostique* en surmontant les timidités ou les contraintes qui ont finalement conduit à l'agnosticisme; *docétiste*, en prenant conscience que l'événement réel n'est pas ce que proposent les données matérielles réputées pour tomber sous le sens de tout un chacun, les données "historiques" au sens ordinaire du mot, mais l'invisible s'accomplissant dans le *Malakût*. Et si ce mot figure de nouveau ici, c'est justement parce que se fait sentir de façon très remarquable dans la pensée de Gilbert Durand l'influence directe et consciente de ce que Mollâ Sadrâ Shîrâzi et son école nous enseignent concernant le monde imaginal et l'Imagination active. Je ne crois pouvoir mieux clore ces pages qu'en évoquant, si brièvement que ce soit, cette actualité de la philosophie traditionnelle de l'Iran dans l'enseignement d'un philosophe français de nos jours.

J'ajouterai seulement ceci. Parmi les multiples récits traditionnels nous transmettant l'enseignement si dense du Ve Imâm, Mohammad Bâqîr, il y a celui où il déclare que, si les versets du Livre n'avaient de sens que par rapport aux personnes et aux circonstances pour lesquelles ils furent révélés, il y a longtemps que le Qorân serait mort. Or, le Qorân est vivant jusqu'au jour de la Résurrection, son sens s'accomplissant de croyant en croyant. On peut dire que le saint Imâm déjouait ainsi les pièges d'un historicisme avant la lettre, en formulant de façon parfaite le secret d'une herméneutique active qui sans cesse fait éclore un nouveau sens intérieur, sans cesse actualise "au présent" l'ésotérisme d'une tradition qui n'est pas "au passé". La question est alors celle-ci: Serons-nous capa-

auxquels nous avons pris l'habitude de réserver la qualification de réels, parce qu'ils tombent sous les sens. D'emblée le *'alam al-mithâl* nous permet de surmonter l'opposition où s'épuise la philosophie religieuse de nos jours, se demandant devant les faits de la hiérophistoire: est-ce du mythe ou est-ce de l'histoire? L'ontologie du monde imaginal nous permet de répondre: ni l'un ni l'autre. Il semble que les deux positions de thèses relatives à l'Imagination et à l'imaginal, nous signifient particulièrement l'actualité de la philosophie traditionnelle de Mollâ Sadrâ. Actualité qui *eo ipso* appellerait en contrepartie, pour les comparaisons fécondes, celle de toute une tradition parallèle en Occident, dont le seul malheur et le grand mérite sont d'être restée en marge des écoles officielles, celles qui hélas! ont fini par accepter la démission de la philosophie devant les sciences humaines et les sciences sociales. Cette tradition englobe aussi bien les Platoniciens hermétistes de la Renaissance que les disciples de Jacob Boehme, jusqu'à Louis-Claude de Saint-Martin en France. Malheureusement les textes sont dispersés, peu accessibles. Qu'il soit urgent de remédier à cette pénurie, je puis dire que nous sommes quelques-uns à y penser.

Je suggérerais ci-dessus la voie sur laquelle suivre Mollâ Sadrâ pour comprendre en quoi sa métaphysique de l'exister diffère de l'"existentialisme" et de ses angoisses. Quelqu'un me fera remarquer peut-être que l'existentialisme est déjà dépassé, hors de jeu. Une autre idéologie s'y est déjà substituée, et elle fait fureur un peu partout sous le nom de "structuralisme". Venons-en à cette question pour finir, et abordons-la en évoquant la discipline du *ta'wîl*. Je pense ici aux monuments de *ta'wîl* édifiés au long des siècles par des penseurs et mystiques iraniens tels que Rûzbehân Baqlî Shîrâzî, 'Alâoddawleh Semnânî, Haydar Âmolî, Sayyed Ahmad 'Alawî, gendre de Mir Dâmâd, Mollâ Sadrâ lui-même, etc. Le *ta'wîl*, c'est-à-dire l'herméneutique spirituelle du Livre, tel que le pratiquent ces penseurs, présuppose, parce qu'il est fondé sur la science des correspondances, l'intuition de ce

que nous appelons "structure". Il conduit à entendre la vérité spirituelle à chaque niveau des mondes où la signification du texte est portée, la vérité spirituelle étant à chacun de ces niveaux respectifs la vérité littérale. Il se passe la même chose qu'en musique où une mélodie reste la même, parce que la structure persiste alors que tous les éléments sonores en sont changés, lorsqu'on la transpose d'un ton à un autre.

A quiconque a médité et approfondi le *ta'wîl* pratiqué par nos penseurs, le "structuralisme" ne révèle rien de très nouveau. Mais, comme dans le cas de l'existentialisme, une différence capitale et symptomatique se décèle. Le structuralisme de nos jours a essayé — et c'est son mérite — de poser les problèmes en échappant au joug de l'historicisme. A la dispersion des systèmes rapportés aux moments qui s'échelonnent dans le temps chronologique, au diachronisme de l'histoire, il oppose une perception synchronique. Malheureusement, n'échappant pas pour autant à son agnosticisme congénital, il ne veut retenir que des schémas vides de contenu. Le structuralisme n'est plus que la répétition d'un formalisme kantien, d'où aurait disparu le sujet transcendantal. Il semble que les structures peuvent se défaire sans que l'on s'aperçoive d'une catastrophe, alors que celle-ci est déjà là.

En contraste, je pense aux textes où un Qâzî Sa'îd Qommi a approfondi le thème "Face de Dieu et Face de l'homme" à la façon d'une "structure" que lui proposaient les traditions des Imâms. S'il est une structure bien mise en lumière par les théosophes des Noms divins en Islam, c'est la bipolarité essentielle que constituent le Dieu qui se révèle à l'homme, et l'homme à qui ce Dieu se révèle. L'un ne subsiste pas sans l'autre, tandis que l'Irrévéle échappe à toute négation comme à toute affirmation humaine. Alors, de par la finitude inhérente à l'homme, l'exclamation de Nietzsche, "Dieu est mort", ne peut atteindre que le Dieu qui fut un Dieu pour l'homme. Mais si la structure était telle que l'un des deux

Sans doute tout cela est-il beaucoup trop vite dit ici; il faudrait citer de longues pages de Mollâ Sadrâ. Mais notre propos est ici de faire entrevoir, pressentir, ce que la philosophie traditionnelle de l'Iran peut signifier pour nous aujourd'hui. Alors, soulignons encore deux positions de thèses essentielles qui, chez Mollâ Sadrâ, sont solidaires de sa métaphysique de l'être, et qui — plusieurs symptômes récents me permettent de le dire — sont appelées à fructifier chez certains philosophes occidentaux de nos jours, aux préoccupations desquels elles correspondent. En premier lieu, l'affirmation du *'âlam al-mithâl*, de sa fonction et de sa nécessité dans le schéma des mondes. Ce *'âlam al-mithâl*, Sohrawardî avait été le premier à en fonder et fixer ontologiquement le rang. A notre tour il nous a fallu tirer du latin un nouveau terme technique pour désigner ce *'âlam al-mithâl* comme "monde imaginal", afin d'éviter toute confusion avec l'imaginaire, et il semble que l'on se familiarise peu à peu avec ce mot et ce qu'il veut dire. Le monde *imaginal* se situe au niveau du *Malakût*, c'est-à-dire du monde de l'Âme, intermédiaire entre le monde de l'Intelligence (*'aql*, le *Noûs* grec) et le monde de la perception sensible (*molk*). Il est aussi objectivement réel que les mondes entre les niveaux desquels il se situe. Il est le lieu des événements de l'Âme, des événements visionnaires, de l'eschatologie et de la résurrection, événements aussi réels que les événements du monde physique, mais qui se situent à un autre niveau que ceux-ci. Il requiert, par conséquent, que lui soit ordonné un organe de perception propre, aussi valable à son niveau propre que le sont à leur niveau respectif l'intuition de l'intellect et la perception sensible.

D'où la seconde position de thèse: cet organe est l'Imagination active, qu'il importe de ne pas confondre avec ce que l'on appelle couramment "fantaisie" et qui n'est que l'organe de toutes les folies. Aussi "révolutionnaire" sur ce point que dans sa métaphysique de l'être, Mollâ Sadrâ fait de cette Imagination active un organe spirituel, indépendant de l'organisme physique et survivant à

celui-ci. Elle est comme le "corps subtil" de l'âme. On ne saurait surestimer l'importance de ces deux positions de thèses et leurs conséquences. Elles vont à contre-courant de ce que la philosophie occidentale a l'habitude, depuis Descartes, d'accepter, en sa majorité du moins. S'il nous a fallu créer le mot *imaginal* à l'aide du dictionnaire latin, c'est aussi bien un symptôme de la situation. Livrée au dilemme de la pensée et de l'étendue, opposant l'esprit à la matière et ne pouvant donner à l'esprit que les qualifications opposées à celles de la matière, la philosophie occidentale s'est trouvée devant un dualisme stérile et devant un grand vide. Qu'il y ait des Formes spirituelles, au sens plastique du mot, véritables substances existant en elles-mêmes, ayant aussi leur "étendue", on ne pouvait plus le concevoir. En revanche, Mollâ Sadrâ et les siens surmontent avec aisance le dualisme opposant matière et esprit. Le devenir posthume de l'être humain, aussi bien que l'ensemble de la cosmologie, comportent la nécessité d'une "matière spirituelle", dont l'idée remonte, certes, au néoplatonicien Proclus et au néo-Empédocle connu en Islam, mais est apparentée plus étroitement encore à la *spissitudo spiritualis* des Platoniciens de Cambridge à peu près contemporains de Mollâ Sadrâ.

Les conséquences en vont très loin. Un faux spiritualisme opposé à un faux matérialisme est devenu lui-même incapable de concevoir les événements spirituels. C'est pourquoi nous voyons aujourd'hui certains théologiens d'Occident enlisés dans le pseudo-problème de la "démythologisation". Pourquoi en revanche ce pseudo-problème ne se pose-t-il pas à un Qâzî Sa'îd Qommî, lorsqu'il commente le "récit du Nuage blanc" (*hadîth al-ghamâma*)? Le philosophe shî'ite n'a pas à "démythologiser" le récit de l'Imâm entraînant quelques disciples à pénétrer dans le *Malakût*. L'événement n'est ni un mythe ni une histoire au sens que nous donnons ordinairement à ce mot; l'événement est bien réel, mais il se passe à un autre niveau et en un autre temps que les événements

wardî professait encore la vénérable métaphysique des essences. Mollâ Sadrâ Shirâzî instaure, avec de grands moyens dialectiques, une métaphysique de l'être qui donne à l'acte d'être, à l'exister, la préséance sur l'essence. C'est que l'acte d'être est susceptible d'une infinité de degrés d'intensification et d'affaiblissement, et chaque fois c'est ce degré de l'acte d'être qui détermine et modifie ce qu'est l'être en étant, c'est-à-dire son essence. Il en résulte une perspective infinie, où les intensifications de l'être se projettent à une hauteur d'horizon qui embrasse tous les degrés de la préexistence et de la surexistence à ce monde-ci. La métaphysique de l'exister, débouche sur une métaphysique de la Présence qui est aussi une métaphysique du témoignage, car le témoin oculaire (*shâhid*) est celui qui est "présent à".

J'ai esquissé ailleurs, en éditant et traduisant l'un de ses livres (*Kitâb al-Mashâ'ir*), la différence radicale qui sépare la métaphysique de l'exister chez Mollâ Sadrâ, et ce qui de nos jours a pris le nom d' "existentialisme". Chez Mollâ Sadrâ, le degré d'existentialité est en fonction de la Présence, mais cela ne veut pas dire en fonction de la présence à ce monde-ci, dont la finalité suprême serait d'immerger l'être dans "l'être pour la mort". Pour lui il y a présence d'un être à soi-même dans la mesure où il se sépare et triomphe des conditions de ce monde soumis à l'étendue, au volume, à la durée, à la distance. Car, plus il s'en sépare, plus il se sépare de ce qui conditionne l'absence, l'occultation, la ténèbre, l'inconscience, plus il se libère de "l'être pour la mort". Plus intense est le degré de Présence, plus intense est l'acte d'exister, et dès lors aussi plus cet exister existe "pour au-delà de la mort". L'être comme Présence, ce n'est pas une présence de plus en plus "engagée" dans ce monde-ci, parce qu'elle s'est fermée l'accès de la hiérarchie des mondes, mais une présence à tous les mondes au-delà de la mort. Toute la philosophie de la résurrection, chez Mollâ Sadrâ, explicite cette intuition fondamentale.

Les sources de cette intuition, telle qu'elle s'explicite dans son oeuvre, nous permettent une série d'observations. Le sort de la métaphysique de l'être, en Occident, a oscillé entre deux termes: l'être et l'étant (en latin *esse* et *ens*). Pour les métaphysiciens tels que Mollâ Sadrâ, le secret de l'acte d'être, de l'exister, transcende aussi bien sa forme substantive (*mawjûd*, latin *ens*) que sa forme infinitive (*wojûd*, latin *esse*); il faut le chercher dans la forme impérative, celle qui originellement et primordialement met l'être à l'impératif (arabe *KN*, latin *esto*). Dans cet impératif éclôt éternellement le Verbe qui est Esprit, et partant, le phénomène du Livre Saint, révélé du ciel, posant tout le problème du rapport entre la Parole et le Livre, entre l'apparence de la lettre énoncée et la compréhension de son sens vrai qui est le sens spirituel. De là, tous les thèmes de la prophétologie et de l'imâmologie posés en propre par le shî'isme, tels que pour nos philosophes la philosophie est "chez elle" dans le shî'isme, où elle prend la forme éminente d'une "philosophie prophétique". Comprendre le sens spirituel, c'est être présent à ceux qui sont à la fois le Trésor et les Trésoriers du Livre. Lorsque dans l'approfondissement de la célèbre sentence: "Celui qui se connaît soi-même connaît son Seigneur", Mollâ Sadrâ nous permet de lire à travers ce Soi, comme en filigrane, la présence *de* l'Imâm et la présence *à* l'Imâm, il accomplit ainsi l'intériorisation radicale de l'imâmologie, comme fruit de sa méditation philosophique et de son expérience spirituelle. C'est pourquoi nous disions que la métaphysique de la Présence, chez Mollâ Sadrâ, culmine en une métaphysique du témoignage, dont les figures primordiales sont les "Quatorze Immaculés,, comme théophanie primordiale: Témoins éternels, présents à Celui pour qui ils témoignent, et qui, par eux, est présent à ceux devant qui ils témoignent pour Lui, de même que ces derniers sont, par eux, présents à Celui pour qui témoignent ces témoins.

* * *

Âmolî, est l'authentique concept de "sciences traditionnelles", il s'ensuit que la tradition ne prend l'allure d'un convoi funèbre que lorsque s'en emparent ceux qui, précisément, n'étaient pas les héritiers.

En revanche, l' "actualité de la philosophie traditionnelle" prend bien ce sens énergétique que je tentais de cerner ici dès le début. Si la transmission de l'héritage spirituel présume et provoque la nouvelle naissance, la renaissance; si pour être l'héritier il faut passer par cette re-naissance, - alors l'héritier qui vient de "renaître" n'est pas un homme "au passé"; il est essentiellement là "au présent". Avec chaque héritier, tour à tour, la tradition ne cesse de renaître "au présent". L'héritier est lui-même, "au présent", cette tradition. Et c'est pourquoi je me suis référé à la gnose spécifiquement shî'ite de Haydar Âmolî, pour situer au mieux le cas de Sohrawardî comme cas exemplaire à proposer pour modèle à tous ceux qui pressentent l'actualité de la philosophie traditionnelle de l'Iran.

Je pense particulièrement à la manière dont Sohrawardî a compris, dans ses récits mystiques, le sens de certaines figures bien connues de l'Avesta et du Shâh-Nâmeh: le Graal de Kay Khosraw, la naissance de Zâl, la mort d'Esfandyâr (dans le récit de l' "Archange empourpré" 'Aql-e sorkh). Il semble que nous puissions y saisir comment s'opère le mystérieux passage de l'épopée héroïque à l'épopée mystique, c'est-à-dire un phénomène fondamental pour l'ensemble de la culture spirituelle de l'Iran. C'est précisément le récit mystique sohrawardien qui nous permet de dénoncer la vanité de l'opposition courante entre *tradition* et *création nouvelle*. Personne ne fut plus traditionnel que Sohrawardî, puisqu'il a réussi à rattacher la tradition "orientale" (ishrâqî) de l'Iran islamique à la tradition "orientale" de l'Iran zoroastrien dont il se sentit l' "héritier". Mais en même temps aussi, un penseur ne pouvait être plus créateur que lui, puisque sans lui cette tradition "orientale" ne serait pas; il n'y aurait pas eu cette renaissance. Aussi faut-il dire que *tradition*

implique *re-création* perpétuelle et nouvelle naissance, faute de quoi elle n'est plus qu'une "dé-création", ce que nous appelions ci-dessus un convoi funèbre. Dans cette création nouvelle, c'est précisément cette tradition qui elle-même se recrée, de même que la geste récitée (la *hikâyat*) se recrée dans et par la personne du récitateur avec qui, dans l'acte du récit, elle ne fait plus qu'un. C'est là même que nous pouvons pressentir le passage de l'épopée héroïque à l'épopée mystique.

Nous restons dans la lignée de Sohrawardî en évoquant le nom le plus prestigieux de l'École d'Ispahan éclos avec la Renaissance safavide, à savoir le nom de Mollâ Sadrâ Shîrâzî, puisque Mollâ Sadrâ a édifié en marge de la "Théosophie orientale" (*Hikmat al-Ishrâq*) un commentaire monumental qui est une oeuvre très personnelle. Complexes sont alors les éléments intégrés à la philosophie traditionnelle de l'Iran: il y a l'avicennisme; il y a l'*Ishrâq* de Sohrawardî; il y a la théosophie mystique d'Ibn 'Arabî; et il y a le *corpus* des *hadîth* des saints Imâms qui, en nourrissant et stimulant, depuis l'origine, la méditation philosophique des shî'ites, sont la cause prochaine du fait que ce soit en milieu shî'ite iranien que se produise la grande renaissance philosophique du Xe/XVI^e siècle, le fait étant sans parallèle ailleurs en Islam. Les monuments de pensée édifiés sur ces *hadîth* par Mollâ Sadrâ et par Qâzî Sa'îd Qommî en sont l'attestation décisive; ils nous montrent à l'oeuvre l'activité d'une pensée créatrice par laquelle, comme telle, la tradition se recrée "au présent". Grande est en effet la marge d'initiative s'ouvrant à ces penseurs traditionnels. Quand ils savent qu'ils sont les premiers à soutenir certaines thèses, ils le disent expressément, mais ils ont d'autant plus conscience que, grâce à cela, la tradition est par eux "mise au présent".

Mollâ Sadrâ appartient à la lignée des *Ishraqîyûn*, et pourtant cela ne l'empêche pas d'opérer une véritable révolution dans la métaphysique de l'être, mais il a conscience d'accomplir ainsi l'exigence *ishraqî*. Sohrawardî

sciences historiques, plus exactement dit: philosophie spéculative et théologie positive (*ma'qûl* et *manqûl*). Je pourrais dire plus simplement: "sciences rationnelles et sciences traditionnelles." Mais précisément le sens strict que Haydar Âmolî nous conduit à entendre sous le terme "traditionnel", déborde ce que connote le terme *manqûl*, comme terme qualifiant le savoir transmis par tradition. Et c'est parce qu'il le déborde, que ce sens strict doit préserver la "tradition" de figurer comme un cortège funèbre.

Ce sens strict est le sens que Haydar Âmolî donne aux connaissances du second groupe, celui des connaissances que l'on possède par droit d'héritage inné, et c'est dans cette catégorie que rentre par excellence le cas de Sohrawardî. Qu'est-ce à dire? Notre théosophe shî'ite met ici avec force l'accent sur la différence entre une double filiation et un double héritage: il y a une filiation purement extérieure (*nasab sûrî*), et il y a une filiation spirituelle pure (*nasab ma'nawî*). Il y a un héritage purement extérieur (*mîrâth sûrî*), et il y a un héritage spirituel pur (*mîrâth ma'nawî*). La filiation et l'héritage de la première catégorie, c'est justement tout ce qui concerne les sciences officielles, philosophie et théologie, les sciences de l'exotérique, bref tout ce que désignent communément les termes *ma'qûl* et *manqûl*. La filiation et l'héritage de la seconde catégorie concernent essentiellement la connaissance de ce qui est caché sous le phénomène, la connaissance de l'intérieur, de l'ésotérique (*'ilm al-bâtin*). Notons, en passant, que nous avons là une indication qui nous permet de fournir un équivalent à notre terme technique de phénoménologie. Ce que nous appelons "phénoménologie", c'est l'analyse qui dégage l'intention qui se cache sous le phénomène, sous l'apparent, sous le *zâhir*. La phénoménologie est exactement *kashf al-mahjûb*, *kashf al-asrâr*). Tandis que les organes des sciences exotériques sont *'aql* et *naql*, l'organe des sciences de l'ésotérisme est *kashf*, *ilhâm*: divination, perception intuitive, intuition visionnaire, inspiration. Le type de connaissance

qui en résulte n'est plus exactement la philosophie ni la théologie, mais science du coeur, sagesse divine, étymologiquement *theosophia*.

Ce que désigne l'expression *'ilm irthî*, chez Haydar Âmolî, c'est essentiellement cette catégorie de connaissances écloses non pas au terme d'une construction dialectique, mais écloses d'une divination qui est inspiration divine. Mais soulignons-le: la possibilité et la légitimité de cette inspiration sont à la fois garanties et disciplinées par l'idée de la *walâyat* (cette proximité divine qui fait de l'Imâm le proche de Dieu et le proche de l'homme), et c'est pourquoi, dans la perspective de sa gnoséologie imâmite, Haydar Âmolî désigne l'Imâm comme l'Adam au sens vrai (*Adam haqîqî*, ou l'Adam spirituel, l'Adam métaphysique). Là même se justifie la qualification de ces connaissances comme "possédées par droit d'héritage inné". C'est en effet de cet Adam spirituel, leur père au sens vrai, que tous les gnostiques (les *'orafâ*) sont les héritiers, car cet Adam a caché "sous la terre de leur coeur" le dépôt des connaissances qui ne sont pas seulement "sciences humaines", mais "sciences divines". Pour entrer en possession de cet héritage, il faut, certes, de l'effort, mais ce n'est pas cet effort qui produit le trésor, pas plus qu'il n'en altère la qualité d'héritage. Seul, l'héritier au sens vrai, l'héritier spirituel, est à même de dégager ce trésor, de creuser, de déblayer, et cela dès le moment où il a pris conscience que le dépôt lui a été confié, à lui. Mais s'éveiller à cette conscience, ce n'est pas le résultat d'un effort dialectique; cet éveil est essentiellement une naissance spirituelle (*wilâda rûhâniya*). L'entrée en possession de l'héritage spirituel est essentiellement nouvelle naissance, re-naissance. Il n'y a donc de tradition, c'est-à-dire de transmission du dépôt divin, que si celui-ci est remis à l'héritier, à l'ayant-droit, et celui-ci n'entre en possession du dépôt qu'à la condition de passer par une nouvelle naissance. C'est cette naissance qui fait de lui l'héritier spirituel, et cette qualité ne dépend pas de l'arbitraire humain. Alors si le concept de *'olûm irthîya*, chez Haydar

Malakût quiconque n'est pas né une seconde fois, comme le rappelle Haydar Âmolî. Le savoir philosophique traditionnel ne se transmet qu'à cette condition; sinon il ne serait qu'un transfert de bagages d'une âme morte à une autre.

* * *

Et tel m'apparaît le sens profond de la philosophie de l'*Ishrâq*, telle que l'a instaurée Sohrawardî, avec l'éthique qu'elle comporte: un savoir philosophique qui n'aboutit pas à une réalisation spirituelle personnelle, est vanité et perte de temps. Mais toute recherche d'expérience spirituelle qui ne s'appuie pas sur une solide formation philosophique risque de s'égarer dans les déserts de la névrose et de la psychose. Or, précisément, ce cumul du savoir philosophique et de l'expérience spirituelle caractérise la "théosophie", c'est-à-dire la "sagesse divine" dont Sohrawardî, shaykh al-Ishrâq, a voulu la renaissance en Iran, en se faisant, selon sa propre expression réitérée, "le résurrecteur de la théosophie des anciens Perses". Et cette renaissance, cette résurrection, ne prit nullement l'allure d'une insurrection contre la spiritualité de l'Islam; loin de là, c'est par les ressources de cette spiritualité, par une admirable mise en oeuvre du *ta'wil* comme herméneutique spirituelle, que Sohrawardî mena à bien son oeuvre instauratrice, au cours de sa vie trop brève terminée par son martyre à Alep.

Cette oeuvre exemplifie, par excellence, la mise en équation de tradition (transmission) authentique et de renaissance. Peut-être que jusqu'à Sohrawardî, personne ne s'était avisé que les sages de l'ancien Iran — ceux que du nom même de Kay Khosraw, le souverain extatique, il nomme les "Khosrawâniyûn" — étaient les prédécesseurs des théosophes "orientaux", les "Ishrâqiyûn" de l'Iran islamique. Même si l'on s'obstinait à vouloir expliquer l'existence de Sohrawardî par les conditions sociales de son temps (et comment les atteindre en vérité?), il restera toujours que la prise de position de Sohrawardî à l'égard de ce temps, le jugement porté par lui, reste inexplicable par les seules conditions

de ce temps. Il fallait l'existence de Sohrawardî, de son individualité spirituelle imprévisible et inexplicable par le mécanisme des causes, pour que l'ascendance des *Ishrâqiyûn* remontât aux *Khosrawâniyûn*, donc pour qu'advînt l'antériorité de ceux-ci comme précurseurs, et pour que cette antériorité fût promue à l'état d'événement. Alors il se produit ici une inversion du temps: l'irruption de Sohrawardî dans l'histoire brise l'histoire et la pesanteur de l'historicisme, du fait que ce soit l'oeuvre de Sohrawardî qui absolve, libère, le passé de l'ancien Iran de sa discontinuité par rapport à l'Iran islamique, si bien que la lignée antérieure des anciens Sages iraniens reçoit désormais de lui sa signification. Il lui ouvre l'avenir en faisant des *Ishrâqiyûn* la postérité spirituelle de l'ancien Iran. A partir de lui les "Khosrawâniyûn" sont réellement les prédécesseurs des "Ishrâqiyûn". Et cela, parce que Sohrawardî ne se borne pas à raconter l'histoire de la philosophie de l'ancien Iran; il est lui-même cette histoire.

Autrement dit, Sohrawardî s'est véritablement montré l'"héritier" des théosophes Khosrawâniyûn de l'ancien Iran. Pour envisager les choses ainsi, je me réfère tout simplement à l'un de nos plus éminents penseurs shî'ites iraniens, Sayyed Haydar Âmolî, au VIIIe/XIVe siècle (cf. son *Jâmi' al-asrâr*, §§ 953 ss. de notre édition en cours d'impression). Sayyed Haydar a admirablement posé la différence entre ce qu'il dénomme "connaissances acquises de l'extérieur" '*olûm kasbîya* et "connaissances que l'on possède par droit d'héritage inné" '*olûm irthîya*). Les premières présupposent l'intermédiaire d'un enseignement humain; elles requièrent un effort dialectique, une recherche prolongée. Elles concernent essentiellement les sciences du phénomène, de l'apparent, bref les sciences exotériques (*'ilm al-zâhir*). Ce sont les sciences ordinaires, "officielles" (*'olûm rasmîya*). Leur organe d'acquisition et de transmission, ce sont l'intellection (*'aql*) et la transmission historique (*naql*). Elles correspondent à ce que l'on désigne communément de nos jours comme sciences philosophiques et

d'une tradition jusqu'ici absente de notre horizon. Ce témoignage tendra donc à inviter nos jeunes philosophes iraniens à ne point céder à l'engouement pour telle ou telle idéologie philosophique éphémère, parce qu'à la mode; à prendre conscience que leur enquête sur les thèmes de la philosophie occidentale de nos jours ne peut fructifier que s'ils sont à même d'en faire la contre-épreuve par la philosophie traditionnelle dans laquelle s'enracine leur propre culture. Il y faut beaucoup de temps et d'étude, mais à défaut de cette contre-épreuve ils risquent de laisser leur âme dans l'aventure.

Lorsque j'arrivai pour la première fois en Iran, il y a vingt-deux ans - c'était en septembre 1945 - je venais de passer six ans à Istanbul où il m'avait été possible de mener à bien l'édition d'un premier volume des "Oeuvres philosophiques et mystiques" de Sohrawardî, shaykh al-Ishrâq. Je venais donc en Iran pour retrouver les traces des *Ishrâqîyûn*. Certes, il était possible à l'époque d'avoir de sérieuses conversations sur le sujet avec quelques vénérables shaykhs. Ce qui m'apparaît nouveau et gros de promesses aujourd'hui, au coeur de cet Iran qui depuis quelques années passe par un prodigieux essor, c'est que les conversations de ce genre soient devenues possibles, voire courantes, avec de jeunes hommes à qui la philosophie traditionnelle de l'Iran tient profondément à coeur. J'en prendrai volontiers à témoin mon collègue et ami, le professeur Seyyed Hossein Nasr.

Que l'on entende bien ce que je vise ici. Il est fréquent, de nos jours, qu'un astronome, un physicien, un chimiste, d'un pays quelconque se rende à l'étranger pour s'informer de ce que ses collègues ont acquis de leur côté, de ce qu'ils ont vu et expérimenté dans leurs laboratoires. Il en reviendra en ayant enrichi ses connaissances, c'est-à-dire en ayant pénétré davantage ce qui fait l'objet propre et direct de l'astronomie, de la physique, de la chimie. Ses confrères lui auront peut-être appris ce qui de cet objet lui avait échappé. Quant au fait que ces diverses sciences atteignent bien

l'objet qu'elles se proposent, personne ne le met en doute.

Que l'on compare maintenant l'aventure du philosophe, du métaphysicien. Il vient en Iran, par exemple, pour apprendre ce que ses confrères métaphysiciens ont de leur côté vu, observé et pénétré. Est-il sûr d'être accueilli avec une compréhension parfaite à son retour, s'il s'avise de déclarer qu'il en sait un peu plus concernant les mondes suprasensibles, l'univers spirituel? On le comprendra, certes, mais à la condition qu'il parle de la signification historique, ou mieux encore de la signification sociale des systèmes de pensée que ses confrères lui auront fait découvrir. Car il importe de les replacer "dans leur temps", dans leur "milieu social"; c'est cela la "science positive". Quant à cet univers spirituel dont parlent les métaphysiciens, il n'a que l'intérêt d'un prétexte aux enquêtes sociologiques. Bref, notre philosophe est dans la situation d'un astronome, par exemple, à qui l'on objecterait que les instruments perfectionnés dont il a disposé à l'étranger, ne lui ont pas fait connaître une galaxie de plus. Tout d'abord, lui dira-t-on, il n'y a pas de galaxie. Ensuite ce qui est intéressant et positif, scientifiquement "valable", ce sont en revanche les problèmes sociaux du syndicat des astronomes. Je caricature à peine les conséquences de l'agnosticisme foncier que professe en général la philosophie occidentale de nos jours. Et l'exemple choisi m'est suggéré par Sohrawardî lui-même, lorsqu'il affirme que si l'on fait confiance en astronomie aux observations d'Hipparque et de Ptolémée, il convient également de faire confiance aux observations de ceux à qui il a été donné de pénétrer dans le *Malakût*. Ici l'attitude est résolument gnostique. Il s'ensuit donc qu'aux yeux de l'agnostique, tout savoir philosophique traditionnel prend inévitablement l'allure d'un cortège funèbre. En revanche, pour le gnostique, ce même savoir comporte chaque fois une nouvelle naissance, une re-naissance, parce qu'il n'est vraiment un savoir que s'il est pénétration dans l'univers spirituel, dans le *Malakût*, et que ne peut pénétrer dans le

de la "philosophie traditionnelle".

Ici, il faut commencer par nous défaire des images fausses qui pèsent sur l'idée de tradition et de traditionnel. Le plus souvent, ces mots apparaissent chargés de la pesanteur de ce que l'on appelle le passé. Ils évoquent l'idée d'un poids mort, encombrant la route; l'homme "moderne" doit s'en libérer, s'il veut "progresser", parce qu'il est entendu que ce passé on l'a "dépassé". C'est là un langage courant, formulant une méprise, ou plutôt formulant quelque chose de beaucoup plus grave qu'un malentendu, à savoir un état d'inconscience. Cette conception sommaire implique en effet que l'on n'ait jamais pris conscience de ce fait que la vie et la mort, aussi bien que présent, passé et avenir, ne sont pas *dans les choses* présentes, passées ou à venir, mais que ce sont des qualifications et des attributs *de l'âme* toujours "au présent". Il y a des âmes vivantes qui, par *l'energeia* de leur amour, communiquent la vie à tout ce qui s'offre à elles. Et il y a des âmes mortes sous l'apparence de leur vie extérieure, qui figent dans leur propre mort tout ce qu'elles abordent.

Ce dont le philosophe prend conscience, c'est que tout autre chose est de se sentir dans un monde où l'âme est jetée comme une captive, et autre chose d'éprouver le monde comme un monde qui vit en moi, un monde vivant dans l'âme et par l'âme. Autre chose est de s'établir à demeure dans un système philosophique et d'en être le captif, autre chose est de faire à ce système une demeure en moi-même. Le passé n'est pas une chose que l'on "dépassé". Il s'agit de comprendre ce qui une fois rendit ce passé possible, le fit advenir, en fut l'avenir. Dans toute la mesure où une âme ressaisit ce possible, parce qu'il lui est mystérieusement congénital, elle en *est* elle-même à son tour présentement l'avenir. Elle libère ce qu'on appelle le passé, de la pesanteur qui faisait de lui le passé.

La décision, refus ou prise en charge, est donc par essence *l'événement* et l'événement ne se passe pas dans les choses, mais

dans l'âme. Or, cette décision est par essence une nouvelle naissance, la naissance de l'âme. Ceux-là sur qui toute idée de tradition pèse comme un poids mort, portent le poids de leur propre mort intérieure. Alors la tradition n'est plus qu'un cortège funèbre, mais qui en sont les responsables? Tout d'abord ceux-là des "traditionnalistes" qui s'imaginent que la tradition consiste à suivre ce cortège. A ceux-là qui savent qu'elle consiste en autre chose, incombe donc la tâche de disperser le cortège funèbre, et de vivre leur tradition comme étant chaque fois une nouvelle naissance, leur propre naissance spirituelle. S'ils ne la vivent pas ainsi, ils ne feront qu'allonger le cortège funèbre.

C'est pourquoi tradition est essentiellement renaissance, et toute re-naissance est réactivation "au présent" d'une tradition. C'est pourquoi encore, l'acte de tradition implique toujours le "temps présent", non point l'année 1346/1967 ou n'importe quelle autre, mais le présent comme tel, ce "présent" auquel renaissance carolingienne en Occident au VIII^e siècle, renaissance byzantine au Xe siècle, Renaissance tout court dans l'Europe du XVI^e siècle, remirent ce qui sans cette instauration, cette re-naissance, n'eût été que l'antiquité perdue.

Ce à quoi l'on s'attachera ici, ce sont, bien entendu, les renaissances iraniennes, celles qui concernent directement et spécifiquement la philosophie et le philosophe. Mais, si le philosophe, non pas le simple historien de la philosophie, peut en porter témoignage, c'est-à-dire en parler autrement qu'au passé, c'est à la condition que, d'une manière ou d'une autre, ces renaissances philosophiques aient en lui aussi une demeure. C'est pourquoi, si ces pages s'adressent plus spécialement à nos jeunes philosophes iraniens, elles sont aussi le témoignage d'un philosophe occidental sur ce que signifie pour lui la philosophie traditionnelle en Iran, non pas monolithique mais extrêmement diverse, - et sur ce que signifie, *hic et nunc*, pour certains de ses collègues philosophes occidentaux la découverte

ACTUALITE DE LA PHILOSOPHIE TRADITIONNELLE EN IRAN

Amicalement sollicité de contribuer par quelques pages à la première livraison de cette Revue, je voudrais le faire en produisant un témoignage. Autrement dit, je voudrais m'exprimer en philosophe, non pas simplement en historien de la philosophie. Ce témoignage sera donc celui d'un Occidental, à la fois philosophe et iranologue. Le cumul de ces deux spécialités n'est pas nécessairement confortable; il implique le plus souvent une certaine solitude, parce que les interlocuteurs qui vous comprennent ne se présentent pas en foule. C'est qu'il exige que l'on vise une hauteur d'horizon permettant une vision synchronique de choses que de vénérables routines nous ont entraînés à isoler les unes des autres.

Ce disant, je pense particulièrement aux limites de l'histoire de la philosophie islamique, telle que pendant longtemps on en poursuivait l'étude en Occident. On s'intéressait beaucoup aux traductions du grec en syriaque et en arabe, au legs transmis par la philosophie grecque à la civilisation islamique. L'intérêt progressait jusqu'aux traductions de l'arabe en latin à Tolède, au XII^e siècle, qui transmirent une partie de l'oeuvre d'Avicenne (Ibn Sîna) à la Scolastique latine. Et c'est sous cet angle, à savoir ce qui en avait été connu de la philosophie médiévale latine, que l'on avait pris l'habitude de mesurer l'intérêt de la philosophie islamique. Ce que celle-ci, ainsi limitée, nous faisait connaître, c'était toujours quelque chose ressortissant à ce qu'il était convenu d'appeler l' "âge d'or" de la civilisation islamique, la Bagdad du IV^e/X^e siècle. Il n'y a pas lieu de s'étonner outre mesure si, dans ces conditions, le cher-

cheur en philosophie islamique faisait plus ou moins figure d'archéologue.

En revanche, dès que l'on conteste l'unicité du privilège de cet "âge d'or", dès qu'on laisse entendre que la philosophie islamique a poursuivi un brillant destin ailleurs qu'en pays arabe, nommément en Iran, il semble que l'on éveille une discrète irritation, comme si l'on mettait en désordre les tiroirs bien rangés de l'historien. Pourtant, il est loisible à cet historien de la philosophie de s'apercevoir qu'il s'est passé beaucoup de choses depuis Averroës (Ibn Roshd), là justement où il n'avait pas pris l'habitude d'aller les chercher. Les choses qui se sont passées en Iran, dès avant la Renaissance safavide et depuis lors, sont telles qu'elles requièrent une vision synchronique et comparative en raison de convergences si remarquables que leur mise en oeuvre concerne non plus l'historien, mais le philosophe tout court.

C'est là même ce qui motive le titre donné à ces quelques pages dont on voudra bien excuser l'inévitable concision allusive. En écrivant le mot "actualité", je ne vise pas, bien entendu, ce que l'on entend sous ce mot dans le journal quotidien ou au cinéma. J'entends plus exactement ce que connote le mot grec *energeia* dont le latin *actualitas* ne fut que la traduction plus ou moins heureuse. C'est l'idée d'une force, latente ou en acte, à laquelle il est inhérent de produire certains effets, comme l'action est inhérente au verbe transitif que l'on désigne en grec comme verbe "énergétique". Et c'est le sens fort, le sens énergétique de cette *energeia* qui doit simultanément donner son sens à l'idée de "traditionnel", lorsque nous parlons de l'actualité



BIBLIOTHÈQ IMPÉRIALE PAHLAVI

ACTA IRANICA

I

JANVIER-MARS 1968

Publié par:

**LE SECRETARIAT GÉNÉRAL
DE L'UNION INTERNATIONALE DES IRANOLOGUES
Teheran**

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

